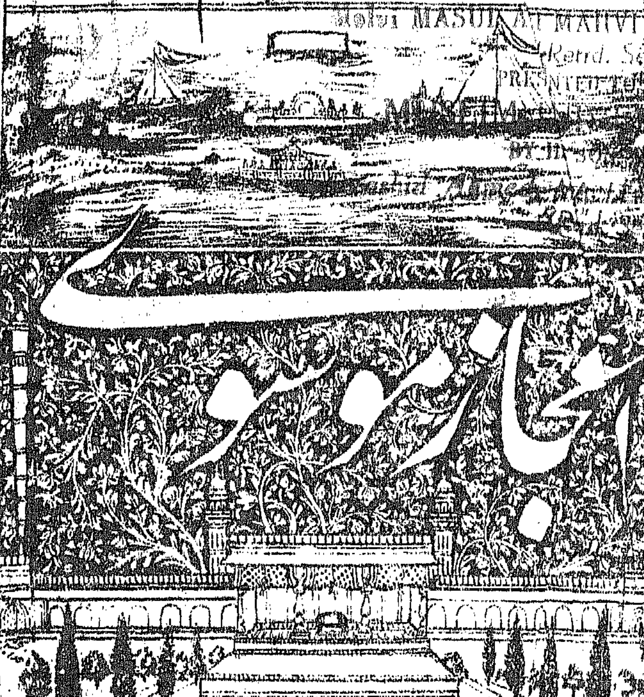
رب اشرح لی صدری ویسر لی امری

شد الحمد والمنة که نسخهٔ عجیبه مرغوبه ملقب به تنقیط الاتقان کلیم الرحمن موسی بن عمران مسمی

اعجاز موسوی



من تصنیف محقق دین متین کاشف دقائق الیقین ملا معین رحمه الله

در عمدة المطابع باهتمام حاجی محمد حسین طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا الحمد لله نحمده ونستعینه ونؤمن به
ونتوکل علیه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا ونشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله صلی الله تعالی علی
خیر خلقه وعلی جمیع عباد الله الصالحین من اهل السموات والارضین واهل [illegible]
تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد میگوید بنده ضعیف سکینه قدم
اقوی المتین [illegible] المسکین [illegible] جمیع المسلمین [illegible] این فقیر با
عدم استطاعت مدت چهل سال تقریبا بر خطیر [illegible] اقدام نموده و در
مطالعه تفاسیر و احادیث [illegible] اکابر و مشاهیر و مصنفات ارباب [illegible]
جمع اخبار و آثار مشتمل بر حکایات و اشعار و تواریخ و انظار [illegible]
والامکان [illegible]
نکات و معارف و اشارات [illegible] بیان [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible]

سبع و تفسیر حقائق و حقائق فی کشف اسرار الدقائق بلسان فارسی فی تفسیر سبع المثانی

طلبی یعنی مشهوده و بعضی مبیضه در قوم قلم بیان گشته و نیز در تفسیر سوره فاتحة الکتاب
کتابی دیگر علیحده مفصل مفسر مشتمل بلسان عرب و عجم مسمی بواضح فی اسرار
الفاتحه بالطالبیت و حقایق بسیار بر مسند انشاد و بر خلعت ارشاد پوشیده و نیز
در سیر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کتاب معارج النبوت فی مدارج الفتوت
که جامع ست در اکثر احوال و اوضاع خیر البرایا علیه افضل التحایا و مغازی و سرایا و قصص
انبیای سبعه که از آبای عظام و اجداد کرام حضرت سید الانام بوده اند علیهم
الصلوة والسلام در سلک نظام انخراط یافته و نیز اربعین در احادیث حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مسمی بروضة الواعظین بالطایف کثیره و معارف
کثیره و عبارات لطیفه و اشارات شریفه چهار دفتر و بسیاری دیگر از نسخ و رسایل
در قید قلم در آمده چنانکه اکابر و اشراف و اطراف و اکناف بکتابت و تلاوت
آنها مبادرت نموده و در ترویج و تشهیر آن کوشیده تخصیص علما و افاضل دیار
بعیده و نزدیک درگاه [illegible] ارباب [illegible] و ملا از اصحاب وجاه و
خاک پاک و مسجد جاه اولیا و مشتمل [illegible] و فضلا و علما و اصفیا ست
و اکثر این نسخ نام شریفه آن بزرگان انجمن بعنوان نامی [illegible] آمده التفات
شریف مصروف داشته و مساجد و معابد بوجود این مولفات را ورق ورق [illegible]
سبق و سبق [illegible] افاده [illegible] عوام و خواص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باستماع مشتاقان رسیده ابتهاج ارواح و انبساط اشباح ترقی و تزاید پذیرفته
تذکار آن باتمام رسیده بود و مدارست آن اختتام پذیرفته بانفس اشارت شد و مشغول
که طبایع سلیمه و اذهان مستقیمه سکان اوطان این ناحیه باستماع قصص حصص و قصص
قرآنی متحلی بمحلی اشارات و لطایف و عبارات ارباب معانی بتخصیص تالیفات
هر تبانات و تنزیلات مهذبه مستکملین میل تام و تعطش مالاکلام است نسخه دیگر که مشتمل
نعوت مذکوره و مقرون بصفات مذبوره باشد استحضار نمودند و فقیر را مسوده
از قصه حضرت موسی کلیم الرحمن موسی بن عمران سلام الله تعالی و سلامه
علیه در کتاب خانه مدرسی دقیقیان التقریبا که از کتب معول علیها استنباط نموده
بوده در مجالس تذکیر بحضور اکابر و اشراف گذرانیده هر قوم رقم گردانیده مانده
مانده بود خاطر فاتر بتلخیص آن عازم گشته باشارت شریفه مخادیم از مسوده محصول
بمجرد ظهور در معرض قبول بیرون خرامیدن گرفت امیدوار از جناب قدس
باری تعالی سبحانه آنکه مقبول قلوب عرفا و مطبوع طبایع ظرفا باشد و از سهو و خطا
و زلل محفوظ در قلوب اهل صفا محفوظ و الله الموفق و المعین و هو المستعان فی کل مستعین

شعر تبلى الانامل تحت الارض فی لحد	وخطها فی کتاب یونس البصرا
کم من کتاب کریم کان کاتبه	قد البس الترب و الاحجار
یا من اذا نظرت عیناک فی کتبی	کن بالدعاء لی و الخیر تذکرا

اللهم افتح لی بالخیر واجعل عاقبة امری الی الخیر یا دایم المعروف یا کثیر المن یا الله یا عالم
و منک الاجابة و بک الجهد و علیک التکلان یا حنان یا منان اما بعد چند کلمه
در نسب و تبیان حضرت موسی کلیم الله صلوات الرحمن و سلامه علیه و کیفیت انتقال
آنحضرت از اصلاب طاهره بارحام طاهره و آنکه مستخبران اخبار و مستبصران آثار

مهره فن تواریخ و کمله علم معالی مشایخ ذی مصنفات رفیع البنیان شدید الارکان
خویش چنین ایراد فرموده اند حضرت کلیم الرحمن موسی بن عمران علیه الصلوة والسلام
بچهار واسطه بیعقوب اسرائیل صلوات الله وسلامه علیه اصل میگیرد و هو موسی
بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم
خلیل الرحمن صلوات الله تعالی علیه وعلی اولاده الکرام و نسبت شریف آنحضرت باین
طریقه مثبوت پیوسته که چون لاوی ابن یعقوب بکبر سن در یافته و عمر وی بهشتاد و
و نه سال انجامیده بود حباله عقد نکاح خود در آورد مسماة به ابنه بنت مارکی
ابن لیثجی وحق تعالی مر او را ازین زن چهار پسر داد عرشون و مرزن و مروی و قاهث
و چون چهل و شش سال از عمر قاهث منقضی گشت قاهی بنت شبن بن بتویل
بن الیاس را در سلک ازواج منخرط گردانیده یصهر از وی متولد گشت و چون یصهر
شصت ساله شد شمیت بنت تناویت بن برکیا بن لفشیا را در حباله خود آورد و عمران
از وی در وجود آمد و این روایت محمد بن اسحق است و در عرائس بطریق روایت
دیگر آنست عمران پسر قاهث است و یصهر برادر عمر آنست و این روایت نیز در
عرائس و تیسیر و قصص الانبیا و اکثر تواریخ مذکور است والله اعلم بحقیقة الحال چون
عمر عمران بهفتاد کشید یحنیه بنت شمویل بن برکیا بن نفشیا نکاح است و از وی دو فرزند
ارجمند میمون موسی و هارون علیهم الصلوة والسلام متولد گشتند و این دو بزرگوار
از اعاظم پیغمبران و اکابر مقربان بارگاه حضرت جل و علی بوده اند و علو مرتبت و
سمو منقبت ایشان از حد وصف بیرون و از مرتبه تعریف افزونست و شرح ظهور
این دو از ظلمت آباد شب و یحجر ظلم عدوان بروایت اکثر نقله چنان بوده است
که چون ریان بن الولید که دارالملک مصر در زمان یوسف علیه الصلوة والسلام

بهمین ملت و مذهب آراسته بود از دار دنیا بسرای حقیقی خرامید شخصی از بنی اعمام
او قابوس نام بتعیین مالک مصر گشته بر مسند فرمانروایی باستقلال تمام نشست و
سیرهٔ کفر و ضلال آغاز کرده و سبب (آنکه) رسم کفر منطمس گشته بود احیا کرد و خلایق را بعبادت اصنام
و بت پرستی دلالت کرد و عامه مصریان بمتابعت وی درآمدند اما بنی اسرائیل
از آن شیوهٔ ناپسندیده انحراف نمودند تا اولاد یعقوب از آن شیوهٔ ناپسندیده
استنکاف نمودند و از آن طریقهٔ مذمومه اجتناب جستند و چون قابوس اعقاب یعقوب
را علیه الصلاة والسلام در مقام مخالفت مصریان یافت بنی اسرائیل را بقید رقیت
مقید گردانید و به بندگی گرفته گفت که شما خدم و ممالیک ما بوده اید و نسبت
عبودیت خاندان ما را مسلم داشته و تمامی بنی اسرائیل را بارتکاب اعمال شاقه
و افعال فوق الطاقه مامور گردانید و روزگار بنی اسرائیل در زمان حکومت
قابوس بشدت و محنت گذران بود و چون آن لعین از دار فنا بعقوبت سرای
ویل و ثبور انتقال کرد ابو العباس بن ولید بن مصعب بن ریان بن اراشه بن فاران
بن عمرو بن عملاق بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح که فرعون موسی بود
مملکت مصر را در تحت تصرف خود در آورد و بدین قابوس اعادهٔ رسم بت پرستی
نموده بر بنی اسرائیل سختی بگذاشت و بتضاعف اذیت و بلیت استخفاف
بنی اسرائیل تن در داده بنی اسرائیل خاطر بر مصابرت و شکیبائی قرار داده باقدام
تحمل استقبال آن بلیت مینمودند و در مخالفت دین باطل مصر بودند و کیفیت استیلاء
وی بر بنی اسرائیل و مملکت وی روایات بنظر فقیر رسیده چنانچه در بعضی از قصص
مثل تکملة اللطائف و تاج القصص و غیر آن آورده که فرعون در یک حال در بلخ
توطن داشته و آنجا بعقوبت اشتغال مینموده و انتقال وی از آن ناحیه بمصر چنین گفته

اند که در بلخ قحط و شدت مجاعت به اهل آن بلاد استیلا یافته بمرتبه که اکثر ایشان
ترک قرار بر فرار اختیار نمودند و یکی از آن فرعون بود که بجانب خراسان آمده و ابواب آن
فتح شهر هرات گذر کرد و هامان آنجا بجنازه‌کشی بنام شهرهٔ فرعون بنظر در آمد بدین بدیشان
وی آمد هامان کتب متقدمان خوانده بود و علم کهانت نیز پرداخته و چنین معلوم
کرده بود که شخصی بصورت چنین و سیرت چنان در مصر بحکومت و پادشاهی استقلال
یابد تمامی ممالک آن ناحیه در ربقهٔ تسخیر او در آید و هامان وزیر وی باشد و همواره
مترصد می‌بود که کیفیت این حال در چه وقت ظهور کند چون نظر وی بر فرعون
افتاد صورت وی را بآنکه در قوت متخیله وی مصور گشته بود موافق یافت از وی سؤال
کرد که از کجائی و بکجا میروی گفت از بلخم و عزیمت مصر دارم که آنجا شنیده‌ام که رفاهیت
و ارزانی هست چون نام مصر شنید حرص وی بیشتر زیادت شد و خلوت ساخته
از نشانهای نهانی و عیوب پنهانی وی باز پرسید آنچه مدعای بود اطلاع یافته
شمه‌ای از حقیقت حال بر وی کشف گردانید و همراه وی بمصر رفتند فرعون در آن ایام
فالیز خربزه داشت نموده بود و چون خربزه رسیده خرواری همراه هامان ببازار فرستاد تا
بفروشد هیچکس نیامده و خربزه از بازار وی بر نداشت که فردا از بدیهم تا همه خربزه تا
بانجام الفقیر پیدا نمند هامان دست تهی باز آمد و صورت حال باز نمود روز دیگر خود فرعون
ببازار آمد باوی که خربزه همین ماجرا در پیش بردند فرعون گفت این شهر را چه سیاست
اینجا معامله با این مردم نوعی دیگر پیدا باید کرد فالیز را تمام به یکی از مقربان پادشاه
بفروخت و وجه آنرا بدو دست سلاح داده یکی را برای خود و دیگری برای
هامان شمشیر ساخت و در گورستان مصر مسکن گرفته از هر جنازه که بیاوردند
آنجا درمی‌ستاندند و چون قافله از آنجا میگذشتی از هر کسی درمی گرفتی

مدتی بر همین حال بگذشت تا مال بسیار از تیمم پرست آوردند و از آن ساختگی تمام نمودند
از سلاح و غلام و غیر آن و با حشمتی تمام بملازمت پادشاه آمدند پادشاه ایشان
را بنواخت و چون کفایت امور سلطنت و ترتیب اسباب مملکت داری در ذات
فرعون می دید لاجرم آهسته آهسته بسیاری از امور مملکت بوی مفوض گردانید
و بسبب کفایت وی در خزینه مال بسیار جمع آمد تا بحیثیتی که ملک او را قطب الدوله
لقب کرد و کار وی استعلا یافت و قدر و منزلتش نزد وی ارتفاع پذیرفت تا بجایی
رسید که ملک مر او را گرامی داشت بفرزندیش لقب گردانید و در کیفیت ملاقات
وی بملک روایات است روایتی این است که هر جنازه در می گرفت روزی جنازه پسر
پادشاه را بمقبره می آوردند وظیفه خود را از ایشان طلب کرده در می خواست نمود
گفتند این جنازه فرزند ملک است گفت بهر تقدیر دیناری باید داد یعنی متعلقان
ملازمان ملک هر چند امتناع پیش می نمودند او در مبلغ می افزود تا عاقبت
صد دینار تا از ایشان نگرفت رخصت مر او را نداد و بعد از آنکه ملازمان پادشاه
باز گشتند و کیفیت حال معروض داشتند ملک او را طلبید گویند با چهار صد غلام خوش
همه سیاه پوش با اسپان سیاه و سلاحهای سیاه با ایشان همراه بدرگاه ملک
آمدند بغیر از فرعون و هامان که سفید پوشیده بودند و بر اسپان سفید سوار گشته
چون نزدیک ملک آمدند ملک از وی پرسید که من امرک بهذا فرعون در جواب گفت
من ربنا عن بذا و واقعه خود و تاراج خربوزه و بی اهتمامی ملک در امر مملکت
معروض گردانید و گفت یا ملک من از بلخ بصیت عدالت و انتشار انصاف
و معدلت تو باین دیار آمدم و چون جور و اعتساف از اول با اصاغر و اکابر
مشاهده کردم و بی اتفاقی پادشاه و بی اهتمامی در امر رعیت بدیدم خواستم شمه‌ای

بر انگیزیم تا شاید بسبب آن بملازمت پادشاه سعید گردیم و کیفیت استیلا و قوت بر ضعفا
معروض گردانیم باعث امر من تا نفسی اشتغال نمودم که هیچ آفریده متعرض احوال من نگشت
تا اکنون بمقصود فایز گشتم و مجموع اموال شبدید و سواحی که و نیت بدست آورده
بود همه را پیش ملازمان مالک کشید و ملک را احوال و اوضاع وی مستحسن افتاد و سخنان وی
استماع نموده او را تجسس و تفحص و ترصد احوال رعایا منصوب گردانید و با مردم معامله
باحسن وجهی میکرد تا اکثر رعایا شکرگذاری وی می نمودند و روز بروز عظمت و احتشام
وی در ترقی می بود تا پادشاه را وفات آمد و به استظهار کثرت جاه و میل رعیت با وی
بر مسند حکومت متمکن گشت و چون باین امر مستقر گشت و تمامی اهل مملکت بر انقیاد
وی برضا و رغبت دل و جان بستند و خود را معتقد و مطاع مصریان دید بدین باطل مایل
گشت از دین حق انحراف نمود و مردم را بدین شرک و عبادت اصنام دلالت فرمود
بنو اسرائیل بجهت وصیت حضرت یوسف علیه الصلوة والسلام بدان دین میل
نکردند و انقیاد فرمان باطل وی نبردند بر ایشان دست تعدی بگشاد و مر ایشان را
بر قیمت و ذل بندگی خود منسوب گردانید و این فرعون که از فرعون الهی [illegible]
بی انصاف بود بمراتب از فراعنه سابقه ظالم و ستمگارتر بود و بنی اسرائیل را فرقه فرقه
گردانیده هر فرقه را بکاری بازداشته طایفه را که قوت و شوکت داشتند بقطع حجار
از جبال مشغول گردانیده بود تا از برای وی از معادن زر و نقره و فلزات دیگر
حاصل کنند و چندان مشقت ریاضت بآن فقیران ملحق میگشت که اعضا و جوارح
ایشان از کثرت اعمال و اشتغال مجروح گشته بود و طایفه دیگر را بعمارت و گلکاری
مقرر ساخته از برای وی قصور و حصون و عمارات گوناگون مهیا ساختند و رنج
و محنت تمام عمر بتلخی بگذارند و همچنان فرقه را به بیگاری و زمرکه چند دادی

و امثال آن باز داشته بود تا مهمات خاصه وی با کمال کوشش می‌نمودند و کسانی
قوت و استطاعت اینکار نداشتی بر ایشان جزیه وضع کرده بود روز بروز مقاطعه
بخزینه دان می سپردند و اگر چنانچه در ادای مقاطعه اندک تعللی راه یافتی یا مثلا
بعد از غروب آفتاب آن مقاطعه آوردندی دست راست آن مستمند را با گردن
در غل در آوردی و گاه او را در عقوبت بگذاشتی و او بدست چپ کار میکردی
و هر روز مقاطعه مقرره خود فردی آوردی معامله او با مردم بنی اسرائیل این بود و
با زنان ایشان آنکه بهر یک از ایشان مقداری معین کتان میداد تا میرشتند
و میبافتند و تسلیم وکیلان او میکردند و نوکران او مردم بنی اسرائیل را چاکری خود
میفرمودند و باعمال ارذال مثل کناسی و سرگین کشی تکلیفشان مینمودند و ذلک
قوله تعالی یسومونکم سوء العذاب القصه مطیعون تا مدت بیست سال در اوایل عهد
سلطنت خود مردم را بعبادت اوثان و عبودیت اصنام تکلیف میکرد و چون بنای
احکام و نفاذ اوامر و نواهی خود بمرتبه اقصی و غایت قصوی مشاهده کرد حیثیتی
با مردم اظهار نمیشی نمود که شما را اکنون از عبادت اصنام منع میکنم چه این اصنام همه
مصنوع و مقدور و مقهور منند و در تصرف من تا اگر خواهم همه را باطل کنم و اگر خواهم
برارم پس استحقاق الوهیت مر کسی راست که بر همه مستولی باشد خود صفت مرا مسلم است
پس معبودیت شما من سزاوارترم و آنگاه بتفسیر انا ربکم الاعلی در میان قوم ظاهر گردانید
و اهل مصر را بعبادت اصنام و پرستش تماثیل بسجده و طاعت خویش دلالت کرد
چنانکه در کلام مجید خبر داده فحشر فنادی فقال انا ربکم الاعلی اخبار یعقوب
علیه الصلوة والسلام بعد از اظهار این امر شنیع جمع آورده بعبودیت خود خواند
و گفت اگر بعبادت من قیام نمائید از تکالیف امورات شما آزاد باشید

و اگر تمرد و استکبار نمائید شما را زیادت بر ایام سابق بعذاب الیم معذب دارم و چون
اسرائیل از قبول این امر ابا نموده از شریعت آبا و اجداد خود تجاوز ننمودند آن لعین
ایشان را بعذابهای گوناگون و خدمتهای خسیس معذب میداشت و همواره همت
نامبارک باهانت و تذلیل بنی اسرائیل مصروف میگردانید و اغنیا و فقیران ملالت و اذیت
آن لعین میکشیدند و از دین و اسلام انحراف نمی‌نمودند تا الطاف حضرت ایزدی جل و علا
بنصرت ایشان رسیده اراده ازلیه بایجاد حضرت نبوت موسی بن عمران صلوات
الله و سلامه علیه تعلق گرفت و از مقدمات ظهور آن نور بهروز آن سرور با سرور
یکی آن بود که در خلال این احوال شبی لعین در خواب دید که آتشی از جانب ولایت شام
پیدا شده و بمرتبه استیلا یافت که تمامی حصون و قلاع مصر را بالسویه بسوخت و از شهر
و قرای هیچ اثری باقی نگذاشت مگر مساکن بنی اسرائیل را که از سطوات آن آتش
مصئون ماند که اصلا به بیوت و منازل ایشان آسیبی نرسانید فرعون از
هیبت آن واقعه بخود لرزیده بیدار شد و باستحضار کاهنان و معبران فرمان داده
صورت واقعه را در میان آورد معبران گفتند تعبیر آنست که شخصی از بنی اسرائیل
مبعوث گردد که در استیصال قبطیان ید بیضا نماید و در خلع و قمع دودمان سلطنت
سعی بلیغ مبذول دارد منجمان گفتند که ما را از تتبع نظرات فلکیه و مقارنات نجومیه
در تقاویم و اسطرلابات چنین معلوم گشته که عنقریب از فرزندان حضرت یعقوب
علیه الصلوة والسلام شخصی ظهور کند و انتقال مملکت و اختتام سلطنت این خاندان
بخروج وی تحقق پذیرد فرعون گفت خروج این شخص کی و چه وقت باشد گفتند امسال یا بسال
سال دیگر موعد ظهور و بروز اوست فرعون خواست تا بکید و ابن خویش قضا
مبرم حضرت جل جلاله را منصرف گرداند و تقدیر الهی سبحانه تعالی تغییر دهد

برین قرار یافت که از اولاد ذکور بنی اسرائیل بقتل رسانند و من بعد زنان قابله را
بر نسوان حامله گماشتند تا هر پسر که پای از دریچهٔ غیب بیرون کند از پا پیش در آرند
حاصل الکلام آنکه در آن سال کودکان بنی اسرائیل مقتول گشتند و در سال
آینده زنان قبطیانرا بر نسوان بنی اسرائیل برانگیخت تا هر چه زن بنی اسرائیل
را از قبطی رابطه شد تا در آن سنوات هر پسر که متولد میشد بقتل میرسانیدند و هر دختر
که می آمد باقی میگذاشتند تا اطفال نامعدود در آن واقعه مفقود گشتند بیت صد
هزاران طفل سر ببریده شد ها تا کلیم الله صاحب دیده شد ها و در روایتی آنکه این
واقعه مدت مدید بر داشت تا چنانکه چند سال بر همین منوال بگذشت در میان بنی اسرائیل
علت طاعون شایع گشته خلقی بسیار عدم بر وجود اختیار کردند و اعیان و اهالی
قبطیان نزد فرعون آمده تظلم نمودند که رجال بنی اسرائیل به تهمت طاعون بلا
میشوند و پسران بقتل میرسند اگر حال بر همین منوال گذرد بزودی نسل ایشان منقطع
گردد و کفایت مهمات دشوار و امور صعب بما باز گردد فرعون را این سخن معقول
افتاد فرمان داد که یکسال بکشند و یکسال بگذارند در سالی که قبطیان از قتل اولاد
بنی اسرائیل دست باز داشتند حضرت هارون علیه السلام متولد شد و در ظلمت
سرای جهالت ماهی بر آسمان علم طالع گشت ملاحت حالت بر رخساره جلالت او پیدا
و مخایل کرامت بر مثال ماه در لوح دیده هویدا بر لوح حسن جمال بسیط غبرا چون
بوستان افلاکی از نور دیدهٔ خود مزین گردانید و در این زندان خاکی با اطلاع
اسرار و شقایق حقایق حدایق بیاراست هاتفی از منهیان عالم غیب از درای
استار لاریب ندا در داد که ای دیبان عالم ملکوت و خطیبان منابر جبروت و مقربین
تمام سعادت انجام مصاحبت الاتفاق نموده اند که تا بدایت را بالطف

الف منضم گردانید و برا رحمت را با واو وجاهت متصل سازید و نون نور از پرتو
سراج وهاج نجم رشش علیهم من نوره تالی وی گردانید و مجموع حروف را در
سلک نظم کشیده نام این بنده خاص با اختصاص ما گردانید تا بها بدایت
چراغ طریقت در راه اهل ضلالت برافروزد و با الف الفت جمعیت درمیان
اهل ملت پدید آرد و برا رحمت خلق را راحت ارشاد نماید و بواو وجاهت
اهل سفاهت را بصلاح و سداد باز آرد و بنون نور عرفان ارباب جهالت را از
ذل رذالت بعز جاه و جلالت رساند و چون سال آینده از نتق غیب نمایان
گشت بار حسام انتقام را بنیام جور و ظلام بیرون آورند و هر طفلی که از مهد عدم
بعالم ظهور می آمد فی الحال باز بعالم غیبش مسفر ساختند اتفاقا درین سال حضرت
با عزت سلطان تخت جاه و جلال برهان تخت فضل و کمال منظور نظر لطف
واحسان کلیم الرحمن موسی بن عمران صلوات الله تعالی وسلامه علیه از کتم
بکامن شهود آمد و عالم کون و فساد را بنور رشد و رشاد منور گردانید کیفیت
حال بر این منوال بود که در سال قتل ارباب نجوم بفرعون خبر معلوم کردند که امسال
سال ولادت آن فرزند است وانعلاق او در رحم در فلان شب مقرر دانسته
بملازمت آمدند و مصر و مضطرب فرعون گردانیدند که مولود موعود از شهر سکندریه
بیرون خواهد آمد و امشب آن شب است که آن شخص در رحم قرار گیرد فرعون گفت که چون
تدبیر است گفتند امشب فرمان باید داد که مردان از زنان جدا باشند و با یکدیگر
اختلاط ننمایند فرعون فرمود تا منادیان ندا کردند که ای بنی اسرائیل مجموع از
شهر بیرون روید که ملک از جرایم شما درگذشته عنایات پادشاهانه و مواعید
خسروانه درباره شما ارزانی خواهد داشت بنی اسرائیل بشاشت تمام نموده

ودر بهجت و خرمی شده و صغیر و کبیر از شهر بیرون آمدند و فرعون را در خیال افتاد
که آن شب باسکندریه در آید و با شکوه خود است هیئت فراهم کرد نزد منجمان از قوم
بنی اسرائیل و نزد بعضی از احفاد ریان بن الولید فرعون یوسف بود علیه الصلوة
والسلام و بخلعت ایمان مشرف شده مباشرت نماید بامید آنکه مولود مبارک خجسته
مقدم و معزز و مکرم از صلب او در وجود آید و باین عظیمت عمران پدر حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام که از مقربان و معتمدان او بود مصحوب خود گردانیده باسکندریه آمد
و در قصر آمد عمران را بنگاهداشت بر در قصر تعیین نمود و چون شب شد فراشان قدرت
شادروان زرافشان ضیا را از سر عروسی سرای عالم کشید و سراپرده عنبرین فام شام
را بر ایوان این صندل طری لاجوردی بام بر کشیدند و کواکب ثواقب چون اعیان
زرین مواکب سر از دریچهای فیروزگی قصر عالی مناقب بیرون کردند سیارگان کهن
مشاطگان عروس فلک تدبیر جادوها والسماء ذات الحبک آمده و شده آغاز کردند مغنیان
مجالس قدس بر طرب خانه انس با سحان ملکوتی و نغمات جبروتی پرده عشاق غزل
سرای ساز کردند بیت روز سفیدان نه شب داج بود مه بود و شب ایا شب صبح عید
ماهی که به لعل فلک سکان کند مه در تنعم الشب همه شب جان کند مه در این شب
مردان بنی اسرائیل بوعده رعایات و امیدها یافت از ازواج مفارقت نموده
بودند و در عیش و نشاط و خرمی و انبساط میفرمودند خواتین بنی اسرائیل نیز بسیر بیرون
آمده گشته ایشان بر در قصر فرعون افتاد و مادر موسی علیه الصلوة والسلام نیز در
آن طواف با ایشان موافقت نموده پیش عمران آمد عمران را چون نظر بر آن حور سر
ماه پیکر آمد آتش شهوت در کانون باطنش اشتعال یافت موکلان قضا و قدر زمام
قدرت عمرکت نیز لگام شهوة او در میدان اشتیاق و جولان در آورد استقامت

غمام اهتمام صحبت و محبت و سحاب سبیل مباشرت در فضای هوا، باطن عمران بجهت
نسیم اشتها وزیدن گرفت رعد نطفه تقاضا غریدن آغاز کرد باران نطفه چنانکه دانی
از آسمان صلب عمرانی در دهان صدف رحم مادر موسی علیه الصلوة والسلام افتاد
آنگاه مهندسان قدرت الهی جل و علا قصر عالی بنا موسی را علیه الصلوة والسلام
در فضای مشیمه بنیاد نهادند مالک الارحام که عامل ولایت مشایمه است خواست
که درین بنای فسیح و قصر منیع دستکاری نماید فرمان آمد که صورت کلیم بالنقش
کلیم نیست که حواله آن بعمال ایوان کنم با خود بید قدرت خویش مباشرت این امر نموده
ترتیب صورت وی نمایم که واصطنعتک لنفسی آنگاه قدرت قادر چون نقاشی آغاز
کرد صباغ ازل رنگ آمیزی بنیاد نهاد و صانع حکمت قلم صنعت در دست گرفته
لوح جبینش منقوش حسن و جمال بنگاشت تاج اصطفیتک علی الناس بر فرق وی نهاد
و دواج اصطنعتک لنفسی در روی پوشانید فطرت از قدرت سوال کرد که این عجوبه
نگارخانه سعادت صنایع و دیباچه بدایع کیست و اوصاف کمال و قوت جلال
وی چیست قدرت جواب داد که این عنوان منشور کرامت و دیباچه دستور
سلامت است این آن کلیمیست آتشی که در تنور آتش در رود و تر و تازه بیرون آید نیلوفر
که در رودهای نیل غوطه خورد و باز سجاده بر روی اندازد و آتش سوزان از شعله
آتش محبت او بگریزد دانه دریای موج زنان از باران یده وی بپرهیزد
اطلس توی فلک از تاج سری وی ترکی باشد سدرة المنتهی از درخت همت وی
برگی بود در بام زندگی در تابوتش در آریم و از خلوتخانه لاهوت به پهناخانه
ناسوتش فرود آریم زهر باطل غضب فرعون را بر معده ترتیبش تریاق گردانیم
و دل آسیه را بتقویتش مشتاق سازیم روزی باشد که بلطمه قهر آلوده او خساره

گلگون فرعون سیحون را چون نیلوفر کبود گردانیم و لطبانچه با سیاست او قبطی را از اوج
حیات بحضیض ممات اندازیم و در بیابان غم مدین بی زاد و راحله اش سرگردان
گردانیم و دلو چهل مرد بدست وی داده متعهد گوسپندان دختر شعیب گردانیم آنگاه
پیغام ان ابی یدعوک بجانب کاشانه شعیبش فرستیم و مدت ده سال شبانی
فرمائیم بعد از آن منادیان طلب بفرستیم تا او را به بیابان مصر خوانند در آن بیابان
قطرات باران بر مثال عبرات عاشقان بروی متقاطر گردانیم برقها از دو جنبش
در آریم رعدها را غریدن فرمان دهیم گرگان را شبان رمه وی گردانیم
تنگ فرو گیریم تا متحیروار روی بوادی ایمن آرد از درخت تر تازه آتش خوش
اندازه بروی جلوه دهیم که طلب در گردن وی اندازیم و او را بجانب خود
کشیم بکوه طور شب جمعه و صد و بیست و چهار هزار سخن بیواسطه با وی در میان
آریم بعد از شبانی بعلم لدنی فایز گردانیم هزار سوره توریت هر سوره هزار آیت بوی
انعام فرمائیم بعد از آن از لشکرگاه سبحان نامه توریت در صفحات اسرار گرفته بدست
باد صبا بنسیم سبا بجانب فرعون بیوفا فرستیم پاره چوب در دست وی نشان
عظیم گردانیم بقوت از اژدها آثار خویش در عین باشکوه و ولایت مصر دهیم تا این
در برابر قوم جبابره‌اش فرستیم عاقبة الامر بر آن مسرفان او را غالب گردانیم
و بعد از آن در میقات مناجاتش مشغول گردانیم و چندان راز با سر بهر باده
در میان آریم که او ارنی لمرای باقی بند انشته تمنای دیدار در خاطر وی پدید آید
آید و از تجلی عتاب انظر لن ترانی ازان خواب غفلت بیدار گردانیم تا باز شهود
ایمان را باب توبه و ایقان تازه گرداند که سبحانک انی تبت الیک و انا اول
المؤمنین فقرات دیگر پاره از قدرت سوال کرد که انجو ابشان رست بتقدیر

بتقریر احوال وی بود شمه از صفات کمال وی نیز بیان فرما جواب داد که این بنده
برگزیده و رایت نبوت بر فراز جارم فتوت برکشیده و پیشوای منشور نبوت و رسالت
وکان رسولا نبیا مرکز دائره قربت و نجابت است و قرب پناه نجیا خود و تجلی آتش انگیز انی انا
من جانب الطور نار است مشک نافه عطر آمیز کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا است
منظور نظرات عنایت ما است و لتصنع علی عینی آئینه جمال نمای حضرت ما
والقیت علیک محبة منی مخاطب بخطاب و انا اخترتک یا موسی است مشرف
بتشریف فاستمع لما یوحی است مشرح الصدر رب اشرح لی صدری او است مرفوع
القدر و یسر لی امری او است شارع احکام شریعت که اقم الصلوة لذکری کاشف اسرار
حقیقت است یا موسی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی صاحب معجزات واضمم یدک
الی جناحک تخرج بیضاء است محرم راز اسرار و کلم الله موسی تکلیما است بیت
ای آنکه ز سر عشق آگاه توئی ما [illegible] خاص محرم شاه توئی + انوار حقیقت
ز تو طالع گردد چون محرم انی انا الله توئی صلوات الله تعالی و سلامه و تحیته
واکرامه علی نبینا حبیب الله تعالی و علی موسی کلیمه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین اجمعین
رجعنا الی المقصود ابن عباس رضی الله تعالی عنه گوید که چون
پیغمبری از صلب پدر منفصل گشت و در رحم مادر منتقل نشد مگر که ستاره او بر آسمان
ظاهر شد و چون در حین انتقال آن نطفه شریف طلوع کوکب موسی بر آسمان جلال
منجمان که رصد آن می بودند مشاهده آن کوکب نمودند در آن صحرا که [illegible]
مجتمع بودند فریاد بر آوردند غلغله و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند چنانچه آواز ایشان
بگوش فرعون رسیده بی دل و بیدار شد و در قصر آمد از ایشان پرسید که این
[illegible] آواز است و چون [illegible]

فرعون معلوم خود را بموهوم تبدیل داده گفت چنان می‌نماید که بنو اسرائیل از اعزاز
و اکرام تو خوشدل گشته‌اند و از غایت سرور نعره و فریاد می‌کنند فرعون بمقام
خود بازگشته آن شب از خوفی که بروی مستولی شده بود در خواب نرفت گفته‌اند
که مادر موسی علیه الصلوة والسلام در ایام حمل از آثار و علاماتی که بر حوامل طاری شود
آزاد و فارغ و بی‌سبب او هیچ یک از قوابل بروی موکل نبود تا مدت نه ماه
که انصاب ایام حمل است بروی بر این منوال منقضی شد و در عرائس امام ثعلبی آورده است
که عطا از ابن عباس رضی الله تعالی عنهم نقل کرده که چون وقت وضع حمل آمد و علامت
طلق بر مادر موسی علیه الصلوة والسلام پیدا شد دایه بود از گماشتگان فرعون که
با مادر موسی محبت قدیمی میداشت از برای آن دایه کس فرستاد و بحجت خود
... اگر دانیده با وی این راز در میان نهاد آن قابله انگشت قبول بر دیده نهاد
با مدد و اعانت مادر موسی اهتمام نموده تا کلیم الله علیه الصلوة والسلام از عالم غیب
بعالم شهادت آمد گویند نوری با وی همراه بود که زوایای آنخانه و خبایای آن
کاشانه از سطوت نور آنحضرت منور گشت و بواسطه سطوع آن نور و سطوت ظهور عجیب
بر آن دایه مستولی شد که لرزه بر اندام وی افتاد و محبت تمام از آن ولید سعید در
دل آن دایه پدید آمد بعد از آن با مادر حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
در گفت و شنید آمد و ما فی الضمیر خود اظهار کرده گفت که ای زن عمران بدانکه
در ابتدا این حال با خود جزم کرده بودم که اگر فرزند تو پسر باشد البته بقتل رسانم
و با فرعون را از این حالت واقف گردانم اما نوری در جبین این فرزند مشاهده
کردم و حسن و جمال در چهره وی معاینه دیدم که بصد هزار دل عاشق جمال وی گشتم
را نیکو نگاه دار که این فرزندیست که عالمها در گفتگوی ویند و خوف و خشیت فرعون

بدانکه حصه تو ازین قصه از آنست که دل ترا با موسی علیه الصلوة والسلام نسبتی است و
شیطان ترا با فرعون مشابهتی چنانکه فرعون گماشتگان خود را می فرستاد تا اولاد
بنی اسرائیل را بتیغ سیاست هلاک میکردند تا شاید که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
از جمله هالکان گردد که شیطان فرعون صفت ذریت خود را هر روز می فرستد
تا اولاد و اعضا و جوارح را بتیغ معاصی هلاک میگردانند تا باشد که موسی دل
که کلیم رب جل و علا و ندیم طور سینای قابلیت بتیغ بیدریغ شک و ریب هلاک
گردانند تا آنگاه که موسی دل از رحم غفلت بفضای هوای عالم محبت آمد و از
لطف شهنشاهی نور فیض الهی جل و علا در جبین وی مشاهده کرد یقین دانست
که این دل موسی وار ابلیس فرعون صفت را از دار الملک مصر وجود بمعاونت ملک
ودود جل جلاله بیرون خواهد کرد و حکومت و ریاست او را از بنی اسرائیلیان
اعضا و جوارح منقطع خواهد گردانید قصه عطا از ابن عباس رضی الله عنهما روایت
میکنند که چون موسی علیه الصلوة والسلام متولد شد بعضی از همسایگان [illegible]
وقوف یافته بتوهم آنکه همسایه را نباید که بعلت همسایگی عقوبت فرمایند بعضی از
مترصدان این امر کیفیت حال را اعلام کردند گماشتگان فرعون تفحص و تجسس
بخانه عمران نهادند و در و بام آنخانه را فرو گرفتند و خواهر موسی علیه الصلوة
والسلام پیش مادر دوید که ای مادر جواسیس فرعون از ولادت فرزند خبر یافته
اند بر قتل برادرم هجوم کرده آمده اند مادر متحیر گشته و عقل از وی زایل شده
از غایت اضطراب موسی را در لفافه پیچیده در تنور تفتان انداخت و این
الهام حق تعالی بود که در دل وی افکنده بود چون عوانان بخانه عمران در آمدند
هر جانب تفحص کردند هیچ کودکی ندیدند از آنجا مایوس گشتند مادر موسی

چون از آن دهشت بهوش آمد گفت فرزند خود را از غایت بیخودی و پریشانی فکندم
ندانستم او کجا بود و طلب فرزند میشود که ناگاه آواز کودکی از تنور تفتان برآمد مادر بر سر
تنور دوید دید که فرزندش در تنور است حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام سالم
از تنور تافته بیرون آورده لطیفه ای درویش هیچ میدانی که نظیر این واقعه کدام
است روز قیامت زبانیه قصد دوزخ عاصی جافی خواهند کرد او را از سیاست با دهشت
از هیبت بس الهی جل و علا مطلع گردانند حق سبحانه و تعالی عاصی محمدی علیه الصلوة
والسلام بحکم وان منکم الا واردها در تنور تفتان جهنم در آرد تا زبانیه دست از
وی باز داشته امید منقطع گردانند آنگاه بموجب فرمان ثم ننجی الذین اتقوا
از قعر آتش بیرون آرد و در کنار لطف نهاده بشیر رحمتش تربیت فرماید و به
بهشتش بنازد و اعزاز بجوار اند که مساکین علی فرش وهب ابن منبه گفته رضی الله
تعالی عنه قوم فرعون نود هزار کودک و بروایتی هزار چهل هزار کودک بنی
اسرائیل را بقتل رسانیدند تا باشد که موسی را در آن میان مقتول گردانند اما چون
حفظ الهی جل و علا مقارن احوال وی بود موئی بر اندام وی آزرده نگشت بلکه
شیطان را همگی همت مصروف آن بود که بنده را از خلعت ایمان عریان گرداند
چندین هزار را اعمال پسندیده نماز و نیاز و خیرات و مبرات و طاعات
و عبادات بعجب و ریا و انواع شهوات و خطایا نابود گردانیده بطمع آنکه شاید
با ایمان بنده دست بردی نماید و چون حفظ الهی حمایت نامتناهی جل و علا
ایمان بنده را در کنف عصمت خود میدارد امید آنست که از کید و مکر وی مصئون
و محفوظ ماند قصه ضحاک مفسر رحمة الله علیه از ابن عباس رضی الله عنهما
روایت میکند که چون مادر موسی علیه الصلوة والسلام از اهتمام فرعون

اولاد و تجسس جاسوسان بنی اسرائیل مشاهده کرد هر فرزند که زائیدند خود بدید که شاید بچنگ
ناها بلان گرفتار گردد خواست تا لطف از مکمن غیب روی نماید تا بتشبث بان فرزند
فرزند وی از غصه هلاک نجات یابد منهیان عالم غیبی چند از لاریبی بسمع والده
وی رسانیدند که از برای وی تابوتی ترتیب کن و او را در تابوت چون در صندوق
محزون گردان و او را در دریای نیل افکنده بحضرت ما سپار سلامة البتّا صحیحاً سالماً الیک
چنانچه حق تعالی در قرآن از نحو واقعه خبر داده و لقد مننا علیک مرة اخری اذ اوحینا
الی امک ما یوحی ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم الایه مادر موسی
الهام غیبی بنجاری رجوع کرد که وی نیز از متابعان فرعون بود از وی استدعا نمود
تا تابوتی از برای وی مرتب گرداند نجار سبب آن پرسید گفت طفلی دارم پوشیده
بتابوت احتیاج دارم در ادای آنکه از طریق صدق انحراف نموده گفت فرزندی
دارم و از ترس قبطیان می اندیشم میخواهم که در تابوتش از کید دشمنان محفوظ دارم
نجار چون کیفیت حال معلوم کرد فی الحال بنزد قاتلان اولاد بنی اسرائیل رفت
و خواست تا ایشان را بمولود مطلوب ایشان دلالت کند حق تعالی زبانش را از نطق باز داشت
تا مطلب ما فی الضمیر نتوانست نمود هر چند باشارت خواست که تفهیم ایشان کند میسر
نشد قاتلان از اشارت نامفهوم وی ملول گشته او را بزجر از پیش خود براندند چون
بمقام خود رسید باز زبان وی بنطق گشت خواست تا گماشتگان فرعون را
اخبار کند دیگر باره زبان وی از نطق باز ایستاد این نوبت بزجر بلیغش بخانه
بیرون فرستادند کرت سیوم نیز بهمین طریق خواست تا اظهار کند هم زبانش لال
گشت و هم دیده نابینا نجار با خود گفت که البته این کودک آن پیغمبر است که قبطیان
را هلاک خواهد ساخت با خود جزم کرد که اگر این نوبت قوت ناطقه ام بحال آید

و باصره باز آید و دیگر اصلا اظهار این امر ننماید حق تعالی چون صدق وی مشاهده
فرمود و بهر دو قوت بوی باز آمد و سراچه دلش را بنور توحید و ایمان روشن گردانید
و تابوتی تراشیده بمادر موسی علیه الصلوة والسلام تسلیم کرد مادر کلیم الله فرزند
خود را شیر داده و سر کشیده در لفافه پیچیده در آن تابوت محفوظ گردانید و سر
را بقیر و قار اندوده در رود نیل انداخت و گویند که این واقعه در ساعتی که حضرت
موسی را علیه الصلوة والسلام روی نمود دریا آن سلاله ملک و ملکوت و برگزیده
حضرت جبروت را بسر نهاده در جریان در آمد و او را می برد تا نزدیک قصر فرعون
که بر کنار رود نیل ساخته بود در درختی استوار گشت و آن روز اتفاقا در آن قصر بر
غرفه نشسته بود و بر شط نیل بساط انبساط انداخته و بحشمت تمام قبه بارگاه باوج
مهر و ماه برافراشته چون نظرش بر تابوت افتاد خواست تا کیفیت حال معلوم کند
جمعی از خادمان که در خدمت وی بودند فرمان داد تا بدریافت آن تابوت
مبادرت نمودند و بدست آورده بنظر وی آوردند هر چند ملازمان جد و اهتمام
نمودند سر آن تابوت را نتوانستند گشاد خواستند تا بشکنند شکسته نشد و آتش
انداختند نسوخت آسیه خاتون که باطن وی بنور ایمان منور و مشام جانش برایحه
عرفان معطر بود برین امر وقوف یافته بمجلس حاضر گشت و چون نظرش بر تابوت
افتاد با خود گفت که قفل گشای این صندوق منم مفتاح فتوح این حقه منم زیرا که
دل آسیه سوخته آتش محبت بود و چون رایحه محبت از مجمر تابوت حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام بمشام جانش رسید دل وی را جذب کرده تابوت را پیش خود
طلبید و گفت قفل این تابوت بنام ملک حی لا یموت بوده است جل و علا کلید
و نیز بنام حضرت او جل و علا خواهد بود آنگاه بذیل تسمیه نموده دست بجانب

تابوت دراز کرد فی الحال گشاده گشت نوری از آن تابوت طالع گشت که دیده
از مطالعهٔ آن خیره میشد و نور آفتاب در جنب آن تیره می نمود الغرض نظرش
بر کودکی افتاد که حوریان خلد برین خوشه چین خرمن حسن و جمال او بودند و نوگلان
مناظر علیین غنچه و دلال از ملاحت بر کمال وی بهتر بودند بیت بحسن خلق
و وفا کس بیار ما نرسد ترا درین سخن انکار کار ما نرسد اگرچه حسن فروشان
بجلوه آمده اند کسی بحسن و ملاحت بیار ما نرسد هزار نقد ببازار کائنات
آرند یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد اشارت ای درویش تابوت
حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام پیش فرعون آوردند هر چند جهد و جهد
کرد تا بگشاید نتوانست گشاد زیرا که در آن تابوت دوست حق تعالی بود سید
و چون بر آن تابوت بنام حق تعالی بود دشمن تابوت دوست کی تواند گشود
و مهری که بنام دوست بر وی نهاده باشند بدست دشمن گشاده کی گردد و
کذلک دلی که بر وی مهر دوست بود والذین امنوا اشد حبا لله و بر وی مهر
دوست بود که یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت ابلیس که دشمن تلبیس است
چگونه تواند که مهر دوست گشاید و مهر دوست از دل بنده مومن برباید القصه
چون آسیه تابوت حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بگشاد حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام چشم باز نموده در روی آسیه بنگریست تبسمی فرمود حضرت
مقلب القلوب جل و علا دوستی موسی در دل آسیه بمرتبه استیلا داد که زیاده از آن
تصور نتوان کرد و گویند که فرعون را دختری بود که بحلیه از حسن و جمال آراسته
و پیراسته فاما بعلت برص مبتلا گشته و گویند که دیده اش نیز از قوت باصره
عاطل بود و همه اطبا از معالجه این دو علت عاجز بودند یکی از ایشان که جامع

میان طبابت و کهانت و در این هر دو فن مهارتی تمام داشت بعرض وصول
رسانیده بود که زوال این دو علت منحصر است باستعمال لعاب دهان ذکری
حیاتی که بصورت انسان در اوان دولت تو از رود نیل پدید آید در آن
روزگار این صورت بوقوع پیوست آن دختر را نظر بر آن سرور افتاد دید که انگشت
در دهان وارد و از وی شیری مکد مهابجه طبیب بر خاطرش خطور کرده قدری
از لعاب دهان مبارکش بر موضع برص مالیده از آن علت خلاص یافت و
بروایت دیگر بمجرد نظری که بر جانب آن منظور افکنده دیده اش بینا گشته
فرعون چون مشاهده این معنی نمود از غایت ابتهاج باعزاز و اکرام تمام حضرت
موسی را علیه الصلوة والسلام برداشته بر سینه خود نهاد و شجره محبتش ثمر
مودت بار آور گشت اعیان مملکت و دولت که بر این صورت اطلاع یافتند با فرعون
گفتند که این همان کودکست که منجمان ما بزوال سلطنت تو خبر داده اند در قتل وی
تاخیر تجویز نفرما تا مملکت از زوال ایمن باشد بنا بر نصیحت ارکان مملکت فرعون را
مسموع افتاده جلادی طلب کرد تا خون آن بیگناه بریزد و آنچه ندانست
که قضا و قدر جوشن عصمت در روز ازل پوشانیده تیغ و تیر بلا و فضولی را بر بدن
راه نداده امرأة فرعون آسیه زبان شفاعت بر گشاده القای حیات آن فرزند
خواهش نمود و بعضی ولیکن بعین الشکر [illegible] گفت قرة عین لی ولک لا تقتلوه
عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا یعنی ای پادشاه [illegible] که بوستان عیش ما بانوار
اشجار و ریاحین و ازهار و اقاحی مزین و محلی است ولیکن آنچه می بایست نمود
فرزندی می بایست نخل قدی [illegible] ارجمندی و سنبل موئی نرگس چشمی
سوسن زبانی غنچه دهنی عنایت [illegible] جانی که نور دیده و ثمره

سینه ما باشد فرعون گفت اگر قرة العین تو باشد از من نباشد که مرا با وحاجت نیست حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم سوگند بانکس که یاد سوگند خورند اگر فرعون بقرة العینی موسی علیه الصلوة والسلام اقرار کردی چنانچه آسیه اعتراف نمود حق تعالی هر او را بدایت کرامت فرمودی چنانکه آسیه را کرامت فرمود ولیکن خدا تعالی هر او را ازین دولت محروم گردانید **نکته** ای درویش کافری و متمردی اگر دو سخن بنده برگزیده اعتراف نمودی مقبول حضرت ذوالجلال احدیت گشتی چه گمان می بری در حق بنده مؤمنی مطیع که مدت هفتاد سال بوحدانیت حضرت خداوند جل وعلا اعتراف نموده و بنبوت انبیا را علیهم الصلوة والسلام معترف بوده و گوش محبت ایشان در قطار و اکناف شهرستان وجود رفته اگر در آن دم آخرین هر بنده افکنده را مردود نگرداند بلکه او بقبول رساند از کرم آنحضرت عجیب نباشد **القصه** بشفاعت آسیه خاتون فرعون از قتل حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گذشته او را بجلیله خود بخشید بعد از آن با آسیه خطاب کرد که فرزند دلبند خود را چه نام می نهی گفت نامی که مناسب حال وی اختیار کنیم این فرزند را از میان آب و درخت آورده ام و بلغت قبطی آب را مو میگویند و درخت را شا من او را موشی نام نهادم و بعد از آن که بعربی انتقال کردند شین را بسین مبدل گردانیده موسی گفتند و این نام تا بقیامت بر آن باقی ماند **اشارت** گویند در روز ازل آنحضرت جلال احدیت جل جلاله سوال کردند که خداوندا این خاکیان بی مایه مفلسان بی سرمایه را چه نام کنی تو مسلمان نام می نهی جواب داد آری اینها از روز ازل باز قدم در مقام اسلام و تسلیم زده اند ایشان را مسلمان نام کردم هو سمیکم المسلمین من قبل **نکته** ای درویش ضعیف بنده

را روز اول نامی نهند تا بقیامت آن نام از وی زایل نگردد و حضرت پروردگار
عالم تعالی تقدس و تعظم شده او را روز ازل مسلمان نام نهاده باشد اگر
این نام تا بقیامت بر وی بماند چه عجب **اما حصه از قصه الست**
که والده موسی علیه الصلوٰة والسلام فرزندی بود ارجمندی دلپسندی و دلبندی
که بدل و جان دوست می داشت و نقوش مهر و محبتش بر صحایف لطایف
دل و جان مینگاشت از شر دشمنان بر وی هراسان بود خواست تا در کنف
حفظ و حمایتش از مکاید ارباب شر در محفوظ و مصئون دارد خطاب آمد که او را در دریا
انداز بعد از آن آثار قدرت ما مطالعه کن ایدر روح تو نیز مشاهده ازلی بود
بلند پرواز که سر دست سلطان عشق نشیمن جای او بود و سلطان نیز بر وی نظر تمام
رحمت می بود گاهی دست شفقتی بر سر وی فرود آوردی و گاهی طعمه از مطبخ انعام خود
بوی حوالت کردی قاعده می باشد که سلاطین محبوبان خود را در پرده مستوری
دارند تا از نظر نا جنسان محفوظ باشند **نظم** هر چه آورد از عدم حق در وجود جمله
افتادند پیشش در سجود مه چون رسید آخر با دم فطرتش پیش او در پیش صد سجده برد از عشق
مادر موسی علیه الصلوٰة والسلام از برای وی تابوت ترتیب کرده صدف گوهر
وجود ساخت و او را در دریای خونخوار انداخت اینجا حکمت خداوندی جل علا
از برای قرة العین روح و ثمرة الفواد جان از تخته پاره خاک صندوق بدن
ترتیب شود و درز شکاف او را بموم هموم ببندد و بمسامیر تقدیر سر تا پای او را
بپیمود و خشت انگاه موسی روح را در کفن محن بپیچیده و عطر محبت در وی مالیده
بگلاب معرفت بر وی افشانده و کحل مودت در دیده وی کشیده و از پستان
لطف و احسان شیر رحمت و غفران در کام جان چکانیده و در صندوق بدن

درآورده و سر آن صندوق را بقیر توفیق استوار گردانیده و بطناب شریعت در هم
بسته بدریای خونخوار دنیا انداخت که انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه ای
درویش مادر موسی علیه الصلوة والسلام فرزند را در دریا انداخت چون تابوت
میان دریا رسید نهنگان روی بوی آورده مادر بعقب تابوت میدید و میدوید و می
گریست که اکنون که ظلمت پرده ظلماتی بر روی عالم کشید که ابر حال فرزند دلبند
خود واقف گردانم الهی داننده رازها و شنونده آوازها تو فی احوال درویشان
بر حضرت تو پوشیده نیست خطاب آمد که لا تخافی و لا تحزنی کذلک چون تابوت
بدن در تلاطم امواج محن در وقت انتشار ریاح فتن در گرداب اجل راند نهنگان
شیاطین قصد او کرده در هلاک او کوشند بیان معاصی بر حوالی او صف کشند کوههای
مرضها کشتی بنهاد او را در هم شکنند بادهای مخالف هواهای نفسانی بادبان عمر را
بگسلند کار بنده بیچاره بسختی باز آید در چنان وقت اگر عنایت الارباب
جل جلاله چنانکه والده موسی را علیه الصلوة والسلام بخطاب لا تخافی و لا تحزنی
تسلی داد بنده درمانده را نیز این ندا بسمع جان در رسد که ان لا تخافوا و لا
تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون از کرم خداوندی جل و علا عجیب و
غریب نباشد اشارت آورده اند که والده موسی علیه الصلوة والسلام در آن
وقت که فرزند را در دریا می انداخت مناجات کرد که الهی دشمن فرعون فرزند
مرا در خانه من تو همی جست و هلاکش در دریا بجد و جهد چنین نزدیک است حکمت عجیب
که در کار این امر ضمیر مالی ساکنان عالم غیب بگوش هوش [illegible] این ندا در داد
که بیچاره فرزند در دو دریا نشست یکی دریای هلاک و آن دریای نیل است
و دیگری دریای عداوت و آن مناظره با فرعون [illegible] است آن نفس در دریا

نیل اثنا از یا محافظت و مراقبت با نسبت لفرزند خود مشاهده میکنی دانی که دران
دریای هم قادریم که او را بسلامت بر ساحل کرامت رسانیم لتعیین این
بشنو اید روش ترا نیز دو دریا در پیش است یکی دریای دنیا که عبارت ازین
برزخ است دیگری دریای عقبی که کنایت از دوزخ است چون ترا درین دریا از
نهنگان کفر و شرک و نفاق نگاه داشتم در آن دریا از نهنگان زبانیه و سلاسل
و اغلال نگاه دارم بساط سخن بدانکه حق تعالی به هفت کس وحی فرستاد
و از برکت الوحی به لطف کرامت شان مخصوص گردانید اول بحواریان عیسی علیه
الصلوة والسلام وحی فرستاد و اذ اوحیت الی الحواریین دویم بپیغمبران خلق
وحی فرستاد انا رسول ربک سیوم به زنبور عسل وحی کرد و اوحی ربک
الی النحل چهارم بزمین وحی کرد بان ربک اوحی لها پنجم بملائکه وحی کرد اذ یوحی
ربک الی الملائکه ششم برسل وحی کرد و ما ارسلنا من قبلک من رسول الا
یوحی الیه به تخصیص حضرت رسالت صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء وسلم انا اوحینا
الیک هفتم بمادر موسی علیه الصلوة والسلام وحی کرد و اوحینا الی ام موسی ان
ارضعیه از شرف وحی حواریان را مائده و نعمت آمد ربنا انزل علینا مائدة من السماء
مریم رضی الله تعالی عنها بعیسی بشارت آمد ان یبشرک بکلمة منه و زنبور را از شرف وحی
بعسل شفا از علت آمد فیه شفاء للناس و زمین را اخبار از احوال خلقیت آمد
یومئذ تحدث اخبارها و از وحی ملائکه رسل را نصرت آمد بدو یمددکم ربکم بخمسة الاف
من الملائکة و از وحی رسل را اسلام و شریعت آمد شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا
و از وحی مادر موسی علیه الصلوة والسلام فرزند را نجات از هلاکت آمد فرددناه
الی امه لطیفه شیر لقمه حق تعالی خواست که درباره موسی علیه الصلو

اظهار قدرتی تا بیاید مادر وی را فرمود که قطره چند شیر در کام وی ریز تا بآن
شیر تو خوی کند و شیر هیچ دیگر قبول نکند چنانکه فرمود و حرمنا علیه المراضع نظیر
این آنست که ذریات آدم علیه الصلوة والسلام را در روز میثاق از مکمن منابت
وی بیرون گرفته خواست که در دریای خونخوار دنیا اندازد اول ایشان را از
پستان ربوبیت شیر تربیت در کام جان بچکانید که الست بربکم مقصود آن
بود که چون شیر تربیت از پستان ربوبیت نوشیده باشند بشیر مرضعه از مراضع
مجامع دنیویه سر فرو نیارند بلکه تمامی تلذذات تمتعات دنیویه بر خود حرام
گردانند تا باز به تربیت همای تحقیقی فایز گردند که حسبی ربی من کل
باین مقام گویا کردند که با همی من از اقلیم بالاییم سر عالم نمیدارم ٭ نه از خاکم
نه از آبم سر آدم نمیدارم ٭ مرا چون دایهٔ لطفش بشیر شوق پرورده ٭ چو من
مخمور آن شیرم سر مرهم نمیدارم اگر کسی سوال کند که حکمت چه بود در آنکه
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام در آتش و آب فکندند جواب آنکه
ارباب اشارت را در بیان اقوالست قول اول آنست که در آتش و آبش در انداختند
تا طبیعت هر دو کشف کند تا در وقت ابلاغ احکام شریعت نسیان منکر را که حطب
فهمند با آتش قهر بسوزاند و در وقت اظهار انوار حقیقت جان عارفان چو بهار
که بوستان ایمان و معرفت اند با آب حیات عرفان برافروزاند قول دوم
ای موسی فردا قوم تو دو گروه خواهند بود منافقان و موافقان منافقان را
در آب غرق خواهم کرد واغرقنا آل فرعون و موافقان را بآتش صاعقه بخواهم سوخت
فاخذتکم الصاعقة وانتم تنظرون ای موسی تو امروز در آتش و آب در آی تا فردا
از آتش عتاب و آب عذاب ایمن باشی قول سیوم ای موسی اول در آتش رو

پس از آب تا دانی که اگرچه اول سوزش سر زنش فرعون خواهد بود اما عاقبت
احتیاجات مناجات درجوی میقات روان خواهد شد **قول** چهارم ای موسی
امروز از آتش و آب در آئی تا محبان آخر الزمان دانند که هر که تمنای دیدار ما
دارد او را در میان آب و آتش خوش می باید بود **بیت** ز چشم و دل بدین
خاکیم در آتش و آب است بچشم بین و بدل رحم کن که کار خراب است **قول** پنجم
ای موسی امروز در ایام طفولیت آتش و آب نیکو ببین تا فردا در ایام رجولیت
معنی آن بدانی امروز آتش تنور دیدی فردا آتش طور خواهی دید امروز آتش تخویف
می بینی فردا آتش تعریف خواهی دید امروز آتش سوزنده است فردا آتش افروزنده
امروز سوزنار است فردا روزبار است دیگر ای موسی امروز آبیست از دریا فردا خطابیست از
مولی سبحانه تعالی امروز آب نیل فردا خطاب جلیل و قیل امروز آب علامت
و فردا خطاب کرامت امروز آبیست بنام ما فردا خطابیست کلام ما ای موسی امروز
ترا آتشی نمودیم محرق و فردا آتش نمائیم مشرق امروز ترا آبی نمودیم مغرق فردا
خطابی بشنوانیم مشفق امروز در آتش تنور در رو تا فردا که آتش طور بینی از حرف
نترسی امروز ببین دریا گذری تا فردا که ضعیفی که وقت غرق قبطیان بود از
غرق نترسی **اشارت** دو کودک را از دو کس بستانند در وقت ضعیفی به
بیم و خواری و باز بایشان باز دادند در وقت عزت با من و بزرگواری اول
یوسف علیه الصلوٰة والسلام که او را از یعقوب صلوٰة الله علیه گرفتند بدل
خواری و باز آوردند بعزت و بزرگواری دویم موسی بود علیه الصلوٰة والسلام
که از مادرش بستانند در وقت ضعیفی بدل و خواری و بوی باز دادند بعزت
و بزرگواری باز دو تن را از و بقبه تشریف بیرون آوردند معجز و غمخواری با تجلی

باز بیرون بعزت و شادمانی اول حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مکه بیرون
آوردند بترس و اندوه و سوگواری باز باینجا فرستادند بجمال عزت و شادی و
بزرگواری که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله
آمنین دویم حضرت آدم صفی الصلوٰة الله علیه از بهشت بیرون آوردند بعتاب
و زاری فاخرجهما مما کانا فیه باز با ذریه صالحه باینجا رسانید بعزت و امن و مملکت
و بزرگواری ادخلوها بسلام آمنین کذلک روح نازنین را از تن بنده مؤمن
بیرون آرند بدشواری که والنازعات غرقا باز بوی رسانند براحت و آسانی
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة لطیفه مادر موسی علیه الصلوٰة
والسلام فرزندی بود دبران فرزند ترسان بود او را گفتیم در دریا نیل انداز آنگاه
در قدرت ما نگر که او را از آن مهلکه چگونه بسلامت برون آریم با امن در حضنش
بسپاریم ولا تخافی ولا تحزنی همچنین ترا ایمانی است و تو بر فوت آن بغایت
ترسان و لرزانی ایمان خود را بما سپرده در دریا عنایت ما انداز و آنگاه نگاه کن
که چگونه با امن و امانت بتو واصل میگردانیم و بروح و راحت میرسانیم که اولئک
لهم الامن وهم مهتدون لطیفه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بظاهر
در مهلکه امواج نیل در معرض تلف بود اما در معنی در کنف حفظ رب جلیل جل جلاله در عین
شرف بود چنانکه حضرت ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام بظاهر در آتش سوزان بود
و در معنی در گلستان سلامت فروزان بود حضرت اسمعیل علیه الصلوٰة والسلام
بظاهر در زیر تیغ بران بود اما در معنی در کنف حمایت امن و امان بود حضرت
یونس علیه الصلوٰة والسلام بظاهر در شکم ماهی در زندان بود اما در معنی در بستان
ظل حضرت الهی جل و علا نازان بود حضرت رسول ما صلی الله تعالی

علیه و آله و سلم بظاهر در کنج غار محزون بود و ترسان اما در معنی بوعده نصرت
ملک جبار جل و علا شادمان بود چنین بنده مومن در آن زلزله بعید نظر
با مار و مور هم عنان باشد ولیکن در معنی بعنایات ملک غفار جل جلاله قرین حور
و ریحان باشد که فروح و ریحان و جنت نعیم اما اوضاع حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام در گردان وحی بمادر او
و انجاز وعده کرم نمودن متبصران نصوص اخبار و متتبعان
قصص و آثار در کتب عالی مقدار چنین اظهار فرموده اند که چون آن دُر
گرانمایه دریای نبوت و آن ذروه بلند سمای فتوت علیه الصلوة والسلام از آن
بانوی عظما از تابوت بیرون آورده در کنار گرفت و مهر محبتش در درون جان
جای داد خاطر عاطرش بتربیت آن نهال بوستان رسالت و گلدسته گلستان
بسالت متعلق گشته از برای حضانت آنحضرت باطراف و جوانب ممالک فرستاد
و باحضار اطبا را آن ناحیت فرمان داد تا گویند که چهار صد دایه از جای مختلف
مصر بودند بملازمت آمدند و حضرت نبوت پناهی بفرمان الهی جل و علا که
فرموده بود و حرمنا علیه المراضع پستان هیچ کدام از آن مرضعات در زبان
نگرفت و مادر موسی با در آن اوان از احوال فرزند و کیفیت واقعه هیچگونه آگاه
نبود و خاطر فاترش از مهر فرزند محزون چه حال و تا وحی نمیدانست خواهر
را که بسما مریم بود از برای تفقد حال برادر در بدر فرستاده هم باستخبار اخبار
و استعلام آثار برادر خویش موسی علیه الصلوة والسلام باطراف و جوانب
تردد می نمود و در اثنای آن گذرش به بارگاه فرعون افتاد و گفتگوی آن دایه
در میان آن قوم شایع گشته بود تفحص و تجسس نموده بود که برادرش را الحمد

را مخدرات مصر چون گلدسته دست بدست می بردند و چون تاج و دیهیم بر سر و دوش
می نهند و هر یک را تمنا آنکه وی میل به پستان او کند و او از همه اعراض میکند
تا هر گاه که بر ضرعه پستان در دهان وی نهادی موکل قضا مهر بر دهان وی نهادی
تا از البان آن دایگان اعراض نمود کما قال الله تعالی فبصرت به عن جنب
ای عن بعد وهم لا یشعرون اخته چون خواهر موسی علیه الصلوة والسلام
این معنی مشاهده کرد پیش آمد و با ایشان بگفتگو در آمد خطاب کرد که هل ادلکم علی اهل بیت
یکفلونه لکم وهم له ناصحون یعنی شما را دلالت کنم بخانه دانی که به کفالت و حضانت
وی کما ینبغی قیام نمایند و در ارضاع و تربیت وی تقصیر نکنند و در تفسیر الزاهدی
گوید که هامان آنجا حاضر بود چون این سخن از مریم استماع نمود گفت که این دختر
حال این کودک می داند او را بگیرید تا از حال این کودک خبر باز دهد مریم چون
از آن لعین این سخن بشنید گفت که این سخن از برای نیکوخواهی آنجا نیان گفتم
و مرا مادریست که فرزندش را عونه بقتل رسانیده اند و او را غم و اندوه بر دل
مستولی گشته گفتم شاید به فرزند دل وی آرام گیرد و ملک بیش ازین تردد
بار بر دهد مرا و من از آنکه گفتم وهم له ناصحون آن بود که وهم للملک ناصحون
باین تاویل دست از وی باز داشتند و فرعون مریم را فرمود تا کافل و مرضع پیدا
گردانند مریم نزد مادر مراجعت نمود و کیفیت حال معروض داشت با مادر در میان
خوف و رجا گاهی از بشاشت فرزند نازان و گاهی از خشیت فوت وی گدازان
بقلق و اضطراب تمام ترسان و لرزان در آن مقام در آمد چون فرزند او را دید کنان
نهاد چشم بگشاد و در روی مادر نگاه کرد و تبسم کنان سینه وی در دهان
گرفته شیر مکیدن گرفت و برغبت تمام تناول نمود آسیه را از صحت خاطر

بسپرد و مادر موسی را علیه الصلوٰة والسلام اکرام نمود و از وی استدعا کرد که این
فرزند فلذة الکبد و قرة العین منست او را از خود جدا کردن تحمل ندارم تو هم اینجا
نزد من باش و تعهد فرزند من نما مادر موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت که آنچه
ملکه فرماید بالراس و العین اطاعت نمائیم ولیکن مرا عیال و اطفال هستند اگر من
اینجا متوطن شوم امور ایشان مختل بماند اگر چنانچه ملکه عنایت فرموده فرزند را بما
سپارد و از عهده آن چنانکه معهود است بیرون آئیم آسیه چون قبول این تدبیر بالفعل
لاجرم والده موسی را علیه الصلوٰة والسلام اجرة مقرر کرده ما یحتاج و مصالحی که معهود
است ترتیب نموده مقرر فرمود که آن نهال گلشن محبت را در هفته یکنوبت بقصر
سلطنت شعاری حاضر گرداند و بایں طریقه فرزند را مادر همراه خویش بمقتضای
وعده الله تعالی بسلامت باز آورد کما قال الله تعالی فرددناه الی امه کی
تقر عینها ولا تحزن گویند که مدت غیبت فرزند از کنار مادر مدت یکشبانه روز بیش
نبود و بروایتی سه شبانه روز اما حصه ارباب تحقیق از قصه ما سبق
بلسان اهل اشارت بشنو بدان ای درویش که ذات [illegible]
ذات تو نزد ارباب تحقیق ظاهر و لایح است و آن چنانست که حکیم علی الاطلاق
جل و علا موسی وار روح ترا در تابوت قالب بمقتضای حکمت ازلیه و عنایت
ابدیه در آورده و آنرا در دریا انما مثل الحیوٰة الدنیا کماء انزلناه من السماء
انداخته اهل دنیا فرعون صفت بهمت قاصر خود خواستند تا موسی روح ترا بدام
تن و جسد کرده در قید [illegible] خود در آرند و این شاهباز بلند پرواز روح
که بعلو همت موصوف و بسمو نهمت معروف بود بر تاب و دانه اینجهانی میل نمیکرد
و منزل و ماوای خود بغیر از سر دست سلطان حقیقت نمی پسندید لاجرم

با طاعت فرعونیان در نیاورد و تا عنایت الهی جل و علا آسیه وار دست
شفقت بر کشاد و تابوت نهاد بشریت را لتبوت ذکر و شوکت فکر از پیش برداشت
تا موسی روح لبلبی از قید هستی و تعلقات خود پرستی باز رست آنگاه در مصر
بهشت دایگان رضوان و غلمان و حور و قصور را بوی عرض کردند موسی
روح هیچ یک از آنها التفات ننمود و شهد و شیر بهشتی مایل نگشته بانیمعنی تکلم
نمود **رباعی** ما العشقش از بهشت و حور و غلمان فارغیم * از نعیم هر دو عالم
بهر جانان فارغیم * طفل جان را دایه لطف ازل می پرورد * لاجرم از شهد و شهد و
شیر پستان فارغیم * تا محبت خداوندی جل و علا بزبان حال میگوید که اگر میخواهد
که این رضیع رفیع الشان بیارامد او را شیر و تبشیر از پستان رضا و لقا می
هنتا می باید لاجرم منهیان عالم غیب تصدیق وی نمود و در کنار دایه لطفش
نهاده بشیر لقا از پستان رضا و لقاش می پروراند چنانچه حضرت مولوی
قدس سره در مثنوی میفرماید **مثنوی** شیر خواره چون ز دایه بگسلد
لوت خواره شد مر او را می هلد * بسته شیر زمینی چون حبوب * جو فطام
خویش از قوت القلوب * شیر حکمت خور که شد نور ستیر * ای تو نور بی حجب
را ناپذیر * تا پذیرا گردی ایجان نور را * تا ببینی بی حجب مستور را * چون
ستاره سیر بر گردون کنی * بلکه بی گردون سفر بیچون کنی * ای درویش
تا در تابوت قالب بشیر الفت مجبوری از شیر لقا و رضا مایوسی پس آن بهتر
که این تابوت قالب در هم شکنی تا از مهالک فراق نجات یافته بمواد وصل و
اتصال بی چون و بانیمقال گویا گردی **مثنوی** تو مرا جان جهانی
حکیم جان جهانرا * تو مرا گنج روانی حکیم گنج روانرا * دل من خورده چه گوید

زلال شیر حقایق ٭ چو من آن شیر تو خوردم حکیم شیرزنانم را ٭ از همه خلق رسیدم
از همه یار رسیدم ٭ تنها شدم نه پیدا شدم چه کنم کون و مکانم را ٭ از من امانت خواهم
مخلوق ندارم ٭ چو ترا صید و شکارم حکیم تیر کمانم را ٭ از تو هر ذره چو کانی ز تو هر
قطره جهانی ٭ چو ز تو هست نشانی حکیم نام و نشانم را **اشارت لطیفه** چون
لشکر زمستان بر ساکنان بوستان تاختن آرد و بجای بلبل زاغ در باغ
منزل سازد و الحان بلبلان در بوستان بسمع دوستان نرسد عندلیب
چون مسافر غریب روی بزاویه خمول آرد و سر بزانوی خاموشی نهد و دور صحرا
گلزار دیده از دیدن خار بر بندد و گوید باغ را بی طراوت گل نتوانم دید و
بوستان را بی کرشمه سنبل مشاهده نتوانم کرد و بعد از آنکه روزی چند بر آید
و لشکر زمستان خرگاه کافوری برف از صحن بساتین برارد رایحه ربیعی دماغ
اهل عالم را معطر گرداند عروس گل با جعد سنبل از قبه فیروزه گون بیرون کند
باد صبا با زلف بنفشه عشقبازی آغاز کند نسیم مهرانگیز چون مشاطگان لطف
آمیز آوازه حسن گل بسمع بلبل رساند بلبل بر بوی گل راه بوستان پیش
گیرد و منقار بلبل بر پیش غازی گل در خاک نعل مالیده بناله و زاری با چنین
ترنم غزل سرایی آغاز کند رباعی از عشق ببین که بلبل شیدا چه میکند ٭
گر عشق نیست اینهمه غوغا چه میکند ٭ بخرام سوی کلبه احزان ما شبی ٭ تا بنگری
که عشق تو با ما چه میکند ٭ ایدرویش بسمع میدانی که چه میگوییم و این بانگ
از کدام نافه عطر فامی بوییم حضرت موسی علیه الصلاة و السلام سبا در رسید
بلبل وار ناله آغاز کرد روزی خواهد بود که بلبل روح تو نیز از فضای هوای
قدسی بوی انس شنود و عزم خاک بوسی آن آستان کند و با این زمزمه

گردد قطعه من بلبل عشقم کنون سوی گلستان میروم * بوی از آن گل یافتم
وندر پی آن گل میروم * چون آنچه گفتم روان می پا و سر در باغ جان * جانا می
بمن داده است از آن شربت و غلطان میروم * من عندلیب بیخودم در عشق
گل نالان شدم * نی نی که من آن هدهدم سوی سلیمان میروم * یا همچو یک
ام صف شکن می بود در زندان تن * افتاد بند از پای من اکنون به میدان
میروم * چون بند بگسیختم وز دشمنان بگریختم * با لشکرش آمیختم تا پیش
سلطان میروم * رجعنا الی القصه آورده اند که چون مادر موسی علیه الصلوة
والسلام فرزند دلبند خویش را در کنار ندید غم و اندوه بر کنار یافت شکیب
آفریدگار جل و علا لشفقت و تربیت وی بجمعیت خاطر قیام می نمود و آسیه
در رعایت خاطرش بارسال هدایا و اکمال عطایا روز بروز می افزود تا نهال
بوستان نبوت بر طرف گلستان فتوت بر کنار جویبار امانی در بهار جوانی
قد کشید و بحد تمیز رسید آسیه خاتون بوی پیغام فرستاد که مرا خاطر بفرزند
دلبند من متعلق است و بملاقات وی بغایت مشتاقم بیت چون بود سبزه
پژمرده بباران تشنه * بیش از آنم من مهجور بجانان مشتاق مادر آن فرزند
را با خود همراه بیارد تا بوی آنچه روح پرورش مشام جان معطر و لفایحه روح
گسترش دماغ روح منجر گردد رباعی ای باد بوی یار بدین مبتلا رسان
در چشم من ز خاک رهش توتیا رسان * ما چون نسیم بدان آرزوی دل
یا رب تو آرزوی دل ما بما رسان * مادر موسی علیه الصلوة والسلام
وعده کرد که در فلان روز بعد مشیة الله تعالی بشرف ملازمت خواهیم آمد
و آن فرزند دلبند را که بخون جگر پرورده ام بنظر کیمیا مثال آنحضرت خواهیم

و مستعد گردانم آسیه بنجاهگان بارگاه و پرستاران دولتخواه اشارت
فرمود که در فلان روز که موعد وصول آنحضرت بود همه بمنزل مادر موسی روند
متابعت وی نموده تحف و هدایا بقدر حوصله همت و بخورد استطاعت خویش
نثار روزگار وی نمایند علی الصباح آنروز که بربن دریاء معلق و این بحر
خضم مطبق یعنی سپهر ازرق زورق زرین نسق جمشید خورشید روان شد
و فراشان تقدیر شمع جهان افروز در فانوس آبنوس فلک اثیر برافروختند
ملازمان مهد علیا و خادمان بانوی عظمی هر یک با تحف و هدایا بمنزل مادر
آن افضل البرایا روی آوردند و از آنجا باعزاز و اکرام تمامش طرف قوا
گویان بکبریاس عفت پناهی رسانیدند آسیه اکرام و احترام آن ضعیفه بنیکنامی نمود و
خاطرجوئی وی نمود و او را بتشریفات پادشاهانه سرفراز گردانید و بعد از آن
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام بخلعتها آراسته و بزیورها پیراسته بدوش
معتمدان نهاده نزد فرعون فرستاد و فرعون مر او را نوازش کرده در کنار نهاد
و بدلجوئی وی تن در داد موسی علیه الصلوة والسلام بتائیدات آسمانی تشیید
قواعد مسلمانی دست حق پرست دراز کرده ریش چون خیش فرعون را در دست
پیچیده چنان برکشید که موئیها برکنده شد و بان اکتفا نکرده طپانچه بر روی
فرعون فرود آورد و بروایتی آنکه چوبی در دست داشت که بان ملاعبه مینمود
بر سر فرعون زد چنانچه اثر ضرب وی بر سر فرعون همچون پدید آمد و بزبان
حال با وی بانتقال مجادله می نمود که ای مدبر مردود ای مخذول مطرود
تو نه همان گاوبند شهر بلخی که تا دانه در زمین نکاشتی نان شب نداشتی
امروز کوس سلطنت شجعتی میزنی و منشور الهیت ناخوانده و حکم ابدیت نانوشته دعوی

الوهیت می کنی اگر خدائی اعدا را چرا در کنار می پروری و اگر دانائی گهواره
جنبانی منازع خود چرا اختیار میکنی حاصل کلام آنکه فرعون از تحیرات که موسی
علیه الصلوة والسلام نسبت بوی پیش برد بغایت برهم شد و بروی غضب
مستولی گشته عنان تمالک از دست تماسک بیرون رفت و گفت غالب
آنست که این همان کودک است که سبب خرابی مملکت و واسطه انهدام قواعد
سلطنت من خواهد بود بفرمود تا سیاف را حاضر گردانند و این کودک را بیرحمی
بقتل رسانند آسیه را ازین حال خبر دادند آسیه بزودی تمام نزد ایشان فی الحال
آمد و فرعون را خشمناک یافته تمهید مقدمات معذرت آغاز کرده با وی بر سبیل تلطف
گفت که این کودکیست هنوز بحلیه عقل و ادراک متحلی نگشته و افعال خوردان در نزد
خردمندان خرده و آن چندان وزنی ندارد چه قلم تکلیف بر ایشان جریان نیافته
نی زبان گویا دارد و نی دستگیر او نی پای روان کودکیست در مهد چون مغز بادام
در حقه چون بادام پوست خفته و چون گل دست بدست دایگان میرفته با صد هزار
فریاد قطره شیر نیافته و با هزار ناله و فریاد یک نوازش نپذیرندیده نی عقل دارد
مانع و نی فهمی شایع اگر بر سبیل اتفاق ترک ادبی ازوی پدید آید و یا از روی
جهالت بامر نا ملایمی اقدام نماید بنادانی حمل کردن اولی و بذیل عفو پوشیدن
احری هر چند ازینگونه معذرت می نمود نائره غضبش از اشتعال تسکین نمی یافت
آخر الامر بران قرار یافت که نقد عقلش را بر محک امتحان بیازمایند و طبقی پر
از یاقوت احمر با لگنی پر از اخگر نزد او آرند اگر میل باتش کند دانند که بعقل ناقص است
که حمل آن جرأتی که نسبت بفرعون نموده بود بر نادانی کنند و اگر بیاقوت روی
آورد و از آتش اجتناب نماید معلوم شود که آن معاملاتش از روی دانش بقصد

بود و بدان سبب مستحق قتل گشته بر تمیز آن اتفاق نموده طشتی پر از یاقوت و لآلی
و لگنی پر از اخگر آتش در پیش آن آفتاب مهوش آورده نهادند حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام خواست که بقربان عقل دست بجانب یاقوت دراز کند
فی الحال جبرئیل امین از نزد رب العالمین در رسید و دست موسی علیه الصلوة والسلام
تعلیم القا نمود که ای موسی مردان راه را آتش عشق بستان گلشن باشد و زر صاف حسب
عیار را امتحان بآتش کنند کسی را که در طفلی در تنور آتش پرورده باشند امروز از
آتش چه اثر رسد لاجرم دست وی از گرفتن یاقوت باز داشته بجانب آتش
دراز کرد تا اخگری از منقل آتش برداشته بر روی زبان خود نهاد و حرارت آتش
بر زبان آن مهوش تصرف نموده چنان بسوخت که اثر لکنت آن بزرگی
بر زبان درافشان آن سلطان تخت رسالت و برهان بخت جلالت علیه
الصلوة والسلام ظاهر بود چنانکه حق تعالی از آن حال خبر باز داده که می گفت و
احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و در بعض روایات از تواریخ مسطور است که موسی
علیه الصلوة والسلام جمیع حروف را از مخارج ادا کردی مگر حرف سین را چون
صورت واقعه بر همین منوال جریان یافت آسیه را حجت قوی گشته صدق مقال وی
بر فرعون و اتباع وی ظاهر گشت و بدان سبب دست از قتل وی باز داشت
او را باز بقابله التسلیم نموده بخانه اش باز فرستادند و مادرش بموجب فرموده
عمل نموده بمحافظت وی قیام نمود تا سن شریفش بحد دوازده سالگی رسید بعد از آن
آسیه بتربیت او پرداخته فرمود تا چهار صد غلام با ملابس زربفت و اکالیل
مرصع و طوقهای سیمین و کمرهای زرین ملازم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
باشند و هر وقت که سوار شدی از غایت حشمت و تجمل مردم از منظر آن می شد

که فرزند فرعون است و بسن کمال شد آسیه یکی از مخدرات عظما قبط را در حباله
نکاح او آورد موسی را علیه الصلوٰة والسلام از آن زن دو فرزند بوجود آمد و برین تولد پسر
و تولید بدستور ملوک و سلاطین شهر مصر را آیین بستند و اکثر خلایق بعیش و نشاط
نشستند و فرعون نیز بواسطه اخلاق پسندیده و صفات حمیده او را بمحبت و مودت
خویش اختصاص داد و در صحبت خاص خویش محرم ساخت و باعزاز و اکرام وی می
پرداخت و ارباب مملکت و اصحاب مکنت را برعایت جانب وی و حیثیت منظور
و بدین منوال می‌بود و در جاه و مکنت وی می‌افزود تا آن هنگام که از وی
قتل قبطی روی نمود و بدان سبب آواره گشت و بلا بر وجوه امال وی بگشود
چنانکه بتفصیل بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی اما لطایف و
الاشارات المناسبة لهذا الواقعة الغریبة بدانکه درین
واقعه اختلافی واقع است میان مورخان و هر یک ازین مخالفان بطریق قول
خویش سندی ایراد فرموده اند و این اختلاف در آنست که بعضی میگویند چون
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام انگر آتش برداشت و بر زبان نهاد دست
وی جمله بسوخت و زبان وی سوخت و گروهی بر آنند که دست وی سوخت
اما زبان نسوخت و بعض گویند هیچکدام نسوخت و طایفه گویند که دست و زبان
وی هر دو بسوخت اما طایفه اول که گفتند دست نسوخت و زبان بسوخت دلیل
می گویند که دست دراز کردن بفرمان حقتعالی جبرئیل اشارت کرده بود علیه
الصلوٰة والسلام و بر زبان نهادن از مقتضای طبیعت بود و لطیفه درین
موسی علیه الصلوٰة والسلام آنجا که بمقتضای فرمان دست دراز می کند آتش و
تصرف از آن دست کوتاه می کند و آنکه بمقتضای طبیعت عمل میکند آتش

در وی تصرف می نماید تا تو بدانی که هر که امروز بمقتضای حکم و فرمان شریعت
عمل میکند فردا آتش دوزخ را با وی کاری نیست و هر که بر وفق طبیعت خلاف شریعت
عمل کند مستحق آتش دوزخ میشود و اما دلیل طایفهٔ دویم که گفتند دست سوخت
و زبان نسوخت میگویند که دستی بموسی از فرعون رسیده باشد چون زر
باشد که بغش آلوده گردد و زر مغشوش را باتش از غش پاک توان کرد ای آتش
آتش دست موسی را که بمساس ریش پر تشویش آن ملعون آلوده گشته بسوز
تا آن غش بتمام مفقود گردد و زبان را تعرض منما که با ما در میقات بمناجات
مباهات خواهد نمود و نظیر این است که بدر رسالت و سلطان تخت خلت را
علیه الصلوٰة والسلام که در آتش نمرود انداختند نمرود مردود بندهای دست
و پای آنحضرت نهاده بود بآتش خطاب آمد که همان بندها را بسوز
لاجرم آتش نسبت بان قید آتش سوزان بود و نسبت بآنحضرت بوستان گلشن
بود که اگر اعضا و جوارح مؤمن بغش معاصی آلوده است اما دل بنور توحید آسوده
ای آتش دوزخ در وقت مرور بر دوزخ و ان منکم الا واردها غش و الایش معاصی
را که باعضا و جوارح بنده آمیخته است چنان بسوز که هیچ آفت بعقد وجود بنده
عاید نگردد که اصیب امتی من نار جهنم کما اصیب ابراهیم من نار نمرود بن کنعان
اما تخصیص دل و زبان بنده را که بتصدیق و اقرار آراسته و پیراسته بوده اند تعرض
نرسانی که بدل محبت ما ورزیده اند و بزبان با ما مناجات کرده و اما دلیل طایفه
سیم که گفتند هیچ اندام نسوخت آنست که دستی که در وی نور محبت پدید آمد که
و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء و زبانی که اسرار محبت در
مکالمت در وی ظهور کند و کلم الله موسی تکلیما آتش را باین دو عضو چه کار

ابدر رویش دستی که در دو نور محبت خواست بود هنوز نا بوده و زبانی که با حق تعالی از
خواست گفت هنوز نا گفته باتش فرعون نمی سوزد دلی که هفتاد سال معدن
معرفت حقتعالی بوده و زبانیکه محل جریان کلمهٔ شهادت بوده اگر باتش دوزخ
نسوزد چه عجب واما دلیل طایفهٔ چهارم که گفتند هم دست و هم زبان هر دو نسوخت
سبب حرقت زبان آن بود که فرعون موسی را بفرزندی اختیار کرده بود و او را
فرزند میخواند و موسی نیز چنانچه عادت کودکانست مر او را بابا می گفت زبانی
که مر دشمن را بابا گوید سزاوار انست که باتش تادیب یابد و سبب حرقت دست
آن بود که فرعون موسی را علیه الصلوٰة والسلام دوست میداشت و بفرزندی
وی ابتهاج مینمود و همواره میخواست تا با وی بر خوان نشیند و طعام خورد و اگر
موسی علیه الصلوٰة والسلام با وی طعام خوردی و انگشت بر نمکدان وی نهادی
ایشان حق نان و نمک تحقیق پذیرفتی و از کرم مولی تعالی نسزیدی که کسی
با دوست وی طعام خورده بودی او را هلاک گردانیدی چنانکه حضرت رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم که من اکل مع مغفور غفر له و دیگر رعایت حق نمک
بر موسی علیه الصلوٰة والسلام واجب آمدی و در حین ابلاغ رسالت چون
هنگام غلظت و سیاست پیش آمدی رعایت از حق نمودن مشکل بودی
پس دستش بسوخت و مجروح شد تا مانع مواکلت گشتی و از فرعون و فرعونیان
ممنوع می بودی و نظیر این هست که ملک تعالی بنده را بیمار و درویش و ناتوان
مبتلا میگرداند تا خلایق بسبب آن از وی متنفر گردند و از مجالست و مؤانست
وی اجتناب نمایند و از نظر قبولش باندازند تا آن بنده پیوسته بدرگاه
خداوندی جل و علا باشد و اگر این بنده بمال و منال و صحت و کامرانی اف

طاعتی و یاغی گشتی و از درگاه خداوندی جل و علا روی گردان شدی
و بفسق و فجور بلکه بکفر و نفاق عیاذا بالله تعالی منه مبتلا گشتی و
و اکنون که بیمار و زار و نزار است روز و شب کار وی آه و توبه و استغفار است
آری درویش تا بنده صاحب مال و جاه و استطاعت است صحبت مقربان همه
کس صحبت و مؤانست وی را رغبت کنند و چون فقیر و شکسته شود از وی روی
گردان شوند و اگر زن و فرزند و خویش و پیوند در مقام وفاداری با وجود
فقر و بیماری از وی نبرند و بتعهد وی قیام نمایند چون ایام حیوة منقضی
گردد و پیک اجل متقاضی شود خویشان و قرابتان نیز از وی ببرند و او را
ساعتی در خانه نگذارند بالفور بگورستان فرستند و شاید که از وی یاد نیارند
اینها همه تا زنده اند که ناگه پیر او کیست و هیچ و مال او کجاست و ملاذ و
معاون او جناب کبریاست جل و علا و از ایشان با وی چه آید بلکه از ما سوی
مثلا نماید رباعی میان جان و جانان محبت ازلیست * که حسن دوست قدیمی
و عشق لم یزلیست * امیدوار چنانم که پیش از این هم * که در سپاه مردان
نشان زنده دلیست اما اشارت ارباب تحقیق مقصد آنست
که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نسبت بفرعون معامله نمود که بظاهر
بی ادبی مینمود باطن تمام ادب بود در عالم تحقیق نیز بعضی از شطاحان درگاه
را در مقام ادلال از عین بیخودی سخنان گستاخانه بر زبان میگذرد که اهل
شریعت آنرا ترک ادبی نامند ولیکن ارباب حقیقت آنرا عین ادب می انگارند حسین منصور
قدس سره که مست شراب وحدت بود و خانه بر انداز کوی محبت در عین مستی کلمه
بر زبان وی راند شریعت نگشت حیرت بر دار آن غیرت گرفته می گفت گفت

باز زندیق بگوشهٔ چشم اشارت میفرمود که الآن مهلت با صدیق کن که سالکان راه
تحقیق و پیشوایان طریق تشویق را ازینگونه مقالات بسیار بوقوع پیوسته چون
این مستان خمخانهٔ محبت را در دار القضاء قیامت حاضر گردانند و این مظاهر
العشق جنون الهی را در رسالهای نقد بحب الله تعالی من قبلهم بیاوردن الی الجنة
بالسلاسل در آورده در دار الشفاء کرامت پیش آرند و آن متحان گستاخانه
ایشان را در معرض عرض در آرند مهمیان عالم غیب بعذر خواهی ایشان زبان
گشاده گویند که این مجانین در حین تلقین مهمانی مسلوب العقل بوده اند
و مست سر وحدت بظهور آورده اند ای ملایکه اگر تصدیق ایشان مطالبید که
سخن با قوی جنت و انبیاء کن آیین دوزخ مپرسید که ما عاشقان جمال بی مثل
بیکدم نگه داریم آنگاه این هر دو را از نظر عاشقان در آرند شیخ شبلی گفته قدس
سره که اگر فردا مرا مخیر سازند میان بهشت و دوزخ من دوزخ اختیار کنم زیرا که
بهشت رضای نفس و دوزخ رضای او و رضای او سبحانه تعالی بر
رضای من مقدم است ازینجاست که شیخ عراقی قدس سره در لوایح آورده است
که عاشقان جمال و طالبان وصال جانب بهشت انگشت گردان روند و بجانب
دوزخ انگشت زنان و در بهشت ذکر ایشان انتها را سجده نیارند و در دوزخ در شعلهٔ
امتحان الثبات بوده زیرا که دانسته که جلال و همی از نعمت حجاب نزد جمال شوند
بوستان کنند بدین که سنگ زبان چگونه حجاب مردود آمده و آتش گلشن حضرت
خلیل گشته پس از بهشت مشغول گشته نیست او کرده و هر که آنچه مکاشف
آتش خود وصل او شود او که وا سوع مشتاق فردا دیدار دوران کار التیامی
وصال او باشد فه بهشت اگر با یار خود باشی بدوزخ بهشت آید

باز خود مانی ترا جنت جهنم شد * این روش هم درین واقعهٔ موسی علیه الصلوٰة
والسلام نظر کن که اگر موسی دست بیاقوت دراز کردی نه یاقوت داشتی
و نه جان چون از یاقوت دست کشیده داشت هم یاقوت یافت و هم جان
هر که در دنیا دل بوی بندد دنیا داشته باشد و نی دین من کان یرید العاجلة
عجلنا له فیها ما نشاء و هر که دین اختیار کند و از دنیا دست باز دارد هم دین
با وی بماند و هم دنیا و من اراد الاخرة وسعی لها سعیها پیر هرات گفته قدس سره
که حق تعالی دنیا را بیافرید و بر قومی بیار است گفت انجا می بلاست و آخرت
را بیافرید و بر قومی دیگر بیار است و گفت این نشان عطاست و خود را
بر قومی دیگر بیار است و فرمود که این عطای بر عطاست آنگاه گفت هر دو گرفتنی
از آن ماست ابیات لمولفه آتشی افروخت عشق و جسم و جان من بسوخت
گفتم آهی بر کشم کام و زبان من بسوخت * نعمت هر دو جهان با نعمتا میخواست دل
آتش عشق آمده هر دو جهانی من بسوخت * اهل عقبی سود برد و طالب دنیی زیان
گرمی بازار سود و زیان من بسوخت * دنیی و عقبی برفت و عشق مولی ماند بس
سطوت نور تجلی این و آن من بسوخت * صد هزاران پرده بود اندر میان یار و دوست
جمله از یک شعلهٔ آه و فغان من بسوخت * گر معینی بیش ازین گفتی زمستی سینه
این زبان نور بخش شرح و بیان من بسوخت اما ذکر واقعهٔ مهاجرت
کلیم الرحمن علیه الصلوٰة والسلام از مصر بمدینه بجهت قتل قبطی
و آنچه از متعلقات این واقعه است بتفصیل ناظمان عقد لالی اخبار و ناقلان نقول
متلالی آثار در مصنفات عالی مقدار خویش چنین ایراد فرموده اند که چون حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام در اوان دولت و اقبال در عهد تربیت فرعون بود

و بر مقتضای عقل سلیم طریق سلامت می پیمود اما بحکم جنسیت جبلی پیوسته
بر اسباط بنی اسرائیل ترحم میفرمود و از تکالیف و مشقتها که قبطیان بر ایشان
می گماشتند ملول خاطر می بود و چون از خوف فرعون ایشان را معاونت نتوانستی
گاهی که افواج غموم متراکم و امواج هموم متلاطم می شد از برای انکشاف غمائم
و انجلای مرآة خاطر بحظ لطوف شهر و سیر بازار پنهان بیرون آمدی و بساعتی
خاطر شریف را بآن استمالت میدادی اتفاقا روزی بر سبیل تفرج براهی میگذشت
و در آن وقت مردم بجهت شغلی که داشتند کوچه و بازار را باز پرداخته بودند و شهر
را خلوت ساخته چنانکه حق تعالی از آن خبر داده که و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها
و آن وقت قیلوله بود و بروایتی بین العشائین که مردم در خانها بودند و کوی و بازار
خالی بود دید که قبطی فاثون نام که خباز فرعون بود با یکی از بنی اسرائیل در آویخته
فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته وهذا من عدوه در روایتی آنست که آن اسرائیلی
سامری بود و موجب منازعت قبطی با وی آن بود که بجهت ترتیب امور خبازی
مقداری هیمه خریده بود و میخواست که بمطبخ فرعون رساند و از سامری استمداد می
نمود که مقداری از آن هیمه بردارد و سامری ابا می کرد و میان ایشان منازعت
بطول انجامید حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بر ایشان بگذشت
و چون اسرائیل از دست قبطی زبون گشته بود و با وی طاقت مقاومت نداشت
بموسی علیه الصلواة والسلام استعانت نمود فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی
من عدوه حضرت موسی علیه الصلواة والسلام چون تعدی قبطی بر آن اسرائیلی
مشاهده کرد پیش قبطی آمد و زبان بنصیحت بگشاد و گفت دست ازین مظلوم
باز دار و او را با حق وی باز گذار چون قبطی التفات بنصیحت آنحضرت نکرد

موسی علیه الصلوٰة والسلام را طاقت مصابرت بر ایذاء اسرائیلی نماند و آنچه
کمال حمیت او بود دستی برآورده بر قبطی فرود آورد و فی الوقت باشارت
سر انگشت مبارک اشکوه او در قلاده دیگر هالکین مرتبط گردانیده با سایر
دود خیابانش شریک گشته کما قال الله تعالی فوکزه موسی فقضی علیه
بعد از آنکه از آن محل گذشته نایرهٔ غضبش منطفی گشت از صدور آن فعل پشیمان
شد چه هنوز بدرجه نبوت نیافته بود و وحی بما او کما به آنحضرت متوجه
نگشته لاجرم نسبت آن فعل بشیطان فرمود که هذا من عمل الشیطان انه عدو
مضل مبین و ضحاک مفسر رحمه الله تعالی از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما روایت می کند که حق سبحانه تعالی در دل حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
نوری نهاده بود که شعاع آن نور در نظر شریف آنحضرت دایم منظور می بود
چون این امر بوجود آمد آن نور از نظر آنحضرت مستور گشت حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام دانست که حجاب غبار این واقعه آن انوار لامع ضمیر منیر
را محجوب ساخته لاجرم زبان بعذرخواهی بگشاد و قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی
و چون حقیقت اخلاص وی در توبه دانست خلعت مغفرت در وی پوشانید توبه
وی قبول فرمود فغفر له انه هو الغفور الرحیم و چون کسی بر مقام حاضر نبود از
واقعه مقتول و قاتل تحقیق نیافتند روزی دیگر که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
بطرف کوچه و بازار توجه نمود و متخاطر وی متعلق واقعه گذشته می بود باز همان
اسرائیلی با قبطی دیگر جنگ می کرد پیش آمد و اسرائیلی را چو دید گفت ای عزیز
شخصی که دیروز ترا ایذا میرسانید هم چنین قبطی با دیگری کینه و عداوتی
داشت آنگاه بجانب ایشان توجه نمود که اسرائیلی را از جنگ قبطی خلاص سازد اسرائیلی

چون اثر بطش و قوة موسی علیه الصلوٰة والسلام دید فریاد نموده گفت میخواهی که مرا
بقتل رسانی چنانکه دیروز یکی را کشتی ان ترید ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس
قبطی این سخن را استماع نموده دست از اسرائیل بازداشت و بنابر آنکه شنیده بود
که صاحبان خون خبازیه نزد ملک استغاثه نموده و ملک بطلب قاتل وی اهتمام فرموده
تا او را بقصاص رسانند همان لحظه صورت واقعه را بعرض فرعون رسانیدند
فرعون را سلسله قصد هلاک موسی که پیوسته نصب العین ضمیرش بود در حرکت آمد
و بجهت رفع التماس اهل قصد را در صورت قصاص مصور ساخته باحضار موسی
علیه الصلوٰة والسلام فرمان داد تابعد از اداء شهادة شهود نهال وجودش را
از پای درآرد و در آنوقت که فرعون این حکم کرد حزبیل بن صابوت که مومن آل فرعون
عبارت از وست آنجا حاضر بود حزبیل تمام از نزد فرعون بیرون آمده حضرت
موسی را علیه الصلوٰة والسلام ازین حال خبر داد چنانچه حقتعالی فرموده و جاء رجل
من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان الملاء یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک
من الناصحین گفت سرداران قوم با یکدیگر مشورت کرده بقتل تو اتفاق کرده
اند اکنون وقت آنست که فرار بر قرار اختیار کنی و ازین شهر مهاجرت پیش گیری
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام چون نصیحت آن شفیق شفیق را مبنی بر خلوص
عقیدت دید بر همان هیئتی که از خانه بیرون آمده بود تنهائی زاد و راحله از شهر بیرون
رفته قدم در بیابان نهاد و مقصد و مطلبی معین نداشت می گفت عسی ربی
ان یهدینی سواء السبیل و چون بتوکل و حسن ظن قدم در راه نهاده بود لاجرم
حقتعالی فرشته بصورت آدمی بر اسپی سوار نیزه در دست فرستاد تا او را
بجانب مدین راه بری می کرد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از حضرت

حق سبحانه و تعالی طریق نجات از شر شرذمهٔ ظلمه مسلوک می نمود که رب نجنی من القوم
الظالمین و مدت هشت شبانروز بمشقت تمام آن راه بسر برد و در نهایت بابرگ گیاه
و بقول صحرا گذرانیده بود ضعف و ناتوانی بمرتبهٔ استیلا یافته بود که سبزی آن
گیاه از زیر پوست حلقوم آنحضرت مشاهده می شد که پای افزار وی متخرق گشته
و پای مبارکش آبله زده گشته هرگز مشقت سفر ندیده بود تنگی مجاعت نکشیده
مسافران را زاد و راحله می باید تا قطع مسافت توانند کرد و موسی را علیه الصلوة
والسلام نه زاد و راحله چیزی دیگر بود از روزیکه پای افزار فرار در پای کرد نان
ایمان در انبان چه دل نهاده و بر میان جان بربست و مطهرهٔ دیده را پر آب گریه
کرده بر مرکب اندوه نشست و پای در رکاب غربت آورده خدام غم و محنت را
بملازمت بازداشت و بر طریق بیابان می پیمود تا باب مدین رسید کما قال
الله تعالی و لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون و ماء مدین
عبارتست از چاهیکه چون فکر عقلا عمیق و ستبان اندیشه ارباب ازل
بعید بود در پای درختی که سر بفلک چنبر کشیده بود و اغصان بطارم ثریا برفراشته
و سنگی بر سر آن چاه نهاده بودند که چهل نفر بایستی تا برداشتن آن سنگ دست
دادی و چون زمانی حضرت کلیم علیه التحیة و السلام در آن مقام توقف فرمود دید که
فوجی از رعاة با اغنام نامعدود و مواشی نامعدود از اطراف صحرا متوجه آن موضع
گشته بر سر چاه ازدحام نمودند و مواشی و اغنام خود را سیراب کرده آن سنگ کوه
فرسنگ را باز بر سر چاه نهاده از آنجا درگذشتند و دید که دو عورت با گوسفندان
چند از دور ایستاده و دیدهٔ انتظار در راه نهاده تا شاید راعی از رعاة بحال
ایشان التفات نموده گوسفندگان ایشان را آب دهد و این راعیان سنگین دل

سنگ بر سر چاه نهاده هیچگونه ملتفت احوال ایشان نگشتند و آن فقیرگان
از دور مایوس ایستاده بودند حضرت موسی علیه السلام نور عصمت از جبین ایشان
ساطع دید و آفتاب حیا از برج تمکین ایشان طالع نبزد ایشان رفته استطلاع
احوال نموده گفت شما را چه حالتست که چون آفتاب و ماه در حجاب سحاب حیا متواری
گشته اید و چون لؤلؤ و مرجان در قعر بحر انزوا امتلالی مینمائید ایشان طوطی
زبان در قفس دهان بنوا در آورده داد سخنوری بدادند که ای جوان نیک سیما
که آثار وداد از جبین تو مبین و انوار رشد و رشاد از ضمیر منیر تو مستبین
ما را ضعفی است که کمان اقتحام بر بازوی ما نیست و قوت ازدحام و آب جوی
مانی ما ساعتی در زاویه صبر و بادیه تحمل دست انقطاع بر سینه طمع می نهیم و
گوشهٔ انزوا اختیار میکنیم تا چند انکه این شعله بنشیند و دود آن صاف
شود لقایای آب این راعیان که در قعر این حیاض ماند گوسفندان خود را
بآب سیراب نموده باز عزیمت مراجعت مینمائیم حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام پرسید که شما را از قرابتان و اعیان مردی نیست که متعهد این امر
تواند بود و مرد را قوت مقاومت با این راعیان بمروت می تواند او گفتند
ما را در خانه پدری پیری است که بیاض سپیده دم شعله از موی اوست و ام
از شفق گلگونه روی او چون در محراب مناجات موی سفید بگشاید گناهکاران
تاریک دل را در امید بگشاید چون قطره چند از ابر دیده در اشتیاق مشاهده
جمال حقتعالی بباره شعلهای آتش دوزخ را بنشاند و چون دست نیاز بدرگاه
بی انباز بگشاید مراد چندین بیمرادان بستاند موسی علیه الصلوة والسلام
گفت ای دختران پدر شما چه نام خوانند و راه به نزدیک وی چگونه دانند

گفتند شفیعش نامست و راه باو بیان کنم که کدامست اری شفیق شفقت را
با صدق عنایت ترکیب کرده اند و یار یقین را با یار برکت تألیف نموده اند
و این چهار حرف را در سلک انتظام ترتیب داده اند و نام آن سند مسند نبوت
نهاده اند یعنی بسبب برکت وی عنایت ایزدی جل و علا اهل یقین را برکت
وصال میرساند القصه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بر ضعف آن
فقیران بخشوده بر سر چاه رفت و آن سنگ کوه پیکر را که چهل مرد بالیستی تا او را
از سر چاه بجنبانیدی دست فرا آورده از سر چاه برداشت و دور انداخت
و آن دلو عظیم که چهل مرد توانا از کشیدن آن عاجز بودند در چاه فرو گذاشت
و پر آب کرده بالا کشید و گوسفندان ایشانرا سیراب کرده باز گردانید و خود رجعت
اقامت بسایه آن درخت که بر سر چاه که سر بکاخ ایوان فلک بر کشیده بود
و از شدت مجاعت بی‌طاقت بر آن درخت باز نهاده رو بدرگاه مهیمن کارساز جل و علا
آورد و حاجت خود معروض جناب قدس خداوندی گردانید جل و علا
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر امام حسن بصری گفت رحمة الله علیه
که هرگز موسی صلوات الله تعالی وسلامه علیه از حق تعالی دنیا نطلبید مگر آنروز
که بمقدار طعام درخواست کرد که سد جوع او شود چون دختران بجانب پدر
مراجعت کردند پدر گفت امروز عجب است که زود باز گشتید گفتند مردی صالح
یافتیم غریب که بر سر چاه نشسته بود بر ما رحم کرده بیکبار بخشود و گوسفندان
ما را آب داد و شمه از جلادت و قوت وی با پدر حکایت کردند شعیب علیه الصلوة
والسلام بصحبت او مایل گشته و اظهار اشتیاق نموده دختر بزرگتر را که
صفورا بود بطلب وی فرستاد فجاءته احدیهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی

یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا گفت پدرم ترا میخواند تا مزد سقایت تو بتو
انعام نماید حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام اجابت فرموده در عقب آن سیّده
خاندان نبوت و خلاصهٔ دودمان فتوت روان گشت بعد از آن عصمت نبوت
متقاضی او آمد که موسی علیه الصلوٰة والسلام سابق باشد و صفورا لاحق و اگر
راه بر موسی علیه الصلوٰة والسلام مشتبه گردد صفورا را از عقب احجار متنبه سازد
و از برای دفع توهم ملالت بر آن نتیجه شعیب رسالت ظاهر گردانید که من اولاد
یعقوب پیغمبرم علیه الصلوٰة والسلام و نظر بر اعضای نامحرم مناسب خاندان
پیغمبران نیست جهت تقدیم و تاخیر این بوده است و چون حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام بمنزل شریف حضرت رسالت مآبی نزول فرمود و قاعدهٔ تحیت
بجا آورد شعیب علیه الصلوٰة والسلام مقدم او را گرامی داشته از احوال و
اوضاع اش تفحص فرمود و بعد از وقوف بر حسب و نسب او بمواعید و بشارات
منتظر گردانید و بخلاص و نجات از چنگ ظالمان و متعدیان بشارت داد فلما
جاءه و قص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین و بعد از آن شرائط
ضیافت بتقدیم رسانید تا از محنت جوع و مشقت راه رهائی یافت اما لطائف
و اشارات و حکم و مواعظ که در مطاوی این واقعه مندرج است اسرار
شریفه آنکه روش سنت الهی جل و علا چنان ورود یافته است که هر که را خواهد
برو سعادت تقرب خویش مستسعد گرداند او را بذروهٔ علای وصال و مشاهدهٔ
جمال خود برساند اول تربیت او آنست که او را از مألوفات و مستلذات
وی باز دارد و با هر چه آرام گرفته است و الفت پذیرفته از آن متوحش گرداند
آدم صفی علیه الصلوٰة والسلام که پیشرو عاشقان درگاه و سر دفتر مخصوصان

بارگاه بود در صحبت خلوت قدح صافی محبتش در داده اند و از نشاط ترتیبات مقطع
ترسی کلاه دولت و آیین حشمت او بستند تخمیر طینتش بید کرامت کردند و تنویر بینش به
بنور خاص حضرت خود نمودند تخت بخشش بر اعناق ملائکه نهادند و مقربان را بسجود
او فرمودند و او را با جهاز خویش در دار النعیم در آوردند و بانواع لذتها و نعمتهای بهشت
بنواختند چون خاطرش بنعیم جنت فرود آمد و اسباب عیش و کامرانی مهیا دید
منصوبه بر انگیختند و خار زلتی در دامن همتش او بختند و او را از آن قرار که یافت
دار لوا بر افکندند اول ممالک هشت بوستان سرای بهشت در زیر نگین
نگین وی در آوردند و اقطار چهار بالش فردوس باو مسلم داشتند و آخر
بر خاک تودهای سراندیب پهلوی بغلطانیدند و بر هر لحظه خطاب میرسید
که گل من که همینک دعوی چنینک بیت وی روز چنان وصال جان
افروزی *** و امروز چنین فراق عالمسوزی *** افسوس که در دفتر عمر ایام
امروزی نویسند و این را روزی *** نه چو شادی را سیصد سال اندوه
و نامرادی در عقب نهادند اما زنهار تا نگویی که بهشت را از آدم ستاندند فی
فی بلکه آدم را از بهشت باز ستاندند تا انس بغیر نگیرد و نقد وجودش در بوته
درد و نیاز و سوز و گداز تفاوت نپذیرد کذالک حضرت حبیبی علیه الصلوة والسلام
خاطر مایل اقامت بود تا همواره در مکه مقیم باشد و با اقارب و عشایر خویش شفیق
و شفیق بود عداوت و منازعت در میان خویشان پدید آوردند تا بضرورت
هجرت اختیار بایست نمود تا بغیر آرام نگیرد کذالک چون حضرت موسی علیه
الصلوة والسلام در میان قبطیان نشو و نما یافته بود و محمل قدش جوبیا
جوانی رسیده گشته کوس فتوت در ممالک حکمت فرو کوفته و خس و خاشاک

جهالت از میدان ضلالت فرو رفته گاهی بهر الکسب فزون نسبتی و گاهی بلا آنرا
پوشیدی شدت ارتباط مفضی بمقامی شده بود که او را موسی بن فرعون
میگفتند چرا که نسبت وی به بنی اسرائیل هنوز بغیر از رضاع مبین نشده بود
و گویند هرگاه که موسی علیه الصلاة والسلام سوار شدی چهار صد تن زرین
کمر باوی سوار شدندی و بیشتر از امور مملکت مفوض برای شریف وی بود
غیرت الهی جل و علا او را بر مسند ناز نپسندید و در بوته سوز و گداز آتش
در آورد که هر که را در دائره محبت جای دهند در بلا و محنت بپرورند وی
چنانچه در حدیث قدسی وارد است که الله تعالی فرموده اذا احببت عبداً جعلت
فی حقه ثلثة اشیاء جعلت بدنه سقیماً و قلبه حزیناً و خلیت یده عن حطام الدنیا و
بالجمله آن الحب اوله الکرامة و آخره عزاقة اوله القبول و آخره ذبول ای یعنی هر
صاحب جمالی که با عاشق خود دلال نکند و او جمال نداده است بنماید و بپاید
بنوازد و بگدازد تا از نهاد او دمار برنیارد دست از او باز ندارد زیرا که
حق جلال و جمال آن اقتضا می کند که صد هزار محب صادق فریاد و نفیر هم
از زند و صد هزار عاشق در سلسله قهر او اسیر باشند اگر نه هر دو بهم پوشد و اگر قهر
کند تخرو شد اند روز که بفرش محبت بساط انبساط می انداختند و علم شوق
در لوای عشق بر می افراختند آتش در همه او نازدند و خرمن آرزو را بباد
بر دادند و گفتند در زمین دل عشاق جز تخم هجران می نروید و جز آب حسرت
نخورد آدم صفی را علیه الصلاة والسلام سیصد سال خون جگر پالودن
حوالت افتاد و نوح نبی را علیه الصلاة والسلام تیر انه لیس من اهلک
بر جگر آمد شعله ها نار با وی در گشتی نشاندند لیکن در گنجید و پسر وی در

خلیل را علیه الصلوٰة والسلام که حلهٔ خلت در بر داشت مبتلا ببلیت نمرود
طاغی گردانید با آتش سوزان افکند و یعقوب را علیه الصلوٰة والسلام هشتاد
سال در کلبهٔ احزان بقید اندوه و غمان محبوس کرد و ماه روی کنعان را صلی الله
علیه وسلم بسر چاه سوی مصر در موقف عبید بهژده درهم ثمن بزید در آورد و
ذکریا را علیه الصلوٰة والسلام اره بر فرق نهاد و یحیی را علیه الصلوٰة والسلام
حلق چون حلق گوسفند ببرید بیت اینهمه میکنند ولیک از بیم مهر و از مهر
نی که آه کشند ایدر و پیش هر چه این نوع معامله نیز نزدیک عقل گذارش مینماید
ما ما در مذهب عشق تمام نوازش هست زیرا که هیچکس را بآتش عشق نسوختند
مگر اینکه چراغ مراد در کلبهٔ او بارها و عاقبت برافروختند کانه تعالی یقول ای ام[ت]ی
از بهشت بدنیا رو و تاج معراج در راه ما در باز تا فردا ترا با صد و بست چهار هزار انبیا
نبوت باین مسند کرامت رسانیم ای محمد از مکه بمدینه رو و محنت و بلیت جهود ان منافق
بر دل نازنین نه تا بازت با سی و سه هزار سوار مهاجر و انصار نیزه دار و تیغ گذار
جانباز تیرانداز زره پوش حرب کوش بمکه باز آریم ای موسی ع از مصر گریزان و دست
اندوه و حسرت در دامن دل و بیزار روی بیابان مدین نه با شکم گرسنه و پای
برهنه هشت شبانه روز در آن بیابان خونخوار شب و روز آرام و قرار بر خود حرام
کن و آنگاه در تلاطم امواج غربت و تراکم افواج کربت بطلب آتش دست سؤال
بجانان جهان ما برآر که رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر تا بعد از چند گاهی
با اهل و عیال و مال و منال از غربت و کربت رهانیده بجانب وطن باز فرستیم
و ترا بر مسند نبوت خلعت کرامت پوشانیم و ذات و صفات بر جمال خویش برقع
جلوه گر گردانیم و صد و بیست هزار و سیصد و سیزده جامه سرافرازی کلام پاک بر جان عشاق

تو پیدا کنیم و ترا بصورت بشریت گردانیده تیغ تارک اعدا ساختیم و بنصرت و اعانت
خویش مؤید گردانیده لوای فتح بنوبت برده مقاصد برافرازیم کذالک ای ارواح که از منبع
الطاف آمده‌اید شما نیز چند روز بعالم بشریت نزول کنید و در تنگنای مضیق قالب
بریاضت بگذرانید و در صومعه آب و خاک روزی چند مجاهده بکشید تا باز آخر
کار با صد هزار تحفه رضوان و فضایل شمایل روح و ریحان بحضرت خود باز خوانیم
که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة تا با خود میگویند بیت
اینکه می‌بینم به بیداریست یا رب یا بخواب + خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
ای آدم اگر ترا در صحبت مار و ابلیس بدنیا فرستادیم باز ترا در موافقت انبیا
و مرافقت اولیا بدار النعیم باز آوریم ای محمد علیک الصلوة والسلام اگر ترا تنها
با خاطر مجروح و سینه مشروح بمدینه بردیم باز ترا با چندین هزار سوار با لبهای
خندان و دلهای شادان مقرون بفتح و نصرت و مشحون بعز و دولت مستقر
عزت باز آوردیم ای موسی اگر ترا بخوف و بیم از میان ناز و نعیم بیرون آوردیم
و از سریر کامرانی باجیری و شبانی فرستادیم باز بدولت نبوت و حشمت مکالمت
مشرف گردانیدیم و رایت آیت وکلم الله موسی تکلیما بر فراز مسند قرانی بنام
تو برافراشتیم و دشمنانت را تیغ قهر مقهور و مقتول ساختیم و دوستانت را بسر
قبول مقبول گردانیده ممالک مصر را با ایشان بعد الت تسلیم داشتند کذالک
ای روح عزیز اگر ترا مدتی در خاکدان ذلت و وحشت مقید داشتیم و بصحبت
نفس و هوا مبتلا گردانیدیم اما عاقبت بجوار کرامت و منازل قربت رسانیدیم
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی لطافت است که امام حسن بصری فرمود
رحمة الله تعالی که هرگز حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از حق تعالی

دنیای قطلبیده بود دیگر امروز که مقداری طعام خواست رب انی لما انزلت
الی من خیر فقیر تا سد جوعه او گردد و حکما گفته اند که حکمت در گرسنگی آنحضرت
آن بود که تا بدن وی از آلایش طعام فرعون پاک گردد و نقد وجود شریف
باتش جوع در بوته ریاضت از غل وغش طبیعت مطهر شود و چنانکه نقصان
را پرورش در طعام و شراب است کمال را تربیت در مجاعت واجتناب است
یحیی ابن معاذ رازی گفت قدس سره الجوع طعام الله فی الارض لیشبع
به ابدان الصدیقین والحکمة جنود الله تعالی فی الارض یقوی بها قلوب
المریدین میگوید گرسنگی و مجاعت طعامیست که حضرت جل احدیت جل ذکره از
برای تربیت ابدان صدیقان تربیت فرموده وحکمت لشکریست از عساکر
حضرت خداوندی وعلا از برای تقویت دلهای مریدان فرستاده چنانکه
فقیر گوید بیت جان را مدد ز حکمت و تن را ز شهوتست ٭ نقصان این تقوی جان
آن بود ٭ کم خور دلست مایه حکمت در آن فزای ٭ سود دلست گرچه که تن را
زیان بود ٭ تن مرکبیست لسته برآخور زبهر رزم ٭ آن به که روز معرکه لاغر میان
بود ٭ دل جیبیت پر جهد صفا وان را سر دم ٭ آنرا که چون صدف همه تن
استخوان بود فصل بساط سخن بس پسری کس را شفیع آورند در سه
حال اول برادران یوسف پیری پدر را علیهم الصلواة والسلام شفیع آوردند
از برای استخلاص بنیامین یوسف علیه الصلواة والسلام گفتند ان له ابا
شیخا کبیرا دوم زکریا علیه الصلواة والسلام پیری خود را شفیع آورد انوقت
که از حق تعالی فرزندی خواست رب انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا
سیوم دختران شعیب علیه الصلواة والسلام پیری پدر را شفیع آوردند تا

تا موسی علیه الصلوٰة والسلام گوسفندان ایشانرا آب دهد او نا شفیع لیکن
اگر کسی گوید که مرتبهٔ نبوت از شیخوخیت زیادتست چرا پیغمبری را شفیع نیاوردند
و پیری را شفیع آوردند جواب آنست که مقصود پاس خاطر عاصیان این امتست
که عاصیان پیر شوند ولیکن پیغمبر نشوند اگر پیغمبری را شفیع ساختی کار بر عاصیان
مشکل شدی کار سبحانه وتعالی یقول ای بندهٔ من که موی در بندگی
سفید کردی هرچند بعصیان و نسیان مبتلای شفیع جرایم و عذرخواهی معاصی
تو همان موی سفید و دل با امید تو بسند است ه چون عود نبود چوب
آوردم ه با نامهٔ سیه موی سفید آوردم ه هرچند گناه من زحد افزونست
افزون ز گناه خود امید آوردم ه اشارت با بشارت ایدر
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام اگرچه نیازمند بود چون ضعف دختران شعیب
ترحم نموده آب از چاه برکشیده گوسفندان ایشانرا آب داد پس اکرم الاکرمین که قادر
بر کمالست و پادشاه بی زوال خداوند لم یزل و لایزال جل جلاله و عم نواله ضعف
بندگان و ناتوانی ایشان بعلم قدیم میداند چون بندگان خود را در بیابان
عصیان تشنه لب عطشان بیند دلو توفیق بچاه توبه انابت فرو فرستد
و ایشانرا سیراب مغفرت گرداند از کریم و بنده نوازی وی عجب نبود و یا بود
دیگر تقریر کنیم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ضعف دختران شعیب علیه الصلوٰة
السلام علیه دست شفقت از آستین نبوت بیرون آورده و برای گوسفندان ایشان
از چاه برکشیده مثال این آنست که فردا قیامت جوق جوق متقیان ابرار
و علما و صلحا بیرقها افراشته و علمهای دولت برافراشته نوبتیان ان
صفا نوبت دولت ایشان در عرصهای عرصات باوازه نوازه والذین اوتوا العلم

درجات می نوازند مقربان جلال بر مراکب اقبال طرف طوافگویان در عنان
افتنان ایشان بجلوه ناز و اعزاز میتازند و عاصی چند مفلس بی رفیق و مونس
در بادیه غم و اندوه سر بزانوی حسرت و ندامت نهاده نی پای قوت رفتن
و نی دست یارای گرفتن نی در نامه عملی که عوض را شاید نی در کیسه سرمایه که متاع
مرادی از آن بدست آید گرد ادبار بر چهره روزگار وی نشسته آتش حسرت
در کانون سینه محزون وی اشتعال پذیرفته اثر و سرور مخلوقات و مهتر و بهتر
موجودات علیه افضل و اکمل التحیات مومنی وار در سایه رحمت عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا نشسته باشد چون نظر بحیله بر عصاة جناة افتد فی الحال
شفقت از ناصیه رافت بیرون آرد و لو شفاعتی لاهل الکبائر من امتی که بر سر من
ولسوف یعطیک ربک فترضی برسته بجاه نیاز و افتقار فرو گذارد و بقوه بازوی
و کان بالمومنین رحیما بر کیفیات از رحمت سیراب گرداند ای روی تو محراب
دل غمناکان مه وی بست تو سرمایه بر سر خاکان مه در روز که روند سوی جنت
پاکان مه بخیر تو کن شفاعت بی باکان **اشارت فی الحیاء** مفسران
کاشفان حقایق مستوره و ناظمان جواهر منشوره اند در تحقیق آیه فجاءته احدیهما
تمشی علی استحیاء چنین فرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی ان عفیفه مستوره
را بحیا می ستاید و بارباب فطنت و ذکا می نماید که هیچ صفت از صفات پسندیده
مر زنان را حمیده تر از حیا نیست و بزرگان گفته اند که حقتعالی عقل را ده قسم کرده
است نه از آن بمردان داده و یکی بزنان و حیا را نیز منقسم بده قسم گردانید
نه بزنان عطا فرموده و یکی بمردان کرم نموده اگر چه جمال ارباب جمال یعنی
زنان بزیور حیا آراسته بودی همه زنان بیک کف خاک نیرزیدی از جهت نقص

منقول ایشان حکما گفته اند هر بانوی که بحلیه حیا مزین نبود با کنیزکان برابر بود
و غنی که از مال خود بهره مند نبود با مزدوران یکسان بود و هر که خدمت مخلوق بطمع
دنیوی کند او و سگ یکسان بود در روح الارواح آورده است که در بعضی از
کتب آسمانی آمده است عبدی انک ما استحییت منی انسیت الناس عیوبک
و انسیت بقاع الارض ذنوبک ومحوت من ام الکتاب زلاتک والا ناقشتک
فی الحساب یوم القیمة بنده من تا مادام که از من شرم میداری عیوب ترا
بر مردم بپوشم و ذنوب ترا بر بقاع زمین فراموش گردانم و زلات ترا
از صحیفه ام الکتاب محو سازم و در روز قیامت با تو در حساب مناقشت ننمایم سفیان
ثوری قدس سره بسیار میگریست پرسیدند که این گریه از خوف گناه است یا از
کاهلی برگی برداشت و گفت گناه بسیار دارم ولیکن گناهان من بمقدار کاه برگ
وزن ندارد بجنب فضل و کرم او سبحانه ولیکن از شرم توحید و طاعت خود میگریم
توانگران افلاس خود چنین طلب کرده اند و سابقان حسرت چنین خورده اند از
طاعات و عبادات خود چنین شرم میدارند و ما را از بی ادبیها و گستاخیها هیچ
شرم و حیائی لطیفه حضرت موسی علیه الصلاة والسلام با آن دختر احسان
کرد شعیب رسول شرمگین از برای وی فرستاد که پدرم ترا میخواند تا نیکوی
ترا جزاء دهد لیجزیک اجر ما سقیت لنا کرم خداوندی ببین جل جلاله که بنده بد
میکند و الله تعالی برای وی رسول شرمگین میفرستد تستحیی منکم مضمون آنکه آفریدگار
شما را میخواند تا همه بیامرزد یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم اشارت اگر کسی
گوید که حکمت در فرستادن صفورا از برای استدعا حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام چه بود جواب آنست که تا صفورا اصلاح و امانت موسی علیه الصلوة

والسلام بدانده بواسطه امانت و دیانت میل خاطر بوی تعلق گیرد و این میل
مفضی بمحبت شود و محبت بمواصلت انجامد که سنت الهی جل و علا چنان نافذ
گشته است که هر کرا در ازل مسند وصال نامزد کرده اند ابتدا او رقم محبت بر عنوان
منشور معاملتش بر کشیده اند لا اگر قضا آن دختر دیگر بطلب موسی مبادرت
ننمودی و نقد صلاح و عفت حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام بر محک امتحان
بیازمودی رنج بردن بروی نصیب بودی و لذت وصال بهره دیگر آمدی
عاشقان الهی را داغ بر جگر بماندی محنت فراق ایشان کشیدی و لذت وصال
دیگران بردی تا می گفتی آنچه فقیر گفته است ع تو ای نظارگی کاندر جمال یار
می بینی ÷ زما یاد آوری هر گه در آن رخسار می بینی ÷ و هم بر باد چون سوزم زغم
خاکستر خود را ÷ که در جنت در آتیم چون در آن دیدار می بینی **لطیفه** که چون
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از آب دادن گوسفندان فارغ شد بزیر
سایه درخت رفت و بنشست خود را دید بتن برهنه و بشکم گرسنه کوفته و مانده و رنجور
گشته عرض نیاز بدرگاه خداوندی جل جلاله فرستاده گفت الهی انا فقیر انا غریب
انا مریض انا ضعیف الهی هم غریبم و هم فقیرم و هم بیمارم و هم ناتوان ندا شنید
که یا موسی الفقیر من لیس له مثلی نصیب والغریب الذی لیس له مثلی حبیب والمریض
الذی لیس له مثلی طبیب والضعیف الذی له مثل رقیب حضرت موسی علیه الصلوة
بزبان حال میگفت **بیت** اگرم هیچ نباشد نه بدنیی نه بعقبی ÷ چون تو
دارم همه دارم دگرم هیچ نباید **لطیفه** آن پیغمبر زادگان در آرزوی یک قطره آب
بودند و رود نیل در تحت فرعون جاری که و هذه الانهار تجری من تحتی موسی
در آرزوی یک لب نان و خزاین در زیر نگین فرعون ملو قال یا قوم الیس لی ملک مصر

دشمن در ناز و نعمت می نازد و دوست در محنت و بلا می گدازد چنانچه فرعون
بر تخت خویش خوش تکیه زده و موسی از خدا نان جوی می طلبید روزی خواهد
تا مسله بر قلب شود و دشمن در آرزوی یک قطره آب شام می نالد و می گوید افیضوا
علینا من الماء و آخر نیاید و دوست در بزم انس از دست ساقی قدس شراب طهور
در میکشند که و سقیهم ربهم شرابا طهورا دشمن در آرزوی طعام از مجاعت می نالد
و دوست در میان نعیم مقیم می بالد و لحم طیر مما یشتهون شیخ شبلی گفت قدس سره
که حق تعالی امروز با دوستان خود آن میکند که فردا با دشمنان خواهد کرد یعنی بلا و
محنت امروز دوستانرا گذرنده است و فردا دشمنانرا پاینده هر کرا امروز می
گدازد فردا بنوازد و هر کرا امروز بنوازد فردا بگدازد نمرود را بر تخت سلطنت می نشاند
و ابراهیم را علیه الصلواة والسلام در آتش می اندازد و عارف بینا که نظر تمام از
صورت بردارد و بظاهر و بباطن ناظر معنی باشد خونریزی ظاهری نبیند بیت
دادن باطنی مشاهده کند کما قلت **ابیات** ای به تیغ ابتلا خون محبان ریخته

آبروی عاشقان خود هر زمان ریخته	دلبران هرگز نریزد آبروی عاشقان
دلبرا خون عاشق صد هزاران ریخته	طرفه تر آنکه قتیلش منتظر صد جان فشان
جان بکف بنهاده اشک از چشم گریان ریخته	گر ترا خود آشکارا می کشد چون بنگری
در کنار صحبت وصلت ببین که پنهان ریخته	آن بلا در اختر عیسی مسیح میدانی که چیست
جام وصلت آنکه در کام شهیدان ریخته	لطیفه ابدر دلش حضرت شعیب علیه

الصلواة والسلام دختری را بطلب بیگانه می فرستد و او را آنجا خود میخواهد سیاهکه
و می قبول کرده بلا نیست شعیب علیه الصلواة والسلام مشرف می گردد چنانکه
حضرت خداوندی جل جلاله صد و بیست هزار نقطه نبوت را علیهم الصلواة والسلام

لطلب تو فرستاده ست و ترا بمهمانی سرای جنت میخوانند و این ندا در داده که
داعی الله و تو دار آن باستبال و رزیدی خود بیخودی خود بان دعوت درست
نموده ترا میخوانند که والله یدعوا الی دار السلام نعره برآ اگر قبول این دعوت نمائی
بر آئینه که بهشت فائز آئی و بمشاهده دیدار مستسعد گردی اما ذکر رغبت

شعیب علیه الصلوٰة والسلام در حضرت موسی را صلوٰة الله

و سلامه علیهما بمناکحت اجمل بنات و کیفیت ازدواج ایشان ناظمان عقد لالی اخبار
و حافظان روایت عالی آثار چنین اخبار نموده اند که چون خطیب الانبیاء و ادیب
الاتقیا حضرت شعیب نبی علیه الصلوٰة والسلام از غره جمال موسی علیه الصلوٰة
والسلام آثار انوار نجابت مشاهده فرمود و امارت دولت و اقبال در ناصیه اقبال
او تفرس نموده و امانت و دیانت وی بر شعیب علیه الصلوٰة والسلام ظاهر
و لایح گشت و بمعاونت و امداد او ترفیه خاطر شریف مشاهده کرد و فرزندان را نیز از
تردد و تعهد امور گوسفندان جمعیت خاطر دست داد قالت احدیهما یا ابت استاجره
ان خیر من استاجرت القوی الامین یعنی یکی از دختران گفت که ای پدر مهربان
این جوان نیکو نهاد و پاکیزه اعتقاد را باجیری سرفراز گردان که بهترین اجیران کسی
است که بقوت و امانت متصف باشد پدر پرسید که قوت و امانتش را بچه دانستی
دختر گفت که قوتش چنانست که سنگی عظیم که بسی نفر یا زیاده مرد زورمند بایستی تا
از محل او برداشتی وی تنها برداشته بود و را افکند و امانتش آنکه در راه مرا گفت
تا در عقبش روم تا صیانت نظر کرده باشد بدین سخن رغبت شعیب علیه الصلوٰة والسلام
بتجهیز او بادی زیادت شد تا بحیثیتی که خود اظهار این امر فرمود و گفت انی ارید
ان انکحک احدی ابنتی هاتین قال المفسرون هی التی ارسلها لطلبه علیه الصلوٰة

والسلام فرمود میخواهم که یکی ازین دو سلالهٔ دودمان نبوت را در حبالهٔ نکاح و عقد
ازدواج تو درآرم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای شیخ انبیا و ای مقدم
اصفیا مرا کابین خاندان طهارت از کجا باشد و مستفیدان حورای قصر رسالت
چگونه بدست آرم متاع حسن معاشرت در روزبازار غربت یافت نیست علوفهٔ ادای
حقوق زوجیت در انبار خانهٔ روزگار من موجود نیست مردی ام از میان لشکر دشمن
بمقتضای الفرار مما لا یطاق من سنن الانبیاء جریده بیرون آمده و از سنگلاخ بادیه
مدین با جگر کباب و دیدهٔ پر آب و دل پرخون و سینهٔ محزون آمده حضرت شعیب
فرمود علیه الصلوة والسلام علی ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک
فرمود بر تو مشقت نه پسندم و تکلیف ما لا یطاق روا ندارم اکنون کابین دختر
و وصال آن نیک اختر را بر خدمت هشت ساله قرار دهیم و اگر خواهی که ده ساله
خدمت با تمام رسانی آن مکرمتی باشد از نزد تو ما ارید ان اشق علیک ستجدنی
ان شاء الله من الصالحین ای فی حسن الصحبة معک والوفاء بشرطک چون
کلیم علیه الصلوة والسلام حسن مقال و لطف پرکمال شیخ الانبیاء علیه الصلوة
والسلام مشاهده فرمود ملتمس آنحضرت را از روی رغبت قبول فرمود چون
دلالت که بیت شبان بوادی ایمن گهی رسد مراد که چند سال بجان
خدمت شعیب کند، و چون عقد مناکحت ایشان در ازل تحقق پذیرفته بود
لاجرم بطبق آن منهیان ان الله تعالی ملائکته بخیر الاهل الی الاهل
بیت لطالعی کالفاخر کند بدان انجم بساعتی که اقتضای آن نمود بدان
تمشیت قواعد مناکحت و تمهید معاقد مواصلت پرداختند بنیاد عقد نکاح
منعقد گشت و کلیم الرحمن علیه صلوات الله و سلامه برعایت مراعی بابلج

مساعی اقدام میفرمود و چون رعیانرا از عصائی چاره نیست کریان [illegible]
از امور شبانی موقوفست استدعای آن نموده بروایتی آنکه شعیب علیه الصلوة
والسلام دختررا امر فرمود تا از عصاهائی که در خانه محفوظ است عصائی از برای
موسی علیه الصلوة والسلام بیارد و حال آنکه فرشته بصورت آدمی آمده بود
و عصای بخلیل الله بنیاد علیه الصلوة والسلام سپرده فوراً آن عصارا بیرون
آورده بموسی داد شعیب علیه الصلوة والسلام چون معلوم فرمود که آن عصا
امانتست گفت که این عصارا بگذار و دیگری بردار موسی گفت علیه الصلوة والسلام
که این عصا بمن اولیست میهم میان ایشان بقال و قیل انجامید در اثنا جماعه
فرشته بصورت بشری بجا که ایشان ظاهر گشت گفت موسی عصارا بر زمین
اندازد و هر که انگشت و قوت آن باشد که عصارا برگیرد عصارا وی نگهدارد و هر
باین حکم راضی شده حضرت کلیم عصارا بر زمین انداخت هر چند شعیب سعی بلیغ مبذول
داشت تا عصارا از زمین بردارد نتوانست برداشت بعد از آن حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام دست دراز کرده عصارا برداشت و عصا بوی اختصاص
یافت در روایت دیگر آنست که مورخان از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما آورده اند که شعیب علیه الصلوة والسلام مبلغ هفتاد از عصاهای انبیا
علیه الصلوة والسلام در خانه محفوظ داشت و در آن میان عصائی بود و سر
از درخت آس بطول ده گز و گویند که حضرت آدم صفی علیه الصلوة والسلام در
وقتی که از بهشت بزمین می آمد از برای دفع سباع جبرئیل علیه الصلوة والسلام
آن عصارا از درخت مورد بهشت قطع کرده بوی داده بود و آن عصا دست
بدست می گشت تا بشعیب علیه الصلوة والسلام رسیده بود و شعیب را علیه

الصلواة والسلام معلوم شده بود که آن عصا حواله پیغمبریست از اولاد اسرائیل
که حضرت پروردگار جل جلاله با وی سخن گوید و بالجمله چون امر موسی برعی اغنام
مقرر شد شعیب علیه الصلواة والسلام فرمود تا موسی علیه الصلواة والسلام
بخانه درآمده یکی از آن عصاها برگیرد و گوسفندان را رانده متوجه مرعی گردد و
چون حضرت موسی علیه الصلواة والسلام از برای گرفتن عصا بدانخانه درآمد
همین عصا بجانب موسی علیه الصلواة والسلام میل کرده استدعا نمود که
مرا بردار و حضرت موسی علیه الصلواة والسلام آن عصا برداشته بیرون آمد
شعیب پیغمبر علیه الصلواة والسلام که در قوت باصره اش ضعفی بود بدست
مبارک آن عصا را مساس نموده گفت ای موسی این عصا رفعت شانی است
و عظمت برهانی این عصا حواله پیغمبریست که حقتعالی میخواسته با وی سخن گوید
این عصا را بگذار و دیگری بردار حضرت موسی علیه الصلواة والسلام برطبق
دلالت آنحضرت بخانه درآمد تا آن عصا را نهاده دیگری بردارد دیگر بار آن
عصا بجانب وی حرکت کرد باختصاص خود بآنحضرت اشارت فرمود موسی علیه
الصلواة والسلام همان عصا بیرون آورد بار شعیب منع فرموده موسی را
باز گردانید حاصل تا هفت نوبت موسی علیه الصلواة والسلام این عصا را
در خانه می نهاد و باز عصا خود را بیرون جلوه میداد تا گویند که کرت اخرین عصا
با موسی بسخن درآمده گفت خذنی فانی لک مرا بردار که من از آن توام
تا موسی علیه الصلواة والسلام کیفیت حال با شعیب علیه الصلواة والسلام
بیان فرمود شعیب علیه الصلواة والسلام دانست که بخلعت نبوت پوشیده
بشرف تکلم الهی جل و علا سرافراز خواهد گشت و حضرت شعیب علیه الصلواة

والسلام وصیت فرمود که ازین عصا غافل مباش که ازین عصا امور عجیبه
مشاهده خواهی نمود آنگاه روی بدختر آورد که بشارت باد ترا که این شوهر تو
از کبار انبیا خواهد بود خرگاه نور در فضای طور خواهد زد جراحت سینه او را از نداء
خانه انی انا الله مرهم خواهد رسید عصا ثعبان شان او سحر فرعون را
مستاصل خواهد ساخت مدت چهل سال سرگردان بیابان تیه خواهد بود و از سنگ
کوهسار بواسطه انفجار دوازده چشمه سار ظاهر خواهد گردانید در خلوتخانه از نعره
رب ارنی انظر الیک خواهد زد از موکلان عدل جواب لن ترانی خواهد شنید
بیت ز استغناش زخم لن ترانی میخورد موسی • بس فغان از تجلی بر که و کوه سینا
نقلست که چون عصا بموسی علیه الصلوة والسلام تسلیم نمود موسی برداشته
مواشی را بصحرا برد تا بچراگاه ایشان رساند اتفاقا در نواحی بیابان مدین
مراعی بود سبز و خرم و فرخنده چون باغ ارم بر سر راه آن سبزه زار ثعبان بود
بغایت عظیم و مراعی و راعی از وی در بیم شعیب علیه الصلوة والسلام و بر آن
صغر او را گفت که ای موسی زنهار تا گوسفندان را بفلان صحرا نبری که
در آنجا اژدهائی هست عظیم که از وی هم شبانان و هم گوسفندان در معرض هلاکت
اند و حال آنکه آن صحرا بجهت آن اژدها از مرور اغنام و چرانیدن احشام محفوظ
مانده بود و آب و علف آن بکمال رسیده اتفاقا گوسفندان موسی علیه
الصلوة والسلام میل آن صحرا کردند که سبزه زار و مرغزار خرم بود و حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گوسفندان را از آن هر باز نتوانست داشت حاصل
آنکه گوسفندان علف زار خرم دیدند بچریدن مشغول گشتند و موسی علیه الصلوة
والسلام عصا را در زمین خلانیده و بعضی از شاخهای خود بر وی آویخته

ساعتی باستراحت مشغول گشت بناگاه آن اژدها گوسفندان در چراگاه دیده
بقصد آن ها از محل خود بیرون آمد و روی بجانب مواشی بی تحاشی روان شد
و گویند که صفورا در آن وقت بر بالای بام بر آمده بود و از غایت اشتیاق بر بام
رواق نظر در عقب موسی علیه الصلاة والسلام فرستاده می گفت بیت او
میرود و عاشق مسکین نگرانش ۰ چون مرده که در سینه بود حسرت جانش
و تفحص می نمود که شاید موسی علیه الصلاة والسلام میل بالصحرا که بیشه آن اژدها
بود ننماید چون دید که موسی در الصحرا در آمده و گوسفندان از دور آن مرتع پلید کرده خاطر
وی متردد شد و چون خروج اژدها و قصد اهلاک اغنام مشاهده کرد بغایت
مضطرب گشته با پدر عرض احوال نمود پدر بزرگوار التجا بعصمت الهی جل و علا نموده منتظر
تا از ورای پرده غیب چه لطیفه بظهور خواهد آمد در اثنا را اخیال صفورا متوجه
شدند تا ببینند که احوال بچه منوال قرار خواهد گرفت دیدند که عصا از مقام خود حرکت نموده
است که بر دوش او آویخته بود بر زمین بنهاد و بصورت ثعبانی عظیم بر آمد و بدان
اژدها روی آورد و بیکدم در کشید و از آن ریاض خرم بصحرای عدم بشتافت و
دوباره آمد و آن ثعبان ها برداشته بهیئت اولی معاودت نمود پدر را از کیفیت حال
واقف گردانیده رفت شان موسی عظمت برهان عصای بعلم الیقین مبدأ
بعین الیقین مشاهده کردند

ذکر شمه از اوصاف عصای موسی علیه الصلاة والسلام و بعضی از خصائص آن

ائمه تواریخ چنین ایراد فرموده اند که آن عصا از چوب آس جنت بود و درازی
وی ده گز بود و قد موسی نیز ده گز بود علیه الصلاة والسلام و میراث آدم
صفی بود علیه الصلاة والسلام و در نام وی اختلاف است مقاتل بن

سلیمان می گوید رحمه الله تعالی که وی را لقفه نام بود و مقاتل بن حیان میگوید
که وی را غیاث نام بود و نزد بعضی زایده می گفتند فاما بیشتر علما برانند که نام
وی علیق بود و در قران حقتعالی او را بچهار نام خوانده است اول عصا و ان الق
عصاک دویم حیة فاذا هی حیة تسعی سیوم ثعبان فاذا هی ثعبان مبین چهارم جان تهتز کانها جان
و از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما منقولست که فرمود عصا موسی را علیه الصلوة
والسلام نه یک معجزه بود بلکه در عصا موسی هفتاد معجزه ظاهر بود و جامع این کتاب
را که بمطالعه کتب از تفاسیر و تواریخ و قصص و اخبار مبادرت نموده از جمله معجزات
عصا که در کتب متفاریق مذکور گشته بیست معجزه بنظر رسیده درین نسخه در سلک
انتظام در آورده و بر آن بشارت غریبه و لطایف بدیعه متفرع ساخته چنانکه بنظر
شریف ارباب الالباب خواهد رسید و بصنوف تحسین و الوف تدین محبین
مسکین تعیین خواهد یافت **معجزه اولی** بثبوت پیوسته که سر آن عصا را
دو شعبه بود و چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام شبها بانی رسیدی لشکر
زنگبار شام میمنه و میسره عالم را بطلایه عنبر فام ملبس بلباس آل عباس گردانیدی
و مشعلان شب سبحه قیران قار براوراق نقره و زر را مسود ساختی مشاطگان
قدرت جعد مجعد عروسی شب را بغالیه مشک و سنبل و عنبر و قرنفل بر آراستی جام
گیتی نمای عالم بغبار ظلام تیره فام گشتی آن دو شعبه بر مثال آفتاب و ماه نور
و ضیا بر افروختی و آن مقدار که چشم کار کردی با آن نور منور گشتی **معجزه**
دویم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آرزومند شراب ناب گشتی
و خاطر شریفش مایل بشیر و انگبین بهشتی بودی دهان مبارک بر آن شعبتین
نهادی از یک شعبه شیر خالص و از دیگری عسل مصفی پدید آمدی **معجزه سیوم**

چون حضرت رسالت مآبی کلیم الرحمن را علیه الصلوة والسلام آتش عطش در
باطن مشتعل گشتی و یا از برای سقایت اغنام آب خواستی بر سر چاه آمدی
و آن عصا بچاه فرو گذاشتی هر چند چاه عمیق بودی بمقدار عمق آن چاه قد کشیدی
و بر سر دو شاخ وی ظرفی بر مثال دلوی پدید آمدی و از آب مملو گشته از چاه بر آمدی
معجزهٔ چهارم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام محتاج بطعام
گشتی و صورت مجاعت در باطن مبارکش ظهور کردی آن عصا را بزمین نهاد
فرمودی قوت آن روز بالفور بحصول پیوستی معجزهٔ پنجم آنکه چون
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام میل نقل بودی آن عصا را در زمین فرو
بردی فی الحال سبز شدی و شاخها گسترانیدی و گل و شکوفه پدید آمدی و هر
میوه که خاطر مبارکش بآن مایل بودی همانزمان از آن درخت عالی بحصول
رسیدی و گویند که در اکثر اوقات بار آوردی و بدین سبب میگویم آن عصا از چوب
بادام بود معجزهٔ ششم آنکه چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بدشمنی مقاتله کردی از آن دو شعبهٔ وی دو اژدها پدید آمدی و بجانب خصم تیر انداختی
معجزهٔ هفتم آنکه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در قطع منازل سنگی و
یا کوهی و یا درختی پیش آمدی که از وی گذشتن دشوار بودی آن عصا بر وی
زدی فی الحال تنها از راه وی برخاستی معجزهٔ هشتم آنکه بهر دریایی یا
رودی و یا نهر عظیمی که رسیدی که بی کشتی عبور بر وی میسر نگشتی عصا بر وی
زدی راه پدید آمدی و از آنجا گذشتن آسان شدی معجزهٔ نهم آنکه اگر حضرت
موسی را علیه الصلوة والسلام سفری پیش آمدی و مسافت امتداد یافتی و پیاده
رفتن دشوار بودی قدم بر آن عصا در گردانیدی و بر وی سوار شدی

بر مثال برق خاطف بسرعت سیر او را بمقصد رسانیدی چنانکه احتیاج بمرکب
پای نبودی معجزه دهم آنکه حضرت موسی را علیه الصلواة والسلام در بیابانی
راه مشتبه شدی آن عصا طریق موصل بمقصود بشارت نمودی معجزه یازدهم
آنکه چون تشنگی به مشام حضرت موسی علیه الصلواة والسلام رسیدی آن عصا
را بوییدی عطش از آن حاصل آمدی که رایحه آن بمسافت بعیده رسیدی معجزه
دوازدهم آنکه حضرت موسی را علیه الصلواة والسلام عزیمت راهی کردی
و در آن راه قطاع طریق بودی عصا با وی بسخن در آمدی و گفتی که با این راه مرو
که قطاع طریق در کمین اند معجزه سیزدهم آنکه چون گوسفندان وی گرسنه
شدی برگ از درخت برای ایشان فرو ریختی هر چند درخت بلند بودی حضرت
موسی را علیه الصلواة والسلام حاجت بالا رفتن نبودی معجزه چهاردهم
آنکه اگر ماری و موذی از حشرات زمین پیدا شدی آن عصا همه را اژدهی دفع
کردی معجزه پانزدهم آنکه اگر به سفری اتفاق فتادی حضرت موسی علیه
الصلواة والسلام جهاز و متاع خود همه را بر سر او بار کردی و او را بر گردن نهادی
هیچ گرانی از و بحضرت وی نرسیدی معجزه شانزدهم آنکه حضرت موسی
علیه الصلواة والسلام چون بخواب مشغول شدی آن عصا بنگهبانی و شبانی
گوسفندان وی قیام نمودی تا آن هنگام که آنحضرت از خواب بیدار شدی معجزه
هفدهم آنکه روز پنجشنبه آن عصا از پیش حضرت موسی علیه الصلواة والسلام
غایب گشتی و بزیارت خانه کعبه رفتی و هفت بار طواف خانه کردی و بمدینه سکینه آمدی
آنجا که اکنون قبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و ده بار بخواجه علیه الصلواة
والسلام صلواة فرستادی و اقتران وی را از خدا تعالی درخواستی معجزه هیجدهم

انکه چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام خواستی که بر ولایتی عبور کرده بر قلعه
آن اطلاع یافتی آن عصا را برافراشتی و بر مثال مرغی طیران نمودی و اورا بسر
آن ولایت برداشتی تا بر واقعات و اوضاع آن ولایت مطلع گشتی معجزه
نوزدهم انکه هرچه فرعون با قوم خود بگفتی در خلا و ملا عصا حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام را از آن ماجرا آگاه گردانیدی تا موسی علیه الصلوٰة والسلام
بتدارک آن پرداختی معجزه بستم انکه چون طعامی نزد حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام آوردندی و آن گرم بودی چنانکه خوردن آن باسانی میسر
نبودی سر عصا در آن طعام درآوردی بحدیکه سرد باز آمدی و اگر طعام سرد بودی
گرم گشتی و معجزات دیگر نیز در وی بود از خوارق عادت که ستون ...
احاطه آن ننموده و قناع اختصار بهره استظهار آن نکشوده اگر پرسند که چون
حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام گوسفندان او دادند و از برای صیانت
مراعی از خیانت سباع عصائی ببایست تا اغنام وی مصئون و محفوظ مانند
اما گدایان حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم که راعیان کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته اند از برای صیانت رعیت خویش بکدام عصا فایز گشته اند و خواص
وصفات عصا ایشان چیست جواب انشاء الله تعالی که حضرت شعیب
علیه الصلوٰة والسلام گوسفندان خود بموسی سپرده بصحرا مدین میفرستاد
و آن دانست که در آن بیابان سباع و گرگان بسیار اند و در کمین اغنام بلا کنند
ایشانرا غنیمت شمارند عصائی بوی داد تا شر سباع از وی دفع و حراست
باز دارد حضرت جلال احدیت جل و علا که تراعی خود ساخته و رعایت
خویش بتو ایجاب فرموده که عبارت از عصا جوارح ست و ده بیابان

بدین وجه در ظلمت زار زین للناس حب الشهوات فرستاده و تعلیم قدیم
میداند که گرگان شیاطین در کمین اهلاک رمهایا تواند الا بد از برای دفع
وسواس یوسوس فی صدور الناس عصای که عروة وثقی تواند بود بتو انعام
نموده است و آن کلمهٔ لا اله الا الله است و هر معجزه که از عصای موسی علیه الصلوة
والسلام بوجود آمده است مثل آن از کلمهٔ طیبه نیز هست بلکه به مراتب بیشتر و
بیشتر تا این است معجزه که از خصائص عصای موسی در قرآن مجید کلام سبحان گشته
نظایر آن در کلمهٔ توحید مبین بسازیم و جام جهان نمای از برای ارباب تحقیق
می پردازیم ایدر روش اول گفتیم که عصای حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام
دو شعبه بود از برای تأیید و توفیق عصای کلمهٔ توحید را نیز دو شعبه است یکی اقرار
و دیگری تصدیق آن عصا در شب تاریک روشنائی می داد و این عصا از ظلمات
دین عارفان را معرفت شناسی میدهد دوم آن عصا از یک شاخ خود شیر
و از شاخ دیگر عسل مصفی میداد و این عصا از شعبهٔ اقرار شیر لبیت بیضا و از شعبهٔ
تصدیق عسل مصفی محبت حق تعالی میدهد سیوم آن عصا در وقت حاجات
رسن میشد و از قعر چاه مغاک بر می آورد و این عصا در وقت مناجات آب
از دیده غمناک و آه از سینه غمناک بر می آرد چهارم آن عصا را چون حضرت
موسی را علیه الصلوة والسلام گرسنه شدی بر خاک بزدی از برای وی طعام
حاصل گشتی و این عصا را چون بنده گرسنه مایه هستی گردد بر جان و دل
زند که طلب وجود و وصل گردد پنجم آن عصا چون موسی علیه الصلوة والسلام
فرا آب خواستی درخت شدی و از آن میوه دادی و این عصا چون بنده باز به اهل
این شجرهٔ طیبه را بجا نشاند میوه دهد ششم آن عصا چون حضرت موسی

علیه الصلوٰة والسلام را همچنان منقلب گردیدی با معجزه از قبیل عجیب بود
کمال لاجرم عصا دو ثعبان شمرده اند ثانی آنکه عصا چون الیس [illegible]
انقضا بیان گرده شد نقش سره و دوسر اللام المنتخب را پر گشته دو شعبان
نمودن ریاضت باندازه آنچه آن عصا اژدها گردیدی تا اسفل عظیمی حضرت موسی را
علیه الصلوٰة والسلام پیش آمدی از راه موسی علیه الصلوٰة والسلام برداشتی
و همچنان نیز اگر بنده را آنکه گردی باشد که آن پیش آید از راه بنده بر دارد
هشتم چون موسی علیه الصلوٰة والسلام را اگر ریزه باری افتادی آن
عصا بر آن رسانیدی آنچه از پیش بر خواستی چنانکه گرد و غبار از قعر دریا بر
آمدی آنچنان نیز چون بنده را اگر ریزه باری آتشین بر تیغ دو تیغ افتد آن عصا
آتش سوخته را از پیش بنده بر دارد همه را آنگه که گل از سر دو زنده گردانند
نهم آن عصا چون راه در ربودی از گم گشتی و حضرت موسی را علیه الصلوٰة
والسلام برداشتی تا منزل مقصود رسانیدی آن عصا نیز چون بنده او درگاه
در راه مقصود تعالیٰ الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه بنده را از دو درگاه
بر داشته چنانچه مقصودش رسانیده دهم آن عصا آنکه حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام راه ندانستی او را الطریق المستقیم ارشاد نمودی آن عصا نیز چون
بنده راه نجات نداند به سبیل حق و راه طریق وصل مقصود بوی نماید و الوا
[illegible] دی که با بر بار او را هم آن عصا چون شام حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام تهی آمدی یکی در گشتی طیبی از عطر خنبه و باغ وی آنرا رسانیدی
با مشام وی [illegible] آنچه روح گشتی آن عصا چون بنده را نیز از گند معاصی
و زلات مخالف بر دماغ بر بوید آنچه را بحر از مهب رحمت به مشام جانش فرو رساند وا ز

تعفن معاصی وزلات نفس برباند دوازدهم آنکه عصا حضرت موسی را علیه الصلوة
والسلام از دزدان که راه زنان زمین اند خبردار کردی همچنین عصا بنده را
از دزدان شیاطین که راه زنان دین اند واقف می گرداند سیزدهم
آن عصا چون مراعی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گرسنه گشتی برگ
از درختان برای ایشان فرو ریختی همچنین عصا چون رعایای اعضا گرسنه
هدایا وعطایای طاعات وعبادات گردند از درخت شجرت مثل کلمة طیبة
کشجرة طیبة اوراق اشواق واثمار اسرار برایشان نثار کردند چهاردهم آنکه عصا
حشرات زمین را از حضرت موسی علیه الصلوة والسلام دفع کردی همچنین عصا
موذیات دین را که عبارت از اخلاق ذمیمه وصفات ردیه است از بنده باز می
دارد پانزدهم آنکه عصا در سفر بر گردن حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نشستی
وجهاز او را برداشتی همچنین عصا در دل بنده می نشیند وبار گناه از گردن بنده
برمی دارد شانزدهم آنکه عصا چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بخواب
شدی گوسفندان او را شبانی کردی همچنین عصا چون بنده بخواب غفلت رود دل
بنده را پاسبانی میکند هفدهم آنکه عصا در هفته یکبار بسجده طواف کعبه کردی وسجده
استغفار از برای امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کردی همچنین عصا روزی
هزار بار بقلاب الیه یصعد الکلم الطیب باستانه کبریا میرود وشفاعت گوینده
خود می کند هیجدهم آنکه عصا چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ولایتی
را خواستی بدیدی آن عصا ویرا برداشته بر آن ولایت بگذرانیدی همچنین چون
بنده خواهد که ولایت عالم ربوبیت را مشاهده کند همچنین عصا دل ویرا برداشته
بعرش مجید تا سر الرحمن علی العرش استوی در ماند نوزدهم آن عصا هر

فرعون در خلا و ملا با وزرا و ندما خود گفتی یا سبیک بحضرت موسی علیه الصلوة
والسلام بیان کردی آن عصا هرچه در خلوتخانهٔ لی مع الله وقت سین او او فی پادشاه عالم
عز تعالی با حبیب خود گفته یک یک با بنده درمیان می نهد لیکن آن عصا ملک
کریم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام را سرد و طعام سرد را گرم ساختی آن عصا
دل بنده را از دنیا سرد و محبت خداوندی جل و علا دل گرم میگرداند غزل

کجاست ساقی ما تا بهم زند ما را — برو برید از دل ما فکر دی و فردا را
کجاست بحر حقایق عصای موسی کو — که قطره قطره چه اگر ده هست دریا را
کجاست کان شهنشاه لیکن ... — که چشم بید کند تکیه باش بینا را
جهان به بند و چشمت که ذره را بینی — به مهر ذره نه بینی تو شمس کبرا را
ز چشم بند ولیست آنکه روزی بینی — برو نه بحر نه بینی تو موج دریا را
ترا طپیدن زورق نشان ز موج — چنانکه جنبش مردم ز رو را عما را
عجب ترا نکه خلایق مثال پروانه — همی پرند و نه بینند شمع دلها را

اشارت لطیفه ایدرویش عصا موسی عزیز بود اما توحید تو از آن عزیز
تر هست و در وجوه تفضیل کلمهٔ توحید بزرگان چند وجه ایراد فرموده اند از
جملهٔ آن وجوه ده وجه مبین میگردد وجه اول آنکه آن عصا از شعیب علیه
الصلوة والسلام بحضرت موسی صلوات الله تعالی و سلامه علیه رسیده بود و کلمهٔ توحید
از حقتعالی بتو رسیده هست شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم وجه دوم
آنکه چنانکه فرعون از عصا موسی بترسید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نیز
از عصا خود بترسید تا خطاب آمد که خذها ولا تخف واز کلمهٔ توحید هیچکس نترسید
بلکه امید همه در مستان بوی قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم وجه سوم

عصاء حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام متلون و متغیر میشد تسبیحا برنگها
الاولی و توحید هرگز متغیر و متبدل نمیگردد یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
وجه چهارم عصاء موسی علیه الصلوٰة والسلام خالی میان بود و هیچ
نیست و عصا اجرام علوی و اجسام سفلی را بنور توحید تو استیفا نموده است که
الله نور السموات والارض وجه پنجم عصاء حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
شاخی بوده از درخت بریده و توحید تو درختی است که بیخ او در دل و شاخ او در فوق العرش
رسیده کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء وجه ششم عصا بظاهر
در دست موسی علیه الصلوٰة والسلام معجزه می نمود و بس و کلمه توحید در هر جا جمال
نماید اگرچه کافر هفتاد ساله باشد که معجزه نمود و خواهد نمود من قال لا اله الا الله
دخل الجنة وجه هفتم عصاء حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در آخر دو
زینت از سبب چندین هزار کس را در دینی نگشت و در عقبی بعذاب مبتلا گردانید و کلمه
توحید صد هزاران هزار را در دینی از کشتن برهانید امرت ان اقاتل الناس حتی
یقولوا لا اله الا الله و در عقبی از عذاب برهانید لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی
امن من عذابی وجه هشتم عصاء حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در
ایام حیات نفع رسانید و چون از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود عصا در دنیا بگذاشت
و به همراه قدس نبرد امید و کلمه توحید را او فانیست که هرگز از بنده جدا نیست و نفع او
در دنیا و آخرت از بنده منقطع نی نحن اولیاؤکم فی الحیوٰة الدنیا و فی الآخرة
وجه نهم عصاء حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ده گز قد بیش نداشت
و در حجم مقدار هم در می بیش نبود الا ما شاء الله و کلمه توحید را قد و قامتی است که
زمین و آسمان و عرش و فرش ملک و ملکوت غیب و شهادت را فرو گرفته

پاکست شهسواریست که چو الگاه وی فضای هوای هویت مجلس آراسته کرد
بزم بارزم وی مقام عندیت قال علیه الصلوٰة والسلام ما قال علیه الصلوٰة
والسلام ما قال عبد لا اله الا الله الا صعدت الا بر وا حجاب فلها وصلت الی الله
تعالی نظر الی قائلها وحق علی الله تعالی ان لا ینظر الی موحد الا برحمته وجه دوم
محل عصا دست است وما تلک بیمینک یا موسی ومحل توحید دل اولئک کتب فی قلوبهم
الایمان دست از عالم خاک ودل از عالم پاک است ومحل نظر خلق واین محل نظر
حقتعالی ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم لطیفه
شریفه حقتعالی عصا حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام در قران چهار جا
چهار نام یاد فرموده اول عصا وان الق عصاک زیراکه متکاء موسی بود علیه الصلوٰة
والسلام دویم حیه فاذا هی حیة زیرا که مرده بود زنده گشت سیوم ثعبان فاذا
هی ثعبان مبین زیراکه سحر ساحران را بیکدم درکشید چهارم جان تهتز کانها
جان زیراکه سریع السیر بود اینجا روشن در کلمه توحید نیز این چهار معنی مندرج است
متکای اهل اسلام است واعتصموا بحبل الله حیه است دل مرده را زنده می گرداند
او من کان میتا فاحییناه ثعبان است که سحره نفس اماره را بیکدم نابود میکند
قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم جان است یعنی سریع السیر است بطرفة العینی از
نزد بنده بجناب حقتعالی متصاعد میگردد والیه یصعد الکلم الطیب نکته عصای موسی
علیه الصلوٰة والسلام چهار جا در قران چهار نام مذکور شد هفتاد هزار خروار
ساحران را نابود کرد وکلمه در قران چند جا به چهل نام مذکور شده اگر
گناهان هفتاد ساله بنده را نابود گرداند از کرم خداوندی عجب نیست نکته
دلهای دلان اهل حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام

با اهل خویش بجانب مصر بتکلیم حقتعالی فایز گشتن و ارسال
بجانب فرعون الی آخر القصه ناظمان عقود لآلی اخبار و قصص و خازنان
نقود آثار رسایل القصص در مصنفات خود بروایات صحیحه و عبارات فصیحه چنین محرر
و مقرر گردانیده اند که چون کلیم الرحمن موسی ابن عمران صلواة الله تعالی و سلامه
علیه مدت معهود که حضرت شعیب علیه الصلواة والسلام مقرر فرموده بود بگذرانید
و در سال نهم در آمد خواست تا تکمیل مدت ده سال نماید که اکمل اجلین بود فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم حین سئل ای الاجلین قضی موسی علیه الصلواة والسلام فقال
اکملهما و افضلهما و بروایت تیسیر آنکه بر ده سال موعود ده دیگر بیفزود تا مدت بیست
سال خدمت باتمام رسانید و بالجمله چون سال آخر در آمد شعیب علیه الصلواة
والسلام موسی را بوعده خویش مستبشر گردانیده فرمود امسال هرچه از نتاج این
گوسفندان تحصیل شوند آن خاصه از آن تو باشد و سبب معاش و موجب تیسیر
معیشت تو گردد حق سبحانه و تعالی در دل مبارک موسی علیه الصلواة والسلام افکند
تا گوسفندان را بر لب آب آورده بارشاد غیبی عصا بر آن آب زد و چون گوسفندان
از آن آب بیاشامیدند و آن سال همه آبستن گشتند و دو دو بزادند یکی نر و یکی ماده
حضرت شعیب علیه الصلواة والسلام چون این امر مشاهده فرمود دانست
که این انعام حقتعالی است درباره موسی علیه الصلواة والسلام و بوعده خود وفا
نموده آن نتاج بآنحضرت مسلم داشت بعد از آن کلیم الرحمن از خطیب الانبیا علیهم
الصلواة والسلام رخصت انصراف طلب کرده مسئول او بشرف اجابت اقتران
یافت و با اهل خویش بعزیمت خدمت برادر خود هارون علیه الصلواة والسلام
متوجه مصر گشت و اهل او حامله بود و نه ماه که مدت حملست قریب بانقضا رسیده بود

ودر قطع مسافت طریق ویرانه اختیار می کرد بتوهم آنکه مبادا از ملوک شام بجهت اطاعت
فرمان فرعون گزندی بآنحضرت رسد و چون بنا بر توهم مذکور از طریق جاده انحراف
فرموده بنا مرور ایشان بجانب طور افتاد و فی الواقع آن راه از پی بمصر موصل بود
و چون مسافت پنجروزه قطع کرد در شب ششم بوادی سینا رسید و اتفاقا آن شب شبی
بود که نقاشان تقدیر صحیفه هوا را بمشک اذفر خضاب داده بودند و مشاطگان
تدبیر نقاب عنبر فام شب بر جمال عروس نگارین قبه فلک کشیده بودند و فراشان
بادشاه دوران سحاب را بر زبر این ایوان عالی ارکان بر کشیده و ابر سیاه
سراپرده سحابی باوج طارم هوا بر افراشته و سقایان منبع سما مشک آب بی دریغ
بگشاده و بسیط غبرا و بساط خضرا را برشحات قطرات امطار آب زدن گرفته شیران
رعد در مرغزار سحاب بغریدن درآمده و اژدهایان برق در دریا بار هوا دهان
باز کرده در چنین وقت صفورا را مقدمات طلق وی نموده و هنگام وضع حمل پیش آمده
ظلمت شب تاری و صواعق باد و باری و تگرگ زمهریری و درد مخاض بر سر
ظلمات بعضها فوق بعض متوالی گشته و گرگان دست تعدی بجانب رمه دراز
کرده و گوسفندان هر یک بجانب راه فرار پیش گرفته حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام در میان این همه شداید مضطر گشته حرم را گفت که آتشی بر افروز تا
هیجان برودت را ابطال حرارتی حاصل آید هر چند صفورا مقدحه برداشته
سنگ بر آهن میزد اصلا اثری از آتش ظاهر نمیگردد حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام خود بذات خود متصدی آن شده مقدحه برداشت خواست تا سنگ
بر آهن زند باد سوخته را در ربود در عقب آن رفت سنگ و آهن را باد ببرد موسی
علیه الصلوة والسلام مضطر گشته سر تحیر بزانوی تفکر نهاد و بعد از لحظه چشم گشاد

در اطراف و جوانب آن بیابان نظری افکند از جانب طور سینا روشنائی مشاهده کرد گمان برد که آتش است فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی و اهل خود را گفت که در منزل اقامت کنید که من بروم ببینم شاید که از آنجا روشنائی اقتباس نموده بشما باز گردم و گفتم با قبال

چه عجب بود که بیجا نه ارباب کرم	هر حریفی ز پی ملتمسی می آید
هیچکس نیست که در کوی تواش کاری نیست	هر کس اینجا بطریقی هوسی می آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس	موسی اینجا بامید قبسی می آید

بعضی از ناقلان اخبار چنین گفته اند که از منزل موسی علیه السلام تا تجلیگاه نور فرخنده آتش بر بیاض آن روشنی افتاد دوازده فرسنگ بود فاما بواسطهٔ کمال نفسانی و استعداد روحانی بجز توجهی بآن روشنائی نزدیک شد آتشی عظیم دید بی کدورت و دخان سر بآسمان بر کشیده و اغصان و فروع آن شجر که مقر آن آتش گشت در کمال خضرت و نضرت که بی رطوبت آن شجره انطفا آتش نمینمود و نی سطوت آتش اخضر از آن شجره را بسواد مبدل ساختی بلکه لحظه فلحظه سطوع آتش بیشتر میشد و خضرت و نضرت شجره زیادت میگشت حضرت موسی علیه الصلوة والسلام متحیر و از آن حال متعجب گاهی در آتش نگاه میکرد و گاهی در درخت سبز افروخته می نمود آتشی که آنرا دود و زبانه زدن نبود و از رطوبت و نداوت درخت انطفا نمی پذیرفت و آن درختی بود که از حرارت و یبوست نار ذبولت اختیار میکرد هر چند بوی نزدیک میرفت آتش از وی دورتر میگشت و چون باز پس میرفت آن آتش بوی نزدیکی میجست اشارت است بآنکه روش سنت الهی جل و علا چنین است بنده با او نزدیکتر گردد دورتر باشد و هر چند تباعد پیش گیرد حضرت حق تعالی

جناب قدس عزت بس بلند است	نه آنجا ترزبان وفهم کمند است
سخن از حیرت چون بیش چند گوئی	بدین پای شکسته چند پوئی
چو غایت نیست راه رهروان را	نه حق را ره دهند آنجا نه جان را
به پنداری فتاده در غروری	تو پنداری که نزدیکی تو دوری

حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در مقام تحیر که بچه وسیله قدری از آن آتش بدست تواند آورد تا مقداری گیاه خشک که آتش بدان افروزند بهم بسته بر سر عصا استوار کرده بجانب آتش پیش برده متوجه گشت آتش از موسی اعراض نموده بجانب اعالی شجره مایل گشت موسی مایوس گشته خواست که باز بحصول مقصود بازگردد دید که آتش باز بجانب وی میل نموده نزدیک شد باز موسی علیه الصلوٰة والسلام بطرف نار توجه نموده آتش دورتر رفت چند نوبت این معامله تکرار یافت چون موسی علیه الصلوٰة والسلام نزدیک می شد نار فرار می نمود و چون باز میگشت آتش را اقبال میفزود بیت ز کوی دوست چو عاشق کشیده دارد پای * کمند عشق هم از سوی دوست می آید * حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در فکر و اندیشه حیران بماند و در بیابان حیرت سرگردان گشت درین اثنا آوازی شنید که هرگز مثل آن آواز بسمع او راه نیافته بود که قایل گفت یا موسی حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام جواب داد که لبیک لبیک هر چند بجانب راست و چپ نظر کرد هیچکس ندید کرت دویم و سیوم نیز این ندا بسمع وی رسید جواب می داد و منادی نمی دید آخر گفت چه کسی تو که سخن ترا می شنوم و ترا نمی بینم ندای رسید که من آن کسم که هرجا هستی با توام و بتو از نفس تو نزدیکترم انی انا الله رب العالمین و انا ربک یا موسی چون خطاب مستطاب بسمع

موسی علیه الصلوٰة والسلام رسید حضرت کلیم بسجده درافتاد و گفت یا الهی این کلام تست
که می شنوم یا کلام رسول تو خطاب آمد که این کلام کلام منست و این نور نور منست که پروردگار
عالمیانم ای موسی بشیر آنی از این سخن هم و بیم در دل کلیم علیه الصلوٰة والسلام غالب
گشت هیبت جلالی دید ظهور کرده و ترتیب جمالی در ضمن وی نمودار گشته سطوت سلطنت
الهی جل و علا بر موسی علیه الصلوٰة والسلام حکم راندن آغاز کرده و تجلیات عظمت
پروردگاری جل جلاله از پرده حجاب جمال نموده چون آن حال مشاهده کرد از هیبت
جلال عقل وی مدهوش گشت و فهم و ادراک فراموش آمد دل از جای برفت و حواس
از احساس معزول گشت بیکبار روح عزیمت سفر پیش گرفت و بازرگان عمر بار بربست
حق تعالی فرشته بفرستاد تا دست تسلی بر سینه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
نهاد تا بواسطه آن فی الجمله وی را قوتی حاصل آمد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
دست بعصا برده بهزار حیله برپای خواست و سیدو آن فرشته بنزدیک درخت آمد
خطاب جناب قدس بسمع وی رسید که انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد
المقدس طوی و هذا مقام بسط الکلام بتوفیق الملک العلام جل جلاله اما بیان

شمه از نکات و لطایف و اشارات و معارف که

در قصه بر حسب مواطن ارباب الباب فایض گشته است درین کتاب میمون
خطاب مرقوم رقم کلک بیان میگردد بگوش هوش اصغا فرما و زبان احسان بر
تحسین معین مسکین بگشای ای درویش حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام که
شاهباز بلند پرواز هوای هویت بود خواستند که از قیود تعلقات صوری و تعلقات
حضوری باز آرند و از خدمت اهل و عیال بقربت حضرت ذوالجلال جل جلاله مشغول
گردانند اول بروی تنگ فرا گرفتند و بتوالی بساط نوایب و مصایب وی در تنگنا

امتحان باضطرار در آورند در طلب یک ذره آتش سرگردان کردند چندانکه سنگ
بر مقدحه می زد یک شراره ازوی بظهور نمی آمد مقداح را بر زمین زد مقدحه با او
بسخن در آمد که ای موسی با من قهر مکن که آتش غضب در کانون سینه بر میفروز
که امشب آتش حقیقی ظهور میکند لابد آتش مجازی در پرده خمول مختفی میگردد دوست
میخواهد که با بنده خود بلطف سخن گوید مظاهر قهر لاجرم روی در عدم می نهد معنی
ظهور الحق ستر الخلق و نظیر این واقعه آنست که در آن شب قرب و کرامت که مسند قرب
حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم بر فراز طارم عرش نهادند و نوید کرامتش
در اقطار و اکناف عالم در دادند عرائس نقابین جنت در نظر عالی اثر آنحضرت بزیب
و زینت تمام جلوه ناز آغاز کردند و بگوشه چشمی از آنحضرت مستظهر می بودند غیرت
ذو الجلال جل و علا از تتق جلال جمال لا یزالی بروی نمود و دامن همتش را از غبار
توجه بغیر مطهر گردانید که ما زاغ البصر و ما طغی **بیت** ای عشقت هر زمان در دل سحر بر
بیشتر ای حسنت هر نفس در دیده نوری بیشتر چون بتابد پرتو نور تجلی در بهشت
میل کی ماند سوی حور و قصوری بیشتر آورده اند که روزی جماعتی از مدعیان
با لیلی گفتند که محبت مجنون مخصوص بجمال تو نیست بلکه در هر آیینه که حسن صورت
جمال نماید مجنون را التفات خاطر بآن میفزاید خواستند تا نقد محبتش را بر محک
امتحان بیازمایند نازنینان قبیله هر یک خود را بزیور رنگارنگ آراسته
بر مجنون خواستند تا جلوه نمایند لیلی را غیرت محبت عنان گرفته از همراهی بر آن
نمط ره در مقام جلوه گری در آورد و با مجنون اظهار همعنی نمود که مدعیان بشور
دعوی گشاده اند و دقیقه گران التماس التفاتی مینمایند واقف حالی باشی
که رخسار اقبال خویش را بناخن ادبار نخراشی مجنون بزبان حال با همقال گویا

هر شام دود آه من آتش بگردون افکند	خورشید را همچون شفق در خاک و در خون افکند
با خاطر جانت بگو کز جور و ظلمان فار غیم	کس مهر یار خویش را بر دیگری چون افکند
گر از حمیت بشنود از جور لیلی شمه	خود را چو یاران از هوا بر خاک مجنون افکند

تحقیق بزبان ارباب اشارت حضرت موسی علیه الصلوة والسلام

وران بیابان بطلب آتش سرگردان بود بوی نمودند که ای موسی آتش سوزنده میطلبی از آتش فروزنده غافلی تو وجود نار میطلبی از شهود یار غافلی تو خبر از راه می جوئی و از سرانی انا الله بیخبری تو روشنائی میخواهی از آشنائی نمی اندیشی تو جوینده آتش میطلبی از جذبه دلکش خبر نداری ای موسی تو آتش میطلبی ترا برای آتش طلبیدن بدین نفرستاده ایم ترا نه از برای آن آفریده ایم که گاهی سالاری لشکر فرعون کنی و گاهی در بیابان مدین سرگردان و از فرعونیان گریزان باشی و گاهی دلو چهل مرد از برای گوسفندان شعیب علیه الصلوة والسلام در چاه فرو گذاری و گاهی از برای دختر شعیب شبانی اختیار کنی من ترا برای خود آفریده ام واصطنعتک لنفسی کسیکه برای وی سرادق نور تبارک طور زده باشد در بیابان بطلب آتش کجا رود ای موسی سرگشتگان تیه ضلالت را راه هدایت تو خواهی نمودن اگر ترا چه ترسی نور توحید در اقطار عالم تو منتشر خواهی گردانید از برای اخگر آتش سرگردانی چه گشتی تقریب کانه تعالی یقول بنده من ترا از کتم عدم بفضای عالم وجود از برای رکوع و سجود و طلب انوار شهود آورده ایم و صد و بیست و چهار هزار نقطه نبوت و صد هزاران هزار علماء و ارباب فتوت از برای تکمیل ارادت تو فرستاده ایم دنیا و آخرت مخلوق از برای تست عالم غیب و شهادت موجود از برای تو و تو گاهی بخدمت تن و گاهی بملازمت زن گاهی نوکری سلطان و گاهی چاکری

این و آن گاهی در پی نفس و هوا و گاهی در صدد جور و جفا گاهی بفسق و فجور مشغول و گاهی بحرص امل مغرور

للشیخ الرومی قدس سره

خوی با کل و با هجران خوی مکن

دم هر ماده خری را چو خران بوی مکن	اول و آخر تو عشق ازل خواهد بود
چون زن فاحشه هر شب تو دگر شوی مکن	همچو اشتر بدو جانب هر خار سپے
ترک این باغ و بهار و چمن و جوی مکن	دل منه در طلب لذت دنیای دنی
شیرمرد اول خود را سگ هر کوی مکن	

اشارت حضرت موسی را شعیب علیها الصلوة

مهلتی در میان بود چون مهلت بگذشت حلیهٔ خود را برداشت و روی بمصر آورد چون در راه آمد شب تاریک پیش آمد و باران باریدن گرفت و گرگان در رمه افتادند موسی علیه الصلوة والسلام در کمال اضطراب بحال خود فرماند خطاب حضرت خداوندی جل جلاله در رسید که لا تخف موسی علیه الصلوة والسلام آرام یافت کذلک بنده مومن را در مدین دنیا با شعیب سلطان غیب عقد اطاعت خدمتی پیش آمده است و اجل معهود در میان مقرر گشته که اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون و چون آن اجل منقضی گردد و مهلت عمر بسر آید و شب تاریک مرگ پیش آید باران حسرت از ابر ندامت باریدن گیرد و صرصر سکرات و صاعقه استیلا متعاقب گردد و رعدها و دردها در غریدن در آید بیم تارا آسمانها در جستن آید گرگان در رمهٔ اموال افتند از سقاح ارواح و اشجار اشباح ثمرات اعمال ممکن الحصول نمانده بنده سراسیمه بحال خود درمانده ناگاه فوراً الهی از شجرهٔ عنایت کشجرة طیبة ظاهر گردد و فیضان لطف الهی ظهور کند خطاب آید که لا تخف و لا تحزن بانجذاب خطاب بنده درمانده قرار و آرام و اطمینانی حاصل نماید و بفراغ بال مرفه الحال بمصر جنت روی آورد **لطیفه** که آتش بوقت ظهور بود

حقیقی بود هر چراغ که در اقطار و اکناف عالم برافروخته بودند فرو نشست و همه آتشها فرو مردو شعلهای همه نیران منطفی گشت و در هیچ سنگ و آهن شراره نماند سبب همان بود که نور مجازی را با نور حقیقی قوت نمی ماند نکته ابد و لیش وقتیکه نور مجازی را با نور حقیقی قوت نمی ماند ظلمت معاصی را با نور ایمان بقا کجا باشد لطیفه در آنوقت که آدم صفی علیه الصلوة والسلام بدنیا فرستادند شراره از نار در آهن و سنگ تعبیه کردند تا در وقت حاجت هر گاه که سنگ بر آهن زنند آن آتش پوشیده بظهور آید در آنشب که موسی علیه الصلوة والسلام در سنگ و آهن نهاده بود بیرون نتوانست آورد نور توحید یکه حضرت ذوالجلال احدیت جل جلاله بخودی خود در دل بنده ودیعت نهاده باشد شیطان لعین با وجود کید ضعیف ان کید الشیطان کان ضعیفا کی تواند که در وقت مرگ آن ودیعت الهی الحبیب الی الحبیب عبارت از آنست از دل بنده بیرون برد تحقیق شریف و تدقیق لطیف که سالکان راه و طالبان الله تعالی را موسی وار دیگر نماید و در طریق طلب نمودار این واقعه پیش آید بگوش هوش شنوا ید روشن چون نوای بلابل عشق در گلستان طلب باسماع ارباب عیش و طرب انتشار رو ایح عنایت از مهب رحمت بر عضان اشجار اسرار بظهور آید عاشق موسی وار از مدین فراق روی بمصر وصال آرد و قدم در بیابان طلب نهد از روی امتحان طریق وصول بر وی مشتبه گردانند و آفتاب عیش و شادی افول پذیرد و شام طیش و نامرادی پیش آید سحاب غم و اندوه در فضای هوای سینه متراکم گردد رعد استغنا در غریدن آید و برق استیلا در جستن آید صرصر بلا و صاعقه ابتلا مترادف گردد باران اشک از غمام دیده متقاطر گردد. آن گاه شعله

روی با تلافت رمه اعمال آرد و صفورا را ایام فرزند فتنه زادن گیرد ظلمات حجب
ظلمانی که عبارتست از تعلقات مانع صفای وقت گردد عاشق موسی وار در طلب
رشاش نور رحم رشّش علیهم من نوره روی بمقدحه اعمال آرد و سنگ طاعت آتش
استطاعت زدن گیرد از مقداح عمل نور حقیقت بظهور نیاید چندانکه جهد کند مراد بمقصود
نه پیوندد و در وادی حیرت سراسیمه و حیران گردد از درون جان فریاد بر آرد که

بیت
شب تاریک و ره وادی ایمن در پیش ٭ آتش طور کجا موعد دیدار کجا

چون قلق و اضطراب عاشق از حد درگذرد و آتش اشتیاق در باطن وی اشتعال
پذیرد دستگیر درماندگان لغیر یادی رسیده از طور وجود و وادی مقدس نفس
بر شجره دل لمعه از لوامع انوار الله نور السموات والارض در نظر بصیرتش جلوه
گری در آرد جان در پی نظر در طلب آن نور از غایت سرور موسی وار نعره مردانه
انی آنست من جانب الطور نارا در اندازد و اهل اسم و رسم را وداع کند و قلاده
تقلید چه بدست جهد بیندازد و در شب حیرت راه بریدن گیرد و ظلماتی که در تشتت
حواس موضوع است در پس پشت اندازد و روی بشجره دل آرد تا شاید لمعه از انوار
معرفت و شعله از نیران محبت حاصل کند و اثر او در طریق طلب بدرقه هدایت خود
گرداند لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی حضرت موسی علیه السلام هر چند
بآن آتش نزدیکتر می شد آن آتش در درخت پنهان میگشت و چون مراجعت
می نمود آن آتش در ظهور می افزود و موسی را علیه الصلوة والسلام بجانب
خود میخواند تا در آن تردد و اظهار تردد و نوبت موسی علیه الصلوة والسلام
از هوش رفت عارف را نیز بر شجره دل آتشی هویدا افروخته اغصان جدائی
و فروغ امکان از سطوت آن آتش سوخته چون بمقتضای انی وجهت وجهی

در مقام او چهره روی بوی می آرد تا در تحت تصرفش در آرد بحجب کبریا محتجب میگردد که ما للتراب ورب الارباب و چون بحجب عدم استحقاق پای ذهول در دامن حصول در میکشد باز بساط اقتضاش بر سبیل تحفه بحضرت خود میبرد و اند که انا المطلوب فاطلبنی تجدنی میگوید للشیخ الرومی قدس سره

درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم   در آ میخواند آن آتش که موسی عمرانم

دخلت التیه بالبلوی و وقت المن والسلوی   چهل سالست چون موسی بگرد این بیابانم

بیا ای جان توئی موسی و این قالب عصا تو   چه برگیری عصا گردم چو اندازیم ثعبانم

توئی عیسی و من مرغت که مرغی ساختی از گل   چنانکه در دمی در من بمن ندا ز هیچ پرانم

منم ستون آن مسجد که مسند ساخت پیغمبر   چو او مسند دگر سازد ز درد هجر نالانم

ابدا و لیکن تا موسی علیه الصلوة والسلام دو نوبت هوشش از وی زایل نگشت قوت استماع انی انا الله مر او را میسر نشد کذلک تا سالک را نیز دو فنا دست ندهد محرم اسرار توحید نگردد و آن فنا بشریت است و دیگر فنا فی التوحید که آنرا فنا فی الفنا می گویند چون این دو فنا حاصل آید نور توحید از شجره دل علم زدن گیرد و شجره اخضر دل مشعله ای آتش حقیقی گردد که الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون مکان و امکان بکلی برطرف شود و رخت هستی و اندیشه هوا پرستی در بحر مشاهده مستغرق گردد چنانکه شیخ فریدالدین عطار قدس سره همچنان بیان نموده

تا نور آن دیدم و کون از چشم من افتاده شد   چندان هستی تا ابد از جان من افتاده شد

روزی برون آمد ز جیب لب فنا گشت و طلب   از نیل و شعور و شعب در انجمن افتاده شد

تا که برون شد از قدم بر کشید عالم از رحم   تا نور وحدت زد علم این ما و من افتاده شد

ز آتش زبر و قعر ناگهان یک شعله زد آتش فتاد   دودی و سوز هجر یاران و رهزن افتاده شد

ایدرویش در هر وقت هست که آتش بزبان شجره ندا میکند که من آتشم نه شجره فنودی
من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین
و قصه زابیر و همچنین سری بر خدا ظهور کرده است عشقه شیدائم ابیات

اگر بوادی ایمن بری بری ارنی — تو هم ز خود بشنوی نعره انا اللهی
ز قید تن بدر آور فضای عالم جان — ببین ز روزن دل تا بحضرت شاهی
بظلمت شب هجران ز مطلع غیبی — عجب مدار که سر بر زند یکی ماهی
چشمه دولت اتحیات پر جوشد — چنانکه طلعت یوسف برآمد از چاهی
تو غافلی چه شناسی ظهور سر وجود — که نیست مظهر آن جز ضمیر آگاهی
حجاب ظلمت و انوار میان تو ان برداشت — اگر بر اه بود فی المثل یک آهی
بباغ قدس بهم گلی دیگر شکفد — از آن نفس که بر آید ز دل سحرگاهی
بهشت جان ز بی [illegible] وطن نکوی ما [illegible] — که پاسبان تو یادی کنند که گاهی
فر [illegible] حشمت جاه است اگر زدی کرم — گهی تفقد حال گدا کند شاهی

مسکین حسین منصور قدس سره آن وقت که این آتش تجلی شجره دلش را فرو گرفت بخود
تمام ناسوتی شد با انا الحق از وی بر آمد اغیار بر حوالی بودند از سطوت انا الحق جوا [illegible]
سوخته لطف ربوبیت ایشان را دستگیری کرد گفت خاصیت این آتش است
که هر که دروی باشد و هر که بیرون وی باشد هر دو مبارک آیدان بورک من
فی النار و من حولها آری این آتش چون ظهور کند عارف دروی بمثال
عود باشد که چون این آتش در اجزاء وجود او تصرف کند نقش خویش دون گیرد
تا این آتش هم بر عود مبارک آید تا بوی نهفته او آشکار گردد که اگر آتش نبودی
میان عود و هیمه فرقی نبودی پس چون عزت عود بوجود آتش بود پس آتش

بروی مبارک آمد لاجرم عود بنکرانه وجود در میان نهاده گفت من تمام
بسوزم تا بر اهل حوالی من مبارک آید از نیجا بود که حسین نور الله تعالی روحه

در آنوقت میگفت الهی هنیت باسوتی فی لاهوتیتک فحق ناسوتیتی علی لاهوتیتک ان ترحم علی من سعی فی قتلی یعنی بالکلی شجره وجود انسانی را چون
عود فدای آتش عشق تو کردیم تو نیز بلطف خویش مشام ساعیان این سعادت
را که بر حوالی این شهد اند بطیب رحمت معطر گردان تا بر ایشان هم مبارک آید و شعله
ای بدرویش شجره حسین تمام بسوخته بود لاجرم از شعله انا الحق دم انانیت سید البو
دان ود منبعث از ظلمت قالب بود چون قالب را نیز در باخت و بالتش ابتلا پاک
بسوخت لقا حجاب بکلی از جمال کمال او برداشتند و خاکستر وجودش را در آب انداختند
بر هوی النا آتش لی دو جلوه گری الله الله آمد تا همه دانند که این آتش نه آتشی
است که از آب بنشیند و این شعله است که از باد تسکین یابد این آن آتشی است
که از مقداح غیب بعالم شهود آمده است و این شعله است که از کانون بطون در مشعله
وجود گرفته است لمؤلفه فی هذا المعنی آتشی آمد پدید جسم و جان من بسوخت

درون سینه‌ام چون عود و مجمر بسوخت / سوخت جسم و جانم الحذر خدایا باز پرس
کین چه آتش بود کزوی جمله مجمر بسوخت / کین چه آتش بود کامد حاصل از مقداح غیب
کین چه آتش بود عقل را در اوج فکرت پر بسوخت / اخگری می بود پنهان زیر خاشاک وجود
عاقبت یک شعله زد مجموع خشک و تر بسوخت / من ندیدم هیچ آتش که بنشیند علم
آشنا خون آلوده بود و آتشم در سر بسوخت / خواستم آهی زنم شاید که سوزم کم شود
از زمین آتش فتاد و بر فلک اختر بسوخت / خلق گویندم مسکین این رفیق ...
آه کین آتش هزاران وا عشقا ... بسوخت / اشارت حق تعالی در شجره موسی

آتشی پدید آورد تا موسی را بدان آتش بدام در آرد لذلک در نهال شجرهٔ صنوبری دل انسانی آتشی نهاده اند که عبارت از آتش شوقست که بآن آتش عاشق را بدام درمی آرند خاصیت آتش موسی علیه الصلوٰة والسلام آن بود که هر چند قوی میشد آن درخت سبز و تر و فرخنده تر میگشت خاصیت آتش شوق در دل محبان آنست که هر چند قوی تر می شود طراوت و نضارت شجرهٔ دل زیاده میگردد و آنجا آتش موسی علیه الصلوٰة والسلام مقدمه نبوت بود اینجا آتش شوق بدرقهٔ قربت آمد آن آتش موسی را علیه الصلوٰة والسلام بکلام ازلی رسانید اینجا این آتش بنده را بسلام لم یزلی رساند سلام قولا من رب رحیم

ذکر شمهٔ از تحقیقات و تدقیقات درایت با درایت فاخلع نعلیک و حکمت

درین امر بدانکه بزرگان در تفسیر این آیت دو فرقه گشته اند بعضی اهل تفسیر اند و گروهی اهل تاویل ما اولا اقوال مفسران تقریر نمائیم و بعد از آن بلطایف و اشارات ارباب تاویل شروع کنیم **قول اول** ابن مسعود رضی الله عنه روایت کند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که فرمود نعلین حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آنروز از پوست حمار ناپیراسته بود و آن پوست مناسبت بساط وادی مقدس نداشت لاجرم امر بخلع آن آمد **موعظت** اید ردلیش وقتیکه پوست حمار در پای موسی علیه الصلوٰة والسلام لایق بساط وادی مقدس نیست و در میقات مناجات محجوب می شود محبت دنیا مردار الدنیا جیفة در دل بنده مؤمن که وادی اقدس حضرت جلال احدیت جل جلاله و در وقت مناجات المصلی یناجی ربه بیقین بدانکه بمراتب از آن بدتر و ناپسندیده تر است پس بنده را فی ترکه با خراج آن کوشد و دل را از آن پاک و مطهر

گردانند و خالص از برای محبت الهی جل و علا فارغ سازد تا بلذت خداداد
خداوندی جل و علا مستعد گردد **قول دوم** مجاهد مفسر میگوید رحمة الله تعالی علیه
و این قول منقولست از عکرمه رضی الله عنه که حکمت در امر بخلع نعلین آن بود که
آن زمین از حق سبحانه تعالی استدعا نموده که بشرف مساس قدوم شریفه موسی
علیه الصلوة والسلام فایز شده گردانند چنانکه واسطه در میان نباشد تا آن
زمین طیبه بلاقات قدم آنحضرت پاک گردد و بیواسطه تواند بوسه بر قدم شریف آنحضرت
زده **موعظت مستفاد شد** بدانکه دل بنده مومن نیز چون وادی مقدس است که
کلمه طیبه ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة پاکست عشق محبت الهی جل و علا مو
وارد در آن مقدس نزول فرمود جهدی کن تا او را از محبت دنیا و آخرت عریان
سازی و این نعلین از قدم وی بیرون اندازی تا دل بشرف مساس عشق و
محبت الهی جل و علا بیواسطه حجب نورانی و ظلمانی فایز گردد **قول سیوم**
سعید بن جبیر گوید رحمة الله تعالی که حکمت در خلع نعلین آن بود تا تواضع و احترام
زیادت گردد چنانکه در طواف کعبه شرط است برهنه پای رفتن و در نماز لازم است
کفش بیرون کردن از برای رعایت لطف خدمت و محافظت ادب که لایق
در حریم حرم وادی مقدس همین معنی ملاحظه فرموده امر آمد بخلع نعلین و همه دانند
که نزد پادشاهان مجازی عیبست با کفش رفتن نزد پادشاه حقیقی جل و علا بطریق
اولی **قول چهارم** فارانی گفت رحمه الله تعالی که حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام آن کفش از برای دفع ضرر زیانت پوشیده بود خطاب آمد که ای
موسی تو دفع ضرر از کفش میدانی بینداز و از سبب فارغ گشته مسبب بین تا از
ناگویند آنچه تو دوری سبب دفع اذیت شمرده بودی همان سبب اذیت آنحضرت شد

موعظت محققانه ای آنکه دنیا از برای دفع ضرر و جلب نفع بدست آورده و آنرا از برای دستگیری در روز احتیاج نگاه میداری واقف باش که قضیه منعکس خواهد گشت و آنچه سبب عزت می پنداری سبب خواری خواهد شد

چو عاجز داری باید همی مرد / چرا افلاطون یونانی چه آن کرد
حیات خویش ممات خویش یکسی / که دنیی را بدستی دار بسپرد
تکلف گر نباشد خوش توان زیست / تعلق گر نباشد خوش توان مرد

قول پنجم آنست که عمل از برای راحت کانه تعالی یقول ابو سعید هر که قدم در وادی طلب بنهد راحت بالکلی بباید گذاشت و محنت بالکلی اختیار باید کرد

بیت جنگ سلطانست اینجا تیر باران حشم / آن عروسی نبود کانجا شکر باران بود

قول ششم سفر چون قطع مسافت کند و بوطن اصلی خود مراجعت نماید کفش سفر دور کند و عصا باندازد کانه تعالی یقول مدتی در وادی طلب سرگردان بودی و چون گوی در خم چوگان تقدیر میدویدی اکنون که بمنزل مقصود رسیدی آلت سفر باندار و بساط اقامت در مقام استقامت بیفکن بشارت ای درویش مدت عمر در طلب مقصود قدم از سر نموده از خون جگر ساخته و در بیابان خونخوار دنیا سرگردانی کشیده چون روح ازین سفر با خطر رجوع و مستقر خویش روی آرد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک این نعلین آب و خاک که آلت سفر و پای افزار روح می بوده بر درگاه بگذارد و از قیود مطلق گشته سبحانی قدس سره امام الهمام التبریزی رحمه الله فیاض سر جان با بر آستانم گفتم

باده ده با زبان یکنفس آن گفتنم / من ازین هستی خود دنیا تنگ آمده ام
قوت جان حبیبم کن که نه دانم که منم / مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

یکدو روزی قفسی ساخته اند از بدنم / پیش ازین قالب و از بهر حکایت همه را
هست زاغی و زغن طوطی شکرشکنم / ای نسیم سحری بوی وصالش بمن آر
تا من از شوق قفص را همه درهم شکنم / خنک آن روز که پرواز کنم تا بر یار
بهوای سر کویش پر و بال بزنم / **قول هفتم** اهل تحقیق میگویند

که اخلع نعلیک ای فرغ قلبک عن ذکر الدارین دل از فکر دنیا و عقبی فارغ ساز آنگاه بعشق و محبت ما پرداز سلطان العارفین گفت قدس سره وقتی دنیا را دشمن گرفتم و حقتعالی را دوست پس دنیا را بگذاشتم و بصحبت رفتم و خدا تعالی را بمخلوقات اختیار کردم آنگاه چندان محبت حقتعالی بر من مستولی گردانید که وجود خود را دشمن گرفتم از حقتعالی ندا رسید که انّی چون می بینی صنع من در وجود خویش گفتم خداوندا من در میانه نیستم قدرت تست و صنع تو و فعل تو و خلق تو شیخ فریدالدین عطار فرماید قدس سره **ابیات**

زهی فر و حضور و نور آن ذات / که بر هر ذره می تابد ز ذرات
ترا بر ذره ذره راه بینم / دو عالم غرق وجه الله بینم
دویی را نیست ره در حضرت تو / همه عالم توئی و قدرت تو
وجود جمله ذات حضرت تست / همه آثار صنع و قدرت تست

قول هشتم اهل محبت میگویند که نعلین عبارتست از محبت اهل و ولد و تا این نعلین از قدم همت بیرون نکنی به مسند عزت خلوت محبت الهی جل و علا نشسته نگردی **نقلست** که امام جعفر رضی الله تعالی عنه پسری بود و یکی دختر هفت ساله روزی پسر را در کنار گرفته بود و بوسه میداد و بر سر و روی دختر گفت بابا برادرم را دوست میداری گفت بلی دختر نعره زده بیهوش گشت

جعفر صادق رضی الله تعالی عنه سر وی در کنار گرفت تا هوشش باز آمد گفت ای
فرزند دل تنگی مکن که ترا نیز دوست می دارم باز دختر نعره زد و هوش از وی زایل
گشت امام متحیر بماند که اگر نعره اول از غیرت بود نعره دوم را سبب چه بود دختر
گفت ای پدر روزی از شما شنیدم که میگفتید خدای تعالی را دوست میدارم
کسیکه خدای تعالی را دوست دارد فرزند چگونه دوست دارد رباعی بگرفت
مرا عشق نگاری خوش خوش * گفتا چو من آمدم تو پا بیرون کش *
القصه جهان سوخت مرا آتش خویش * کاتش همه سینه‌ام شد و سینه‌ام آتش
ما را بخدا هیچ خللی بعالم نرسد * کاندر یکدل دو دوستی ناید خوش قول هفتم
خلع نعلین عبارتست از انسلاخ از محبت روح و بدن که محبت خداوندی جل و علا با
غیر در دل جمع نگردد و از اینجاست که ارباب اشارت گفته اند که حب مرکبست از دو حرف
حا و با حا کنایتست از روح و با اشارت به بدن یعنی چون محبت غالب آید نی
روح گذارد و نی بدن نی جان ماند و نی تن جهان عشق ماند و بس تا عاشق بدین
مقام گویا گردد رباعی این من نه منم اگر منی هست توئی *
در بر همه من پیرهنی هست توئی * اندر غم تو مرا نه تن ماند و نه جان * ور زانکه
مرا جان و تنی هست توئی قول هشتم نعلین عبارتست از دنیا و اندیشه
آخرت که این هر دو قاطع طریق اهل الله است سبحانه تعالی که چون ساحت
دل بنور محبت الهی جل و علا منور گردد ظلمات اندیشه دنیا و آخرت از روی
باطن ارباب معرفت رخت بربندد و خس و خاشاک محدثات در سطوات آتش
عشق و شعلات آن قدم پاک فرو سوزد چنانکه فقیر گوید ای یار [illegible]
افروخت عشق و جسم و جانم بسوخت * گفتم ای [illegible] بسوختم [illegible] زبان من [illegible]

گفت هر دو جهان با عافیت شیخ ... ولی / آتش عشق آمد و هر دو جهان بسوخت
دنیا و عقبی برفت و عشق مولی ماند و بس / سطوت نور تجلی این و آن بسوخت
اهل عقبی سود بردند اهل دنیا زیان / گرمی بازار او سود و زیان بسوخت
تشنهٔ دیدار یارم در بیابان طلب / کآتش این تشنگی روح و روان بسوخت
چونکه مرات جهان شد پیدا جانان عیان / ظلمت تن از ظهور نور جانان بسوخت
هستی ایشان پرده بود اندر میان یار و دوست / جمله از یک شعله آه و فغان بسوخت
کی معنی بیش ازین گفتی زبس خوش شد / این زبان از گرمی شرح و بیان بسوخت

فصل یازدهم اخلع نعلیک اهل توحید میگویند که نعلین عبارت از
هر دو نوع افعال تجلیه از هر دو جنس احوال که عبارت است از قرب و بعد و از وصل و
فصل و از فنا و بقا و تجلی و استتار و صحو و محو و غیر آن تا متصف گردد بصفات
دوست و متخلق باخلاق محبوب و اضمحلال وجود مجازی در شهود حقیقی استهلاک
ظلمت بشریت در نور حقیقت العطار قدس سره تا از هستی خود نرهی
و زیر نگردی و در هستی مطلق مرغ سبز نگردی این پرده شهادت بدرد هم که
هرگز در پرده ره نیابی تا پرده در نگردی حاصل الکلام که حضرت موسی علیه
الصلوة والسلام بر کوه طور بدرخت پیدا آمد و لیکن با درخت آمد و درخت کدام بود
و نودی من الشجرة درخت را چه نام بود و عصا و نعلین آن در دست داین وندا
فرمان آمد که کلیما در طریق محبت دست و پای نیز بند در دست عصا گرفته و در پای نعلین
کرده که نعلین آلت سلوکست و تو از جمله واصلانی آلت سالکان با تو چه میکند با یکی
که بره نباشد آن به که برهنه باشد اخلع نعلیک و باز آمده که دست گدایی پیش
گیری و از حضرت ما گدایی دیدار کنی گدا باید که دست تهی آید بحاجت تا دست پر

باز کرده و تجیب تو عصا بدست افتاده پست پر آمدی لاجرم دست تهی باز گردی
گفته است که چون حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام امر بخلع نعلین آمد فی الحال
هم نعلین ظاهری بیفکند و هم نعلین باطنی تا آنگاه که در حریم حرم بار یافت
کلیم پس بدانکه پیش موسی را علیه الصلوة والسلام در وادی مقدس امر بخلع
نعلین آمد که فاخلع نعلیک و خواجه ما را صلی الله تعالی علیه وسلم در مقام قاب
قوسین امر بخلع نعلیک نمی آمد معلوم است که چون سید صلوات الله تعالی
وسلامه علیه بحرم سبحان قرب رسید خواست تا خلع نعلین نماید خطاب آمد که ای
محمد نعلین از پای دور مکن تا گرد نعلین ترا سرمه دیده عرش و فرش گردانیم

ای دل و دیده خاک نعلین است	رشک شاهان ز رشک نعلین است
شد ادیم رخم چو جگری	تا چو نعلین زیر پا سپری
جلوه‌ای کرد در فنای تو سعد	گر چو نعلین رخ به پای تو سود
چه بود گر کشش اگر جام صفاست	گرد نعلین تو غبار ره است
چون شد کشش خاک پات کحل العین	شد از آن مفتخر دیدان نعلین

پس بدانکه تفاوت میان این دو حال از آنست که حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام محب بود و حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبوب موسی علیه الصلوة و
السلام طالب بود و محمد صلی الله علیه وسلم مطلوب موسی علیه الصلوة والسلام
خود آمده بود و ما محمد را صلی الله علیه وسلم آورده بودند سبحان الذی اسری بعبده لیلا
هر که خود بیاید مجرد و تنها باید شد تا در خلوتخانه قرب بار یابد و هر که را بیارند هر چه
با ویست بحرم سرای وصال راه دهند للشیخ العطار قدس سره

موسی ز سعادتی خود برسید با قدس	خود را ز پا فکنده در آن وادی

عالی ندای جاوش عزت بلند برکشید ‌ ‌ کز فضای قدس ز نعلین شو جدا
چل شب در آ بحجرهٔ خلوت چله نشین ‌ ‌ تا محرم حریم شوی در صفت صفا
موسی بلن ترانی چون شنود ضربه خورد ‌ ‌ احمد بیافت ما کذب القلب ما رای
او را خدای گفت ز نعلین دور شو ‌ ‌ وین را براق بین که فرستاد از کجا
او را بعد چل شب پیوسته بار داد ‌ ‌ وین را شبی ببزم خلوت گه دنی
آنرا ز طور کرد سرای حرم پدید ‌ ‌ وین را ز عرش ساخته ایوان کبریا

منقولست که چون کلام ازلی بخطاب لم یزلی موسی علیه الصلاة والسلام گشت و آن کلامی بود که بکلام هیچ متکلمی مانست و موسی علیه الصلوة والسلام بواسطهٔ ضعف بشریت طاقت استماع و قوت استمتاع از کلام قدیم نداشت لاجرم بمقتضای عند ظهور الحق بشعر انحق لشکر حواس استیصال یافته و قوی بشری از کار فرو مانده زاویه نهاد وشرا از متاع هستی متخلی گردانیدند و از لباس تفرقه عریان ساخته بخلعت جمع متحلی ساختند هم آن بود که از تواتر تجلیات صفاتی ترکیبهای موسی علیه الصلوة والسلام از هم فرو ریزد و ذرات وجودش پرتو انوار شهود از روزنه وجود بیرون برد

ه چه عجب گر دلم از پرتو انوار شهود ذره ذره شود از روزنه بیرون بپرد
مرغ دل منتظر اندر قفس تن تا کی بشنود بانگ صفیری به بیرون بپرد

حکیم ازلی بحکمت لم یزلی دانست که در ورود خطاب استطاعت طاقت موسی طاق گشته و ماده اصطبارش زجاق افتاده خواست تا او را از مقام حیرت و دهشت باز آرد و قوای بشری و مشاعر ظاهری او را باز باو باز دهد با موسی علیه الصلوة والسلام خطاب فرمود که ما تلک بیمینک یا موسی موسی علیه الصلوة والسلام از آن مقام تنزل نمود و از استغراق سطوات

جلال بشعور خویش انتقال فرموده گفت هی عصای اتوکأ علیها واهش بها علی غنمی
ولی فیها مآرب اخری گفت خداوندا از من سوال میفرمایی از ماهیت و حقیقت و
آن عصای منست بروی تکیه میکنم و باو برگ از درخت برای گوسفندان خود میریزم
و مرا بدو حاجتهای دیگر نیز هست و چون تعداد حاجات مفصلاً در آن مقام گنجایش
نداشت از تفصیل با جمال انتقال فرمود **تنبیه** بدانکه علما را در مقام تحقیقات این آیه
تدقیقات بسیار است و ارباب اشارت را نیز لطایف کثیره و معارف بشیره و از آنجمله
یکچندی درین رساله مبین و معین میگردد بسمع قبول اصغا نمای و بعین انصاف
منظور دار **تحقیق اول** علما میگویند روح الله تعالی ارواحهم که ورود این کلام
بر سیاق اطناب بنا نهاده است لاجرم جواب موافق سوال وارد گشته و بیان این
مقدمات آنست که حق تعالی چون خواست که با کلیم خویش بصفت تکلم تجلی فرماید و آن
مقام بسط در کلام مطلوب بود لاجرم در سوال اطناب فرموده گفت آن چه چیز است
در دست راست تو ای موسی و اگر مقصود ایجاز بودی یک کلمه ما هی بسنده بودی
تا گفتی آن چه چیز است و چون موسی علیه الصلوة والسلام ایجاز در کلام مشاهده
فرمودی او نیز در جواب ایجاز رعایت نمودی تا گفتی عصا و همین مقدار در جواب
بسنده بودی بلکه چون دید که در سوال اطنابست در جواب نیز همان مرعی داشت
تا گفت هی عصای آنکه از من میپرسی خدایا عصای منست که با آن تکیه میکنم و
برگ میریزم و حاجتهای دیگر نیز دارم آری چون عاشق داند که معشوق باوی
در گفت و شنید است مخاطبات و مکالمات افزاید و با دوست گفت و شنید
محابانه در میان آرد **بیت** همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم * همه شراب تو نوشم
چو لب فراز کنم * حرام دارم با دیگران سخن گفتن * که گر حدیث تو باشد سخن دراز کنم

هزار گونه بتکلم جهتی که بر بنده رهی گران بسوی نشست تر کتاب رنم تحقیق معنی گر
حکمت درین سوال چه بود جواب نشست که امام ابو بکر بن طاهر گفت قدس سره
انبسط الیه بالسوال لیربط قلبه بما یشد به فی شهود الکبریاء یعنی در مقام انبساط
با وی از طریق سوال تلطفی مینماید تا دل وی را بگفت و شنید با حضرت خود آشنا
دهد و از آن هیبت و دهشت و استیلای سطوت جلال الهیت فی الجمله باز آرد که مکاشفان
را در وقت کشف اسرار جلالی و ظهور انوار جمالی حیرتی دست می دهد که از خودی
شعور میگردند نزدیک است که پروانه وار بر گرد سرادقات شمع احدیت پر و بال هستی
بسوزانند و نقد وجود در پرتو انوار شهود در بازند تا محجوب باز الیشان بلطیفه
از لطایف اصیل از آن دهشت و حیرت باز دارند بینی که حضرت خواجه علیه الصلوة
والسلام در آنحال که تجلیات جمال و جلال فایز میگشت بیم آن بود که سیل هستی
در تلاطم امواج اسرار حقیقت مستغرق گردد و شجره وجود از سطوات آتش شهود
پاک فرو سوزد روی بعایشه صدیقه آوردی رضی الله عنها که کلمینی یا حمیرا قلت

ابیات

چون تجلی کرد حق بر طور دل — ممتزج شد نور حق با نور دل
هر دو نور از یکدیگر افروختند — غیر را بر نار غیرت سوختند
سطوت نور تجلی قاهر است — بلکه هم مظهر و هم خود ظاهر است
هیچکس را طاقت آن نور نیست — جز فنا گشتن درون دستور نیست
حق تعالی انچه با احمد نمود — دیگری را طاقت دیدن نبود
گر مرا و را طاقت آن نور بود — کلمینی یا حمیرا در ربود

اگر کسی گوید چون مقصود از سوال باز آوردن موسی بود علیه الصلوة والسلام
از آن دهشت حکمت چه بود که در سوال تخصیص عصا فرموده و از چیز دیگر سوال نکرد

جواب از چند وجه است **وجه اول** آنکه حق تعالی خواست تا حقیقت عصا را
بر موسی علیه الصلوة والسلام ظاهر گرداند و منافعی که مناسب حقیقت بیان فرماید
تا اگر بعد از آن خصایص دیگر که مناسب حقیقت نباشد و خارق عادات بود آنرا
از جمله آیات باهره و معجزات قاهره شناسد و شرح آن تحقیق آنست که موسی علیه الصلوة
والسلام منافعی که از عصا بر سبیل عادت متصور است و به جهت عصا را مناسبت دارد
بیان کرد مثل تکیه کردن بر وی و برگ ریختن و حاجات دیگر نیز چون جامه بر وی
افکندن تا سایه کند و بر گردن نهادن و ادوات بر وی آویختن و چون سباع
تعرض کنند بوی دفع کردن و امثال آن همه منافعی است که از سایر عصاها
متصور است و از خصایص که خارق عادات از آن عصا بوجود آمد خبر داشت
مثل آنکه در شب تار روشنایی دهد و در آب شیرین کار دلو و ریسمان کند و اگر
چاه را عمق اندک بود عصا کوتاه شود و اگر بسیار بود دراز شود و با دشمنان
محاربه کند و چون تشنه شود و بهر زمین که بزند آب بر جوشد و هر میوه که خواهد چون
آن عصا را بر زمین فرو برد فی الحال برگ و شکوفه ظاهر کرده همان میوه بار آور گردد
و این و امثال این چنانچه شمه از آن مرقوم رقم کلک بیان گشته لیس مقصود
از سوال عصا آن بود که چون این نوع خارق عادت از آن عصا مشاهده
کند داند که آن معجزه ایست که الله تعالی از برای وی احداث فرموده و بسبب
آن از سایر عصاها ممتاز گشته **وجه دوم** ابن عطا میگوید قدس سره که حق
تعالی خواست تا مقدار علم موسی را علیه الصلوة والسلام بوی نماید تا داند
که علم خلایق بظواهر بیش نمیرسد و از حقایق وقوف ندارد لاجرم سوال فرمود
تا وی گفت عصاست حق تعالی فرمود بینداز ای موسی القها تا عصا ست

نزد ما حیثیتی هست یا موسی آنرا عصا مبین انرا مظهر قدرت ما بین فاذا هی
ثعبان مبین **وجه سیوم** شیخ جنید بغدادی فرمود روح الله روحه
العزیز که حقتعالی با موسی علیه الصلوٰة والسلام این سوال و جواب در میان
آورد و بعد از آن بالقاء عصا امر فرمود تا موسی بر هیچ چیزی اعتماد نکند بجز
حضرت جلال احدیت سبحانه وتعالی و بهیچ چیز آرام نگیرد مگر بحضرت او جل وعلا
وتحقیق این معنی آنست که موسی را علیه السلام از برای خود آفریده بودم که واصطنعتک
لنفسی لاجرم بهرچه آرام میگرفت او را از وی دور می افکند اول در حال رضاع بمادر
الفت گرفت از کنار مادرش دور کرده بدریا انداخت بفرعون و خانه او خوی
کرد قبطی را بدست وی هلاک کرده در بیابان مدینش سرگردان گردانید بشعیب علیه
الصلوٰة والسلام و گوسفندان مشغول شد از آنجا نیز جدایش افکند بعد از آن
بزن و فرزند در صحبت بخطاب خلع نعلیک از زن و فرزندش نیز بیزار گردانید
اکنون بعصا اعتماد کرده بود آنرا نیز از وی بازستاند و آن الق عصاک تا
بتمامی متوجه وی گردد و از غیر وی بیزار شود — شعر — تا در نزنی بهرچه داری آتش
هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش ما را خواهی خطی بعالم درکش یکدل
و دو دستی ماند خوش **وجه چهارم** شیخ حسین منصور حلاج گفت قدس سره
که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام منافع عصا بجناب قدس خداوندی
جل وعلا تعداد کرد و سکون و انتفاع خود بدان ظاهر فرمود خطاب آمد که القها
یا موسی ای الق من تمسک بکون الیها والی منافعها بعد از آن عصا را اژدها
گردانید تا کلی از وی متوحش گشته متنفر شد و آن انس بکلیت زایل گشت بعد از آن
که از وی همتمام منقطع گشت و آن انس وی بوحشت مبدل شد و از وی گسسته

گشت خطاب آمد که خذها ولا تخف مقصود آن بود که بوی آرام تجوهی و از منافع
وی انقطاع پذیری و بیگی قدوی بمارزی وجه پنجم آنست که ابن عطا می گوید قدس سره
که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام عصا را بخود اضافت کرد که هی عصای خطاب
آمد که باندازد بانداخت اژدها شد بوی نمودند که ترا ملک از کجاست و اختصاص باضافت
از چه جا اگر از آن تست از وی چرا میگریزی و اگر مخصوص نیست چرا از وی تبری نمی نمائی
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از آن اضافت پشیمان شد و از وی تبری ساخت
گشت خطاب آمد که خذها ولا تخف ای موسی مترس که اکنون از ملکیت و اضافت
او بخود تبری کردی از ضرر وی مصئون و محفوظ ماندی آن زمان از نزد خود گرفته بودی
اکنون از نزد ما بگیر از اینجاست که اهل اشارت میگویند تا آن عصا را از نزد شعیب
علیه الصلوة والسلام برداشته بود اضافت بخود نمیفرمود از وی هیچ معجزه پیدا
نمی آمد چون بفرمان الهی جل و علا بانداخت و باز بفرمان او سبحانه و تعالی برداشت
آن همه معجزه از وی ظاهر شد آید روش تقریب آنست که بنده اعتماد بر نفس
خود دارد و حول و قوت و ضعف و قدرت همه از خود می داند خیر و شر و نفع و ضر
بخود اضافت می کند روزی باشد که نفس را بصورت اژدهای بوی نمایند
که خواهد از وی بهزار فرسنگ بگریزد تا چون از نفس خود مایوس گردد روی
بحضرت حقتعالی نماید که دع نفسک و تعال ه ولا در بزم عشق باربان تا جان
برافشانی نه که با خود و چنان خلوت بکنجی گر همچنانی نتوانائی زو خبر یابی که از خود بیخبر گردی
تو آنکه روی او بینی که از خود رو بگردانی تا آن نفس اژدها صفت بفرمان حضرت
عزت الصفات کمال آراسته گردد و بطاعت و عبادت پیراسته شود و از ذر
اسفل السافلین بارگی باعلی علیین مطمئنگی ترقی نماید و بوصول بدرجات قبول مستسعد گردد

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک سؤال حکمت چه بود که حقتعالی فرمود
وما تلک بیمینک و تلک موضوع برای بعید هست و تقرر شده که موضوع از بهر اشاره
قریب هست و حال آنکه عصا در وقت سؤال قریب بود و حاضر و نه بعید و غایب
جواب آنست والله تعالی اعلم که تا موسی علیه الصلوة والسلام داند که در حضرت
خداوندی جل و علا از کل ما سوی غایب می باید بود چون خواهی که حقتعالی نزدیکی جوید
از هرچه غیر اوست دوری اختیار میباید کرد الفقار که تو نزدیک شوی باو دست یقین
بدان که ترا از تو دور خواهد کرد جواب دیگر آنست که علماء عربیت میگویند که چون
مشار الیه را عظمت ذاتی باشد هرچند قریب باسم اشارت بعید کنایت آرند چنانکه
فرمود ذلک الکتاب لا ریب فیه و چون آن عصا را رفعت شانی بود و عظمت بر تا
چنانکه ابن عباس رضی الله عنهما گفت که در روی حقتعالی هفتاد معجزه پیدا آورده بود
لاجرم تعیین باسم اشارت بعید فرمود سؤال حکمت چه بود که حقتعالی هفتاد معجزه
پدید آورده بود که حقتعالی فرمود بیمینک و نگفت بیدک جواب تا دلالت کند
بر آنکه عصا در دست راست که یمین شفت هست و دیگر آنکه در دست چپ وی خاتم بود
خواست که در سؤال تعیین عصا نماید تعیین یمین فرمود و دیگر آنکه در ذکر یمین لطایف
بسیار هست و برکت قرین احوال آنحضرت خواهد بود اما کیفیت اشتعال عصا
بصورت اژدها و تصرفیت وی بروایات صحیحه و عبارات
فصیحه بزرگان در مصنفات خود چنین ایراد فرموده اند که چون حضرت فرموده اند
که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بفرمان حقتعالی که فرمود القها یا موسی
چنان پنداشت که میفرماید که این عصا را بر اندازد نگاه دارد موسی علیه الصلوة والسلام
آن عصا از دست در آورد و پس پشت بیرون افکند بانگی عظیم و آواز هولناک

از قفای سمع موسی علیه الصلواة والسلام رسید باز پس نگاه کرد دید کان عصا
بفرمان مالک تعالی اژدهایی شد چون شتری در غایت عظمت و بکمال سیاهی
قد وی چون نخلی مر ورا چهار پای پدید آمده و آن دو شعبه ماه دهان گشته چون
چاهی بغایت وسیع از لب زیرین وی تا زبرین هشتاد گز و دو دندان بزرگ
بالا و هفتاد و دو برفک سفلی در غایت بزرگی هر یکی چون شمشیری و از دهان وی
آتش شعله میزد و دو چشم وی بر مثال برق میدرخشید و بر گردن وی موها
مانند گیسوی عورات از پس وی بسیار آویخته هر موی بر مثال نیزه بهر چه رسید
آنرا منقطع ساختی و از نفس وی باد سموم میجهید چنانچه بهر چه رسیدی بسوختی اگر
بکوهی رسیدی چون ناقه بلند کوهانی بر آن کوه بر آمدی و سنگها بدهان گرفته
میخائیدی و در درون وی بر یکدیگر میخوردی و آواز بیرون می آمدی و چون
بدرختی رسیدی بهشتی از اینهاب حولش آن درخت از بیخ و بن بر کندی و پاره
پاره کرده ابتلاع نمودی و زبان بر گرد دهان میگردانیدی و بهر چپ و راست
میدیدی و دیگر باره ول میلیسیدی و آوازی عنیف و صرفه غریب از وی ظاهر
میگشتی چون حضرت موسی علیه الصلواة والسلام صورت حال مشاهده کرد
دید که عصا ثعبان گشته و چوب پیچان مار پیچان شده خوف و خشیت بر موسی
علیه الصلواة والسلام مستولی گشت و راه گریز پیش گرفته فرار بر قرار اختیار
کرد افتان و خیزان از وی گریزان شد خطاب مستطاب حضرت رب الارباب
جل و علا متوجه وی گشته خواست تا او را از طریق تلوین بتازیانه تسکین بمیدان
تمکین باز آرد ندا فرمود که یا موسی بازایست موسی علیه الصلواة والسلام از ان
بلیت باز آمده با تخطات تسلی یافته همه تن وی گوش گشته دل از عقل فارغ

و تن از جان بیهوش شده روی بدرخت آورده و جان باستماع کلام معبود
گشته تا دوست چه می فرماید فرمان آمد که خذها و لاتخف ای موسی دعوی ملکیت
میکردی که هی عصای از مالک خود چرا ترسد و از حق خود چرا گریزد و در خبر است که
چون روز قیامت شود گنجهائیکه دنیاداران جمع کرده باشند بصورت ماران در
نظر ایشان درآرند چنانکه اینماران قصد ایشان کنند گنجداران از آن ماره
گریزان شوند مار گوید که چرا میگریزید من آن مال توام که عمر در تحصیل من صرف
میکردی و بجهت من عصیان خدا تعالی می ورزیدی و خلق را بانواع می آزردی
و در مجالس و محافل بمن می نازیدی اکنون چرا از من میگریزی ای پسر روش
تحصیل مال و منال عمر شریف ضایع مکن و اعتماد بر کرم حقتعالی کن و بال دنیا
که در حقیقت مار است دل منه چنانکه کمال اسمعیل گفته است **قطعه** مال دنیا که بهر تکیه
زدستی چو عصاست اگر از دست باندازی ثعبان گردد اهل و نا اهل رها کن
چو بترس روی تا رفیق دل تو موسی عمران گردد القصه چون حضرت موسی
را علیه الصلاة والسلام فرمان آمد که خذها و لاتخف بگیر این عصا و مترس دل وی
قدری بقرار باز آمد اما بمقتضای طبع بشریت هنوز میترسید تا دست در آستین پیچید و
بجانب وی دراز کرد تا بگیرد فرمان آمد که ای موسی دست برهنه کن که اگر تقدیر بلا
کرده باشم بدست در آستین پیچیدن دفع آن بلا نشود و بروایتی آمده است که حضرت
رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ارحم الله تعالی اخی موسی لما قال له خذ و لاتخف هو باخذه
و در بعضی قصص آورده است که حقتعالی بموسی علیه الصلاة والسلام خطاب فرمود که ای موسی نعلین
و عصا چرا استواری گفت نعلین برای آن دارم که اگر کژدم قصد من کند بنعلین بکشم و عصا برای
آن تا مار را از خود دفع کنم حقتعالی نعلین بینداز و کژدم گردانید و عصا وی را مار ساخت

تا موسی بداند که چون خدای تعالی خواهد آنچه سبب باز داشت بلاست عین بلا گرداند وضار و نافع حقتعالی را داند و از عصا و نعلین امید منقطع گرداند اگر کسی سوال کند که حقتعالی را حکمت در تقلیب عصا ثعبان چه بود جواب آنست که از برای اظهار معجزه تا بر فرعون بدان الزام حجت نماید اگر گویند که اظهار معجزه در پیش منکران بایستی کردن در خلوتگاه طور و جلوه گاه نور ظهور این امر را فایده چه بود گوییم که حقتعالی می دانست که موسی علیه الصلوٰة والسلام از آن ثعبان بخواهد ترسید و از روی بشریت خواهد شد بخواست که این معامله در نظر فرعونیان بروی طاری گردد اول در خلوت او را این واقعه نمود تا در حضور دشمن چنانکه ایشان ترسند وی نترسد و نظیر آن حقیقت که حق سبحانه و تعالی چون قضا رانده بود که شحنگی قیامت و شفیع امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و نیز بعلم قدیم میدانست که صولت و هیبت روز قیامت بغایت صعبست و خلایق در مشاهده آنحال مدهوش گردند حضرت خواجه صلی الله علیه وسلم در شب معراج بر اطباق سموات گذرانیده و درجات جنت و درکات دوزخ و تمامی احوال قیامت بآنحضرت نمودند تا فردا که همه خلایق از هیبت و صولت قیامت نفسی نفسی گویند چون آنحضرت دیده و گذشته باشد و بر آن خوی کرده در آنروز او چون دیگران نترسد و همه امتی امتی گوید اگر کسی پرسد که موسی علیه الصلوٰة والسلام در آنروز از عصا ترسید و ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام از آتش نمرود نترسید در این چه حکمت بود جواب آنست و الله تعالی اعلم که آن آتش افروخته فعل نمرود بود و او منسوب بپیغمبران از فعل کافران نترسند که والله یعصمک من الناس و عصا را مار گردانیدن صنع حقتعالی است و همه انبیا از مکر الهی جل و علا ترسانند و جواب دیگر آنست که سبب خروج حضرت آدم علیه الصلوٰة والسلام از بهشت مار بود

موسی نیز علیه الصلوٰة والسلام چون مار دید بترسید که نباید بسبب او از درجات
قرب کرامت بیفتد نقلست که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بمقتضای
خذها ولا تخف دست بجانب مار دراز کرده بحنک زیرین وی بگرفت آن مار فی الحال بصورت
اولی بازگشته همان عصا شد موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا این امر
خارق چنین چرا در حضور فرعون ننمودی تا وی این معجزه بدیدی و بصدق رسالت
من ایمنی بودی خطاب آمد که مقصود از نمودن معجزه اکنون آن بود که چون این
واقعه در حضور فرعون روی نماید نترسی و مرجع و مآل معجزه بدانی حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام بعد از آنکه باین معجزه قاهره فایز گشت با خود گفت که هر گاه ایزد تعالی ملک
قدیر جل جلاله این در گرانمایه بدست تدبیر آید و در خزینه نبوت اینچنین نقدی
مخزون داشته باشد هیچ نقد دیگر محتاج نباشد خطاب آمد که ای موسی منتظر باش
تا در دار القضا قضا و قدر دو گواه معتبر نباشد اثبات مدعی تحقیق نپذیرد و دعوی
نبوت میکنی و خصم در انکار اصرار مینماید اگر چه دوازده شاهد عدل نیز شود ثبوت
توقیع شهادت در دار القضا حکمت بر کشیده اند اما حالی دو گواه با خود همراه ببر اسلک
یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء ای موسی خزینه رسالت را میخواهی از لالی
معانی مملو گردانی باری نقد این گوهر از قعر این بحر الوفر که عبارت از جیب پر
گوهر عالم غیبست بیرون آر موسی علیه الصلوٰة والسلام دست حق پرست را بفرمان
ملک دیان جل جلاله در گریبان جیب برد و گوهر شب افروز مجلس آرای نور پیرای
ید بیضا را بیرون آورد منقولست که آن نور از کف کفایت موسی علیه الصلوٰة
والسلام چنان بظهور آمده بود که بر شعاع آفتاب غالب آمد و سطوع آن نور بمرتبه
بمرتبه بود که دیده را طاقت نگاه کردن در آن نور نبود و از هر انگشتی علیحده نوری

اشتغال نمود که به نور ماه و ستاره بمراتب فایق بود و ارباب بشارت در تفسیر
دو بحسنه و دقیقه اظهار نمایند که گوید پنهانیان عالم غیب ای فرعون فرعون هیهات
گمراهی گشته بیابان ضلالت اگر در ظلمت آباد جهالت راه گم کرده اینک چراغ
هدایت افروختیم و اگر ستور وار چشم داری ولیکن بصیرت نداری اینک چوبی
همراه قاید طریق ارشاد فرستادیم که ستور را جز بچوب براه نتوان آورد و مشایخ
اینرو نقل حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام بفرعون می فرستادند با یک تحفه
عصا اکتفا نمودند و ید بیضا با آن قرین کرده شد تا بواسطه این روایت
که یکی مظهر جلال بود و دیگری مطلع جمال بر فرعون غالب آمد و نیز با ابلیس لعین
آن پیش آمده است که موسی را علیه الصلوة والسلام با فرعون چون ترا عصا
توحید داده اند و شناسی که چون آن عصا بر شیطان نشاید بشکنی غالب آئی
که عبیدی اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل یعنی بعصا توحید تو الشقا بکن
و دست عمل بجیب توفیق در آر تا نور طاعت همراه تو گردانیم تا بیت علم و عمل بر شیطان
فرعون صفت غالب آئی و از چنگ آن ضال مضل نجات یابی سوال
او عمل ید کی فی جیبک فرموده فی کم نکلفت حکمت درین چیست جواب
بجیب آمد زیرا که نقد مردان در جیب باشد آن بخیلان باشند که نقد در کیسه پنهان
نهند و آنرا به بخل گره محکم استوار سازند اما سروران بازار اسرار را نقد
آگه باشد در جیب باشد الموسی است در جیب کن تا نقد غیب بینی چشم بگشا
تا در یقین بی شک و ریب بینی جواب دیگر آنست که جیب قرار سینه است و
سینه گنجینه حقه دل و حقه دل محل گوهر ایمان و نور عرفان و آن نور که از مطلع
دست آنحضرت بظهور آمده بود لمعه از لوامع انوار دل بود که آسمان حقیقت

برات و خاشاک بشریت نا یافته و آن دست بر مثال شیشۀ مظهر آن نور باسر در
گشت القصه چون آن نور حجت و برهان همچو صبح صادق از مشرق
جیب آنحضرت طلوع نمود موسی علیه الصلواة والسلام را در آن نور حیرت بر حیرت
بیفزود و چون دست دیگر باره در جیب در آورد باز از نور تمکین غیب مراجعت نموده
آن دست بحالت اولی بازگشت حقتعالی خطاب فرمود که فذانک برهانان من ربک
الی فرعون وملئه انهم کانوا قوما فاسقین نقلست که چون ذات شریف و عنصر لطیف
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بمطالعۀ آیات بینات و مشاهدۀ معجزات
باهرات بصفت کمال و نعوت جاه و جلال آراسته و پیراسته گشت از جناب قدس
خداوندی جل و علا برسالت فرعون مامور گشت تا فرمود اذهب الی فرعون انه طغی
ای موسی برسالت بجانب فرعون رو که در طغیان و عدوان از حد در گذشته عرض
مرض کفر و عصیان او جمیعش را بسرحد هلاک رسانیده و سوارگان جهالت مرکب
ضلالت در میدان دعوی بی مغزش دوانیده کوس کفر و ضلال بر شهرستان
وبال فرو کوفته و آوازه زیادت از حد و اندازه بدروازۀ اسماع جاهلان در داده
ای موسی نیز نصیحتی از کمان موعظت بصندوق سینۀ وی انداز باشد که شستی بر
ریش ناسور وی رسیده بمرهم قبول جراحتش براحت مبدل گردد و یا زخم هلاکی برتن نا
پاک آن بیباک آمده از تخت حیات بتختۀ ممات منتقل گردد ای موسی سالهاست نعمت
ما میخورد و انکار الوهیت ما میکند او را از کفران باحسان خوان و از کفر بایمان دلالت
کن بگوی که دعوی الوهیت از سر بیرون کن و کمر بندگی بر خاصرۀ افگندگی
ببند بعبودیت اعتراف نمای حضرت موسی علیه الصلواة والسلام عصا
برداشته از صعوبت حال و مهابت انتقال مدت هفت شبانه روز حیران

مدهوش سر در پیش فکنده بایستاد که از خود بی شعور و از خلق نفور بود بعد از انقضای
مدت مذکوره ندای بسمع تمیز تفتیش رسید که اجب ربک فیما امرک یعنی فرمان پروردگار
خویش بتقدیم رسان حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از آنجا که وفور کیاست
و کمال فراست وی بود میدانست که امر نبوت کاری خطیر است و خطری عظیم دارد
لاجرم آنچه بر خاطر عاطرش از اندیشه عاقبت کار و نوایب روزگار خطور میکرد معروض
جناب قدس گردانیده گفت الهی فرعون را لشکر بسیار و مال بیشمار و سلاح و اهبه
و خدم و حشم از حد عد بیرون است و من از اینها هیچکدام ندارم و دیگر آنکه اهل و
عیال خود بدان حال گذاشته ام و از آن هم تفرقه بر خاطر راه می یابد حقتعالی خطاب
فرمود که مجموع احتیاجات کفایت کنم و ترا از شر وی نگاه دارم فرشته را بفرستاد
تا کودک وی را در قمیصی پیچیده از بیابان نزد وی رسانیده و کیفیت حال عیال در حد
رفاهیت و عافیت معروض وی گردانید آنگاه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام نگر
تغیر اختیار کرده آن فرزند را ختنه کرد و آن فرشته باتیان خویش آن جراحت را
براحت مبدل گردانید آنگاه آن کودک را از نزد وی برده در کنار مادر نهاد
ملک تعالی فرشته را فرستاد تا گوسفندان وی را شبانی میکرد حضرت شعیب علیه الصلوٰة
والسلام از حال ایشان خبر نداشت تا گویند روزی شبانی بر ایشان گذشته
کیفیت عیال ایشان بشعیب علیه الصلوٰة والسلام تقریر کرد و شعیب دختر را با
حواشی و مواشی نزد خود برده و بتعهد ایشان قیام مینمود تا آنوقت که حقتعالی
فرعون را هلاک گردانید و خبر بشعیب رسید عیال وی را نزد وی فرستاد و گویند که
مدت مفارقت ایشان چهل سال انجامید و در بعضی قصص آورده است که حقتعالی
حورای فرستاد از حور العین تا در وقت ولادت قابلگی صفورا نمود و چون فرزند

متولد شد بالفعل بیالش در آمده باندک فرصتی بزرگ گشت و تعهد مواشی بادر
قیام نمود و روایتی آنکه چون حقتعالی توجه خاطر انورش بجانب اهل و عیال
دانست امر فرمود تا موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا به سنگی زد زمین تا طبقه
هفتم شگافته گشت و سنگان آن طبقه در نظر وی منکشف شد سنگی دید در زمین شگاف
ایشان خداوندی جل و علا عصا بران سنگ زد بشگافت کرمکی دید برگی سبز
در دهان گرفته مسکله حقتعالی فرمود ای موسی در زیر زمین هفتم در دل آن صخره
صما این کرمک ضعیف را ضایع و جایع نمیگذاریم مقرر است که اهل و عیال کلیم خود را
ضایع نخواهیم گذاشت خاطر مبارکش را باین تسلی تمام حاصل آمد انگاه دیگر
حاجتی گذاشت معروض جناب خداوندی گردانید جل و علا گفت رب انی قتلت
منهم نفسا فاخاف ان یقتلون واخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی
ردا یصدقنی انی اخاف ان یکذبون و بعد از آن انشراح صدر و تفهیم
ضمیر و اتساع قلب از جناب رب رسالت نمود که رب اشرح لی صدری و یسر لی
امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی
اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا
خطاب آمد که ای موسی آنچه درخواستی عطا فرمودیم حاجات تو مقضی گردانیدیم
و برادرت هارون را شرف نبوت دادیم و رتبه رسالت با تو شریک و سهیم
ساختیم و ترا از بهر رسالت اختیار کرده ایم و بحلیه اصطناع خویش مشرف ساختیم
مقرر است که در حیطه حفظ و حمایت و کنف لطف و رعایت از گزند دشمنان نگاه داشته
و اعلام فتح و ظفر بنام عالی فرجام تو برافراشته بدر ره مطالبت بر سائر
از مهالک و جنگ هر موذی و هالک برهانیم خاطر جمع دار و همت بر سخنان اهل

بنی اسرائیل گذارد و بعد از آنکه نعمت نبوت و رسالت و عطیهٔ توحید و شریعت و موهبت معجزه
و کرامت نسبت بحضرت کلیم علیه الصلوٰة و السلام صورت تتمیم یافت بار دیگر وحی الٰهی
جل و علا نازل شد که اذهب انت و اخوک بآیاتی و لا تنیا فی ذکری ای موسی با هارون
برو و معجزات را با خود ببرید و فتور و تقصیر را در رسالت راه مدهید اذهبا الی فرعون انه طغی
بعد از آنکه موسی را علیه الصلوٰة و السلام برسالت موید گردانید بهارون علیه الصلوٰة
و السلام وحی رسانید تا باستقبال موسی علیه الصلوٰة و السلام بیرون خرامید آنگاه
هر دو را دیگر بار مخاطب گردانیده فرمود فقولا له قولا لینا پس چون نزد فرعون رسید
رسالت خود را اظهار کنید و بقول لین یعنی کلام لیّن تبلیغ بجا آرید و آنچه توانید
در تخلیص بنی اسرائیل سعی بلیغ مبذول دارید تا دست تسلط از ایشان کوتاه گردانید و
از سلوک مسالک ظلم متقاعد گردد و همچنین صراط مستقیم و دین قویم بروی عرض
کنید و باظهار لوازم وعده و وعید قیام نمائید اگر متابع شود و السلام علی من اتبع
الهدی و اگر از طریق رشاد انحراف نموده از انقیاد احکام ما استبعاد نماید ان
العذاب علی من کذب و تولی و باز توجه خطاب بموسی علیه الصلوٰة و السلام نموده
باستماع مخاطبتش مشرف گردانید و گفت ای موسی ترا امتیازی داده ام که هیچ یک را
از خلق با تو درین دولت شریک نگردانیده ام و آن آنست که من با تو بی واسطه سخن
گفتم و ترا نزد من منزلتی است که هیچکس را از آن منزلت نیست اکنون برو برسالت
من و بدانکه من با توام می شنوم و می بینم و بقوت و نصرت اعانت تو میکنم و ترا
بکسی میفرستم ضعیف از ضعفاء خلایق که کفران نعمت من میورزد و از کید و مکر من
غافلست و از عبادت من عاطل و بتمتعات دنیویه و زخرفات شهوانیه مغرور
و بجحود حق و انکار ربوبیت من مصر و من سوگند یاد میکنم بعزت و جلال خویش

که اگر نه سبقت رحمت بر غضب بودی و نه حکم ازلی چنین نافذ گشتی که تا الزام حجت نمائیم
بعذاب معذب نگردانیم او را ببطش جباری میگرفتیم تا اگر آسمان را اجازت دادمی
او را سنگسار کردی و اگر زمین را اذن فرمودمی مر ورا ابتلاع نمودی اگر کوه ها را
اجازت دادمی مر ورا پاره پاره گردانیدی و اگر دریا ها را اشارت نمودمی مر ورا
غرق کردی ولیکن حلم و استغنا از جمله صفات ذاتی و اخلاق خداوندی جل و علا
و بمقتضای حلم و رافت در نهایت که کفران نعمت ورزیده بسطوت قهاری گرفتار نگشته
اکنون برو و او را به توحید و عبادت دلالت کن و از نعمت و عقوبت من تحذیر نما
ولیکن سخن با وی بلینت گوئی و از خشونت محترز باش تا شاید که خاطرش به دین
توحید مائل گردد و از دین باطل انحراف نماید که چون با متکبران غلظت کنی بر تکبر و
جهل فزایند و از قبول حق تمرد و استنکاف نمایند و بدانکه علما را در تاویل قولا
له قولا لینا اقاویل است قولی آنست که میفرماید مر او را بعزت و اشت یاد کنید و بنام
مخوانید ملک و پادشاه گوئید و قولی آنست که بکنیت خوانید یعنی ابو العباس گوئید
و قولی آنست که تبلیغ رسالت بقول حسن و عبارت لینه بر نمائید چنانکه بخاطرش قرار
گیرد مثلا گوئید که پروردگار تو ترا میخواند اجابت کن و وی واسع المغفرة است و لیکن
بسعت مغفرتش آنست که ترا مدت چهار صد سال مهلت داد تا درین مدت دعوی خدائی
کردی و از خدمت و عبادت وی استنکاف نمودی و با این گستاخی بی ادبی نعمتهای
خویش از تو باز نداشت باران از آسمان بارانید و گیاه از زمین رویانید و در زمین
بصحت و عافیت قرین گردانید و از پیری و فقیری و بیماری و ناداری مصئون و
محفوظ داشت و قولی آنست که بنقمت و سخط خویش مبتلا گردانید و نعمتها که بتو
عطا فرموده است استرداد نماید ولیکن بحلم عظیم و کرم جسیم با تو رفق و رزیده و حشم

و جبلتش و سخط خود مبتلا گردانید و قول دیگر آنست که قول لیّن آن بود که حق تعالی
بموسی علیه الصلاة والسلام تعلیم فرمود که ای موسی مر او را بگوی که ای فرعون چهار صد
سال از عمر خویش منقضی گردانیدی و در چهار صد سال القول منکر انا ربکم الاعلی
خلق مرا بجحود میخواندی و هیچ جباری و متکبری را پیش از تو این جرأت دست نداده
نبود که باین نوع کلام تکلم تواند نمود و اکنون از عمر تو چهل و بیست باقی نمانده
و تو زندگانی و طول حیات دوست می داری و معاشرت بالنسوان و جواری
حسان مستحسن میشماری اگر یکبار آنکه چهار صد سال انا ربکم الاعلی گفتی اگر یکبار
انت ربی الاعلی گوئی کفر چهار صد ساله ترا بیامرزم و نیفتد ناپسندیده از تو
درگذرانم و باز ترا از سر نو جوان گردانم و ضعف ترا بقوت بدل کنم و ترا در
پانزده ساله گردانم و عمر تو بهزار سال رسانم و هر کجا در روی زمین گنجی است بتو
ظاهر گردانم و ترا پادشاه مشرق و مغرب سازم و از همه بهتر آنکه این نعمت دنیا
بالنعمت آخرت موصول گردانم آید روایتش کافر متمردی که چهار صد سال دعوی
ربوبیت کرده است با وی این نوع لطف اظهار میکنند و چهار صد ساله دعوی
انا ربکم الاعلی او را یکبار انت ربی الاعلی صلح مینماید بنده که یک مدت هفتاد
سال در سجود بکرات و مرات سبحان ربی الاعلی گفته باشند اگر با ایشان اظهار لطف
کرم نماید چه عجب از آنجاست که امام قشیری قدس سره در تفسیر لطائف الاشارات خویش
میگوید که هذا رفقه بمن جحده فکیف رفقه بمن وحده هذا رفقه مع الکفار فکیف رفقه مع الابرار
شیخ یحیی بن معاذ رازی گفت روح الله تعالی روحه الهی هذا رفقک بمن یقول انا ربکم الاعلی
فکیف رفقک بمن سجد لک الی الابد و قال سبحان ربی الاعلی هذا رفقک بمن جحد الربوبیة

عادی فیابک هذا رفقک بسامع الاعداء فکیف رفقک مع الاولیاء هذا رفقک
ترد علیک فکیف رفقک بمن تضرع بین یدیک شیخ هجویری می گوید
نصره الله تعالی بحقیقت حق فرمود که ای موسی فرعون در ابتداء حال با تو احسان کرد
و تو هیچ وجه مکافات او نکردی اکنون میخواهم که از برای تو مکافات آن احسان
وی نمایم لاجرم با وی باین لطف سخن میگویم نکته ای درویش کافر که نسبت به
از بندگان حضرت او احسانی کرده است بجهت آن احسان مکافات آن کافر میکنند
اگر بنده مومن بمقتضای فرمان و احسنوا ان الله یحب المحسنین با برای
خداوند خویش جل و علا احسانی نموده باشد در قیامت در برابر آن بمقتضای
هل جزاء الاحسان الا الاحسان مکافات آن از حق تعالی احسانها بیند عجیب

بیان سخن مشتمل بر اشارات لطیفه بعبارات شریفه

ای درویش خطاب از جناب قدس خداوندی جل و علا بسه پیغمبر متوجه گشت اول
نوح را علیه الصلوة و السلام خطاب آمد که انذر قومک یا موسی و هارون را خطاب
آمد علیهما الصلوة و السلام فقولا له قولا لینا حضرت محمد مصطفی را صلی الله تعالی
علیه و سلم خطاب آمد و اغلظ علیهم این تفاوت از کجا پیدا شد که یکی را میگوید قوم را
بیم کن و از عذاب ما بترسان و دیگری را میگوید که درشتی مکن و سخن بلینت گوی
و سوم را میگوید علیه الصلوة و السلام که بر قوم خویش درشتی و غلظت نمای
باید که بتحقیق ببینی ارباب بشارت چنین گفته اند که قوم نوح را علیه الصلوة و السلام
اشجار نهاد بی باد سیاست نسیم او شکوفه توحید ظاهر نمیکرد و گل توکل در بوستان
ایمان ایشان نمیشکفت و برگ مودت بر درخت محبت نمیرست ابر عنایت باران
هدایت بر کشت زار اعمال و مزارع روزگار ایشان نمی بارید سموم استغنا طوفان

وصول بمرام ولیت قبول پیغام از عروق اشجار جبلت ایشان تمام بهرن
برد و صرصر قهر شاخهای امید ایشان را درهم شکسته کانه تعالی یقول ای نوح
درختی را که نضارت ذاتی وطراوت جبلی از وی تمام منفک گشته و اوراق لطافت
شبوه مانده و فی النضارت میوه لاجرم هر درختی که بی برگردد لایق اره گردد
ای نوح مقبران اندر قوم تو را در دست رسالت گرفته بقوت بازوی صلابت
و به بازوی مهابت این اشجار بی انوار را از پای در آر که رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا باز حضرت موسی علیه الصلوة والسلام سرمست باده عشق
بود و مخمور شراب شوق شراب عتاب از قدح لن ترانی نوش کرده در کوه اسرار
اسرار جلاله و کاوخر موسی صعقا بیهوش گشته چون بهوش باز آمد و جام خمار را
فلما افاق را در حلق تبت الیک ریخته عصای احتساب دست گرفته روی بدربار
فرعون نهاده تا دمار از نهاد وی برآرد و این نجس و خسیس پر تلبیس به چه قدرت
و یارای انکه بر منبر دعوی خطبه انا ربکم الاعلی خوانده و این پلید و خس ناکس به چه
شوکت انکه بر کرسی جهالت سخن ما علمت لکم من اله غیری بر زبان راند چون موسی
علیه الصلوة والسلام در میدان صلابت بمهابت قدم میزد و تیغ سیاست
را بسوهان غلظت تیز میکرد لاجرم خطاب آمد که فقولا له قولا لینا اما چون طالع
نامه محمدی و توقیع منشور احمدی را صلی الله علیه وسلم دبیر تقدیر با مداد و مداد
لطف و تیسیر نوشته بود و طینت با سکینت او را مهندس صنع با آب جود
و کرم سرشته نساجان فضل در کارخانه عنایت حله کرامت بنام او بافته بودند
صاحب جمالان حور عین نو جبین از سر آستین تمکین می بافته خلعیات انا
ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا منشور دولت او را بمنبر سعادت با این عبارت

خوانده بود که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ولیکن اهل عهدنا وهمه بیماران کفر
ومعلولان نفاق بودند وحرارت شرکت جگر ایشانرا تباه کرده بود ودود نفاق جبین
روزگار ایشانرا سیاه گردانیده اطبا گویند حرارت جگر را سرکه مفید باشد و نهاد محمدی
صلی الله تعالی علیه وسلم عسلی بود که زنبوران عنایت در شهد خانه فضل ترتیب
کرده بود حکیم لم یزل جل و علا بحکمت ازلی دانست که اگر آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بقوم همه عسل لطف دادی حرارت جگرهای ایشانرا زیان داشتی فرمود که واغلظ علیهم
یعنی مقدار سرکه اقتلوا المشرکین را با عسل وما ارسلناک الا رحمة للعالمین خلط کن این
سکنجبین عسلی را باین بیماران بیمارستان کفران ده تا صحیح المزاج گردند
وبسیار چیز ازینها کانونیان بپسند لطیفه دیگر بشنو فقولا له قولا لینا ای موسی
بر فرعون غلظت مکن بدان منگر که او کیست و تو کیستی بدان نگر که من خداوند کریم
واو بنده لئیم و تو پیغمبر حلیم از کریمان بسوی لئیمان پیغام درشت نبرند بگوی ای سلطان
جهان چهار صد سال به سلطنت و چهار صد عالم در دادی و بر منشور الله الواحد القهار
طغرای انا ربکم الاعلی کشیدی اکنون همین مقدار کن که انا را با انت بدل کن
تا چهار صد سال دیگرت در دولت وکامرانی عمر دهم و ملک دنیا با مملکت عقبی
منضم گردانم ای عجب کریمی برسول که بدر خانه فرعون می فرستد میگوید که
برفق و مدارا با وی سخن گوئی امید چنانست که چون رسول ملک الموت را
علیه الصلوة والسلام بجانب مومنان فرستد که مدت عمر بواحدانیت وی
گذرانیده اند برفق ولینش وصیت فرماید تا با بنده برفق معاملت
نموده از خشونت وغلظت احتراز نماید لطیفه دیگر الهی موسی با فرعون
سخن برفق گوی که او با تش قطیعت ما سوخته است

گریبان سوخته را مرهم نهند آتش درزنند شهید چون طبیبی بر سر بالین بیماری آید
و نبض وی به بیند و حرارت غریزی وی را ضعیف یابد داند که کار وی از معالجه درگذشته
هست و خوره اجل بر نقصان امل نزدیک رسیده و طغرا کش تقدیر خط ممات بر لوح حیات
برکشیده روی به بیمارداران آرد و گوید که بیمار شما هرچه مطلوب وی دهید و او را نه
پرهیز باید و اختیار نجوید مدارید و مان تصور کنند که طبیب با وی رفق میکند فی الحقیقت آن رفق
نیست بلکه قطع امید است ای موسی عالم السر و الخفیات منم شنیده ولیل فرعون دیده ام
و مزاج معلاج او را دانسته ام و رحیلت وی حرارت غریزی التصدیق بکلی نشسته
قوای باطنیه او طعام پیغام ما را هضم نمیتواند کرد قوت جاذبه وی بر زبان آمده سخن حق
را جذب نمیکند قوت ماسکه وی قصور کرده حرمت نام ما را نگاه نمیدارد قوت هاضمه نقصان
پذیرفته در آیات ما تصرف نمیکند قوت دافعه وی را قوتی نمانده ثقل ثقل کفر را از نزاد و
نهاد دفع نمیکند با وی رفق کن که هلاک وی نزدیک رسیده است این نه از عزت او ست
بلکه نشان خواری او ست **رجعنا الی القصة** چون امر پروردگار جل جلاله متوجه
حضرت موسی و هارون شد علیهما الصلوة والسلام که بجانب فرعون روند بخاطر عاطر
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام خطور کرد که آیا دو نفر با فرعون و لشکر بسیار وی چگونه
سخن گوییم و با ایشان یکجا برآییم عالم السر و الخفیات جل جلاله خطره قلبیه موسی علیه الصلوة
والسلام دانسته خطاب فرمود که ای موسی شما دو نفر تنها نیستید بلکه شما دو لشکر
عظیم از لشکرهای من لا تخافا اننی معکما اسمع و اری لشکری که حمایت چون من
سلطانی باشد هرگز مغلوب نگردد گروهی را که چون نصرت من برهان بود هرگز
منکوب نشود **لطیفه** که چون آن دو پیغمبر برگزیده و آن دو نور دیده علیهما الصلوة
والسلام تعجب کردند که شنیده که او را جامه و سلاحی و مرکبی نی و لشکر و عدت نی

نی با فرعون علیه اللعنة چنین جنگ در معرض معارضه تواند این خطاب آمد که ای
جبرئیل در بهشت رو و بچشم اعتبار ببین که کدام جامه از جامها نیکوتر و کدام سلاح
برّان تر و کدام مرکب روان تر و کدام لشکر قوی تر جبرئیل علیه الصلوة والسلام
بفرمان مالک جلیل جل جلاله بهشت رفته تأمل کرد و باز آمد گفت الهی هیچ لباسی
نیکوتر از عافیت نیافتم و هیچ سلاحی برّان تر از حجت ندیدم و هیچ مرکبی روان تر
از توفیق مشاهده نکردم و هیچ لشکری قوی تر از نصرت ندانستم خطاب آمد که ای
ملائکه من همه اینها را بموسی علیه الصلوة والسلام مسلّم داشتم ملائکه گفتند الهی اکنون
میتواند بود که با فرعون در معرض معارضه در آید اما موسی را بدون آن لشکر منیع اهم
لشکر بسیار است هم ولیکن فرعون بمال و منال و لشکر مغرور گشته منیع اهم که
آن همه اسباب غرور و پندار او را بدو بند ضعیف بیکر نحیف منظر نصرت و توفیق
خود بر همه زنم و او را از تخت و بخت عزت و کامرانی بر خاک ذلت و پریشانی افکنم

نقلست که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بفرمان ملک تعالی از وادی
ایمن متوجه مصر گشت چون بساحل نیل رسید وحی آمد بحضرت هارون علیه الصلوة
والسلام که ای هارون برادرت موسی علیه الصلوة والسلام می آید حلّه نبوت
پوشیده و تاج رسالت بر فرق جلالت نهاده کمر عصمت بر میان همت بسته و از
بیم ذلت و توهم زلت رسته و قرب مولی تعالی یافته و با حق تعالی پیوسته بکمالت
شتافته و بانواع کرامات و مقامات غایت گشته و حجت قوی چون عصا و ید بیضا
بدست آورده لباس عافیت پوشیده بر مرکب توفیق نشسته و سپاه نصرت و لشکر معونت
باوی همراه گشته جبرئیل بر یمین و میکائیل بر یسار علیهما الصلوة والسلام برا[فقت]
موافقت نموده ای هارون برخیز و باستقبال وی مبادرت نمای و کمر امتثال

امتثال فرمان بر میان جان بسته با وی تبلیغ رسالت مشارک باشد پس
هارون علیه الصلوة والسلام بارشاد عالم غیب باستقبال کلیم علیه الصلوة والسلام
بی توقف بیرون آمده در ساحل رود نیل با یکدیگر ملاقات نموده چشم فراق دیده
را سرمه وصال در کشیدند و دل محنت رسیده را بملاقات یکدیگر تسلیه و تخلیه دادند و
بعد از تحقیق احوال و تجسس آمال باطاعت فرمان مالک متعال جل جلاله دست
یکدیگر گرفته بنیروی قوت بازوی سنشد عضدک باخیک متوجه فرعون گشتند و طریق
مواصلت این دو برادر علیهما الصلوة والسلام برین طریق در اکثر نسخ مذکور است
و روایت دیگر نیز در روضة الصفا آورده است که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بعد از قطع منازل و طی مراحل بمصر رسید در شبانگاهی بسبیل اختفا بمنزل مادر خود نزول
فرموده والده اش بنا بر طول مدت مفارقت موسی را نشناخته از احوال او استفسار
نمود حضرت موسی علیه الصلوة والسلام جواب داد که مردی غریبم و از راه دور آمده
ام و امشب درین بقعه مهمانم و تفقد مهمان بر ذمه ارباب فضل و احسان از قبیل
واجبات و از جمله مفترضات و مادر موسی وظایف مهمان نوازی بجا آورده هارون
را علیه الصلوة والسلام بمجالست و مکالمت او باز داشت و در اثنای حکایت هارون
موسی را علیه الصلوة والسلام بشناخت و مادر را از حال برادر اعلام نموده و بعد
از آنکه مدتی از مفارقت موسی علیه الصلوة والسلام ممتحن و محزون بودند بمطالعه
دیدار جانفزای یکدیگر خرمی مستمر نمودند و بمشاهده لقای همدیگر ایشان ابتهاج و عشرت
افزودند موسی علیه الصلوة والسلام همان شب از نبوت و احکام رسالت
برهان او اعلام نمود و عرض کرد که برادر را الحق برتبه نبوت ارتقا نموده رسالت تبلیغ
داده با جماعت بنی اسرائیل دعوت او را بسمع رضا اصغا نمودند و متابعت و اقتدا کردند

بشرف اهتدا مشرف گشتند **ذکر آمدن حضرت موسی و**
هارون علیهما الصلوٰة والسلام نزد فرعون و دعوت
فرمودن مر او را و اصرار نمودن بر جحود و انکار راویان اخبار

و ناقلان آثار چنین روایت کرده اند که چون حضرت موسی و هارون علیهما الصلوٰة والسلام با یکدیگر ملاقات نمودند و فرمان الهی جل جلاله به تبلیغ رسالت داشتند بروایت اولی از کنار رود نیل پیش از آنکه بخانه آیند و از مشقت راه بیاسایند متوجها نشیمنگاه فرعون شتافتند و بروایت ثانیه بعد از سه روز که موسی علیه الصلوٰة والسلام از مشقت اسفار و کلفت خطار آسودگی یافت صباح روز چهارم پیش از آنکه سلطان آفتاب بر چهار بالش فلک نشیند و تیر شعاع بر کمان اطلاع نهد آفتاب نبوت حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بر کاخ قصر فرعون افتاد منقولست که فرعون منزلیکه در وی سکنی نمودی بر گرد خود هفتاد باره داشت و در میان هر باره صحرای بود بس وسیع و هر صحرا از آن بانواع اشجار و انهار آراسته و بقصور فراخ پیراسته و هفتاد هزار مرد مقاتل در هر صحرای از آن صحاری بسر می‌بردند و بگرد قصر فرعون که در آنجا بود آب و درخت بسیار بود و سباع ضاره و شیران درنده در آن بیشه مسکن داشتند و آن قصر یک ره داشت که مردم از آن راه بدروازه تا شهر می آمدند و اگر کسی از جاده مستقیم انحراف نمودی بچنگال شیران پیل صولت گرفتار آمدی و چون حضرت موسی و هارون علیهما الصلوٰة والسلام بسوی نخستین دروازه اولین رسیدند در را بسته یافتند موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا بر دروازه زد فی الحال مفتوح گشت و با سایر دروازه‌ها همین عمل نمود و چون بدرختستان رسیدند که بیشه شیران بود مجموع از دواب از هیبت آواز موسی علیه الصلوٰة والسلام منهزم

شده هر یک بطرفی گریختند و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بدر قصر فرعون
رسیده عصا اقامت بر زمین نگذاشت و مدتی هیچکس از خوف آن ظالم خبر ایشان
بفرعون نتوانست رسانید روایتی است که مدت نه روز قطع مسافت کردند تا از سور
اولین بدر قصر فرعون رسیدند و هب بن منبه میگوید رضی الله عنه که موسی و هارون
چهارم ذی الحجه بود که بباب القصر آمدند و تا بروز بخبر ایشان بفرعون نرسید و محمد
بن اسحق میگوید رحمه الله تعالی که حضرت موسی و هارون علیهما الصلوة والسلام
مدت دو سال بر در قصر فرعون اقامت نمودند که هیچکس را جرات آن نبود که شمه
از حال ایشان بفرعون رساند تا آخر الامر شخصیکه در مجلس فرعون مسخرگی میکرد بر
ایشان گذر کرده از ایشان پرسید که هیچ میدانید که اینجه مقام است و شما بجهت
چه بهم اینجا آمده اید گفتند آری که این در قصر فرعون است که او و متابعانش بلکه
مجموع خلق بندگان خداوند زمین و آسمان اند و ما فرستادگان خداوند عالمیم جل
جلاله و عم نواله بجانب فرعون مسخره بمجلس فرعون در آمده گفت که امیر امروز
عجیب تماشا کرده ام که هیبت شیران و دم خوار فراموش کرده ام فرعون از کیفیت
حال استفسار نمود این مسخره گفت که بر در قصر تو دو کس دیدم که شیران از مهابت
ایشان بسان روباه از شیران عاجز گشته اند و غالب است که شیران را سحر
کرده اند تا بایشان تعرض نرسانند و چون با ایشان حکایت کردم سخنی عجیب
شنیدم گفتند ما در خدمت تو بعضی جرات بلی دعویست فرعون پرسید که چه میگفتند
مسخره جواب داد که ایشان گمان می برند که غیر از تو خدائیست که آفریننده زمین
و آسمانهاست و پروردگار عالمیانست از استماع این سخن غضب بر فرعون مستولی
گشته فرمان داد که موسی و هارون را بتعجیل در آورند در مجلس او با مان عظمای قوم

حاضر بودند و خلقی کثیر بتماشا مجتمع گشتند چون نظر حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بر فرعون افتاد این دعا بزرگوار بر زبان مبارک جاری گردانید لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان رب السموات السبع و رب الارضین السبع وما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم وسلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین اللهم انی اسئلک و ادرأ بک فی نحره و اعوذ بک من شره و استعینک علیه فاکفنیه بما شئت و کیف شئت فی الحال حق تعالی دل مبارکش را قوی گردانید خوف و خشیت را با من و طمانیت مبدل گردانید و هر بنده که این دعا در وقت خوف و خشیت بر زبان راند از شر آنکه می ترسد امان یابد کذا فی العرائس للامام الثعلبی رحمه الله تعالی آنگاه فرعون از موسی علیه الصلوٰة والسلام پرسید که من انت گفت انا رسول رب العالمین جل جلاله فرعون در صورت وی تامل نمود و او را بازشناخت گفت گفت الم نربک فینا ولیدا تو نه آنی که در میان ما کودک بودی و بتربیت ما بزرگ گشتی و لبثت فینا من عمرک سنین و عاقبة الامر کردی آنچه کردی یعنی شخصی را از مردم ما بقتل رسانیدی و کافر نعمتی نمودی و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین ای لنعمتی حضرت موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام فعلتها اذا و انا من الضالین من نشناختم که زدن آن شخص را و میدانستم که وی هلاک خواهد شد و باین تقدیر قصاص لازم نمی آید ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین یعنی چون مرا بواسطه عداوت اهل یک سمت بقصد من مصروف بود از آن بهم خائف بوده بمقتضای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین فرار بر قرار اختیار کردم و از دیار شما جلت گزیدم و مشقت سفر و تعب و خوف و خطر بسیار دیدم تا باریتعالی از عطای من تجاوز فرموده

برتبهٔ رفیعهٔ نبوتم سرفراز گردانیده و اکنون بدعوت بنده نو فرستاده و برادرم هارون
را درین امر شریک و سهیم من گردانیده گفت این رسالت از کجا آورده حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام گفت از نزد رب العالمین جل جلاله فرعون گفت و ما رب العالمین
بگو از من رب العالمین کیست قال رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین گفت
رب العالمین پروردگار آسمان و زمین است و آنچه مابین آنهاست از ماه و آفتاب و ستارگان
و میغ و باران و جماد و حیوان و هرچه اسم موجودی بروی اطلاق توان کرد و همه مخلوق
و مصنوع اوست سبحانه و تعالی قال لمن حوله الا تستمعون فرعون روی بحاضران
آورده گفت هیچ می شنوید که این شخص چه میگوید استبعاد نموده که من از حقیقت رب العالمین
سوال میکنم وی از افعال او جواب میگوید حضرت موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام
ربکم و رب آبائکم الاولین یعنی رب العالمین پروردگار شماست و پروردگار پدران
شما اگر کسی گوید که چون اسناد ربوبیت آسمان و زمین و ما بین آنها کرد چه حاجت بود با
آنکه باز اسناد ربوبیتش بمخاطبان و آبای ایشان کند جواب آنست که معتقدان لعین آن بود
که آسمان و زمین محتاج نیستند بموثر و از جملهٔ واجبات اند و همه افلاک متحرک بالذات
چنانچه مذهب دهریه است لاجرم از آن عدول نموده تشبث بدلیلی کرد که در وی این توهم
نتوان برد و وضوح آن مر ملا را اظهر و ابین باشد آنگاه فرعون گفت ان
رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون این رسولیکه از برای شما فرستاده اند دیوانه است
من او را از چیزی می پرسم و او از چیز دیگر جواب من میگوید و او را رسول خواند بسبیل
سخریت نه بر سبیل اعتقاد و بعد از آن حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود
رب المشرق والمغرب وما بینهما ان کنتم تعقلون یعنی می بینید که هر روز علی الصباح
این قندیل زرین آفتاب جهان تاب بر سر محراب فلک فیروزه هر روزه از

روی علیحده از روزنهای صد و هشتاد گانهٔ مشرق چگونه بر میفروزد و هر شام در زاویه
از زوایای مغرب آسمان نیلگون چون عشق در سینهٔ عاشقان محزون چگونه
مختفی و محزون میگردانند و انتظار امور بدین دستور مقرر و معین میسازد اگر عقلی دارید
بدانید که سوال از حقیقت ذات جوابی دیگر ندارد بغیر از ذکر افعال و صفات فرعون
چون با حجت موسی علیه الصلوٰة والسلام مقاومت نتوانست نمود از محاجه بتهدید
عدول کرده گفت لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین ای موسی اگر غیر مرا
بعبادت مخصوص گردانی و بخدمت دیگری قیام نمائی ترا محبوس سازم و از نیل
خلاص و نجات مایوس گردانم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود که چگونه
ترا بر من تسلط میسر گردد که حضرت کبریای سبحانی با من سلطانی همراه کرده و برهانی بمن
سپرده اگر اعتراف بنبوت من موقوفست باظهار این برهان تا آنرا از مکمن بطون بمنصهٔ
ظهور آرم قال او لو جئتک بشیء مبین فرعون گفت فات به ان کنت من الصادقین آنچه
مدعای تست بظهور آر تا دلیل صدق تو باشد فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین
پس موسی علیه الصلوٰة والسلام عصای خود را در آن معرکه بینداخت فی الحال ثعبان
عظیم و اژدهای جسیم شد و آتش از دهان او شعله زدن گرفت و دود از بینی او متصاعد
سیلی از چشمان او چون دو مشعل افروخته منظور نظارگیان می آمد و از دندانهای
او که بهم میسایید آوازی مهیب بگوش خلایق میرسید و وی بلسان فصیحت در
غریدن آمد هر چه گذشت در هم شکست و هر چه نفس رسید بسوخت و مردم از هیبت و
مهابت وی بر زبر یکدیگر افتادند روی بانهزام نهادند وهب بن منبه گوید رحمه الله
که در آن ازدحام بیست و پنج هزار کس از پای در آمده پایمال گشتند و هر آینه چهل هزار کس
راه عدم اختیار کردند آنگاه روی بقصر فرعون آورد دهان باز کرده چنانکه لب

لب زیرین وی بر زمین آمده و لب زبرینش بر کنگره قصر فرعون رسیده
و قصد کرد تا فرعون را با تخت وی فرو برد فرعون که آن صورت غریب و هیبت
مهیب مشاهده نمود از تخت افتاد و دستار از سر وی بر زمین فتاد و علتی که بر سر وی
پوشیده بود ظاهر گشت و دیگر همچنین عیب لنگی وی پدید آمد و مر ورا اطلاق شکم
دست داد که در آن یک شبانه روز طبیعت شومش چهل نوبت اجابت کرد و
بیشتر در هر چهل روز یک نوبت به استراح تردد مینمود نقلست که فرعون از صعوبت
آن حالت دست در قوایم سریر زده فریاد الامان بر آورده و از حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام رفع آن بلیه را مسالت نمود مشروط بآنکه شریعت او را
متابعت کرده دست تطاول از بنی اسرائیل کوتاه کند حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام بفرمان خداوندی جل و علا بدست مبارک لب زیرین آن اژدها
بگرفت و آن اژدها بحالت اولی باز آمده همان عصا شد که بود و بعد از آنکه
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود که بر ثبوت نبوت خویش حجت دیگر
هم دارم فرعون گفت کدام است موسی علیه الصلوٰة والسلام دست در
جیب کرده بیرون آورد چنان روشن و نورانی بود که از شعاع آن چشمها خیره
میگشت و بر آفتاب بمراتب سبقت میجست از سطوت و لمعان وی حاضران همه
بروی در افتادند که طاقت مشاهده ید بیضا نداشتند باز از حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام امان طلبیده زبان سؤال باخفاء آن بگشادند ~ عجب دارم که
کور تو نظر ندید جمالش ، که چشم مرغ شب انوار آفتاب نبیند ، ولیک ملک یقین یافت بادشاه و
ابد شد ، که هیچ دیده چنان سلطنت بخواب نبیند ، و چون آفتاب ید بیضا بمغرب جیب افول
پذیرفت و آن نور شعار از سینه چون صبح ایمان و سکینه زاد دل اقرار گرفت بعد از آن تفرقه خواطر

موسی از فرعون قبول ایمان و تصدیق نبوت خویش طلبید فرعون در جواب
گفت که امروز باز گرد تا ما در باب متابعت تو تاملی نماییم آورده اند که چون حضرت
کلیم صلوات الله علیه مراجعت نمود فرعون او را بی وقوف قوم خویش در پنهان طلبید
و گفت ای موسی بیست و چهار هزار نفر را کشتی که بجهت امتثال انقضا یا مبعوث گشته و ترا
خدای تو از برای کشتن خلایق برسالت فرستاده است نه تو خود میگویی که خدای
من خدائیست که صفت رحمت و رأفتش در اقطار آفاق و اکناف انفس منتشر است
رحیمیست که هرگز غبار آزار بر خاطر هیچ بنده روا ندارد و هیچ خاطری را نیازارد
تو بیان ان الله تعالی لا یظلم مثقال ذره کوس عدالتش در ایوان ممالک ملک
و ملکوت فرو کوفته خطیبان سبقت رحمتی غضبی بر منابر بیان خطبه رحمتی وسعت
کل شیء بر دوش شهادت خوانده اکنون چه حکمتست که این چنین صفت کرم منتشر و بیست
و چهار هزار بنده را بیکساعت از ممالک حیات بمهالک ممات میفرستد حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام جواب داد که ایشان بحقیقت کشتگان تو اند که بخدای تعالی کافر شدند
و آن قوم را بکفر و شرک تکلیف نمودی آنگاه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در
غلوه زبان نصیحت بگشاد و او را بعبادت خدای جل جلاله دلالت نمود فرعون
گفت اگر سخن ترا اجابت نمایم جزای آن چه باشد موسی علیه الصلوة والسلام
فرمود که از تو یک چیز میخواهم که بجا آری تا من در عوض آن چهار چیز ارزانی دارم
گفت ملتمس تو از من چیست موسی گفت علیه الصلوة والسلام که مطلوب آنست که خدا
تعالی را پرستی و ترک دعوی خدائی نمایی فرعون گفت آن چهار چیز که بعوض
بمن دهی کدام است حضرت موسی علیه الصلوة والسلام فرمود اول آنکه تا خدای
بیچون جل جلاله جوانی ترا ارزانی دارد که پیری در عقب آن نباشد و پادشاهی

بتو بخشند که هرگز از دست تو انتزاع ننماید و بعضی گویند کرامت کنند که از ستم بعید بود
و بهشت مخلد را آخرت نصیب تو گردانند فرعون گفت درین واقع تأملی در کار است
تا با بعضی عقلا مشاورت کنم آنگاه جواب این سخن تحقیق باز دهم آنگاه بخانه
درآمد و صورت واقعه را با آسیه خاتون در میان نهاد آسیه گفت که هیچ عاقل
دست ازین نعمتها باز ندارد و بهیچ وقت قبول قول موسی باید کرد فرعون از نزد آسیه
بیرون آمده و هامان را طلب داشت و درین باب با وی مشورت در میان آورد
هامان [illegible] گفت بعد از آنکه سالها بر مسند عز الوهیت نشسته باشی اکنون
می‌خواهی که [illegible] معبودیت بیشتری ولیکن آنکه مدتها عبادت تو کرده اند حالا تو عبادت
دیگری کنی و آنچه را سیر کردی ترا وعده می دهد اول پادشاهی هست حالا
مالک ملک هستی و تمکین را قوت و شوکت آن نیست که از دست تو انتزاع نماید و دیگر
هرگاه که بقول اطبای حاذق عمل نمایی همیشه تندرست باشی و دیگر سفیدی موی خود را
خضاب کن تا پیوسته جوان باشی و اما قصه بهشت چنانست که من گمان می‌برم
بهشت ورای این [illegible] نیست که اکنون در تحت تصرف ما است و فرعون
بعد از استشاره و اضلال هامان از انقیاد موسی علیه الصلوة والسلام اباء و
امتناع نموده ارکان دولت و اعیان مملکت را طلبید و گفت ان هذا الساحر
علیم یریدان یخرجکم من ارضکم بسحره فماذا تامرون رای شما چیست در باب دفع
این دو ساحر که می خواهند شما را بسحر خود ازین سرزمین بیرون کرده مالک ملک
تخت و تصرف خود دارند بیشتر قوم بقتل موسی علیه الصلوة والسلام دلالت
کردند آن مرد صالح که از آل فرعون مومن شده بود و نام وی حزبیل
گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم و دیگر

بقتل میرسانید که بر ربوبیت الله تعالی مقرست و آیات بینات از نزد پروردگار
جل جلاله از برای اثبات نبوت خود آورده است سخن آن صاحب دولت موثر افتاد
از هر شبه قتل تنزل نموده گفتند ارجه واخاه وابعث فی المداین حاشرین یاتوک
بکل سحار علیم عظمای قوم باحضار سحره مهره اتفاق کردند تا با موسی علیه الصلوة
والسلام در معرض معارضه درآیند فرعون فرمان داد تا در تمام مملکت و
هر جا ساحری که دانا بود حاضر ساختند و در روایتی آنست که جمعی از صبیان بنی اسرائیل
را که بحداثت ذهن و صفوت رای بر تابی کودکان تفوق داشتند به فرما که یکی از
قرای مشهوره بود و سحره آن قریه از جمله کملاء این فن بودند بفرستاد تا تعلم سحر
نموده در آن فن ماهر گشتند آنگاه فرعون با موسی علیه الصلوة والسلام موعد
تعیین نموده تا در آن روز معین موسی علیه الصلوة والسلام در فلان موضع
معین تشریف نماید و مهره سحره نیز در معرکه جدال با آنحضرت درآیند فجمع السحرة
لمیقات یوم معلوم فرعون سرهنگان بفرستاد تا آن کودکان را با استادان
در هر مملکت که در تحت تصرف او بود همه ساحران را در آن روز زینت که عید قبطیان بود
مجتمع گردانیدند و علماء تاریخ را در کمیت عدد ساحران اختلافی هست مقاتل میگوید رحمه
الله تعالی که هفتاد و دو ساحر بودند و از ایشان دو از قبطیان بودند و هفتاد دیگر
از بنی اسرائیل و آن دو قبطی داناترین ساحران و سردار ایشان بودند کلبی میگوید
که بنو اسرائیلیان هفتاد نفر بودند ولیکن و سار ایشان از دو زیادت بودند کعب احبار
میگوید رضی الله تعالی عنه که دوازده هزار ساحر بودند عکرمه میگوید رضی الله تعالی
عنه که هفتاد هزار بودند و تلفیق بین الاقوال آنست که مجموع سحره هفتاد هزار بودند
میان ایشان سی و اند هزار کامل بودند و ازین سی و اند هزار دوازده هزار اکمل بودند

واز جمله این دوازده هزار هفتاد واز کبار وعظماء ایشان بودند وعظماء مفسر میگوید
رحمه الله تعالی رحمه که رئیس سحره دو نفر بودند شمعون وشمعر که برادران یکدیگر بودند و
چون رسول فرعون بطلب ایشان آمد ایشان پیش مادر آمدند واز وی استعلام قبر پدر
نمودند تا بزیارت وی روند وکیفیت این واقعه معلوم کرده استمداد همت از روح وی کنند
چون بسر خاک پدر آمدند وپدر را خواندند پدر جواب ایشان داد گفتند ملک ما را میخواند بسبب آنکه
دو مرد آمده اند که با ایشان سلاحی نیست ونه لشکری ونه عددی ونه عُددی ولیکن چندان
عزت وابهت دارند که مملکت را بر ملک تنگ گردانیده اند وعصائی با خود همراه دارند که
چون آن عصا می اندازند هیچ چیز با وی مقاومت نمی تواند نمود هر چه پیش وی می آید اگر
سنگ واگر درخت که در احجار سنگ ازدرهای اشجار مجموع را بیکدم درمیکشد وهمه نابود می
گرداند اکنون آمده ایم که تو بدیل همت تو داریم ما را دلالتی کن که با وی چگونه معاملت
نمائیم پدر جواب داد که شما تفحص کنید ومنتظر باشید تا وقتیکه این هر دو نفر در خواب باشند
بروید وقصد العصا کنید اگر بر العصا دست یافته درخت وتصرف خود در آورید بدانید
که بر ایشان غلبه خواهید کرد والا شما را بر ایشان اصلا دست نباشد واین دلیل
باشد که آن معجزه ایست از نزد حضرت رب العالمین جل جلاله وعم نواله وآن هنگام
شما را ونه ملک را بلکه همه روی زمین را بر ایشان دست نبود واین تعلیم بمعنی
بر آن بود که میان اهل سحر از قدما یاسی یقینیست که چون ساحر در خواب گردد هم
وی عمل نکند پس آن دو برادر بتلقین پدر در غضبه بیامدند واتفاقا آن هر دو نور دیده
صلوات الله علیهما بخواب استراحت نموده بودند دیده ظاهر از احساس بسته
چشم باطن گشوده بودند آن دو ساحر وقت غنیمت شمرده میل بجانب عصا کردند تا بربایند
عصا آمد عصا قصد ایشان کرد وبر ایشان حمله آورد دست کوتاه کردند ونعره زنان با دهشت حال

کلام الله یوم الزینة که روز عید ایشان بود و گویند روز شنبه و روز عاشورا
و روز نوروز بود و موعد اجتماع آنروز بود مقرر بر آنکه نزدیک قصر فرعون میدانی
وسیع بود در آنجا جمع کردند خلایق بسیار که از اطراف و اکناف در آنروز بدستور
سابق در آن محل مجتمع میگشتند و اهم آمدند و بسیاری دیگر که واقعه معارضه موسی
علیه الصلوة والسلام با سحره شنیده بودند روی بآنموضع نهادند القصه خلایق از همه
که تا موی کوه از کثرت ایشان جنبوه می آمد آنجا بفرح مبادرت نمودند و ازدحام
خلایق از بلدی و اطرافی بمرتبه رسید که از حد عد تجاوز نمود و گویند که فرعون را
شکل بسیار بر بالای کوشک خود غرفه ترتیب کرده بود که هرگاه خواستی تا خود را به
عبده خویش جلوه دادی و بر قوم از جهال با اضلال خود بنشاندی آن غرفه نشستنگاه
وی بودی و بر ستونهای استاده بود می لاجرم فرموده بود تا اوانی زرین و
طشتهای سیمین و جامهای مجلوه و مرایای مصقوله از چپ و راست آن غرفه بر طاقهای رواق
نهاده بودند و قنادیل زجاجیه شامی و منادیل جیار مصری از سیمینه بیشتر و آویخته
و جدران و ایوان آن غرفه را بنقوش مشکل از ورق زر حل و لاجورد محلول مزین و محلی گردانیده
بود و در صباح عید ایشان که خورشید جمشید آسا با سلاسل شعاع و جلاجل سواطع از
مطلع مشرق طلوع کردی و تیغ بیرق و لمعان از نیام افق برکشیدی تا تیغ جهان
بمثال شعاع نور از مشاعل بمهر سپهر افشاندی در آنساعت فرعون بر آن تخت با
تاج مرصع و دواج ملمع نقاب احتجاب از پیش جمال برداشته متصاعد شدی و چهره
نورتاب بر آن اکسیرها و اوانی سیمین و اباریق زرین و جامهای صیقل زده و آیینه‌ها
جلا یافته تافتی شعاع از آن منبعث منشعب گشتی چنانکه همه مصر از آن روشن
شدی و مقصودی از رعایت این امور آن بود که چون او دعوی خدائی میکرد

سحر است که در حین مشاهده دیدار نامبارکش انعکاس انوار بر در و دیوار میفتد
جاهلان بیوقار را در شبهه اندازد تا اسناد آن نور ظهور آن بسحر کنند و صفت آن
آن سیاه روی را نور علی نور پندارند و گویند که هر سال کیفیت و بروز عید
که در آن روز را یوم الزینه میگفتند بر طریق نور را تجلی مینمود و خلایق صحبت دیدار و
در آن روز ازدحام تمام مینمودند و چون دیدار شوم دیدها باین منوال میدیدند
فی الحال بسجود مبادرت مینمودند و در شقاوت و خسارت بر حسرات آن خاکسار
بدست اضلال میکشیدند حاصل کلام آنکه چون خلایق بسیار که صیت و بعثت موسی
علیه الصلوة والسلام شنیده بودند و آوازه سحر فی اندازه سحره بدل ایشان رسیده
در آن میدان صف بر صف کشیده بود منتظر تا کدام فریق سالک طریق غلبه و استیلا میشود
هفتاد هزار سحره با هفتاد هزار خروار سحر و آنچه که در معرض معارضه آمده و سحرها و شعبده
که رسم یافته بودند بیاوردند و سجده از جانب فرعون بانعامات گرانمایه تهییج اشتعال
انتظار مقدم موسی و هارون علیهما الصلوة والسلام میکشیدند که ناگاه حضرت موسی
کلیم با هارون وزیر بر الصحراء التشریف آوردند موسی علیه الصلوة والسلام در مقابله سحره
تکیه بر عصا زده بر سر صف بایستاد و گلیمی بر دوش افکنده و کلاهی از نمد بر سر نهاده و
و بزبان حال این نوا در داده بیت بپاس خاطر ناموس کین کلاه نمد بابسا شکست
که بر افسر شهان آورده و هارون علیه الصلوة والسلام بازوی برابر بازوی او
نهاده و جبرئیل علیه الصلوة والسلام با علم اصطفا در پیش روی ایشان ایستاده
مقدسان عالم بالا از طارم اعلی نظاره ایشان بسته و ما بر گشاده و کلاه قضا
منشور نصر من الله و فتح قریب خواندن گرفته و نظاره نشینان صومعه افلاک
آنچه از آن کار دید ایشان رسیده و [illegible]

ظفر سید والیشان برآراسته معتکفان سدره دست بدعا و زبان بری بر افراشته مطربان
طرب خانه سموات غلغله در قبه افلاک انداخته طغرا کشان دیوان اعلی توقیع
لا تخف انک انت الاعلی بر شقه نامه آن سلطان تخت اصطفا کشیده فرعون
لعین که بر طریقه رسم و آیین خویش بران منتظر که تفرج آن از پیش گذشت برآمده
و بعضی از اشراف قوم در آن مقام دست تعظیم و احترام در کمر احتشام زده و خیل و حشم
با طوق و علم هزاران هزار از دور و در مقام انزجار بر اقدام انتظار ایستاده سحره که
انعقاد محفل مبتنی بر قواعد معامله ایشان بود از روی استحسان بجانب ملک تقرب نموده
این عرضداشت بمسامع ملازمان رسانیدند که ائن لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین یعنی
اگر قرعه دولت بنام ما برآید خلعت تشریفی ملک چه خواهد بود فرعون جواب فرستاد
که نعم وانکم لمن المقربین خلعت شما آن خواهد بود که در زمره مقربان منخرط گردید یعنی
ایستادگان هرگاه که خواهید نزد ما پیش آیید و حجاب مانع نشود بعد از آنکه بنوید قرب
پیش گشتند از خدمت ملک بسر میدان آمدند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
با ایشان ملاقات کرده نخست وظایف نصایح و مواعظ بتقدیم رسانیده با
ایشان خطاب فرمود که ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب وقد خاب
من افتری ای وای بر شما زنهار که بر خدا تعالی افترا مکنید که آن هنگام
بعذاب وی مبتلا گردید و بدرستیکه خائب و خاسر گشت هر که بر خدای تعالی
افترا کرد چون موسی علیه الصلوٰة والسلام باین کلام تکلم فرموده سحره
بعضی با بعضی گفتند که این نوع عبارت و اشارت نه از سخنان سحره و کهنه
است و از حق تعالی فرموده فتنازعوا امرهم بینهم و اسروا النجوی
گویند که اشارت بهمان سخن سحره است که بعضی با بعضی گفتند و سحره با خود

وعصاها آورده بودند که بعضی روایات هفت شتر وار بار بود و بروایتی هفتاد
هزار خروار نقلست که چون بارها خویش در میان افکندند گویند که
مهتر جادوان مردی بود نابینا از متابعان خویش پرسید که امیر که بجنگ ما آمده هست با
خود هیچ لشکر و سپاهی همراه آورده هست گفتند نی مردیست تنها عصا در دست گرفته و
کلاهی بر سر و پشمینه در بر و یک تن دیگر با وی همراه آن مرد نابینا گفت که امیر و حق
بینا بود او را حرمت باید داشت بموسی علیه الصلوة والسلام خطاب کردند که اما ان تلقی
و اما ان نکون نحن الملقین ای موسی اول تو می اندازی یا ما بیندازیم حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام گفت بل القوا انتم شما نخست بیندازید ایشان در مقام تحیر و تفکر گفتند که ای موسی
اگر غلبه ترا باشد ما همه متابعت تو کنیم و اگر ما غالب آییم فرعون خود داند که چه باید کرد و
بعزت و عون فرعون امید چنانست که غلبه ما را باشد و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون
فالقوا حبالهم وعصیهم چون ایشان رسنها خویش را آوازی افکندند و رسنها ایشان
ریسمانها بودند لیپاب مطلا ساخته وعصاها بود مجوف از سیماب کرده و چون
آفتاب بر آنها تافت حرارت در آن رسنها اثر کرد مجموع در حرکت و اضطراب آمدند
و مثال ماران تمام وادی را فرو گرفتند و بر زبر یکدیگر میرفتند و کثرت ایشان بحدی
بود که ابن عباس رضی الله تعالی عنهما میگوید که یک میل در یک میل از صحرا پر مار
مینمودند و خلایق آنها را حیات حقیقی گمان برده روی بهزیمت نهادند و حضرت
موسی نیز علیه الصلوة والسلام چون مشاهده آن سحر عظیم نمود اندیشه بخاطر عاطفتش
راه یافت فاوجس فی نفسه خیفة موسی حقتعالی از برای دفع آن توهم با آنحضرت
خطاب فرمود ولا تخف انک انت الاعلی ای موسی مترس و خوف و خشیت بخاطر
راه مده که حکم تو بالاتر است و مرتبت متعالی تر تا آنکه فرمان الهی جل و علا در رسید

و الق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر و لا یفلح الساحر حیث اتی
ای موسی از بسیاری حبال و عصا مأندیش و آنچه در دست داری بینداز تا آنچه ایشان
ساخته اند همه را بیکبار ابتلاع نماید که تزویری که ایشان تهیه کرده اند کید ساحر
بیش نیست و ساحر هرگز فیروزی نه بیند پس دل مبارک حضرت موسی علیه الصلاة و السلام
باین کلام قوت یافته تا حضرت جلال احدیت جل جلاله بر زبان رانده عصا از دست بیفکند
فی الحال اژدهای شد عظیم و ثعبانی جسیم از شتر بختی بزرگتر دم بر پشت نهاده گردن
هم چند مناره بر فراشته چنانکه بر همه عمارتها اشراف یافته بر هر چه نگه شتی اگر چه
با صلابت بودی در زیر اقدام وی فرسوده گشتی و بر هر چه دم بر وی زدی بر مثال
گرد و غبار متلاشی شدی دو چشم وی بر مثال طاس پر خون و دهان و بینی بر مثال
دو کانون همه جا چون و گیسو از گردنش آویخته نیشها چون تیغهای هندی زهر آب
داده احجار و اشجار را بان نیشها خاییدن گرفته و در کمال غلظت بر مثال رعد
غریدن گرفته کفک از دهان وی چکیدن گرفته بهر عضوی از اعضای هر کس که افتاده آن
عضو بعلت برص مبتلا گشته این اژدهای عظیم روی بعصاها و حبالات و هیاکل و
تمثالات سحره آورده مجموع آنها را در دم در کشیده و بیکبار فرو برده و آهنگ قبه فرعون
کرد تا او را نیز ابتلاع نماید فرعون از هیبت آن واقعه فرار بر قرار اختیار کرده خلایق بر
یکدیگر افتاده روی بهزیمت نهادند و شور و غوغای بزرگ در آن صحرا پدید آمده تا گویند
سیصد هزار کس در آن واقعه بیراه عدم پیش گرفتند و بروایتی ششصد هزار کس را آن روز
لگدکوب محنت و بلا گشته هلاک شدند و فرعون را در آن روز از غایت ترس و مهابت
آن ثعبان چهارصد نوبت بقضای حاجت اتفاق افتاد و بعد از آن تا روز وفات
هر روز چهل بار اطلاق دست میداد آنگاه موسی علیه الصلاة و السلام آن اژدها را

گرفت بدستور معهود عصا شد و اسباب و آلات سحره منعدم گشت چنانچه هیچ
اثری باقی نماند و در هیئت آن عصا هیچ چیز زیاد نشد ساحران بعلم الیقین دانستند
که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام مؤید بتائید الٰهی است چه اگر عصا را تصرف
بایستی کار و اثر ساحران بحالت اصلی معاودت نمودی نه آنکه بکلی مفقود و معدوم
گشتی بنابرین همه یکبار در سجده افتادند و سر از سجده برنیاورده بودند که بهشت
بهشت را در نظر ایشان جلوه دادند و درجات و مراتب ایشان در آنجا بایشان
نمودند و صفت دوزخ را نیز در نظر ایشان در آورده عقوبتها که فرعونیان بر ایشان ظاهر
گردانید لاجرم سر از سجده برداشته بصدق نبوت آنحضرت اعتراف نموده زبان گفتند
آمنّا برب العالمین رب موسی و هارون بگشادند و گویند که در میان ایشان هفتاد
و دو پیر بودند و ایشان علما و مقتدایان سحره بودند و رئیس ایشان چهار نفر بودند
یکی سابور و دیگری عازور و سیوم حطحط و چهارم مصفی چون این کار مشاهده این
نمودند همه یکبار زبان بگشودند و کلمهٔ لا اله الا الله موسی کلیم الله ورد زبان ساختند
و چون چهار نفر در جمیع امور متابع اکابر بودند لاجرم درین امر نیز متابعت نمودند
و بی تکلف مجموع ایشان بخدمت کلیم شتافتند و سعادت اسلام دریافتند و چون
فرعون را بر اسلام سحره اطلاع افتاد باحضار ایشان فرمان داد و چون تاسف و
تحیر بر وی استیلا یافته بود بخطابهای عنیف و عبارتهای کثیف خواست تا ایشانرا
منزجر گرداند و باندازه تخویف از ملت تحریف دید گفت وآمنتم له قبل ان آذن
لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف و لاصلبنکم الآیة
اگر ازین ملت که اختیار کرده اید برنگردید دست و پای شما قطع کنم و بر دار کشم تا
قوت عذاب و شدت عقاب من ببینید ایشان جواب دادند که لن نؤثرک علی ما جاء

احسن البنیات هرگز ترا برنگزینیم بدانچه بر ما ظاهر گردانید ند از دلائل توحید
و حقیقت دین اسلام تو خواهی دست بر و خواهی پای ببر و خواهی بکش و خواهی بگذار
که خلعت تو گرفته باشید فکنده به پای که بخدمت تو آمده باشد بریده
که معبودیت تو اقرار کرده و ترا سجود کرده باشد بر دار بهتر که در پای تخت تو افراز
گشته باشد نگونسار به فاقض ما انت قاض هنوز حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
ایستاده بود که فرعون بفرمود تا دست و پای ایشانرا بریده بر دار آوردند سحره بامداد
از کفر بودند و شبانگاه مجموع از شهدا بوده گشتند و بعد از ان لعین مقهور و مغلوب
گشته هر چند اندیشید بر موسی علیه الصلوة والسلام دست نیافت و حضرت کلیم صلوات الله
علیه التسلیم از ملاقات وی اجتناب نموده با جمعی از بنی اسرائیل عمر شریف منقضی میگردانید
تا وقت اظهار ظفر شد و فرعون لعین بهلاکت رسید اما ذکر تتمه لطائف

و اشارات و حقائق و نکات که باین واقعات تعلق دارد

سوال قوله تعالی قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون امر فرمود علیه الصلوة والسلام
بالقاء سحر ایشانرا و امر بالقاء سحر حرام است و ارتکاب حرام مناسب منصب نبوت نیست
جواب بدانکه علما را در جواب این سوال دو جهت **وجه اول** آنست که حرمت
سحر مقرر است و ارتکاب آن باطل اما القاء باطل بمعنی ترک باطل است موسی
علیه الصلوة والسلام ایشانرا بترک باطل دلالت فرموده گفت القوا یعنی بیندازید
که باطلست و باطل بجز انداختنی نباشد اما سحره از قول موسی علیه الصلوة والسلام
آن معنی دیگر فهم کرده سحر خود را ظاهر کردند **وجه دوم** آنست که امر بانداختن ایشان
از برای اظهار بطلان بود که اگر ایشان سحر اظهار نمیکردند بطلان آن بنظر ناظران
ظاهر نشدی و چون اینها طمع ایشان موسی گشت علیه الصلوة والسلام بیقین

ابطال آن اینجا معلوم شد الظاهر این است که کسی ملحدی را گوید که تقریر شبهه خود کند تا جواب او بگوید و دفع شبهه او نماید پس مراد بیان شبهه مبالغه نمودن در تقریر آن از برای ابطال آن شبهه مستحسن باشد کذا ههنا **وجه سیوم** آنست که نزد ارباب عقول ظاهر است که منع ایشان ترهست از دفع و چون عصا موسی علیه الصلوة والسلام دافع اباطیل ایشان بود و بعد از آن القا که اگر پیش از القا سحره موسی علیه الصلوة والسلام القا عصای خود نمودی مانع آن سحرها بودی نه دافع آن و افنا و اعدام آن ظاهر گشتی و سبب ایمان ساحران فنا و اعدام سحر ایشان بود پس حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از برای آن دقیقه گفت شما بیفکنید تا صولت آن ظاهر شود آنگاه من بیندازم تا دولت من پدید آید و باین تقدیر امر بالقا از برای ابطال باشد چنانچه هست **وجه چهارم** آنست که موسی علیه الصلوة والسلام بفراست نبوت دانست که در وقوع ناسخ و منسوخی خواهد بود و اصلی هست مقرر که ثانی ناسخ اول باشد و نشاید که اول ناسخ ثانی بود گفت شما بیندازید تا من بیندازم تا از آن من ثانی باشد و از آن شما اول تا ناسخ از آن من باشد و منسوخ از آن شما حقیت من ظاهر گردد و بطلان شما **وجه پنجم** آنست که عصای موسی علیه الصلوة والسلام عصیان خواره بود نه عاصی خوار و چون ایشان عصیها انداخته باشند عصا عصیان ایشان خوار شود و چون عاصی عصیان خوار بینند براه در آیند معجزه تمام ظاهر شود و مقصود در احسن وجوه حصول پیوندد و اگر ایشان سحر را خود ظاهر نکرده باشند و من عصا در میان افکنم عصیان نا دیده نه بینند بلکه عاصیان بینند عاصی خوار شود که بی بضاعت ایمان بدار البوار شوند از این سبب فرمود که القوا ما انتم ملقون **وجه ششم** آنست که از همه نازکتر است که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بحکم وعده الهی جل و علا که فرمود تلقف

ما صنعوا امید آنست که جمله سحر ایشان لقمه ثعبان اژدها خواهد شد گفت اگر من نخست انداختم ثعبان شود موقوف لقمه باید بودن و انتظار لقمه باید بردن و در دین عارفان انتظار لقمه بردن پسندیده نباشد **وجه هفتم** ازین لطیف‌تر آنست که اگر اول من انداختم عصای من موقوف سحر ایشان باشد و اگر اول ایشان انداختند سحر ایشان موقوف عصای من شد و توقف نشان خواریست نیک نباشد که باطل خوار من نخست در نظر آن باطل خوار شود **لطیفه شعر لقیه بزبان اهل اشارت** نقلست که چون لعین آن فقیران مسکین را بردار برآورد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آنجا حاضر بود آن دردمندان که هدف تیر بلا و نشانه ناوک ابتلا بودند با موسی علیه الصلوة والسلام اظهار نیاز خود نموده گفتند یا موسی سل رضی عنا ربک ایا پروردگار تو از ما خوشنود هست یا نی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بحق تعالی مناجات کرد خطاب آمد که ای موسی مر ایشان را بگوی که اول تا از شما راضی گشته ام بدرگاه خود راه نداده ام و دیگر کلام بشارت تمام هست مر ملازمان این بارگاه و خاک نشینان این درگاه را آورده اند که چون بردار برآمدند فرو نگریستند فرعون را دیدند با وی خطاب کردند که ای فرعون مدتی دعوی انا ربکم الاعلی اظهار میکردی اکنون باری کذب تو ظاهر شد که تو در اسفل مقام داری و ما در اعلی منقولست که از دست و پای ایشان قطرات خون تقاطر مینمود بموسی علیه الصلوة والسلام گفتند که هل یرانا ربنا علی هذه الحالة یا موسی با اینحال که مائیم حق تعالی را می بیند فرمود بلی می بیند گفتند اکنون هیچ باک نداریم که هر بلای که در نظر حبیب باشد آن بلا بلا نباشد

مشتاق توام با همه جوری و جفائی ⁂ محبوب منی با همه جرمی و خطائی
صاحب نظران لاف محبت نپسندند ⁂ وانگه سپر انداختن از تیر بلائی

بیداد تو عدلست و جفای تو کرامت	دشنام تو خوشتر که ز بیگانه دعائی
گر دست دهد دولت انعام خویش	در پای سمند تو کنم نعل بهائی
شاید که بخون بر سر خاکم بنویسند	این بود که با دوست بسر برد وفائی

نقلست که چون با موسی علیه الصلوة والسلام محنتی اظهار شود ملایکه علیهم الصلوة والسلام بر ایشان ترحم نموده در گریه آمدند و گفتند خدایا این فقیران را قدم دولت که در کوی محبت نهاده اند درهای بلا چنین بر روی ایشان بگشادی بملائکه خطاب آمد که من حیوان را از برای انسان آفریده ام و انسان را از برای خود حیوانی که مخلوق برای ایشانست همواره پریشان میکشند آدمی که مخلوق برای منست لا بد که بار بلا من خواهد کشید یا ملائکتی من لم یذق طعم البلاء لم یذق حلاوة المحبة

مثنوی

همچو اسمعیل پیشش سر بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده

جان بده تا بماند جانت خندان تا ابد	همچو جان پاک احمد با احد
عاشقان جام فرح آنگه کشند	که بدست خویش خوبان شان کشند
آن پسر را کش خضر ببرید حلق	سر آنرا در نیابد عام خلق
گر خضر در بحر کشتی را شکست	صد درستی در شکست خضر هست
آنکسی را کش چنین شاهی کشد	سوی تخت و بهترین جاهی کشد
بچه میلرزد از آن نیش حجام	مادر مشفق از آن غم شاد کام
نیم جان بستاند و صد جان دهد	آنچه اندر وهم ناید آن دهد

لطیفه شریفه بلسان اهل شوق نقلست که چون حقیقت دین حق بر ساحران ظاهر و مبرهن گشت فی الحال بسجود در آمدند حقتعالی حجابها از نظر ایشان بر داشت تا در آن سجده هر چه در هفت طبقه زمین بود بر ایشان کشف شد

گشت و چون سر از سجده برآورده حجاب جهان نگریستند تا العرش مجید همه
در اطباق سموات بود در نظر ایشان بظهور درآوردند اشتیاق ایشان بجناب
قدس خداوندی بکمال رسیده اظهار ایمان شهودی خویش نمودند که آمنا
برب العالمین فرعون ایشان را قطع دست و پای هم کرد گفتند آری دست و پای قطع
توانی کرد ولیکن قطع معرفت و محبت از دلهای ما نتوانی کرد **لطیفه طلب ان**
اهل الله که سحره در آخر در یک لحظه کردند و آن سجده مقرون به پنج چیز بود از امور
ناپسندیده اول کفر دوم سحر سوم یمین فاجره که گفتند بعزت فرعون انا لنحن الغالبون
چهارم جنایت پنجم منازعت با کلیم علیه الصلوة والسلام که تکذیب او میکردند و پیش
که گفتند آمنا برب العالمین و یکبار روی بر زمین نهادند خدای تعالی تمام صفات
ذمیمه ایشان را درگذرانید و همه آن قبایح را بمحاسن بدل گردانید و بهشت و جاه
آن مستعد گردانید چه گمان میبری در حق مومنی که تا پنجاه و شصت و هفتاد سال
بوحدانیت حضرت ذوالجلال جل جلاله اقرار و اعتراف نموده و هر شبانه روز
شصت و چهار سجده فرایض و سنن و نوافل بجا آورد و اگر گناهان او مغفور گردد و بدرجات
جنت موصول شود چه عجب **لطیفه دیگر دریافت شنو** باید دانستن که
سحره بدولت قبول مستعد گشتند بجهت کدورت آلوده بودند اول آنکه در بر ایشان
خلعت فرعون بود و بر میان ایشان کمر خدمت فرعون و بر زبان ایشان
ثنا و مدحت فرعون و در دل ایشان محبت فرعون بود و بجهد و ایمان فی محل ارکان
بدرجات جنان و رضای رحمن جل جلاله فایز گشتند ببرکت آن یک سجده که بجا آوردند
بنده مومنی که چندین هزار سجده بجای آورده و در بر وی خلعت رحمت و بر کمر
وی منطقه طاعت و بر لسان وی کلمه شهادت و در دل وی نقش معرفت و سر و محبت

اگر بدولت رضا و لقای خداوندی مشرف گردد عجیب و غریب است **لطیفه**
بانکه سحره ایدرویش آنچه سحره آورده بودند اگرچه بسیار بود اما باطل بود و آنچه
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آورد اگرچه اندک بود چون حق ظاهر شد باطل نیست
گشت قل جاء الحق و زهق الباطل کذلک معاصی و جرایم بنده بسیار است ولیکن باطل و
ناصواب است و کلمهٔ توحید اگرچه اندک است اما حق و با صواب است اگر گناهان بنده مومن کند
اینکلمه نابود گردد و کلمة الله هی العلیا باقی ماند اکرام خداوندی جل و علا چه عجیب **لطیفه**
همه رنیاب مالک تعالی عصا موسی را چهار نام خواند عصا گفت و ان الق عصاک
گفت فاذا هی حیة تسعی جان گفت تهتز کانها جان و ثعبان گفت فاذا هی ثعبان
مبین عصا بجهت آن خواند که متکای موسی علیه الصلوٰة والسلام اتوکا علیها حیة بجهت
آن گفت که مرده بود زنده گشت جان از برای آن خواند که عصاها و رشته های
ساحران فرو برد و ناپدید کرد ثعبان از آنجهت گفت که خورد بود بزرگ شد عصای بود
اژدهای شد کذلک ایدرویش عصا مومن توحید ولیست که چون در ماندست وی گیرد
و بفریاد وی رسد چنانکه حضرت یونس را علیه الصلوٰة والسلام دستگیری کرد لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین تا ببرکت آن از شکم ماهی خلاص یافت و نیز
حیه است که دل مرده مومن را زنده کند او من کان میتا فاحییناه جان است که همه
معاصی بنده را نیست گرداند قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ثعبانست که خورد بود
بزرگ گشت ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء و
بعضی گویند جان یعنی سریع السیر است و عصا را جان برای آن خواند که مرد او
سیر سرعت بود و کلمهٔ توحید از آن براست سرعت سیر زیادتست و ارد الیه یصعد الکلم
الطیب **لطیفه** ایدرویش قصد سحره جنگ بود و سلاح ایشان سحر بود و حبال و عصی

ایشان شرک واستاد ایشان ابلیس بود ویاد ایشان را فرعون بود با این همه چون خبث
بطهارت معرفت وسعادت مغفرت مشرف گشتند بنده مومن را که قصد صلح است
وصلاح علم است وبضاعت توحید است ویاد حضرت محمد است صلی الله تعالی علیه وسلم واستاد
جبرئیل علیه الصلاة والسلام اگر با این همه دولت وسعادت بلطف وکرامت ورحمت و
مغفرت ساخته گرداند عجب لطیفه ای درویش امیدوار باشی گروهی که علی الصباح کمر جفا را
میان بسته وبجاربه با پیغمبر خویش برخاسته وبعزت فرعون سوگند خورده که باز نگردیم
تا موسی را مغلوب ومقهور نگردانیم والله تعالی بعزت خود قسم یاد فرموده که آفتاب
فرو نشود تا همه را برحمت ومغفرت خود ممتاز نکنم شمعی که چنین سجود را صلح میباید موسی که
عذر میخواهد در شبی می گوید چگونه نا امید باز میگردد لطیفه در بسط سخن
ای درویش طایفه را مصیبت پیش آمد بسبب راحت از الم آزرده نگشتند اول سحره
را مصیبت قطع ابدی وارجل وصلب مبتلا گردانیدند ولیکن بسبب دید جنت وروح
وراحت وصال از الم بیخبر گشتند دوم زنان مصر بودند که دستها می بریدند هم
بود وهم الم اما در لذت مشاهده جمال حضرت یوسف علیه الصلاة والسلام همه را
فراموش کرده بودند سیوم بنده مومن است که در وقت مصیبت پیش خواهد آمد
یعنی موت اما در آن مصیبت بلذت خطاب لا تخافوا ولا تحزنوا از الم مرگ بیخبر خواهند
بود دیگر مصیبت رفتن به دوزخ اما آن مصیبت به روح وراحت وتجلی مشاهده دیدار
مولی تعالی تسلی خواهند داد که از آن محنت ومشقت هیچ الم نماند لطیفه در
موعظت ای درویش بنده می باید که همیشه درمیان خوف ورجا باشد واز
لطف وقهر غافل نگردد که چون لطف الهی جل وعلا ظهور کند قوم سگ بیگانه آمده و
براسپ نکرت سوار گشته در عمر در کفر وسیر گذرانیده ودر عبادت مخلوقی جوانی به

پیری رسانیده و میان بخصومت با رسول او بربسته و در مقام عداوت با حضرت حق
جل و علا استقامت ورزیده با وجود این قبایح اعمال حق تعالی در وجود و افضال بر روی
ایشان گشاده همه را نواخته و چهار اسم آموزیده و توحید و شهادت کرامت فرموده و بهشت
با ایشان نموده و با توحید جان ایشان قبض فرموده و بدولت رضا و سعادت بقا
رسانیده و باز از آنجا که عیاذ بالله قهر او ترکتاز کند یکی را در صومعه باز داشته و شب و
روز بطاعت و عبادتش توفیق کرامت فرموده و لذت مناجات و حلاوت ذکر خویش
ارزانی داشته علوم لدنی بروی مکشوف گردانیده اسم اعظم خویش تعلیم کرده جان
و دلش از شوق وصال و عشق جمال گداخته و آخر الامر بصاعقه تبعید از جوار قرب خویش
دور انداخته که فمثله کمثل الکلب **قطعه** این شنو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ
بادیه پیها بریده اند نومید هم مباش که رندان دردنوش بناگهی بیک خروش
بمنزل رسیده اند و آداب بتحقیق بر آنند که اینهمه دولت و سعادت که متوجه سحره
شد همه ببرکت رعایت آن یک ادب بود که گفتند اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین
با اینمقدار ادب که رعایت کردند با اینهمه دولت مستسعد گشتند تا دانی که رعایت
آداب درین راه از جمله مهمات است و در تحصیل آن کوشیدن بهترین معاملات مثنوی
مولوی قدس سره از خدا جوییم توفیق ادب / بی ادب محروم گشت از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد / بلکه آتش در همه آفاق زد
مایده از آسمان در میرسید / بی صداع و بی فروخت و بی خرید
در میان قوم موسی چند کس / بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خوان و نان آسمان / ماند رنج زرع و بیل و داسمان
باز موسی چون شفاعت کرد حق / خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

بارگه تا خانان ادب بگذاشتند	چون گدایان ذلها برداشتند
زان گدا رویان نادیده ز آز	آن در رحمت بر ایشان شد فراز
بدگمانی کردن و حرص آوری	کفر باشد پیش خوان مهتری

لطیفه عصا لطیفه ایدرویش چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام عصا را تلقف ما یأفکون را از دست فرعون بدید فاذا هی بیضاء للناظرین بخشید وبان برهان فاذا هی ثعبان مبین را بگشاد و همه سحرها ساحران را کم از طرفة العین فرو برد **تقریب** در زمان حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم صحرای عالم را سحر کفر و شرک فرو گرفته بود سید عالم علیه الصلوة والسلام عصا ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء و صحرا امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله بانداخت کلمهٔ لا اژدها صفت دهان برهان باز کرده کفر هزار ساله را فرو برده همچنان دهان باز مانده میگوید که اگر کفر اهل مشرق و مغرب و معصیت اولین و آخرین را بیارند همه را معدوم گردانم **بیت** لا توحید اژدهاست بیا که خدایان خورد بغیر خدای ، اندرین لا معرفت بیشه دلا را الف گشت نامی اندر شیشه و بدانکه لطایف و اشارات و نکات درین باب ترجیح کلمهٔ توحید که بر عصا موسی بود و کلمه سابقا ورود یافته در همین مقام زیادت ازین نگنجد و بالله التوفیق

لطیفه که بحضرت موسی علیه الصلوة والسلام بسعادت شهادت رسید بدانکه از جملهٔ مومنان یکی خربیل بود و این خربیل از مومن آل فرعون است که حقتعالی در قرآن ذکر فرمود و قال رجل مومن من آل فرعون یکتم ایمانه الآیة و بعضی گویند که این خربیل نجار بود و تابوت موسی را علیه الصلوة والسلام در وقت افکندن او بدریا وی تراشیده بود چنانکه قوله

رقم کلک بیان گشته و گروهی برآنند که خزینه دار فرعون بود و مدت صد سال ایمان نهان
وی کرد و در عبادت حق تعالی دل او را بنور ایمان منور کرده ایمان خود را از کافران
پوشیده میداشت در آن روز که سحره ایمان آوردند وی نیز اظهار ایمان خود
کرد و فرعون لعین او را نیز با ایشان شربت شهادت نوشانیده بدار نعیم فرستاد
و بروایتی آنکه فرعون بعد از دیدن معجزه و ابا نمودن از ایمان و اصرار بر کفر و
عصیان عزیمت آن کرد که موسی را علیه الصلاة والسلام بقتل رساند خربیل
چون برین داعیه آن ظالم اطلاع یافت بشفاعت نزد فرعون آمد و گفت این مرد
نه کاری کرده است که مستحق قتل گشته باشد و نه سخنی گفته که مستوجب زجر باشد بلکه
میگوید خدای من الله تعالی است اگر دروغ گوید زیان وبال او راست و اگر راست میگوید
شما را نیز اقرار باید کرد و با وی موافقت باید نمود و ذلک قوله تعالی وقال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه الآیة فرعون را ازین سخن ایمان وی معلوم شد
لاجرم او را نیز بقتل رسانید و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در بارهٔ
وی چنین خبر داد که سباق الامم ثلثة لم یکفروا بالله تعالی طرفة عین علی
بن ابی طالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون رضی الله تعالی عنهم اجمعین
فهم الصدیقون حبیب نجار صاحب یس بود و خربیل مؤمن آل فرعون و لیکن
علی بن ابی طالب از ایشان هر دو فاضلتر و از جملهٔ آن مؤمنان یکی
که بشهادت فایز گشت ماشطه دختر فرعون و تفصیل
که وی حلیله خربیل بود که با شوهر در ایمان موافقت داشت و او نیز ایمان
خود را مخفی میداشت و سبب ظهور ایمان و موجب قتل او آن بود که آن
بود که روزی سر دختران فرعون را شانه میکرد و شانه از دست وی بر زمین

افتاد آن ضعیفه اسمی از اسمای شریفهٔ حضرت خداوندی جل و علا بر زبان او
دوست بجانب شانه دراز کرده دختر گفت که این نام بزرگوار پدر منست گفت نی
بلکه نام پروردگار من و پروردگار تو و پروردگار پدر تست آن دختر را این سخن بر
خاطر نامبارک گران آمد طپانچه بر روی آن نیک زن زد و این سخن وے
پیش پدر خود باز گفت فرعون او را بخواند گفت اینچه سخنست که تو نقل میکنی
گفت سخن حق و کلام صدق میگوییم فرعون گفت ازین سخن رجوع کن و الا ترا بعقوبت
مبتلا گردانم آن ضعیفه مردانه که از قبول دین و دیانت فردانه بود و دیده دل و
جان بنور تحقیق و کحل عیان مکحل داشت هیچگونه از عقوبت نه اندیشید و گفت
اگر هزار جان دارم فدای این سخن میکنم و ازین قول برنگردم و اکنون بعلانیه
میگوییم که ربی و ربک الله فرعون لعین بقتل آن بیچاره فرمان داد تا او را نیز
با شوهر قرین ساخته بمستقر دار النعیم فرستادند و در کیفیت قتل وی دو روایتست
یکی آنست که چهار میخ بر دست و پای وی فرو کوفته بعقوبت تمامش همچنان
بداشتند و مر او را سه پسر بود هر سه را در نظر وی بقتل رسانیدند و وی
از دین برنگشت تا جان وی نیز قبض کردند و روایت دیگر که اصح است آنست
که لعین بفرمود تا تنوری از مس بساختند و آنرا بتافتند و آن ضعیفه را با کودکان
حاضر گردانیده بارتداد دلالت کرد و از دین برنگشت و دل بر عقوبت نهاد اول
فرزندان او را یک یک در تنور تفسان می انداختند و در نظر آن نیک زن
میسوختند تا شاید که از دین اسلام برگردد و آن شیرزن بر دین قوی خود ثبات
می ورزید تا بکودک شیرخوار او رسید دل وی بر آن کودک بسوخت فی الحال
آن کودک را خدای تعالی در گهواره بسخن در آورد تا با مادر گفت که ای مادر زینهار

که صبر کنی و هیچگونه اندوه بخیال خود راه ندهی که تو بر دین حقی پس آن زن
و آن کودک را نیز در آتش افکندند و او را با همه فرزندان وی شهید ساختند
و امام ابو مطیع نسفی رحمه الله تعالی در قصص التنزیل خود آورده است که مر آن زن
را سه فرزند بود هر فرزندی را که میکشتند همه عروق و مفاصل او با مادر در سخن می آمد
و میگفت ای مادر زنهار از دین خود برنگردی که دین حق دین تست و عذاب ایزد تعالی
از عذاب فرعون سخت تر است تا چون نوبت بکودک سیم رسید و آن کودک
شیرخواره بود و بعد از آنکه آن ظالمان قصد قتل وی کردند مادر فریاد برکشید
و آه و ناله از سوز دل بچارم افلاک فرستاد خدای تعالی آن کودک را با وی بسخن
در آورد تا گفت جزع مکن ای مادر و ببشارت باش و بجانب بالا نگاه کن آن
ضعیفه ببالا نگاه کرد حجاب از پیش دیده وی برداشتند در بهشت دید کشاده
خانها و اوانی بسیار نهاده و فرزندان خود را دید که در بهشت جولان میکردند
آن غم و اندوه بتمام از دل وی مرتفع گشت و از جزع و فریاد باز ایستاد تا او را
نیز با کودک شیرخواره اش بفرزندان دیگر ملحق گردانیده شربت شهادت
نوشانیدند از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایتست که فرمود چهار کودک
در گهواره بفرمان خداوندی جل جلاله تکلم نمودند عیسی بن مریم علیه الصلوٰة
والسلام و شاهد یوسف علیه الصلوٰة والسلام و صاحب جریج و کودک مشاطه
آل فرعون و نیز از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما منقولست که حضرت رسالت
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گفت آن شب که مرا بآسمانها بردند رایحه طیبه بمشام
من رسید و نسیم آن بشمیمی جسیم من وزید از جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام
سوال کردم که ای جبرئیل اینچه بوییست بدین لطافت گفت این بوی

مشاطهٔ آل فرعون است و فرزندان او رضی الله تعالی عنهم اجمعین و دیگر

منقول از مؤمنان بنی اسرائیل آسیه خاتون بود رضی
الله تعالی عنها نقلست که چون فرعون لعین آن ضعیفه پاک دین را با

اولاد وی بقتل رسانید آسیه خاتون رضی الله عنها بنت مزاحم که از اولاد

بنی اسرائیل بود ولیکن در حبالهٔ فرعون بعقد ازدواج وی مبتلا گشته بود و آتش

[illegible] گشته بود و از وی ظلم و تعدی که با آن ضعیفه پیش می‌رسید می‌دید ولیکن

حضرت جلال احدیت جل و علا حجاب از پیش دیدهٔ وی برداشته مشاهده می‌کرد

که فرشتگان باستقبال روح آن نیک زن و ارواح اولاد وی چگونه مبادرت

می‌نمودند و ارواح ایشان را باعزاز و اکرام تمام بجهت نزول بر آسمان بالا می‌بردند

و مشاهدهٔ این امر یقین و تصدیق وی زیادت می‌گشت بعد از آنکه فرعون بآن

امر شنیع اقدام نموده بنزد آسیه آمد و با وی واقعهٔ ماشطه در میان نهاد آسیه

چون دید که فرعون باین فعل ناپسندیده مباهات می‌کند و از آسیه تحسین چشم

میدارد گفت الویل لک یا فرعون ما اجرأک علی الله تعالی ای فرعون چه جرأت

و گستاخی است که بدرگاه خدای تعالی اظهار کردی فرعون گفت ای آسیه عجب

آنکه تو نیز همچون طاری گشته و دیوانگی ماشطه در ذات تو تصرف نموده

گفت من دیوانه نگشته‌ام اما حقیقت دین اسلام و بطلان دین تو بر من ظاهر گشت

و به پروردگار عالمیان ایمان آورده‌ام سبحانه تعالی فرعون چون از وی این

سخن شنیع شنود بغایت شقاوت مادر آسیه را طلب کرده با وی گفت که دختر ترا علتی

غریب روی نموده چنانکه گویی دیوانگی سر بر آورده و آن علت [illegible] که از [illegible]

[illegible] علیه السلام است در دل [illegible] داشته [illegible]

فرعون چون دید که وی انکار نمود و با او چنین مقرر کرد که یا آنست که دختر از این
سخنان برگشته بخدای موسی کافر خواهد شد و بالوهیت من اعتراف خواهد نمود و
یا آنست که تن بقتل در خواهد داد مادر با دختر خلوت ساخت اول آنها به بزرگی و فرمانروائی
فرعون در میان آورد و بعد از آن بلندی مرتبه و شکیبی دختر به دولت مصاحبت
آن بد اختر یک یک بر شمرد و آخر الامر این بار آورد که اگر تو زر به بسیار رسید
نشسته بر پای تخت خویش فرمان ده و هیچ این درشتی مکن و صلاح وقت
در آن بنما که هر چه ملک فرماید بدان قیام نمائی و در طریق مرافقت سبیل
موافقت پیمائی آسیه دانست که تا دست که بر وی می پاید و این همه ملاطفت
که در صورت ارشاد بوی می نماید گفت ای مادر سوگند بخدای هژده هزار عالم تعالی
و تقدس و تعظم که هرگز بحضرت او کافر نگردم و بدعوی باطل فرعون تن در ندهم
و چندانکه آن پیر زال نادان در فریب و اطلاق مبالغه کرده بود آسیه در رد
و انکار آن مبالغت زیادت نمود تا رای ناصواب آن ظالم بقمع مراد و حرمت
و قطع علاقه شفقت مصروف گشته آن حمیده خصال جمیله افعال را در معرض قتل در آورد
و فرمان چنین داد تا او را بسخت ترین وجهی بقتل رسانند و آن چنان بود
که آن برگزیده سعادتمند را بقفا بر کشیده چهار میخ آهنین بر دست و پای
آن نازنین فرو کوفتند و هر روز چندین چوب بر وی میزدند و بمقراض
گوشت وی می بریدند و بعد از آن آتش بر وی می ریختند تا باینگونه بعذاب البشر
هلاک گردانیدند و آن شوهر بدنهاد را بشامت ایشان لقب فرعون ذی الاوتاد
در قرآن یاد کردند ابن عباس میگوید رضی الله تعالی عنهما که آن وقت که فرعون
مر او را عذاب می کرد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بروی بگذشت

آسیه رضی الله تعالی عنها بوی با انگشت اظهار الم نمود و میگرد موسی علیه الصلوة
والسلام بروی ترحم نموده حق سبحانه تعالی مناجات فرمود تا کریم کارساز
جل و علا آن مشقت از وی زایل گردانید چنانکه از آن عذاب هیچ گونه الم
نمیکشت تا در اثنای آن تعذیب آثار بروی تیار تجلیات کریم شده بود آورده
زبان مسالت بالتماس آن عطیه جاری گردانید که رب ابن لی عندک بیتا
فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظالمین و حضرت جلال احدیت
جل ذکره مسالت وی مقرون باجابت گردانیده الهام فرمود که ای آسیه
سر خود بردار چون سر برآورد کوشکی دید از یک دانه در از برای وی در بهشت بنا
کرده از غایت فرح و سرور خندان گشت فرعون چون بشاشت و سرور وی
مشاهده کرد جهل چندین نموده گفته ببینید که با وجود عذاب بی گونه میخندد
آنگاه حضرت مالک الملک جل جلاله فوجی از ملائکه عظام باستقبال جان آن تازه
فرستاد روح پرفتوح عشق او بسبود حق از قفس تن نشانده بمنازل روح و ریحان
وصول رسانیده تا آورده اند که چون آسیه از حق تعالی خواست که رب ابن لی
عندک بیتا فی الجنة ملائکه گفتند که زنی باین حشمت و همتی با مختصری خانه قناعت
میکند است گفت عندک بیتا گفتم خانه منظور نیست بلکه جوار دوست مقصود است
فرشتگان گفتند جل بیت هو عنده رب ای آسیه عالی همت آمدی که خانه در
جوار دوست اختیار کردی بیت بدرگه من روانش یاد بر پور همرا ببرانه
بندی وا و مشهور بکار بید ولتان بگذید چون تیر سر در کوی صاحب
دولتان گیر بساط سخن بدانکه پنج زن از زبان مسلمات ثقات
که بخلعت عفت مستور بودند و بحرمت عصمت مشهور و به پنج بلا ممتحن گشتند و

حقتعالی در آن بیت ایشانرا پنج بشارت تسلی کرامت فرمود اول زنی بود از اصحاب اخدود او را کودکی بود شیرخواره جهودان مر آن زن را از دین حق بدین باطل خواندند و آن زن قبول نمی‌کرد کودکش را در آتش افکندند تا شاید که آن ضعیفه از دین خود بگردد چون در آن واقعه غم و اندوه بر دل ناتوان آن بیچاره مستولی گشت حقتعالی آن کودک را در میان آتش بسخن در آورد تا با مادر گفت یا اماه اصبری لا تخافی ایا مادر خود را درین آتش در افکن و باک مدار و زنهار که از دین حق برنگردی و حضرت مولوی قدس سره در مثنوی این واقعه بدینطریق نموده است

نظم

یک زنی با طفل آورد آن جهود ... پیش آن بت و آتش شعله بود
طفل ازو بستد بآتش درفکند ... زن بترسید و دل از ایمان بکند
خواست تا او سجده آرد پیش بت ... بانگ زد آن طفل انی لم امت
اندرآ ای مادر اینجا من خوشم ... گرچه در صورت میان آتشم
چشم‌بندست آتش از بهر حجیب ... رحمتست این سر برآورده ز جیب
اندرآ مادر ببین برهان حق ... تا ببینی عشرت خاصان حق
اندرآ و آب بین آتش مثال ... از جهانی کآتش است آبش مثال
اندرآ اسرار ابراهیم بین ... کو در آتش یافت ورد و یاسمین
اندرین آتش بدیدم عالمی ... ذره ذره واندران عیسی دمی
اندرآ مادر بحق مادری ... بین که این آذر ندارد آذری
اندرآ مادر که اقبال آمدست ... اندرآ مادر مده دولت ز دست
اندرآ و دیگرانرا هم بخوان ... کاندر آتش شاه بنهادست خوان
اندرآیید ای همه پروانه وار

اندرین آتش که دارد صد بهار	خلق خود را بعد از آن بی خویشتن
میفکندند اندر آتش مرد و زن	بی موکل بی کشش از عشق دوست
زانکه شیرین کردن هر تلخ از وست	تا چنان شد کان عوانان خلق را
منع میکردند کآتش در میان	آن یهودی شد سیه‌رو و خجل
شد پشیمان زین سبب رنجور دل	کاندر ایمان خلق صادق‌تر شدند
بر فنای جسم عاشق‌تر شدند	دوم مریم خاتون رضی الله تعالی

عنها بود که چون فرزند بی پدر آورد زبان طعن و ملامت در حق وی کشاده شد
و تلاطم امواج بلا و تراکم افواج ابتلا بر باطن او سلاله دودمان عفت و صلاح
و خلاصه خاندان عزت و فلاح مستولی گشت حق تعالی همان فرزند را جهت
را بسخن در آورد که انی عبد الله آتانی الکتاب تا آن گرد ملامت از چهره ایمن
آن نقطه دایره عصمت برخاست سیوم مشاطه دختر فرعون بود که در آن غم
و اندوه آن کودک شیرخواره بصبر و تحملش دلالت کرد تا در آن محنت بروح و
راحت فائز گشت چهارم آسیه خاتون بود که در چنان محنت و بلا و
درد و عنائی که مبتلا گشته بود بمؤید فرشتگان و دعا موسی بن عمران
علیهم التحیة والرضوان بروح و ریحان مستعد آمد پنجم عائشه خاتون بود رضی
الله عنها که بتهمت منافقان رنجور گشت و از صحبت حضرت رسالت صلی الله
تعالی علیه وسلم مهجور ماند لشکر غم و اندوه بر باطن وی استیلا یافت و درد
و بلا و محنت و عنا بر دل نازنینش از حد درگذشت حضرت خداوندی جل و علا
هژده آیت عالی رایت بحمایت آن شکسته خاطر منزل فرمود تا آن درد و
محنت بمسرت و راحت مبدل گشت آید پیش آن طایفه که باین فرزندان

دل ریش انبیا علیهم السلام پیش برده بودند مجموع ابطر و لعین گرفتار گشتند
آنا موذیان آن در زمند اصحاب الجنة و در احق تعالی بلعنت مطرود گردانید که
قتل اصحاب الاخدود آزار ندیم خاتون رضی الله تعالی عنها جهودان بودند
بلعنت خداوندی جل و علا گرفتار گشتند لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل
بدخواهان مشاطه واسیه خاتون فرعون و فرعونیان بودند ایشان
نیز سنگسار لعنت و فرقت شدند و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنة مخالفان عائشه
رضی الله عنها منافقان بودند ایشان نیز بلعنت الهی جل و علا بدبخت
ابد گشتند لعنوا فی الدنیا والآخرة آری غرامت اعمال بدکرداران هم بذات
پلید ایشان باز گردد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله مگر شیطان هم رو
پیچیده شد که بد دیو هم خود را سیه رو دید نشد که آنچه می‌مالید در روی کسان
جمع شد و چهره آن ناکسان هم چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر
طعنه پاکان برد و در نخواهد تا بپوشد عیب کس بد گمان زند در عیب معیوبان نفس

مقتول دیگر از کشتگان تیغ بیداد و مظلومان نامراد

نقلست که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام روزی بمیقات رفته بود و
بمناجات با حق تعالی رفع حاجات نموده در وقت مراجعت خطاب آمد که ای موسی
چون بشهر مصر اندر آئی باید که بفلان محله روی و در آن محله کوی نیست و در آن
کوی سرائیست و در آن سرای پیریست که شصت سال چون چنگ در مجالس فساد
خم کرده و موی روی چون زخمه رباب در زدن آلات لهو سپید گردانیده
بهر زر عنبر سارا کافور بسیار ریخته و بر بالای توده ارغوان سوسن زعفران
بیخته خرمن عمر را بباد کفر برداده و اساس قصر حیات را بنیاد بر فساد

نهاده و دویست سالست که سر پیش فرعون بر زمین نهاده و فرعون
بی عون را بخدای پرستیده الموسی او را بگوی که هیچ وقت نیامد که
او بار از آئینه روزگار خود نیز دامی و جمال اقرار را از دلبری حجاب انکار نهاد
هر چند پیر شدی اما هنوز مخدرات حجاب غیب تمنای معاشرت تو می نمایند
و حوریان خلد برین بر مناظر علیین تماشا در تو می نگرند توانی ای پیر
بی تدبیر که با این همه تقصیر یکبار زبان تقریر بکلمه دلپذیر توحید بگشای
تا ما که خداوندیم همه تقصیرات را توقیر مبدل گردانیم الموسی اگر آن پیر
ترا ناسزا گوید از برای رضای ما در گذران و اگر از تو چیزی طلبد او را
بگنجی که در سرای اوست واقف گردان حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بفرمان مولی جل و علا چنانکه نشان گفته بود با آن در سرای آمد در سرای
را بسته دید سنگی برداشت و بر در زدن گرفت آن در با حضرت موسی علیه
الصلوة والسلام بزبان حال با نیقال بگشاد که ای پیغمبر با هیبت و ای رسول
بی شبهت سنگی که بر لب سنان چه هیچی باید انداخت بر جان من زدن حکمت چیست
اگر صاحب من کفران نعمت ورزیده است مرا چه گناه من بوحدانیت او اقرار
دارم و اینک و سخت من دو گواه همانم لیس که در وقت باز کردن و فراز
نمودن زار زار مینالم طاقت سنگ بر جگر خوردن از کجا دارم حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام بزبان حال از وی سوال کرد که این زار نالیدن تو
از کجاست و این سنگ بر سینه خوردن چرا است گفت الموسی اگر در میان
آدمیان خاین نبودی هیچ سرای را بدر حاجت نیامدی دزدی آدمی میکنند
بند گران و حلقه زنجیر من گشتیم من پاسبانی میکنم و چون دزد انم

آفریننده هر چند بر روی آشنایان روی گشاده میدارم ایشان نگاه
بر روی من هم نرسد حاصل چون آواز با صلابت قرع باب بگوش صحابه
رسید پیر مضطرب الحال بیرون دوید چون در راکشاد و نظر وی بر حضرت
افتاد علیه الصلواة والسلام گفت ای پیر چکاره آمده گفت للشیخ الرومی
قدس سره آمده ام که تا بگوش کشانت بینی دل هیچ وقت کم
دل خود نشانمت بد آمده ام که تا ترا جلوه دهم درین طریق جای عاشقان
تا افلاک رسانمت و سپیدی شکار من آمده تو را چشمه ام سوی دام باز
پرورده پیری پر الفت از در خانه تا اکنون چند هزار منزلست شهر شهر بر دو مست
بر سر ره نشانمت ای پیر آمده ام تا ترا با سلام و خداشناسی جل و علا
دعوت کنم گفت ایجاد و سحر تو بجای رسیده است که توقع میداری که در من
اثر کند و دویست سالست که فرعون را می پرستم اکنون بتو بیایم تو از جای کی
میبردم حضرت موسی علیه الصلواة والسلام فرمود درین دویست سال
از پرستش فرعون چه حاصل کرده گفت ای موسی نقود بیشمار و امتعه و اقمشه
بسیار بواسطه عبادت فرعون بمن واصل گشته تو بازی از عبادت خدای
خود چه طرف بربسته موسی علیه الصلواة والسلام گفت ای پیر من خدای
خود را جل جلاله از برای طمع مال دنیائی نمی پرستم بلکه از برای آن می پرستم
که استحقاق پرستش مر حضرت او راست زیرا که اوست آن خدائی که
اگر در مانی بفریادت رسد و اگر بخوانی اجابت کند سرگشتگان تیه حیرت را
دلیل جهت و هدایت او فرستد مغفرت گران بر نامه مرد پریشان نیستی
آن نهد سجلات زلات عصات جنایات را بیک دم ندم او در نوردد و طفل

غنچه دل عاصی را از بستان فضل نسیم بشارت اشباع شمیم رحمت او و نام
آرایش زبانها و یاد نام اوست و آسایش جانها در سماع کلام او
قطعه ای نام تو آرام دل و جان همه جمعیت خاطر پریشان همه خورشید
جمال است تابان شب و روز در آینه دیده گریان همه پیر گفت ای
موسی من کسی را که می‌پرستم از برای وصول مطالب دنیویه می‌پرستم
موسی گفت علیه الصلوة والسلام که ای پیر اگر چنانچه مقصود تو متاع
دنیویست پروردگار من جل و علا ترا گنجی رهنمونی کند که بی نیاز گردی
گفت آن گنج کدام است گفت حقتعالی در آستانه سرای تو نشان داده است
اکنون تفحص کن تا چه می‌بینی آن پیر پسری جوان داشت فرمود تا آستانه
در را بکافت گنجی ظاهر شد که در فهم و گمان نمی‌آمد چون پیر را نظر بر وی
افتاد گفت ای موسی من با خدای تعالی هنوز آشتی ناکرده از برای من خلعت
بفرستد دریغ باشد که با وجود وی به درگاه غیر وی تردد نمایم ای موسی
کلمه عرض کن تا مسلمان شوم پس پیر مسلمان شد و از شادی و بهجت
ایمان گرد بازار مصر بر می‌آمد و با آواز بلند می‌گفت لا اله الا الله موسی کلیم الله
خبر بفرعون بردند که فلان پیر که مدت دویست سال که سر بر آستانه خدمت
تو داشت بموسی ایمان آورده است فرعون فرمود تا او را گرفته بحضرت وی
آوردند فرعون گفت ای پیر مگر ترا موسی از راه برده است پیر گفت چنین مگو
بلکه مرا موسی علیه الصلوة والسلام براه آورده است فرعون گفت ازین
سخن برگرد وگرنه ترا عقوبت کنم پیر گفت کلا و حاشا که من ازین سخن برگردم
پس فرعون بفرمود تا دیگی پر روغن کرده بجوش آوردند پیر را گرفته به

دیگ روغن لقمان آوردند در روغن انداختند فرمان آمد که ای جبرئیل
بنده مرا دریاب جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام پیر را ببال اقبال خویش
از سر دیگ روغن در ربود و پیش حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
بر زمین نهاد بار دیگر پیر گرد شهر در طواف آمد همان کلمه بر زبان میراند
بارش گرفته پیش فرعون بردند باز همان طریق فرمان داده بر سر دیگ
روغن آوردند دیگر باره جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام او را در ربود و پیش
نزد موسی علیه الصلوٰة والسلام آورد همچنین تا بسه کرت بعد از آن پیر
گفت که ای موسی چه زیان دارد اگر در راه او جان نثار کنم و حیات ابدی را
بزندگانی فانی اختیار نمایم موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود که شاید
پیر این نوبت جان بر کف دست نهاده کلمه گویان بزبان حال میگفت

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی	سر فدای تو دگر نه من و سرگردانی
سر نمی از سر کوی تو نخواهم برتافت	کار دشوار نگیرد بیقین آسانی
خام را طاقت پروانهٔ دلسوخته نیست	نازکان را نبود قوت جان افشانی

ای باز پیر را گرفته بر سر دیگ روغن آوردند و در میان روغن داغ
انداختند چون روح از بدن پیر مفارقت نمود جبرئیل علیه الصلوٰة
والسلام گفت ای موسی بالا نگر تا چه می بینی موسی علیه الصلوٰة والسلام
بر نگریست دید که هفت آسمان را با هشت بهشت درگشادند و حوریان با
طبقهای نثار منتظر روح وی ایستاده اند پیر بزبان حال با اتصال میگفت

باز فرود آمدیم بر در سلطان خویش	باز گشادیم خوش بال و پر جان خویش
باز سعادت رسید دامن ما را کشید	بر سر گردون زدیم خیمهٔ ایوان خویش

دیده دیو و پری یافت ز یار وشی	هدهد جان باز رفت سوی سلیمان خویش
گفت مراد دلش یا چو نی درین رهگذر	چون بود بخشش که یافت دولت خندان خویش
آن شکری را که مصر هیچ ندیده بخواب	شکر که من یافتم در بن دندان خویش
بی زر و سیم دریم بی کشتی تهیم	قند و شکر میخوریم از شکرستان خویش
گوهر بن نازیبی نیست کست مشتری	صنعت آن زرگری رو بسوی کان خویش

رجعنا الی القصه نقلست که چون وقایع مذکوره بوقوع پیوست و حضرت موسی علیه الصلواة والسلام باظهار معجزات مؤید گشت جمعی عظیم از قبایل قبط بموسی علیه الصلواة والسلام ایمان آوردند چنانکه گویند هفتاد قبیله از قبطیان بشریعت الهیه جل و علا و ملت ابراهیم علیه الصلواة والسلام مستعد گشتند و بنو اسرائیل بملازمت موسی علیه الصلواة والسلام شروع کلی نموده بوجود شریفش مفتخر گشتند فرعون چون مشاهده این امر نمود فرمود تا بقیه قبطیان بر بنی اسرائیل تشدد آغاز کردند و زیادت بر معهود تکلیفات شاقه پیش آوردند و از جهت بنو اسرائیل استعانت بموسی علیه الصلواة والسلام نمودند که یا نبی الله پیش از ظهور مقدم همایون تو با دست آن قوم مبتلا بودیم و تحکمات ایشان میکشیدیم ولیکن بموجب بشارت آبا و اجداد خاطر بظهور دعوت و اظهار نبوت تو خوش میداشتیم و فرج و خلاص خود در آن تصور میکردیم و اکنون که زمانه بفر دولت بعثت شما مبین و مزین گشت همچنان بالای قبطیان گرفتاریم و سر رشته عقوبت ایشان بر ما عظیم تر و دست تعدی و تطاول کفره فجره قوی تر شده و از همین تحیر و اضطراب سینه داده و دیگر تحمل مشقت نمانده با اجازت ده که از اینجا فرار نموده هر یک بطرفی از اطراف

حالم روی نهیم و یا دستوری ده که با ایشان حرب کنیم والا تدبیری
دیگر اندیش که سبب رافت ما گردد حضرت موسی علیه الصلاة والسلام ایشان
را تسلیه داده فرمود عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض و چون
بعد از مواعظ و نصایح و اعجاز حضرت کلیم و انقیاد و تسلیم فرعون و متابعانش
مایوس شد بر آن قوم طاغی نفرین کرد لاجرم وجوه بلایا از حضرت خالق برایا
جل و علا بر ایشان متوالی و متواتر گشت و نخستین بلیه قحط آل فرعون بود که روی نمود
تا بمدت سه سال آن قحط در میان ایشان شیوع یافت و بعد از آن طوفان
ظاهر شد که اکثر معارف هلاک شدند و در تعیین آن طوفان اختلاف است جمعی
گویند طوفان آب بود و قائلان باین قول باز اختلاف نمودند بعضی گفتند که
باران صعب بارید که اکثر مزارع ایشان ضایع گشت و قریب بآن آمد که
تمام مصر غرق شود و از آن مهم بغایت مضطرب گشتند القلت که باران
چندان می بارید که هفته هفته از نمی ایستاد و مردم بامور خویش قیام نمودن
نمیتوانستند و آب بمرتبه در مصر برآمد که قبطیان بر پا ایستاده بودند مجال
نشستن نداشتند چراکه آب از سر میگذشت و از موافقه بنو اسرائیل فارغ بودند
بمرتبه که در خانهای ایشان هیچ آب در نمی آمد و بعافیت می بودند و گویند
که باران یک هفته بر همین منوال جریان یافت قبطیان نزد فرعون آمدند و
بنالیدند فرعون موسی را علیه الصلاة والسلام طلبید و گفت ای موسی اکنون تمام
مصر در معرض انهدام افتاده است و خلایق بر شرف هلاکت دعا کن و از
خدای خود درخواه تا این عذاب بردارد قبول کردیم که ایمان آریم و بنی
اسرائیل را با تو بفرستیم حضرت موسی علیه الصلاة والسلام دست برآورده

دعا فرمود حق تعالی اجابت کرد بادی بفرستاد تا آبها را نشف گردانید
و بعد از آن نباتات از زمین رستن گرفت و عالم سبز و خرم شد فرعونیان
گفتند که این طوفان بلا نبود بلکه عین عطا بود و ما را نشاید که از نعمت و عطیت
بنالیم و بسبب آن بموسی ایمان آریم پس نقض عهد کرده باز بر سر جهود خود
رفتند و از آنچه گفته بودند غلیظ تر گشتند و جمعی از مفسران و گروهی از
مورخان طوفان را طاعون قرعو دا آورده اند و گویند که بموسی علیه الصلوة
والسلام وحی آمد که امشب بر فرعونیان طاعون می فرستیم و موسی علیه
الصلوة والسلام اظهار نمینموده خبر بفرعون رسید گفت امشب جوانان
ما را با جوانان بنی اسرائیل یک جا مجتمع گردانید و پیران ما با پیران ایشان
و کودکان ما را با کودکان و زنان ما را با زنان ایشان تا چون شب تار
در میان قوم در آید میان بنی اسرائیل و قبطیان امتیاز نتوانند کرد چنانکه
اگر از ما بمیرند از ایشان نیز هلاک گردند چون شب شد حق تعالی مرگ بر
ایشان گماشت تا هشتاد هزار مرد معتبر در آن شب از ایشان هلاک شدند و از
عوام و بهایم خود در حساب نیامدند و بنو اسرائیلیان بسلامت ماندند و
گویند که قضیه هم بتقدیر تا هفت روز و بروایتی تا مدت یک سال میمردند
و هیچگونه عبرت نگرفتند و بر کفر و ضلالت اصرار مینمودند آنگاه فرمان آمد که
ای موسی بصحرا بیرون رو و اشارتی بجانب مشرق و مغرب کن چون بفرمان
قیام نمود از هر جانب ملخ روان شد چنانکه کوه و دشت بیابان و خراب و
عمران ایشان را فرو گرفت و بر مزارع ایشان تسلط یافته تمامی اسباب و
جهات ایشان را نابود ساخت و گویند که نزول این بلیه را وان حقها و در فصل

غلات ایشان بود وا صیبت هفت روز برداشت کرد رسیدت از اکثر جراد نه
آسمان بنمود و نه زمین نه از غلات چیزی باقی ماند و نه از خضاریت تا سجده
که چوبهای خانها از بل و در و پنجر با الکل نابود گشت چون این بلیه بر ایشان
شایع گشت نزد حضرت موسی علیه الصلواة والسلام آمدند و استغاثه نمودند
فرمود دعا کنم تا حقتعالی دفع این بلیه کند ولیکن بشرط با نکه ایمان آرید
و قبول دین حقتعالی کنید قبول کردند حضرت کلیم علیه الصلواة والسلام دعا
فرمود حقتعالی بادی فرستاد تا آن ملخان را از آن دیار بدریا بازانداخت
فرعونیان گفتند که مقداری غلّه که ازین بلیه باقی مانده است جمع کنیم و در انبارها
ذخیره سازیم و امثال بهر نوع باشد بر آن بگذرانیم و دین موسی را علیه
الصلواة والسلام قبول نکنیم پس نقض عهد کردند و قبول دین اسلام نمودند
چون از ین واقعه مدت یکماه بگذشت حقتعالی قمل بر ایشان گماشت و در تفسیر
قمل نیز اختلافست بعضی گویند از ملخ پیاده است چنان هجوم نمودند که کوه
و دشت و صحرا و خانهای ایشان پر شد تر و خشک هر چه مانده بود همه
را خوردند تا گویند که موی سر و ریش ایشان را خوردند باز آمدند و نزد حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام زاری و ناله آغاز کردند و این نوبت بقبول
ایمان جزم نمودند حضرت موسی علیه الصلواة والسلام دعا فرمود حق
تعالی دفع آن بلیه کرده باز کافران نقض عهد کردند و بر کفر خویش اصرار
می نمودند و بعضی قمل را کرمی که گندم خورد تفسیر کرده اند و گویند که این
کرمان انچه ایشان در انبارها ذخیره ساخته بودند نابود کردند و گروهی
بشپش تفسیر نموده اند و گویند حقتعالی شپش را بر ایشان گماشت تا بجدیکه

اعضاء بدن واشعار واشفار عیون وابصار ایشان را فرو گرفت و
قرار و صبر از دل ایشان برداشت و کوبیدن بمرتبه رسید که تمامی جایهای
شب و روز ایشان و فرش و اوانی طعام و شراب ایشان از شپش
جوشش می زد و باین بلیه عظمی آن کافران مبتلا گشتند و بنو اسرائیلیان از
مجموع این بلیات مصون و محفوظ می بودند **نقلست** که یکی از ایشان
ستونی از گچ و آجر ساخت و آنرا اساس کرده بر بالای آن طعام می نهاد
هر بار که به نزدیک طعام خود آمدی طعام را پر قمل یافتی ازین واهیه نیز
بتنگ آمده بودند بار دیگر باستغاثه نزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام آمدند
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام دعا فرمود حقتعالی بادی سوزان
بفرستاد تا همه این جانوران را بسوخت و آن ظالمان بعهد خود وفا نکردند و
همچنان کافر بودند القصه ماهی بعافیت بگذرانیدند حضرت موسی علیه
الصلوة والسلام از ایشان استدعای ایمان نموده گفتند ای موسی
پیش ازانکه ما را ازینهمه زیان فرمائی بتو ایمان نیاورده بودیم اکنون
که از شر تو اینهمه زیان بما عاید گشت چگونه ایمان آریم سوگند بعزت فرعون
که هرگز بتو ایمان نیاریم چون گستاخی و بی ادبی ایشان بانجا رسید
خطاب آمد که ای موسی بر لب دریای نیل رو و عصای خویش بر لب دریا
فرو بر و اشارت بچغزان کن تا از دریا بیرون آیند چون بفرمان قیام
نمود همه چغزان چار بیک دیگر رسانیده یکبار از دریا بیرون آمدند و روی
بجانب مصر نهادند چنانکه زمین مصر را بپوشیدند و بر زبر یکدیگر برآمدند
تا چنانکه در تمام مصر یک گز جای در دشت و صحرا و خانه و کوچی و بازار بر آمد

وشب تا بروز از فریاد وبانگ ایشان در مانده خواب وقرار قبطیان
بر خواست ودر طعام وشراب وجامهٔ خواب واوانی وامتعه ودیگ و
کاسهٔ ایشان در آمدند ودر دیگدان وتنور تفسان در میان آتش برمی
آمدند ودرون جامه در آغوش وکنار ایشان برمی‌جستند تا بحدی که گاه
بسخن گفتن دهان بگشادی فی الحال غوکی در دهان وی در آمدی
هنوز افزار در دیگ نکرده بودی که دیگ از غوک مملو گشته بودی وخمیر از
برای نان ناگرفته بودی که تمامی آن بغوک آمیخته بودی وامام ثعلبی بعرائس
آورده است که حقتعالی اینجا ملا از ضفادع پسندیده همه را واز ایشانرا بتسبیح
گردانید وایشانرا در آتش بر دو وطن داد قبطیان ازین واقعه بغایت تنگ
آمدند ونزد حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بفریاد آمده گفتند
این نوبت دعا کن تا ایمان آریم وبنی اسرائیل را با تو بفرستیم ودرین
نوبت زیاد مبالغه کردند حضرت موسی علیه الصلواة والسلام باز دعا
فرمود حقتعالی آن بلا از ایشان باز برد وآن چنان بود که موسی
علیه الصلواة والسلام بعصا اشارت فرمود هر ضفدعی که بود بدریا رجعت
نمود وآنچه مرده بود برخواست وبهوایی سیلی در آمد وهمه را بدریا انداخت
باز نقض عهد کرده بکفر وجحود خود باز گشتند یکماه دیگر بعافیت بودند چون
بکفر وجحود اصرار نمودند حقتعالی بلای دیگر نازل ایشان کرد وآب نیل
بر ایشان خون گردانید چنانکه از یک طرف اسرائیلی آب صافی میکشید
وقبطی خون ناب میچشید وتمامی خم وکوزه واودیه وحیاض وانهار قبطیان
که نهرات خوشگوار کرده بودند همه خون مطلق شد ونی آب خوردن ماندند

آب رنگین قبطیان به پیش فرعون رفتند و از آن حال شکایت کردند
گفت این نیز سحر موسی است دو مرد طلب کرد یکی از بنی اسرائیل و دیگری
از قبطیان و آب و آنی در مجلس پیش نهادند آنچه نزد بنی اسرائیل بود
آب صاف بود و همچنین اگر از کوزهٔ بنی اسرائیل آب آشامیدی آب خوشگوار
بودی و اگر قبطی بیاشامیدی خون ناب بودی تا گویند که زنی از قبطیان
از تشنگی بر شرف هلاکت رسیده بود و نزد زنی از بنی اسرائیلیان استغاثه نمود تا آب
خاص خود او را بدهد چون از سبو آب از برای وی در جام کرد آن آب
فی الحال خون شد گفت مقدار آب در دهان خود کن و از دهان خود در
دهان من ریز آب در دهان بنی اسرائیل آب بود چون بدهان قبطی آمد خون
شد القصه هفت روز همین حال بر ایشان بگذشت بغایت تنگ
آمدند باز نزد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آمده عهد کردند که این
بلا از ایشان منکشف گردد البته در ایمان استقامت دارند و موسی
بنا بر این عهد دعا فرمود حق تعالی آن بلا را منکشف گردانید و چون باز
عافیت از پردهٔ غیب جمال نمود دیده و لبان باز نقض عهد کشیده
لباس مخالفت پوشیدند و در کفر و جحود تا آنکه میکوشیدند تا وقت
هلاکت ایشان در رسید از کعب احبار رضی الله تعالی عنه سوال کردند که
از وقت سحره ایمان آورده بود تا آن وقت که موسی علیه الصلوٰة والسلام
از میان ایشان بیرون آمد چند گاه بود گفت بیست سال بود و آیات
تسعه در مدت بظهور پیوست و در روایات اهل کتاب هست که نزول این بلاها
در مدت یازده ماه اتفاق افتاد اول آن شهر آباد و آخر آن آزار بود

از تتمۀ سال هشتادم از سن مبارک حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام فاما
میان اهل تاریخ مشهورتر آنکه مدت ظهور این آیات سه سال و یازده ماه بود آورده
اند که فرعون باغوای هامان بر قتل موسی علیه الصلوٰة والسلام عازم شد چون
آنحضرت از این قصه وقوف یافت دعا فرمود که ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی
قلوبهم الایه پروردگارا اموال ایشان را مسخ گردان و دلهای ایشان را سخت بنا
و مهر بر قلوب ایشان تا بعذاب دردناک گرفتار گردند و در بعضی تفاسیر مذکور است
که نقد و جنس که قبطیان داشتند متحول بسنگ شد بحیثیتی که زنانی از زنهای
قبطیان بنان پختن اشتغال داشت حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود
نانها در تنور مبدل بسنگ شد و دیگر باره آل فرعون پیش موسی علیه الصلوٰة
والسلام آمدند و عهد کردند اگر موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا کند تا باری
سبحانه تعالی نعمتهای ایشانرا بر قرار سابق بر ایشان ارزانی دارد همه متابعت
شریعت نمایند و حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود بشرف اجابت
مقرون گشت اما آن سنگدلان همچنان بر کفر و تمرد و عناد اصرار نموده گفتند
تا چندی از آیات و علامات بما نمائی که ما از دنیا که مرتکب آن شده ایم بگردانی
بدانکه مثل این آیات هر چند اظهار نمائی بتو ایمان نخواهیم آورد و به نبوت
تو تصدیق نخواهیم کرد چنین گویند هر نوبت که فرعون آیتی میدید عزیمت مینمود
که بموسی علیه الصلوٰة والسلام بگرود اما آن ضال مضل یعنی هامان لعین او را
از آن اندیشه مانع گشته میگفت اترید ان تکون عبدا بعد از آن گفت ربا
تکون مملوکا بعد ان کنت مالکا و فرعون بسخن آن ملعون از طریق مستقیم انحراف
نموده بهاویه هلاک میل کرده سیه روی ابدی گشت بیت صحبت نااهلان

چون دیگ تهی است اندرون خالی و بیرون تهی است. اما واقعی دیگر
از وقایع که در انگاره بیست سال بوقوع پیوست
بنا صرح است نقلا آثار وجلا اخبار چنین آورده اند که چون
کاری از حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بالا گرفت و جمعی کثیر با او ایمان
آوردند فرعون گفت که ما را با موسی کاری نیست و من میخواهم که به آسمان روم
و بر حال خدای موسی جل و علا اطلاع یابم و با او جنگ کنم چه معبودی که مستحق
معبودیت باشد بغیر خود کسی در عالم ندیده ام و چنان گمان می برم که موسی
از جمله دروغ گویانست که خدای دیگر از من اثبات می کند این اندیشه در
ضمیر نامبارکش رسوخ یافتی تا هامان لعین را با خطاب تخصیص نمود یا هامان
ابن لی صرحا لعلی اطلع الی اله موسی و انی لاظنه کاذبا پس هامان بفرمود تا
اطراف ولایت استادان ماهر جمع گردند و بنایان که در علم بنا و هندسه کسب
اصابت در میدان و راستی دادند و تقدیر ارکان و مناظر افلاک از اوج
تدبیر میخواهند جمع گردانید تا آورده اند که پنجاه هزار مهندس موسس که
چون آلات و افزار خود بگستردی دکان و دوران افلاک را چشم خیره ماندی
و چون رشته در هم نوشته خود بسط کردی بر مثال خط ابیض صبح بر فلق افق
زبرجدی تتق احاطت نمودی چون شاهول خود از برج با عروج فرو گذاشتی
بیننده او را شهاب ثاقب پنداشتی ترازوی ایشان بر برج میزان سبقت
جستی و گونیا ایشان در ترتیب اضلاع و زوایای بر جوزا و ثریا مبادرت
نمودی درین بنا فسیح البنیان بکار بازداشتند و اعداد عاملان دیگر
از نجاران و حجاران و کارگران از تحت عد خارج در ترتیب مصالح

تعیین نمودند تا گویند مدت هفت سال متصل بعمارت آن کوشک پرداختند
تا آن قصر را بنوعی ساختند که از وقت خلق آسمان تا باین زمان چنان
عمارتی عالی ارکان در روی زمین بنیاد نهاده بودند و بآن رفعت و
استعلا ارتفاع نداده بودند تا گویند که چنانش بلند ساخته بودند که چون
آفتاب از مشرق طلوع کردی سایهٔ آن کوشک بمغرب افتادی و چون
افول نمودی سایه بمشرق پیمودی و در بعضی از تواریخ آورده است والعهدة
علی الراوی که آن قصر بمرتبهٔ ارتفاع یافته بود که مدت یک سال و نیم بالسعی
که رونده از حضیض باوج آن رسیدی و چون بنا صرح تمام شد فرعون بر
بالای قصر برآمد و تیری بجانب آسمان انداخت حضرت عزت جل و علا فرشته
را فرمان داد تا بخون آلوده آن تیر را بسوی فرعون افکند و آن ملعون صرف
بشاشت نموده گفت خدای موسی را بقتل رسانیدیم نقلست که حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام چون برین واقعه اطلاع یافت بغایت ملول خاطر
گشت و بحق تعالی مراجعت نمود خطاب آمد که یا موسی الصبر مطیة الظفر جراحت
خاطر را بمرهم صبر معالجت فرمای که عنقریب از کوشک و صاحب کوشک اثر
نخواهد ماند منقولست که چون لعین از آن کوشک فرود آمد جبرئیل علیه الصلواة
والسلام بفرمان ایزد سبحانه تعالی گوشهٔ جناحی بر آن قصر زده سه پاره
گردانید قطعه از آن بلشکرگاه فرعون افتاد و قطعه در دریا و قطعهٔ دیگر بطرف
مغرب قرار گرفت و ضحاک میگوید رضی الله تعالی که برسیدن آن قطعه سی
وسی و دو هزار هزار مرد هلاک گردانید منقولست که هر کرا از عمال و کارکنان که
در آن کوشک عملی کرده بودند هر کدامی بنوعی هلاک گشتند آنها که گنج را هم

می بخیتند مجموع بسوختند و منابر و عمال مجموع بمردند و آهنگران و نجاران
دستهاء ایشان خشک گشته از کار فرو ماندند و این جمیع از دمیدن صبح بود
تا بر آمدن آفتاب **اشارت شریفه** ایدرویش بدانکه حصهٔ قوا از قصه
الست آنچنانکه فرعون را کوشکی بود بنقش و نگار آراسته و بانواع تکلفات
و تزیینات پیراسته کذلک ترا نیز قصریست در عالم وجود بحسن صورت و کمال
سیرت بنگاشته و برج باعز و بنیش را باوج حسن و جمال و ذروهٔ فضل و
کمال برافراشته آن عبارت از قصر وجود و نگارخانهٔ عمر است که اصل بنیاد
او را مهندسان علم و حکمت بدعایم قوایم و مفاصل عظام استحکام داده اند
و شرف غرف آنرا بدست اصطناع بمرتبهٔ ارتفاع رسانیده **چنانکه والد**
فقیر قدس سره نقاش قصر فطرت بی صورت و هیولی

بر صدر لوح حکمت نقشی کشیده زیبا	شهباز جان نشسته بر قبهٔ معالی
عنقای عقل جسته بر قاف قرب وادی	برداشت قبضهٔ گل بنگاشت هیکل
کز نور اوست حاصل خورشید اوج اعلی	وان کوشک فرعون ساخت

بزعم آنکه بر عالم ربوبیت اطلاع یابد لعلی اطلع الی اله موسی و این کوشک
که حضرت جلال احدیت ساخت جل و علا تا از لطایف ربوبیت و عواطف الوهیت
حضرت صمدیت عز اسمه واقف گردی و فی انفسکم افلا تبصرون چون بنا
لعین از روی ضلالت و جهالت بود لاجرم سبب ملال و موجب اضلال
وی گشت و چون این بنا رب العالمین جل جلاله مبنی بر علم معرفت و
طریقت هدایه بود سبب فلاح و موجب نجاح آمد که سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اما ایدرویش واقف حال خود باش

که این قصر وجود و لنگرخانهٔ عمر را ثباتی و بقائی نیست بیت خوش نشستی در قصر
وجود و لنگرخانهٔ عمر ولی چه سود که مرگش خراب خواهد کرد چنانکه جبرئیل علیه
الصلوة والسلام بگوشهٔ بال قصر فرعون را در هم کوفته منقسم بسه قسم
گردانید اینجا عزرائیل علیه الصلوة والسلام قصر وجود ترا ببال اجل قطعهٔ
امل از پای در خواهد آورد و منقسم بسه قسم خواهد گردانید تن را بمغرب بی‌جان
خواهد فرستاد و جان را بلشکرگاه الارواح جنود مجنده و دل را بدریای
وصال استغراق مشاهدهٔ جمال خواهد افگند بیت بود و نابود دل یکقطره آب
چه شد که در دریا گران آمد و با دریا شد رباعی البحر بحر علی ما کان فی قدم
ان الحوادث امواج و انهار لا یحجبنک اشکال تشاکلها عمن تشکل فیها
وهی استار رباعی ای بحر نفس زند چه خوانند بخار چون شد متراکم
ان نفس ابر شمار باران شود ار چنین گشت قطره شمار وان باران ای
بحر اخر کار

ذکر خروج حضرت موسی و هارون علیه الصلوة والسلام از مصر و کیفیت خلاصی بنی اسرائیل

و هلاک فرعون و هامان باتباعان و متعلقان قال الله سبحانه و تعالی
و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی لیلا انکم متبعون ناقلان اخبار و حاملان
آثار باقوال دربار که هر شاز خویش چنین نقش بسته بوده اند که چون بنی
اسرائیل از جور و عنت الظالم فی انصاف بتنگ برآمدند و طاقت
ایشان طاق گشته و ماه اصطبار ایشان بمحاق گرفتار آمده نزد حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام آمدند که یا نبی الله هر چند رایت اسلام اعلا
می پذیرد و تابعان حضرت بعدد شمار بی زیادت می شوند این لعین

نسبت بما اسلاف شما اذیت میکنند و زیادت بر معهود تکلیفات شاقه بر ما الزام
می نمایند و پیش از ظهور مقدم همایون شما باذیت اینقوم مبتلا می بودیم
و تحکمات ایشان میکشیدیم ولیکن بموجب بشارت آبا و اجداد خاطر
بظهور دعوت و نبوت شما خوش میداشتیم قبطیان گرفتار و در هر لحظه
عقوبت ایشان بر ما عظیم تر و دست تسلط کفره قوی تر میشود و از بیمی تحیر
و اضطراب دست داده و دیگر تحمل مشقت نمانده یا اجازت فرمائی تا فرار نموده
هر یک بطرفی از اطراف عالم روی آریم و یا دستوری ده که با اینها حرب کنیم
و الا تدبیری دیگر اندیش که سبب راحت ما گردد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
در بود دل آن گرفتاران را بجناب خداوندی جل و علا معروض داشته
لطف الهی جل و علا بفریاد دردمندان رسیده بموسی علیه الصلوة والسلام
وحی فرستاد که ای موسی وقت هلاک اینقوم رسید و هنگام خلاص مومنان
روی نمود اکنون بنی اسرائیل را جمع کن و هر چهار خانه وار را در یک خانه
در آر و گوسفندان ذبح کنند و خونهای گوسفندان را بر درهای سرای ها
بزنند بهر حکمتی که آراست بمالند که ما فوق و ما یعلم جنود ربک الا هو بخونریزی
این ناپاک بیباک مستعجل شدیم تا ملائکه عذاب چون علامت خونریزی بر در
خانهای شما ببینند تیغ انتقام در نیام کنند و جائیکه این علامت نه بینند بخون
ریزی ایشان قیام نمایند و دیگر آنکه چون این علامت همراهان ببینند و دانند
که صاحب آن خانه بیرون رفته است و نیز امر فرمود که چراغها در خانها افروخته
گذارند تا برسیدن صبح نقلست که خروج حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
بجنب فوج مامور شد و تمامی بنی اسرائیل اشرف اسباب را طلب کرده

مضمون وحی الهی جل و علا بر ایشان رسانید و مجموع آن قوم را بتهیهٔ اسباب
سفر امر فرمود و از جمله مامورات الهی جل و علا یکی آن بود که مالهای قبطیان را
از زر و زیور و حلی و حلل انچه توانند بر سبیل عاریت از ایشان بستانند
که مالهای خطیر بی تحمل مشقتی و مقاسات محنتی بر ایشان کرم نموده ایم بنابر این
فرمان بنی اسرائیلیان از زنان و مردان به بهانهٔ مهمانی و ترتیبات عید
اکثر نقود و جواهر که از خزاین و دفاین حضرت یوسف علیه الصلوٰة والسلام
بدست فرعون افتاده بود زیادت از حد عد از قبطیان بعاریت گرفتند و
در هنگام نیم شب که تاجداران هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه تاج سکون
بر سر متحرکان این بسیط ناهموار بساط نهادند و جوهریان بازار قدم
جهره جواهر نور در خزائن خمول مخزون کردند جهان چون تن هندوان
رنگ قیرگون برآورد و سپاه سیاه جیش عساکر این بساط مسدس را
بعساکر ظلمت احاطت نمود و قبطیان در زاویهٔ خمول سر در غنشاده سکون در
کشیده بودند و هر یک بکنج فراغتی باستراحت آرامیده بنو اسرائیل آن
فرصت غنیمت شمرده با اهل و عیال و متعلقان بفراغ دل مقرون ببال و منال
روی بجانب دریا روان گشتند و چون بموضعی که آنرا عین الشمس گویند
رسیدند موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود تا عرض لشکر کردند و در عدد
ایشان اقوال مختلفه است انچه اقرب بصحت است ششصد هزار و بیست هزار مرد
مکمل بودند که در میان ایشان پیران هفتاد ساله و جوانان بیست ساله در
شمار در نیامدند و زنان خود در شمار نبودند و بعد از عرض طبقات
جیش حضرت موسی و هارون را علیهم الصلوٰة والسلام مقدمهٔ لشکر ساختند

همه بود و به پسر و را پسر دیگران سپاها بود ولی ولاد وری سپرد و یوشع بن نون را علیه
والسلام باشراف سبط یوسف و بنیامین علیهما الصلوة والسلام در قالب
بجای داد و خود به شاقه روان شد و به صورت بروایتی با شهر در شب یکشنبه نهم
ماه محرم روی نمود و بعضی از اهل کتاب گویند که خروج حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام از مصر شب پنجشنبه یازدهم نیسان بود و یهود روز پنجشنبه آن سال را
عید الفطر گویند بسبب آنکه چون اسرائیلیان در وقت خروج از مصر مجال آن نداشتند
که خمیر را به در خمیر کنند و بسبب تعجیلی که داشتند همه فطیر پخته بودند و یهود نیز در آن
روز فطیر میپزند و آن روز را عید اعظم دارند و هر که در آن روز فطیر ایشان که در پهلوی بیچه
مسلمانان میپزند بخورد با وی احسان بیش میکنند

ذکر مطلع شدن قبطیان از حال بنی اسرائیل و لشکر کشیدن فرعون در عقب ایشان بانتقام ایشان و از آب گذشتن

مفسران آورده اند که چون صباح نهم محرم که طلیعه سپاه آفتاب از مشرق
عالم طلوع کرد و شعشعه زرین طناب نور در فضای عالم گسترده قبطیان از
خواب برخواستند و از بنی اسرائیل هیچکس را ندیدند و بسبب ایشان واقف گشتند
از فقدان اموال نزدیک بود که دیوانه شوند بالضروره فریاد و افغان برآورده
به بارگاه فرعون آمدند و صورت حال را عرض گردانیدند و فرعون بجمع لشکر
فرمان داد و خواست که زمان بخود در عقب بنی اسرائیل شتابد اما بواسطه آنکه
در آن شب در محلات مصر علت وبا آشکار در محلات قبطیان بسیار بود
بود و نیز بجهت علاوه بر آن توقف ماند در عرایس میگوید که هفتاد هزار دختر بکر قبطیان
در آن شب هلاک شدند و بامداد دوشنبه عاشر محرم که نام نکبت انجام ولد فرعون

با لشکر بیکران بتعجیل تمام در پی موسی روان شد و هامان را مقدمه لشکر ساخته
و خود در عقب لشکر براثر بنی اسرائیل بجانب دریا شتافتند و گویند که لشکر وی
هزار هزار و هفتصد هزار مرد مکمل بودند همه مسلح و با آلات حرب آراسته و بروایت
ابن جریج آنکه فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه در عقب حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام فرستاد که با هر یکی هزار مرد مکمل بودند و فرعون در عقب
ایشان با صد هزار مرد دیگر سوار که همه چون بر اسپان ابلق سیاه سوار بودند و لباسهای
ایشان نیز همرنگ لباس فرعون بود روان گشت چون از روز شش ساعت
منقضی گشت این دو لشکر قریب بیکدیگر رسیدند چنانکه یکدیگر را بدیدند قوم موسی
علیه الصلوٰة والسلام بفریاد آمدند که یا نبی الله انا لمدرکون یا موسی اوذینا
من قبل ان تاتینا ومن بعد ما جئتنا دشمن رسید و بیباک ما را گرفتاران و
اسیر ایشیم چه از پس آتش شمشیر است و از پیش دریای آب ع بچشم بینت بدل
چه کند کار خرابست حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام جواب داد که کلا ان
معی ربی سیهدین آفریدگار حق تعالی و تقدس مرا بنصرت و فیروزی وعده داده است
و سواعیدا و جمیل وکرم حق و صدق است شما اندوهگین مباشید که هم اکنون فرج
پدید آید ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین چون
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بکنار دریا رسید دید که باد می وزد و دریا
موج می زند یوشع بن نون علیه الصلوٰة والسلام پیش موسی آمد صلوات الله
تعالی وعلیه گفت یا کلیم الله تعالی ترا فرمان چیست دریا رسید و دشمنان
در عقب میرسند موسی علیه الصلوٰة والسلام فرمود امر چنانست که درین دریا
درآئیم فی الحال یوشع مرکب بدریا انداخت تا سم مرکب وی پیش نرسید

چون نوبت بدیگران رسید موسی علیه الصلوٰة والسلام توجه بجناب
قدس فرمود خطاب آمد که اضرب بعصاک البحر و آن روز آب دریا بسیار بود
چنانکه گویند بعرض آن چهار فرسنگ بود موسی علیه الصلوٰة والسلام عصا
کشید و بر دریا زد دریا اطاعت فرمان نمود موسی علیه الصلوٰة والسلام
متحیر ماند وحی آمد که دریا را بنام کنیت بخوان تا فرمان برداری کند حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام دیگر نوبت عصا بروی زد و گفت انفلق یا ابا خالد
باذن الله تعالی دریا فی الحال بشگافت فکان کل فرق کالطود العظیم
در حدیث آمده است که حضرت رسالت فرمود صلی الله تعالی علیه وسلم که شما را
خبر کنم بکلماتی که کلیم الرحمن علیه الصلوٰة والسلام در حین عبور دریا بآن کلمات
تکلم فرمود تا ببرکت آن کلمات دریا از برای وی بشگافتند و بنی اسرائیل را و
از آن بگذرانیدند یاران گفتند بلی یا رسول الله حضرت علیه الصلوٰة والسلام
این دعا خواندند اللهم لك الحمد والیك المشتکی وبك المستغاث وانت المستعان
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و همین دعا بود که حضرت رسالت صلی الله
تعالی علیه وسلم ببرکت این در روز بدر بر کفار نصرت یافتند بعد از آنکه این دعا
خواند و عصا بر دریا زد دریا بدوازده کوچه بعدد اسباط بنی اسرائیل بشگافت
و اجزای آب از مواضع خود برخاسته بمثال دوازده طاق در میان هوا بایستاد و
نسیم لطف در حرکت آمد و آفتاب عنایت بقعر دریا تافته همان زمان چنان خشک
شد که گرد از قعر دریا برآمد و هر سبطی در کوچه در آمده خواستند تا یکدیگر را ببینند
هر چند موسی علیه الصلوٰة والسلام برفاهیت احوال همه اسباط بشارت میداد
اضطراب خاطر ایشان قرار نمی یافت با حقتعالی مناجات کرده گفت اللهم اعنی

علی اختلافهم السنیه خطاب آمد که بار العصا اشارت فرما چون اشارت کرد کوهها
آب که بفرمان حقتعالی معلق ایستاده بود منشق گشت چنانکه هر دوازده فرقه در
حین مرور یکدیگر را میدیدند و آواز هم می شنیدند و موسی علیه الصلوٰة والسلام
بر ساحل چندان توقف نمود که مجموع بنی اسرائیل در قعر بحر در آمدند و از آن بحر
هایل بساحل نجات رسیدند و چون فرعون بدانجا رسید و دریا را بدان منوال
مشاهده کرد از غایت دهشت بر خویشتن بلرزید و در قدرت پادشاه قدیم
جل جلاله و معجزه موسی علیه الصلوٰة والسلام متحیر گشته از عین تحیر غریق بحر
تفکر گشت و در سلوک آن مسالک متردد شد گاه اندیشه مراجعت مصر میکرد و
گاه عزیمت متابعت دین موسی علیه الصلوٰة والسلام مینمود در این امر در
حال مراجعت و قضیه متابعت با هامان طریق مشورت مسلوک داشت آن لعین بجهت
فرعون را از این نیت باز داشته گفت مدت چهارصد سالست که بر عالمیان خداوندی
و پادشاهی کرده و بمرتبه الوهیت و ربوبیت سرافراز بوده اکنون شرمت نداری
که موسی و بنو اسرائیل از این آب بجادوی بگذرند و تو خواهی که باز گردی
و ایشان جان بسلامت بیرون بردند و تو مدت عمر در ننگ و عار بمانی بلکه این
آب از هیبت تو بدین سان ایستاده است و از فرط صولت تو همچنین منشق گشته
جهد کن تا خود را به بنی اسرائیل رسانیم و انتقام خود از ایشان بستانیم و فرعون
بکلمات مزخرف آن بدسگال مغرور گشته و بهذیانات آن بدافعال فریفته شده
از جاده صواب انحراف جست و مغرور وار اسپ بدریا راند القصه که چون
آخر لشکر موسی علیه الصلوٰة والسلام از آب بیرون آمدند مقدمه لشکر فرعون
رسیدند حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام قصد آن بود تا دریا بحالت

اولی بازگردد تا مانع درآمدن فرعونیان گردد خطاب آمد که ای موسی
تقدیر حضرت جلال ما چنانست که این طاغیان باغی و این متکبران گردن
کش را هلاک گردانیم آنگاه فرعون قصد درآمدن کرد اسپ وی از دریا
رم کرده امتناع مینمود جبرئیل امین علیه الصلوة والسلام بر حجر دم خود آن
سوار در رسید عمامه سیاه بسته و آن اسپ را بدریا راند و اسپ فرعون
ببوی آن مادیان در عقب وی درآمد همه اسپان بمتابعت در دریا راندند
میکائیل علیه الصلوة والسلام از عقب ایشان سوار هر که مانده بود از
قوم ایشان همه را میراندند تا مجموع بدریا درآمدند چون مقدمه قبطیان بساحل
نزدیک رسید و ساقه بدریا درآمد بحکم الهی جل و علا اجزاء آب بیکدیگر پیوستن
گرفت و همه متمردان طاغی را هلاک گردانید فغشیهم من الیم ما غشیهم و
اضل فرعون قومه و ما هدی القصة که چون قوم فرعون غرق گشتند
و دریا بحالت اولی بازگشت بنو اسرائیل از کیفیت حال فرعونیان خبر نداشتند
از موسی علیه الصلوة والسلام استخبار و تفتیش نمودند حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام از هلاک فرعون خبر داد ایشان بجهت آنکه استیلا و درازی عمر
وی مشاهده کرده بودند هلاک وی از جمله مستحیلات گمان می بردند گفتند
فرعون غرق نشد نیست و در حیات است و حالی بیرون آید و ما را هلاک سازد
باز حضرت موسی علیه الصلوة والسلام التماس نموده حقتعالی فرمود دریا را
تا جسد آن مطرود را بر روی آب انداخت تا همه بنو اسرائیلیان مرده را
بدان حال دیدند و لعل و مالی که با او مختص بود بشناختند و شکرگذاری آن نعمت
بپرداختند اما ذکر وقایعی که در وقت فرو رفتن بدریا

بظهور پیوسته واقعه اولی آن بود که جمعی از اکابر بنی
اسرائیل و اشراف اسباط وصیت حضرت یوسف صدیق را علیه الصلوٰة والسلام
که با بار ایشان تخصیص فرموده بود بمعروض حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام
گردانیدند و وصیت آن بود که از خروج بنی اسرائیل از مصر خبر داده بود
و ایشان را در آخر ایام حیات وصیت فرموده که صندوق جسد مبارکش را با خود
همراه ببرند و در جوار مقابر آبا و اجداد بزرگوارش را مدفون سازند و در حضرت
کلیم علیه الصلوٰة والسلام خواست که وصیت آنحضرت را بجا آورد اما بنا بر
طول مدت کسی بر مدفن آنحضرت وقوف نداشت که در کدام محل از رود نیل
است بعد از استقصای تمام و عدم اطلاع بر مرام بر موسی علیه الصلوٰة والسلام
وحی آمد تا در میان قوم ندا فرمود که کسی را که بر آن اطلاع باشد بخواند و بهر کس
ندا اندر آن ندا بسمع وی در نیاید حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام در میان
قوم برخاسته ندا فرمود که هست آن کس که مدفن یوسف علیه الصلوٰة والسلام
بداند باید که بجهت نشان مرا دلالت فرماید و هر گاه هیچ اطلاع نباشد این ندا
بگوشش وی در نیاید گویند جمعی که حضور بودند بسماع این ندا محظوظ
نگشتند و اند و در پیرزالی کهن سالی فرطوت حالی بسماع این سخن شعفه گشته
نزد کلیم آمد علیه الصلوٰة والسلام و حال آنکه در میان بنی اسرائیل مشکل
بتقدیم بر مرقد میمون آنحضرت اطلاع نبود و چون کلیم علیه الصلوٰة والسلام
نشان مرقد صدیق از آن ضعیفه تحقیق فرمود عجوزه گفت مرا نیز حاجتهاست
اگر مقرون باجابت گردد اعلام نمایم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
بعد از توجه بجناب قدس وعده قبول از وحی برسید که حاجت چیست

گفت میخواهم که حالت شباب و طراوت جوانی بمن باز گردد و در منازل و درجات
جنت با حضرت مرافقت نمایم و هم عنان باشم اگر حاجات مرا بشرف انجاح مقرون
گردانی ترا بمقبره حضرت یوسف علیه الصلوٰة والسلام راهنمائی کنم و حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بموجب وحی سماوی اسعاف مطلوب او را متکفل شد که آنچه
مدعای ویست بوصول پیوندد آنگاه گفت ای موسی من ضعیفم و قوت رفتار ندارم
مرا بر میباید داشت تا بساحل دریا رسانی تا مدفن حضرت صدیق بخصوصیه باز نمایم
خطاب آمد که ای موسی هر چه ضعیفه می گوید بتقدیم رسان حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام او را برداشته بکنار آب آورد و بعد از آن دعا فرمود تا آن عجوزه نعمت
جوانی باز یافته و بوعده مرافقت در جنت فائز آمده در میان آب نیل آن موضع را
بتعیین نشان داد و بعضی روایات اینواقعه پیش از مرور و انفلاق بحر آورده اند
تا گویند که موسی علیه الصلوٰة والسلام دعا فرمود تا آب از آن محل دور گشته زمین
را بشگافتند و تابوت صدیق که از سنگ مرمر بود و یا از شیشه بینا کما هو خلاف
الروایات بیرون آوردند و در حین عبور بعد از انفلاق البحر با خود بیرون بردند
فاما اکثر اهل تاریخ بر آنند که اینواقعه هم در شب رحلت بنی اسرائیل بوده است
والله تعالی اعلم اشارت ای درویش بدانکه وزان اینواقعه نسبت بکمالات
امت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم چنین می بینیم که چنانکه آن عجوزه بر موسی
علیه الصلوٰة والسلام نازمی کرد با آنکه از اسباب ناز که عبارت از حسن و جمالست
عاری بود و از فضل و کمال عاطل و موسی علیه الصلوٰة والسلام با وجود عظمت شان
و رفعت برهان خویش ناز او را میکشید و آنچه دلخواه وی بود بتقدیم میرسانید
این خاکساران بیضاعت را در روز اول با حضرت جلال احدیت جل و علا

همین معامله افتاده است اینجا موسی علیه الصلواة والسلام یکبار ندا کرد یا کسی که
مدفن یوسف را علیه الصلواة والسلام بشناخت جواب وی گفت اینجا حضرت
خداوندی جل و علا هشتاد و نه بار در قرآن ندا میکند که یا ایها الذین آمنوا تا
هر که او را می شناسد جواب وی گوید سبحانه تعالی اینجا پیرزالی ضعیفه جواب داد
اینجا مشت خاکسار نحیفه جواب می گوید لبیک اللهم لبیک اینجا موسی علیه الصلواة
والسلام پرسید از آن عجوزه العلمین قبر یوسف پیرزال گفت بلی اینجا حقتعالی
ازین ضعیفان پرسید الست بربکم گفتند بلی اینجا پیرزال گفت ای موسی من ضعیفم
پیاده نتوانم رفت مرا تا لب دریای نیل بردار موسی علیه الصلواة والسلام
انجاح مراد وی نموده او را برداشت اینجا خاکیان گفتند الهی ما ضعیفانیم خلق
الانسان ضعیفا ما را تا بساحل دریای اجل بردار مامول ایشان بشرف قبول
فائز آمد وحملناهم فی البر والبحر اینجا ضعیفه بهشت خواست و ملاقات موسی علیه
الصلواة والسلام بر سر وی خطاب آمد که ای موسی وی را وعده ده که ترا در وعده
تو بشارت نکنیم اینجا گدایان محمدی علیه الصلواة والسلام نیز بهشت خواستند و
لقای مولی تعالی بر سر وی لاجرم خود بجودی خود وعده داد که للذین احسنوا
الحسنی وزیاده اینجا موسی را علیه الصلواة والسلام در انجاز وعده مشاوره
نکرد امید انست که اینجا نیز وعده خود را خلاف نکند که وعد الله الذین آمنوا و
عملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما **اشارت دیگر** حضرت موسی علیه
الصلواة والسلام چون آن ضعیفه را بر کنار دریا رسانید گفت یوسف درین
دریا مدفون است اینجا آب را از روی وی بردار تا صندوق یوسف بیرون
آید اینجا نیز شیبان عالم غیبی می گویند که نقود عشق و محبت الهی جل و علا

دریا رسیدهای و شکستگانت که انا عند المنکسرة قلوبهم اما آب وجود خاک
تو حجاب شهود است موسی از حقتعالی درخواست کرد تا آن آب را از روی
برداشت صندوقی پدید آمد از سنگ مرمر حضرت یوسف را علیه الصلوة والسلام
در وی مستقر اینجا تو نیز از حقتعالی درخواه تا حجاب آب و خاک بشریت را از پیش
تو بردارد یا صندوقی پدید آرد یا قوتی تمام او و دیدار دلدار در وی حاصل
ولیکن وسعنی قلب عبدی المؤمن **رباعی** تا ظن نبری که هست کوچک دل ما
تا آن نشماری تو باندک دل ما گنجی که از آن مقربان محروم شدند گر هیچ
نشانش جوئی اینست دل ما **بیت** در دل و جان خانه کردی عاقبت هر دو را
دیوانه کردی عاقبت عشق هیچ در او را آوردی ز در عشق را بیگانه کردی عاقبت
دانه افتاده بودم زیر خاک دانه در دانه کردی عاقبت ترک عشقت کرد عالم
خراب قصد این ویرانه کردی عاقبت **اشارت دیگر** نقلست که آنگه که
بنی اسرائیلیان از مصر بیرون آمده بودند شبها راه گم کردند سرها بتحیر شکستند
بهر نوبت خطاب می شنیدند که یوسف را در میان دشمنان مگذارید حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام چون آن را شنید لاجرم در طلب یوسف علیه الصلوة والسلام
آن همه مبالغت نمود تا وی را از آن دریا بیرون نیاورد و بمرقد آبا و اجداد بزرگوار
نرسانید قرار نگرفت **نکته** ای درویش اینهمه برای چه بود تا دوست با دشمن
در یکجا نباشد بالبشارت باش که مومن را در دوزخ با کافران نگذارند
نصیحت نقلست که چون موسی علیه الصلوة والسلام بلب دریا رسید و دشمن
در عقب نمودار شد و دوستان پرسیدند که فرمان چیست موسی علیه الصلوة
والسلام گفت در پیش دریا در پا پدید آمد شد اسرائیلیان از تعب یقین از غرق

شدن نیز رسیدند وقت قدم از دریا باز کشیدند و نفر از کبار ایشان یکی یوشع
بن نون و دیگر کالب بن یوقنا علیهما الصلواة والسلام که هر دو سالار ان
لشکر موسی بودند علیه الصلواة والسلام تصدیق فرمان نموده از روی یقین
هر دو اسپ بدریا راندند و برگذشتند چنانکه سم اسپ ایشان تر نشد و چون
قوم گذشتن ایشان مشاهده کردند خواستند که بتقلید ایشان در آب روند
آب فرمان ایشان نبرد و بآب فرو رفتن گرفتند موسی علیه الصلواة والسلام
گفت که اینها ما از شآمت قلت یقین شماست که اگر یقین شما کامل بودی
شما نیز چون یوشع و کالب بر روی آب بسلامت رفتن گرفتی پس موسی
علیه الصلواة والسلام بحق تعالی بنالید خطاب آمد که اضرب بعصاک البحر
نقلست که چون موسی علیه الصلواة والسلام عصا بر دریا زد دریا در شگافتن
تعلل نمود وحی آمد که ای موسی بر محمد عربی صلی الله علیه وسلم صلوات فرست
تا از برکت آن صلواة دریا شگافته گردد و چون تحفه صلواة بدان حضرت علیه
الصلواة والسلام ارسال نمود دریا اطاعت فرمان نموده بشگافت
و راه نجات پدید آمد و بپادشاهی مصر فایز گشتند که واورثناهم و دیارهم
تحقیق ایدرویش چنانک موسی را علیه الصلواة والسلام با بنی اسرائیل
از مصر شبانگاه بیرون آورد کذالک آدم را علیه الصلواة والسلام از
مصر جنت در شام غیبت باذیت بیرون آورد و در بیابان دنیا در آورد
روی بجانب دریای مرگ روان گردانید و در عقب ایشان لشکرهای
دشمنان صد هزاران هزار شیاطین و نفس و هوا القصد هلاک ایشان
نفرستاد آنجا بنی اسرائیل نیز رسیدند که دریا در پیش و دشمنان در عقب

اینجا نیز بنوا دهم میسر شد که دریای مرگ در پیش و دشمنان شیاطین در عقب
اما چون آنکه هر کرا صدق و یقین همراه هست ازین دریا بسلامت چنان بگذرد
که دامن [illegible] ازآب موت و بلاوت فوت تر نشود که الا ان اولیاء الله لا
یموتون ولکن ینقلون الی دار من دار و اگر یقین وی بکمال نباشد استغاثه
بموسی دل نماید تا عصاء کلمه توحید را بر دریای مرگ زند تا چنانکه موسی علیه
الصلوة والسلام با قوم بواسطه عصا و صلوات محمد مصطفی صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم ازان دریا بسلامت بگذشتند خاکساران این امت را نیز از برکت
لا اله الا الله محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم راه نجات پدید آید و از دریای
مرگ بسلامت گذشته بسلطنت مصر جنت فایز آیند که من قال لا اله الا الله
دخل الجنة **واقعه دیگر** از وقایع این قصه آن بود که فرعون در آن وقت که دعوی
الوهیت می کرد در امور مملکت داری هر مشکلی که پدید آمدی رجوع بوی میکردند
تا وی تدارک آن نماید گویند روزی آب نیل نقصان پذیرفته بود و زراعات
مردم در معرض تضییع آمده نزد فرعون آمدند و از وی اجرای نیل استدعا نمودند
در جواب ایشان گفت که من از شما خوشنود نیستم بسبب آن شما را بدین
بلا مبتلا گردانیده ام دیگر باره که صعوبت این امر بمصریان بیشتر یافت
باز نزد وی آمده استغاثه نمودند و گفتند یا ایها الملک بهایم و مواشی
از تشنگان مصر و حواشی همه در معرض تلف و عرضه هلاکت اند اگر تدارک این
امر نمایی فبها و الا اجازت فرمایی تا خدای دیگر بجوییم بغیر از تو فرعون اندیشید
که یکی از لوازم ربوبیت انجاح خلایق هست از اضطرار مصریان نیز آگه گشت بیرون
[illegible] تا گشت [illegible] نمود و شفقت تمام فایز آیند و چون مصریان بیرون

رفتند فرعون تنها بگوشه رفته از میان قوم کنار گرفته از اسب خود پیاده گشته بساط التضرع بگسترانید روی نیاز بر زمین نهاد و انگشت سبابه خود را بجانب آسمان برداشت و مناجات باینعبارت آغاز کرد که اللهم انک تعلم انی اعلم انک ربی والهی وانک تعلم انی خرجت الیک خروج العبد الذلیل الی سیده وانک تعلم انی اعلم انه لا یقدر علی اجراء ماء النیل احد غیرک فاجبهم وحضرت مولوی قدس سره در مثنوی آنچه مشعر باینمعنی است ایراد فرمود

مثنوی

روز موسی پیش حق نالان شده ... نیم شب فرعون هم گریان شده

کین چه غلست ای خدا بر گردنم ... ور نه غل باشد که گوید من منم

زانکه موسی را منور کرده ... مر مرا هم زان مکدر کرده

زانکه موسی را تو مه رو کرده ... ماه جانم را سیه رو کرده

بهتر از ماهی نبود استاره‌ام ... چون خسوف آمد چه باشد چاره‌ام

میزنند ابطاس غوغا میکنند ... ماه را زان زخم رسوا میکنند

من که فرعونم ز شهرت وای من ... زخم طاس ان ربی الاعلای من

شاخ را بر تیشه دستی هست نی ... هیچ شاخ از دست تیشه جست نی

حق آن قدرت که آن تیشه تراست ... از کرم کن این کژیها را تو راست

باز با خود گفت فرعون ای عجب ... من بانا ربنا ام روز و شب

در نهان خاکی و موزون میشوم ... چون بموسی میرسم چون میشوم

نی که قلب و قالبم در حکم اوست ... لحظه مغزم کند یک لحظه پوست

سبز گردم چونکه گوید کشت باش ... زرد گردم چونکه گوید زشت باش

لحظه ماهم کند یکدم سیاه ... خود چه باشد غیر ازین کار اله

پیش چوگانهای حکم کن فکان — میدویم اندر مکان و لامکان

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد — موسیی با موسیی در جنگ شد

چونکه بی‌رنگی رسی کان داشتی — موسی و فرعون دارند آشتی

بعد از آنکه اظهار مسکنت و بیچارگی خود نمود سکان اطباق سموات و خازنان کرسی و حاملان عرش قدسی از دعای دشمن در اضطراب آمدند و خواستند تا دعای او را از حقتعالی محجوب گردانند نتوانستند خطاب حق تعالی بجبرئیل امین رسید علیه الصلوة والسلام که ای جبرئیل او از منکر منکری می‌شنوم که مرا بزبان دروغ میخواند و بدلی که بالواث و انجاس کفر آلوده است تضرع و فروتنی مینماید و سخط من بر تمامی شراشر وجود وی احاطت نموده اکنون از من حاجتی میطلبد که نزد وی عظیم است و نزد من یسیر ای جبرئیل حاجت وی برآر تا دیگر مرا نخواند که من آواز دعای او را دشمن میدارم ملائکه سبحات قدس خداوندی جل و علا نیازمندی عرض کردند که الهی حاجت این بدبخت را که با کمال عجز دعوی خدایی میکند روا میگردانی حقتعالی خطاب فرمود که ای ملائکه من باموز بندگان خود داناترم این شخص بچند کار اقدام مینماید که خلق از وی در آسایش اند میخواهیم که در دنیا مکافات آن بوی رسانم تا در آخرت او را هیچ نصیبی نماند ملائکه گفتند الهی آن کدام کار است که وی بدان قیام مینماید و آنکار مکافات ترا میشاید فرمود که یکی آنست که در حکم خود جور نمیکند و بعدل و راستی اجرا احکام مینماید و دیگر آنکه راهها را از قطاع طریق ایمن ساخته تا مردم با امن و امان طریق مسافرت بیخوف و خشیت مسلوک میدارند و بروایتی آنکه بحلیه سخاوت نیز محلی است ای ملائکه اگرچه تمامی دنیا

مقدار یال شده من قدر و منزلت داشتی هر که بشربت آبی او را یاد نکردی
تا از تشنگی هلاک گشتی بعد از آن فرعون همچنان روی بر زمین نهاده ندا
شنید از هوا که یا عدو الله قد اوتیت سؤلک لشقاوتک لعین سر خود برداشت
و ندا کرد تا مرکب بیاوردند و بر مرکب نشسته بر کنار رود نیل آمد و لشکر سپاه
با وی همراه همه دیدند که آب ازدیاد پذیرفته و چنانچه دلخواه مردم است جریان
یافته و لعین بر ساحل رود به تجبر و تکبر خرامیدن گرفته هرگاه عنان مرکب باز
کشیدی آب از جریان باز ایستادی و چون ارسال نمودی آب نیز در
جریان درآمدی و کیفیت انقیاد و فرمان برداری آب را بدان و ملازمان خود
جلوه میدادی و هرگاه با آب خطاب کردی که بفلان مزارع بنده من شتاب
نمای فی الحال بآن جانب چون تیر بسوی نشانه روانه گشتی و اگر از مزارع
دیگری منع کردی بصد هزار حیله قطره بآنجانب بیرون نگشتی نقلست
که در آن روز چون آب بجویبار قبطیان و مزارع مصریان جاری گشت
همه ممنون گشته مر او را سجودی بجا آوردند و اعزاز و احترام و تعظیم و تکریم
از حد درگذرانیدند و چون فرعون روی بمسند خویش آورد حضرت حق جل
را علیه الصلوة والسلام بصورت مردی و هیئتی [illegible] فرستاد تا بر سر
راه نشسته چون فرعون با جلالت خویش رسید جبرئیل برخاسته پیش آمد
و عنان مرکب وی بگرفت و گفت ای ملک مرا از تو سؤالیست میخواهم که جواب
من براستی اجرا نمایی فرعون گفت سؤال خود بگو گفت مرا عبدیست
که او را از میان بندگان خود برگزیده ام و بندگان دیگر را تحت امر
در قبضه اقتدار وی درآورده ام و همه را باطاعت فرمان وی وا داشته

کرده ام تا هر کرا خواهد عزیز کند و هر کرا خواهد خوار گرداند و هر کرا خواهد اغنا نت
کند و هر کرا خواهد کرامت نماید و خزائن و دفائن خود را تصرف او باز گذاشته
ام با وجود آنکه او را از همه بندگان خود دشمن تر میداشتم باین کرامت
مخصوص گردانیده ام و هرگز این غلام اطاعت فرمان من نمیکند و بهر چه
او را دلالت میکنم بنقیض آن ارتکاب مینماید و مرا بخداوندی خود نمی پسندد
و از بندگی من ننگ می دارد و همه بندگان مرا بخدمت خود می فرماید و از
خدمت من منع میکند بعضی را بالطوع و بعضی را بکره فرعون از ادای این
سخن بر سائل ترحم آمد و در شان الغلام بمرتبه غضب بروی مستولی شد
که مثل آن غضب در ایام دولت ندیده بودند و تعجب تمام نموده که در اوان سلطنت
وی مثل این معاملات بر ولی نعمت خود چگونه توانند بود آنگاه گفت که مکافات
این معاملات آنست که باز الغلام را بند کرده بمذلت رقیت مبتلا گردانی و اگر
بخواهی و ناکسی تمام بازآری که وی اهل احسان نیست بلکه سزاوار آنست
که او را بدریا افکنده غرق گردانی جبرئیل گفت علیه الصلوة والسلام
ایها الملک برای من کتابتی درین باب مثبت ساز و بخط خویش مرا او را موشح
گردان فرعون دوات و قلم طلبیده بر صحیفه باین عبارت ثبت گردانید
که ما جزاء العبد الذی خالف مولاه واحب من عاداه و عادی من احبه الا ان
یغرق فی البحر بعد از آن گفت ایها الملک این مثال بمهر خود مختوم ساز که در وقت
حاجت حجت باشد فرعون آن نامه را مهر کرده تسلیم جبرئیل نمود جبرئیل علیه
الصلوة والسلام آن کتابت را درهم نوردیده نگاه میداشت تا آن روز
که فرعون در دریا آمد و وعده الهی جل و علا در رسید جبرئیل علیه الصلوة والسلام

نزد وی آمده الکاغذ در نظر وی بجنباند و گفت ایملک انچنانکه نوشته است گفت
آری گفت اینهمه نوشته است گفت بلی گفت اکنون چه محل انست که آورده گفت
انحکمست که خود بر خود کرده تو بنده حضرت خداوندی جل و علا و انکین
ترین بندگان وی و ترا بر بندگان واموال وخزائن خود مسلط گردانیده
بود وعبید واماء خود در تحت تصرف تو انخراط نموده تو خوار کردی آن را
که خواستی وعزیز کردی آنرا که خواستی دادی هر کرا خواستی و باز داشتی
از هر که خواستی ترا اطاعت خود خواند قبول نکردی از معصیت نهی کرد
تمکنستی وبا اینهمه هنوز اکتفا نکردی تا دعوی خدایی کردی تو خود حکم کرده
که بنده چنین سزاوار غرقست این بگفت ومیل عروج کرد و یکبار آبها بهم
ریختن گرفت فرعون فریاد بر آورد که امنت انه لا اله الا الذی امنت به
بنو اسرائیل هنوز ازین سخن فراغت نیافته بود که جبرئیل علیه الصلوة والسلام
مقداری خاک از قعر دریا برگرفته در دهان وی افکند ودر جواب وی گفت
الان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین وگویند که اینها همه با وی هم
بحکم وی پیش بردند که چون موسی علیه الصلوة والسلام باسلاسل
دلالت فرموده وعدهای الهی جل وعلا در باره ایمان بر وی تقریر کرد
چنانچه در تفسیر فقولا له قولا لینا سمت گذارش یافته است واو با هامان
مشورت کرده از ایمانش منع کرد روزی دیگر با موسی علیه الصلوة
والسلام گفت که اگر بخدای تو ایمان آرم خاک در دهان من باید کرد
لاجرم اینها را از جبرئیل علیه الصلوة والسلام بر طبق حکم وی ظاهر گشت
در خبرست که روزی جبرئیل علیه الصلوة والسلام نزد حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم تقریر اینحال میفرمود و بعد از آن گفت یا رسول الله بعد
از آنکه خاک در دهان وی افکندم خطاب حقتعالی بمن رسید که ای جبرئیل چه
باعث بود که خاکش در دهان افکندی گفتم الهی ترسیدم که نباید بار دیگر ترا
بخواند و تو بروی ترحم کنی و از غرق نجات دهی الله تعالی فرمود که من
میدانستم که تو چرا بروی رحم نکردی سبب آن بود که تو ویرا نیافریده بعزت
وجلال من که اگر در آن سخن که گفته است انه لا اله الا الذی آمنت به
بنو اسرائیل اگر دل وی با زبان موافق بودی بر وی ترحم میکردمی و
کفر چهارصد ساله وی را عفو میکردم و تکبر و تجبر وی را نظر نمیکردم ولیکن دل
وی با زبان موافق نبود از این جهت بفریاد وی نرسیدم و از عذاب غرق
نجات کرامت نفرمودم نکته ای بیدار دلا جای آنست که در عالم که فرعون
طاغی باغی چنان یکبار گفتن این کلمه چون مقرون باخلاص باشد نجات
میباید بنده درمانده فقیری حقیری که مدت شصت یا هفتاد سال این کلمه را بصدق
و اخلاص گفته و ایمان خود بحضرت خداوندی جل و علا تازه میداشته
اگر از عذاب دنیا و عقبی نجاتش کرامت فرماید چه عجب لطیفه شریفه
بدانکه این کلمه ریسمانیست که از دوست و دشمن هر که ناشستی روی نمود و بلا ها
گرفتار گشته دست اعتصام در حبل متین این کلمه می زند اما دوست حضرت
یونس نبی بود علیه الصلوة والسلام چون در شکم ماهی بتقدیر الهی جل و علا
محبوس گشته التجا باین کلمه نمود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و اما دشمن فرعون بود که در دریا بغرقاب هلاکت افتاد و چنگ در این کلمه زد
که آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل ای حق لا اله الا الله

براحة کما جعل علی ابراهیم والسماء عمداً یا کما جعل فی عطی الذی امنت به بنوا اسرائیل یعنی که توانا که نار پر آزار را بر لب پر از گلزار انوار گردانند و آب خوشگوار را بر بنای میدان طغیان تیغ آبدار و خنجر اجل گذار گردانند مران خدا اشیا بعلم قدرت بر لوح فطرت نقوش نفوس موجودات رایگان نشست و بنجامه ابداع بر صحیفه ایجاد و صور آفرینش را رقم وجود بر کشیده ناسش مالک الملک هست و نعتش ملک الملوک بیات

تعالی الله یکی بی مثل و مانند — که خوانندش خداوندان خداوند
نگهدارنده بالا و پستی — گواه بر هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قادر — نشانش بر همه بینندها ظاهر
بحجت وجهی او بر بام افلاک — دریده وهم را نعلین ادراک

لطیفه دیگر ابیدر ولیش دو شهادت در دو محل محبت و معرض عرض افتاد شهادت دوست یعنی یونس علیه الصلواة والسلام و شهادت دشمن یعنی فرعون علیه اللعنة شهادت دوست مقبول افتاد و شهادت دشمن مردود زیرا که فرعون در وقت راحت از آن شهادت معرض بود چون وقت محنت رسید دست در آن زد جواب آمد که الان وقد عصیت قبل و کنت من المفسدین و یونس علیه الصلواة والسلام منبسط بساط محبت بود فلولا انه کان من المسبحین هنوز نام دوست بر زبان نرانده بود که جواب آمد فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذالک ننجی المومنین نکته در بیان کشف حضرت یونس علیه الصلواة والسلام هفتاد و هفت روز در شکم ماهی بود و قیل چهل روز نامش ذوالنون شده ذوالنون اذ ذهب مغاضباً خوت توحید بنده که مدت سی و چهل سال مونس یونس دل ما بوده هست اگر نام مومنی و موحدی از ما برخیزد چه عجب

ذکر حال بنی اسرائیلیان و مرجع و مال موسویان

بعد از هلاک اهل طغیان مهره فن تواریخ و کلمه عدالی شمار تاریخ چنین آورده
اند که چون فرعون و مجموع سپاه او در روز عاشورا از مراتب باتش عذاب
گرفتار گشتند و بنو اسرائیل که از ایشان خلاص یافته از دریا بسلامت بیرون
آمده بودند ده ساعت روز گذشته بود و تا آن زمان هیچ طعام تناول
نکرده بودند بقیه یوم را بنیت صوم کرده باامساک بگذرانیدند و امساک در
روز عاشورا میان یهود سنت باقیمانده هست الی یومنا هذا و فرعونیان بعد
از غرق و هلاکت بر روی دریا افتادند تا بنو اسرائیل مشاهده حال دشمنان
کرده اعتقاد ایشان به نبوت حضرت کلیم علیه الصلواة والسلام و کمال قدرت
ملک علام جل جلاله رسوخ پذیرفت چنین گفته اند که مدت ده روز امواج
دریا متلاطم بود تا فرعون و اتباعش را بساحل انداخت و چون بر اجساد
ایشان ملابس بسیار و تجملات بیشمار بود بنو اسرائیل بر سر قبطیان تاخته
همه را غنیمت گرفتند و هر چند موسی علیه الصلواة والسلام قوم خود را نصیحت
کرده گفت که در گرفتن این اموال جرات منمائید و بدانچه للخروج گرفته اید
قناعت کنید التفات بسخن موسی علیه الصلواة والسلام نکردند و از ان فعل
ممتنع نگشتند تا آخر آن مالها سبب ابتلا شده بشومی آن سامری بر ایشان
دست یافت چنانکه در محل خود مبین گردد انشاء الله تعالی منقولست که حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام در روز دوازدهم از کنار دریا یراق یوشع
بن نون کرده او را با بیست و چهار هزار نفر بدیار مصر فرستاد و ایشان توجه
نموده چون بدان مملکت رسیدند متروکات قبطیان را تصرف نموده آنچه از

خزاین و اموال ایشان مانده بود و امکان نقل نداشت بحضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام فرستادند و بساتین و مزارع و سایر اسباب املاک
ایشان ضبط کرده بعضی را فروختند و برخی را نگاه داشتند و شخصی را از
قبطیان بحکومت بر بقیهٔ جماعت نصب کردند و باز گشتند و بعد از آن مراجعت
و وصول یوشع با بنو اسرائیل از ساحل دریا برخاسته روی براه آوردند
و هر روز قطعهٔ سحاب در هوا پیدا شده بر سر آن قوم سایه می انداخت و شب
عمودی از نور در مقدمهٔ ایشان پدید آمدی تا بوساطت آن قطع منازل و مفاوز
میکردند و چون سه مرحله از کنار دریا قطع نمودند بموضعی رسیدند که آنرا مره
گفتندی و آب تلخ داشت و بنو اسرائیل از موسی علیه الصلوٰة والسلام التماس
نمودند تا دعا کند که آب آن موضع شیرین شود آنحضرت بامر الهی جل و علا اشارت
کرد تا گیاهی در آن آب انداختند که مرارتش بعذوبت مبدل گشت و در
اثنای قطع راه فوجی از عمالقه عبور کردند که ایشان را بتی چند بود بصورت گاو و
گوساله و بعبادت آنها مشتغل بودند بعد از مشاهدهٔ این حال جهال بنی اسرائیل
پیش موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند و زبان التماس کشاده گفتند
که ما را نیز بر مثال این تماثیل بتی چند می باید تا به پرستش آنها قیام نمائیم
و بوسیلهٔ اصنام بحضرت ملک علام جل و علا تقرب جوئیم حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام ازین سخن متاثر شده گفت اغیر الله ابغیکم الها و هو فضلکم
علی العالمین و از حدیث کلیم صلحای بنی اسرائیل بگریه افتادند و جاهلان
پشیمان شده عذر خواستند و از موسی علیه الصلوٰة والسلام آمرزش
خواستند حضرت ربانی جل و علا از آن طایفه نادان عفو فرمود و بعضی

ذکر حال بنی اسرائیلیان و مرجع و مآل موسویان

بعد از هلاک اهل طغیان مهرهٔ فن تواریخ و کملهٔ عوالی شماریخ چنین آورده اند که چون فرعون و مجموع سپاه او در روز عاشورا از ممر آب بآتش نار گرفتار گشتند و بنو اسرائیل که از ایشان خلاص یافته از دریا بسلامت بیرون آمده بودند ده ساعت روز گذشته بود و تا آن زمان هیچ طعام تناول نکرده بودند بقیهٔ یوم را بنیت صوم کرده با مساک بگذرانیدند و امساک در روز عاشورا میان یهود سنت باقیمانده است الی یومنا هذا و فرعونیان بعد از غرق و هلاکت بر روی دریا افتادند تا بنو اسرائیل مشاهده حال ذلیل ایشان نمایند کرده اعتقاد ایشان به نبوت حضرت کلیم علیه الصلوة والسلام و کمال قدرت ملک علام جل جلاله رسوخ پذیرفت چنین گفته اند که مدت ده روز امواج دریا متلاطم بود تا فرعون و اتباعش را بساحل انداخت و چون همراه اجساد ایشان ملابس بسیار و تجملات بیشمار بود بنو اسرائیل بر سر قبطیان تاخته همه را غنیمت گرفتند هر چند موسی علیه الصلوة والسلام قوم خود را نصیحت کرده گفت که در گرفتن این اموال جرأت منمائید و بدانچه بشما از خروج گرفته اید قناعت کنید التفات بسخن موسی علیه الصلوة والسلام نکردند و از آن فعل ممتنع نگشتند تا آخر آن مالها سبب ابتلا شده بشومی آن سامری بر ایشان دست یافت چنانکه در محل خود مبین گردد انشاء الله تعالی منقولست که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در روز دوازدهم از کنار دریا یراق یوشع بن نون کرده او را با بیست و چهار هزار نفر بدیار مصر فرستاد و ایشان توجه نموده چون بدان مملکت رسیدند متروکات قبطیان را تصرف نموده آنچه

خزائن و اموال ایشان مانده بود و امکان نقل داشت بحضرت موسی علیه
الصلواة والسلام فرستادند و بساتین و مزارع و سایر اسباب املاک
ایشان ضبط کرده بعضی را فروختند و برخی را نگاه داشتند و شخصی را از
قبطیان بحکومت بر بقیه آن جماعت نصب کردند و بازگشتند و بعد از آن مراجعت
و وصول یوشع با بنو اسرائیل از ساحل دریا بر جانب صحرای تیه روی براه آوردند
و هر روز قطعه سحاب در هوا پیدا شده بر سر آن قوم سایه می انداختند و شبها
عمودی از نور در مقدمه ایشان پدید آمد تا بوساطت آن قطع منازل و مفاوز
میکردند و چون سه مرحله از کنار دریا قطع نمودند بموضعی رسیدند که آنجا چشمه
گندیدی و آب تلخ داشت و بنو اسرائیل از موسی علیه الصلواة والسلام التماس
نموده تا دعا کند که آب آن موضع شیرین شود آنحضرت بامر الهی جل و علا اشارت
کرد تا گیاهی در آن آب انداختند که از اثر آن تلخی بعذوبت مبدل گشت و در
اثنای قطع راه فوجی از عمالقه عبور کردند که ایشان را بتی چند بود بصورت گاو و
گوساله و بعبادت آنها مشتغل بودند بعد از مشاهده این حال جهال بنی اسرائیل
پیش موسی علیه الصلواة والسلام آمدند و زبان التماس گشاده گفتند
که ما را نیز بر مثال این قبیل بتی چند می باید تا بپرستش آنها قیام نمائیم
و بوسیله اصنام بحضرت ملک علام جل و علا تقرب جوئیم حضرت موسی علیه
الصلواة والسلام ازین سخن متاثر شده گفت اغیر الله ابغیکم الها و هو فضلکم
علی العالمین و از حدیث کلیم صلحای بنی اسرائیل بگریه افتادند و جاهلان
پشیمان شده عذر خواستند و از موسی علیه الصلواة والسلام آمرزش
خواستند حضرت باری جل و علا از آن طائفه نادان عفو فرمود و بعضی

از ائمهٔ تاریخ گویند که بنی اسرائیل بعد از حصول مغفرت الهی جل جلاله بموسی علیه الصلوٰة والسلام گفتند که مامول اینست که چون جناب احدیت عز و جل بتجریمه عقوبت نفرمود و اکنون فرمانی ارزانی دارد که بانقیاد آن رضای حضرت او جل جلاله بدست آریم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام مناجات کرده گفت فرمان چنانست که متوجه بلاد شام شوید و فتح آنممالک کرده در وقت درآمدن باریحا که یکی از شهرهای شام است سجده آرید و خشوع و خضوع بجا آورده حط ذنوب و خطایا از حضرت غافر الذنب جل و علا مسالت نمائید و طریقه ندامت و استغفار سلوک دارید و حکمت درین امر آن بود که مردم آن شهر که بت پرست بودند چون بطاعت و عبادت و تضرع و تخشع بنی اسرائیل بینند دست ازان شیوه ناپسندیده بازدارند و چون قوم موسی علیه الصلوٰة والسلام بدروازه اریحا رسیدند صلحای ایشان بموجب فرموده عمل نموده فاسقان حطی سمقاثا گفتند و بهر طریق که ممکن بود بر آن حکم استهزا نمودند و بلغت قبطی حطی سمقاثا گندم سرخ باشد باری تعالی بشومی آن جرات طاعونی بر آن طایفه گماشت تا در کمتر از یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از اعیان و اشراف ایشان هلاک گردانید و دیگر باره حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام با صلحا و زهاد اشتغال بدعا و زاری نموده ببرکت دعا مقرون بالاجابه آن بلیه از ایشان مندفع گشت در بعضی از تواریخ مسطور است که اینواقعه بعد از فتح اریحا روی نموده و ظاهر اینقول ضعیف مینماید چه فتح آن بلده در زمان یوشع بن نون دست داده بود در وقتیکه بنو اسرائیل از تیه خلاص شده بودند چنانکه درین اوراق عنقریب

کیفیت فتح اریحا بر قوم رقم کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و بنو
اسرائیل مدت مدید بر متابعت شریعت حضرت ابراهیم علیه الصلواة والسلام
استمرار نمودند تا زمانیکه حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بطور سینا رفته
بشریعت و کتاب مستعد گشت و شریعت مستانف وضع فرمود **ذکر رفتن**
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بطور سینا
و بمکالمت الهی فایز گشتن و اقامت بنی اسرائیل در بریه
و کیفیت اضلال سامری مر ایشانرا در کتب معتبره از تفاسیر و تواریخ مذکور است
که چون بنو اسرائیل بکرات و مرات از حضرت موسی علیه الصلواة والسلام
التماس نمودند که ما را شریعتی می باید علیحده تا بر مصداق آن عمل نمائیم و بوسیله
آن برضای حق سبحانه تعالی فایز آئیم موسی علیه الصلواة والسلام در جناب
سبحانیت پس حق سبحانه و تعالی عرض نموده خطاب آمد که ای موسی بجانب
طور توجه نمای و سی روز روزه دار تا آنچه مقصود است میسر گردد و امال
بانجاح پیوندد موسی علیه الصلواة والسلام با بنی اسرائیل گفت که مرا عزیمت
طور سیناست و مدتی در آنجا توقف خواهد بود شما نیز بجانب بریه سین
حرکت نموده در آن منزل رخت اقامت اندازید و بعبادت حضرت جل و علا
اشتغال نمائید تا زمانیکه مراجعت نمایم و امیدوارم که باری سبحانه و تعالی
شما را دینی مستانف و شرعی مجدد کرامت فرماید آنگاه حضرت موسی
علیه الصلواة والسلام هارون را خلیفه قوم ساخته میعاد آن مقرر فرمود
سی روز که حقتعالی تعیین فرموده بود بر ایشان قرار داد و متوجه معبد
طور سینا شد گویند روزیکه موسی علیه الصلواة والسلام از قوم مفارقت

نموده در صومعهٔ طور سینا معتکف گشت اول ذیقعده بود و یکماه تمام شرائط
اعتکاف بجا آورده بصیام نهار و قیام لیل و مواظبت تسبیح و تهلیل مبادرت
نمود چنانکه در آن مدت طعام و شراب نخورد و بخواب نپرداخت و هیبت
دهشت بروی استیلا یافته مضطرب الحال میبود و ملائکه علیهم الصلواة
والسلام بصفات مختلفه و اشکال و صور متنوعه بر آنحضرت می گذشتند و
از مهابت اشکال که مراو را پیش آمده بود تنبیه می کردند تا مدت سی روز
بر این منوال منقضی شد و موعد تکلیم و تکلم و تعلیم و تعلم در رسید موسی علیه
الصلواة والسلام پنداشت که از آنچه خلوف دهان که بواسطهٔ صوم سی روز
پدید آمده بود بجناب قدس خداوندی مستحسن نیست بمسواک ازالهٔ آن
فرمود ملک تعالی باز از برای تحصیل آن طیب ده روز دیگر بر سر روزه فرمود
چنانچه قرآن بآن ناطق است وواعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر فتم
میقات ربه اربعین لیلة و موسی علیه الصلواة والسلام بآنچه مامور گشته بود
مبادرت نموده چهل روز تمام شب و روز از طعام و شراب اجتناب نمود و
چون ظاهر آن تخلف در وعدهٔ مراجعت روی نموده بود بنابران سفهای بنی اسرائیل
بهیئت اجتماعی نزد هارون علیه الصلواة والسلام آمده گفتند که ایام وعدهٔ
آمدن برادرت منقضی شد و تا غایت از وی هیچ خبر نیافتیم شاید که هلاک
گشته و سخنان نادانسته می گفتند سامری که وفور عقل از ایشان داشت
معلوم کرده بود فرصت اضلال یافته گفت القوم من میدانم که سبب خلف وعدهٔ
موسی علیه الصلواة والسلام چه بوده است و سبب نا آمدن وی چیست
بنواسرائیل استفسار نموده سامری گفت موسی رنجیده خاطر از شما مفارقت

نموده وسبب رنجش او آنکه بعد از غرق قبطیان اموال ایشان که فدیه
وغنایم آنجماعت غنیمت شمرده بید وبمنع پیغمبر خدای ممتنع نشدید وحالا از میان
شما کناری گرفته تا اگر بنابت نافرمانی قوم بلائی نازل شود درمیان
بنی اسرائیل نباشد وبتکلیف وزحمت ایشان درماند واگر از سر اموال بگذارید
بحتمل که از شما خوشنود گشته بزودی مراجعت نماید وبود واین سخن از سامری
باور کرده چاهی کندیدند وهرچه بی رخصت موسی علیه الصلواة والسلام از
قبطیان گرفته بودند در آنچاه انداخته سرش هموار کردند باز سامری
بنیاد شیطنت کرده گفت موسی علیه الصلواة والسلام درمیان شما نیاید تا
اشتال را نسوزید ونگذارید تا نیاید سخن آن مفتن مستشر افتاد وقوم سرچاه را
باز کردند وانچه سوختنی بود آتش درو زدند وانچه گداختنی بود بسامری
که زرگری میدانسته تسلیم نمودند تا بگدازد وآن سرفتنه اهل ضلال مجموع
طلا ونقره را بهم گداخته گوساله از آنها مصور ساخت وقدری خاک از
زیر سم اسپ جبرئیل علیه الصلواة والسلام بوقت هلاکت فرعون وفرعونیان
گرفته بود در جوف آن گوساله ریخت فی الحال از گوساله زرین آوازی
پیدا آمد وبروایتی آنکه جان گرفت واجزای واعضای وی گوشت و
پوست واستخوان پیدا کرد وبرفتن درآمد وبدانکه اهل تذکیر درینجا لطیفه
ایراد فرموده اند وآن اینست که خاک کف پای اسپ جبرئیل علیه الصلواة والسلام
بجمادی میرسد او را جان وروح روان می دهد چه گمان می بری که ایمان
که روح حقیقی وحیات ابدی اوست که افمن کان میتاً فاحییناه وقرآن که
روح قدس وحیات النبی از وست که وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا

هرگاه که در دل بنده مؤمن قرار گیرد شهرستان وجود را بنور مقصود
خود منور گردانند اگر بنده را بحیات ابدی و بقای سرمدی مشرف گردانیده
از موت کفر و ضلالت و تاریکی تجرد و جهالت مصئون و محفوظ دارد چه عجب
و اهل وجد حال میگویند جمادی که گردی از سم مرکب جبرئیل
علیه الصلوة والسلام بوی رسید ضبط احوال خود نتوانست کرد فریاد از
درون وی برآمد که خود از بنده عارفی که جامهای شراب عشق و محبت از
دست ساقی معرفت در درون جانش ریخته باشند و صد هزار شور و شغب
از درون جانش انگیخته اگر نعره بیخودانه از وی بظهور آید ملامتش نتوان کرد
پیداست اگر نعره زند نعره زنی دان نه از آن مست حق نه کم از ستی
انگور هم و بعد از وقوع آن صورت سامری بنی اسرائیل را گفت که هذا الهکم
واله موسی یعنی این گوساله خدای شما و خدای موسی است او را عبادت کنید و
از وی درخواهید تا موسی را بشما باز فرستد بنو اسرائیلیان بدین قول
واهی فریفته گشته کمر گوساله پرستی در میان بستند الا دوازده هزار از اسباط
یوسف علیه الصلوة والسلام و بنیامین که از آن فعل مذموم استبعاد جسته
قوم را ملامت کردند و بر اقدام آن عمل نامرضی سرزنش نمودند و هارون
علیه الصلوة والسلام نیز چندانکه بساط موعظت تمهید کرد مفید نیفتاد و او را
بقتل و اخراج بیم کردند لاجرم دست از نصیحت باز داشته پای انزوا در دامن
خمول در کشیده خاموشی بر گفت و شنید برگزید بدانکه صورت این واقعه بروایات
دیگر نیز ورود یافته و بعضی از آن روایات ایراد نمودن اهم است تا بعضی
از طالبان که تتبع کتب مورخان کرده چون بیان واقعه با آنچه در مطالعه

ایشان در امده است مخالفت یا بند حمل بر عدم اطلاع و قلت ممارست نمایند و دیگر آنکه
بعضی از نیوقایع محتاج است بزیادتی شرح و بیان فی الجمله در آن نیز شروعی خواهد
رفت انشاء الله تعالی بدانکه بعضی روایات چنین ورود یافته که چون حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام عزیمت طور سینا کرد بامید آنکه از برای قوم کتاب
و دینی تازه بیارم چون بنی اسرائیل از موسی علیه الصلوٰة والسلام شنیده
بودند که حضرت عزت جل و علا وعده فرموده است که در طور سینا با موسی علیه
الصلوٰة والسلام سخن گوید التماس نمودند که از هر سبطی تنی در آن سفر با خود
مصحوب گرداند تا ایشان نیز بتشریف استماع کلام الهی جل و علا مشرف گردند
و آن فضیلت در میان اعقاب حضرت یعقوب علیه الصلوٰة والسلام بطناً بعد
بطن بماند و حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام ملتمس ایشان مبذول داشت
از نقبا و حکام اسباط اثنا عشر هفتاد نفر با خود همراه ببرد و در لباب التفسیر مذکور
است که سبب رفتن این هفتاد نفر آن بود که وقتی موسی با هارون علیهما
الصلوٰة والسلام جهت عبادت بکوهی رفته بودند و هارون آنجا وفات
یافت و موسی علیه الصلوٰة والسلام بقوم ملحق شده او را بقتل هارون متهم
داشتند لاجرم از برای برائت خویش هفتاد نفر از ایشان اختیار نموده
بآن کوه برد و دعا کرد تا هارون بحال حیات عود نموده صورت واقعه تقریر
کرد و ذیل عصمت او از لوث تهمت بری گشت و روایتی دیگر آنست که این هفتاد
نفر بعد از عبادت قوم مر گوساله را جهت شفاعت و استغفار همراه موسی علیه
الصلوٰة والسلام شده بطور سینا رفتند و درین نوبت با حضرت کلیم علیه
الصلوٰة والسلام کسی همراه نبوده است که در صدد بیان اسم و تشییر از

مورخان بر قول ثانی رفته اند والله تعالی اعلم **مقدمه در بیان احوال سامری و کیفیت اضلال او** بدانکه سامری شخصی بود منافق و از بزرگان بنی اسرائیل بود و از قوم سامره و گویند که از اهل کرمان بود و در روایتی آنکه از اهل باجرم بود و صنعت زرگری می دانست و نام وی میجا بود و ابن عباس گوید رضی الله تعالی عنهما که نام وی موسی بن ظفر بود و وی منافق بود و بظاهر خود را مومن مینمود و باطناً گاو پرست بود و از همه غریب تر آنکه در وقتیکه فرعون اولاد بنی اسرائیل را قتل می رسانید بخیال آنکه شاید موسی علیه الصلوٰة والسلام بقتل رسد در آن اولا مادر سامری را درد مخاض پدید آمد از میان قوم بیرون رفت و در کوه بغاری در آمد و آنجا وضع حمل نمود و آن کودک را همدران غار گذاشته باز گشت حقتعالی جبرئیل را علیه الصلوٰة والسلام تربیت او باز داشت و از یک انگشت ابهام او شکر بیرون می آورد و از ابهام دیگر عسل و باین نوع تربیت او را بزرگ گردانید و آخر الامر باضلال بندگان دلالت فرمود و ابو عمرو شکیبائی میگوید که دایه موسی علیه الصلوٰة والسلام فرعون بود و موسی بهشتی و فرعون دوزخی و دایه سامری جبرئیل بود علیه الصلوٰة والسلام و جبرئیل از اهل بهشت و سامری از اهل دوزخ تا استغنا حقتعالی دانند و بی نیازی وی بشناسند و دانند که نه سعادت سعید در شقی اثر کند و نه شقاوت شقی در سعید و گویند که سبب معرفت سامری مر جبرئیل را علیه الصلوٰة والسلام در قعر دریا قبضه خاک از اثر مرکب وی گرفتن از آن بود که در خوردی با آنحضرت خوی کرده بود و کیفیت احوال وی معلوم کرده و بعضی میگویند سبب معرفت وی آن

بود که اسپ جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام که موسوم بحیزوم است وملقب
بفرس الحیاة هرجا و هرجا قدم بر زمین می نهاد آن زمین سبز و خرم میگشت و
گل و ریاحین میدمید با خود بر اندیشید که وقتیکه از اثر قدم مرکبش زمین
مرده زنده می گردد باید که اینخاک پاک که شرف مساس اقدام آن مرکب
یافته است بهرچه آمیخته گردد زندگی یابد لاجرم قدری ازانخاک برداشته
نگاه میداشت تا آنوقت که بنو اسرائیل از آب بیرون آمدند وانقوم عمالقه
را بعبادت اصنام مشغول دیدند و از موسی علیه الصلوٰة والسلام استدعا
بت نموده گفتند اجعل لنا الها کما لهم الهة سامری بلاهت ایشان دانسته
بفریفتن ایشان لب گشاده و فرصت نگاه میداشت تا بآنوقت که بنو اسرائیل
بسوختن غنایم قبطیان مامور گشتند و همه زر و نقره در آتش می انداختند سامری
نیز با هارون علیه الصلوٰة والسلام گفت یا نبی الله من هم بیندازم
هارون بزعم آنکه مگر سامری از غنایم چیزی گرفته است آنرا خواهد انداخت
اجازت فرمود سامری آن قبضه خاک در آن زر یا گداخته انداخت وگفت
کن عجلا جسدا له خوار فی الحال آن زرها گداخته بصورت گوساله برآمد و شیطان
در درون بانگ گوساله آغاز نهاد و در روایتی هست که از درون گوساله این
کلام تکلم نمود که انا ربکم فاعبدون و بروایتی گذشته چنان آمده است
که سامری آن گوساله را بنابر صنعت زرگری که داشت خود بساخت و بجواهر
بیاراست چنانچه آن بت عمالقه بود و آنخاک در درون این گوساله ریخته
تا گوساله جان گرفت و بحرکت درآمد و سامری بعبادت آن گوساله مردمان
را دلالت کرد تا بروایت اصح از دوازده سبط بنی اسرائیل نه سبط و نیم گو

پرست شدند و دو سبط و نیم دیگر بر اسلام باقی بماندند و بروایت صحیح القوم
ششصد هزار بودند دوازده هزار کس بر ایمان باقی بماندند و دیگر همه گوساله پرست
شدند و گویند که محبت آن گوساله بمرتبه در ضمیر ایشان مرکوز گشت که بر سائر محبتها
تفوق یافت چنانکه حقتعالی فرموده واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم هارون
علیه الصلوٰة والسلام چون ایشانرا از فعل ناپسندیده منع فرمود که یا قوم
انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا امری ای بنی اسرائیل انفتنه است
که باین مبتلا گشته اید پرستیکه پروردگار شما حضرت خداوندی است جل و علا
باید که متابعت من کنید و اطاعت فرمان من نمائید ایشان در جواب گفتند
لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی ما بر عبادت عجل استدامت
خواهیم ورزید تا بآنوقت که موسی علیه الصلوٰة والسلام بما بازآید نقلست
که چون چهل روز موعود موسی علیه الصلوٰة والسلام منقضی گشت حقتعالی بموسی
علیه الصلوٰة والسلام خطاب فرمود که ای موسی گروه تو در فتنه افتادند گفت
خداوندا چگونه در فتنه افتند که تو ایشانرا از فرعون خلاص کردی و از دریا
نجات دادی و بسیاری نعمتها درباره ایشان اجرا فرمودی فرمود ای موسی
ایشان گوساله را بخدائی گرفتند و مرا بگذاشتند و کیفیت واقعه بیان فرمود
و کید و مکر سامری تقریر کرد موسی گفت خداوندا سامری صورت گوساله
بساخت جان در بدن آن گوساله که در آورد حق تعالی فرمود که من گفت
و عزتک انت فتنتهم سوگند بعزت تو که ایشانرا در فتنه انداختی ان هی الا فتنتک
تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء فرمان آمد که ای موسی چنین است که تو می
گوئی و لیکن سبب آن هم تو بودی که قوم خود را به برادر سپردی و گفتی اخلفنی فی

قومی ترا مادر بما سپردیم تا باز بسلامت بتو رسانیدیم و تو قوم را نیز بما بایست
سپرد تا ما باز بسلامت بتو سپردمی چون نگاه دارنده هارون باشد
لابد چنین نگاه دارد و بدانکه ارباب اشارت در تحقیق این قول موسی علیه الصلواة
والسلام که گفت ان هی الا فتنتک اشارات لطیفه و نکات شریفه ایراد فرموده
اند و ایراد بعضی از آنها در این مقام مناسبت تا این نسخه فوائد خالی نماند و فرموده
اند که چون الله تعالی بموسی علیه الصلواة والسلام خطاب فرمود که انا قد فتنا قومک
السامری موسی علیه الصلواة والسلام در قدرت حقتعالی نظر کرد دانست
که سامری را این قدرت نیست که کسی را گمراه گرداند که اگر کسی را گمراه توانستی
کرد خود براه توانستی آورد پس چون بر قدرت هدایت نداشت اولیٰ
آنکه بر دیگری قدرت اضلال نداشته باشد لاجرم گفت ان هی الا فتنتک
می شاید که معنی آیت این باشد که اگر جبرئیل را علیه الصلواة والسلام به چه وردن
سامری نفرستادی و سامری را باو شناسا نگردانیدی در آن قعر دریا در نیل
چگونه شناختی تا خاک از سم مرکب او برداشتی سبب اضلال قوم گشتی ان
هی الا فتنتک و نیز چون میدانستی که او وعده چه خواهد و در صغر سن اگر او را
هلاک گردانیدی چنانکه کودک را خضر هلاک گردانید این بلا پدید نیامدی
ان هی الا فتنتک و نیز این گروه را که متابعت او کردند اگر از شر اضلال
وی نگاه داشتی چنانکه ان بساط دیگر را نگاه داشتی این فتنه پدید نیامدی
ان هی الا فتنتک و نیز اگر سامری را در ساختن انگوساله قوت ندادی
و اعضاء و جوارح او را از کار باز داشتی این فتنه ظاهر نگشتی ان هی الا فتنتک
و باز اگر همه مهیا نشد زرگری گوساله ساخت و خاکی در دهان وی انداخت

او را حیات دادن و به بانگ در آوردن تا گفت آنانکم فاعبدون
این نوع قدرت از شان سامری نبود ان هی الا فتنتک اگر نه قضاء ازلی
در ارادت لم یزلی بودی یکی از اینها موجود نگشتی **نقلست** که چون
موسی علیه الصلوة والسلام بجانب قوم باز گشت آواز شور و شغب
و اهتزاز و طرب از میان بنی اسرائیل بگوشش موسی علیه الصلوة والسلام
رسید که بر گرد گوساله رقص میکردند و اظهار بشاشت و دلخوشی مینمودند
گویند که آن هفتاد نفر که با موسی علیه الصلوة والسلام بودند از کیفیت
واقعه و اخبار الهی جل و علا از فتنه وقوف نداشتند گفتند که در میان قوم
قتالی افتاده هست موسی علیه الصلوة والسلام فرمود که نی و لیکن آواز
فتنه است که قوم بعبادت غیر خدا تعالی مفتون گشته اند **منقولست**
که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بمیان قوم در آمد و چشم
موسی علیه الصلوة والسلام بر بنی اسرائیل افتاد مجموع گوساله پرستان
متحیر و شرمسار سرها در پیش افکندند غضب بر وی مستولی گشت بمرتبه که ضبط
احوال خود نتوانست نمود تا الواح از دست وی بیفتاد و از شدت غضب و حمیت
در دین بعضی از آن الواح بشکست کما قال الله تعالی و لما رجع موسی الی
قومه غضبان اسفا ای شدید الغضب و قیل حزینا قال بئسما خلفتمونی
من بعدی میشاید که خطاب بعبده عجل باشد و معنی چنان شود که بد معامله
کردید بعد از من بعبادت عجل مشغول گشتید و نیز میشاید که خطاب بهارون
علیه الصلوة والسلام و بقیه مؤمنان باشد و معنی چنان شود که خلافت
بعد از من نیکو نکردید تا اینها را از عبادت عجل باز داشتی و در دین [illegible]

انجلتم امر ربکم یعنی پیش از آنکه میعاد حقتعالی بگذرد و چهل روز تمام شود شما بی
صبری کردید و تعجیل نمودید حقتعالی با شما وعده نیکوی کرد و مرا بمناجات
خوانده جهت شما کتاب فرستاد و بدین اندک فرصت که از شما جدا شدم عهد
پیش شما و راز و وعده مرا خلاف کردید و گویند که سامری مر ایشانرا گفته بود بعد
از آنکه بیست روز گذشته بود از میعاد که بیست روز با بیست شب چهل باشد و اکنون
میعاد منقضی گشته و موسی را علیه الصلوة والسلام واقعه کلی پیش آمده است
چنانکه مراجعت وی ممکن نیست و بنی اسرائیل که خود را بی نور عقل اعتقاد داشتند
این هذیان از وی قبول کرده در فتنه افتادند القصه چون موسی باز آمد
خشمگین والقی الالواح و از شدت غضب الواح را بیفکند و در تعداد الواح
و انکسار آن اختلافی هست و در محل آن مبین خواهد گشت انشاء الله تعالی
واخذ براس اخیه یجره الیه و از غایت غیرت و استیلا تاسف موی روی و سر
برادر گرفته پیش کشید بتوهم آنکه شاید در منع عبده عجل تقصیری کرده باشد
و هارون از غایت حلم و رافت بر سبیل شفقت خطاب به برادر کرده فرمود
قال یبنؤم ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی ای پسر مادر مرا بنو اسرائیل
ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند موسی علیه الصلوة والسلام
فرمود چون دیدی که قوم فرمان تو نمی برند چرا از میان بیرون نشدی
و بنزد من نیامدی گفت یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا براسی ای بذوائبی
ای برادر من روی و گیسوی من مگیر و مرا دشمن کام مکن فلا تشمت
بی الاعداء من از آن اندیشه کردم که نباید که مرا ملامت کنی در تفریق
قوم و اگرنه با ایشان مقاتله کردمی انی خشیت ان تقول فرقت بین

اسرائیل ولم ترقب قولی و تو مرا وصیت کرده بودی که زینهار قوم را
متفرق نگردانی و در صلاح ایشان کوشی بعد از آنکه هارون علیه الصلوة
والسلام عذر خود ممهد گردانید و عبده عجل بتقصیر و خطای خویش اعتراف
نمودند و اضلال خود بسامری حواله کردند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
او را طلبید و پرسید که چه باعث بود ترا برین امر ناپسندیده که چندین
هزار مومن را کافر ساختی و موحدان را مشرک گردانیدی قال فما خطبک
یا سامری ای ما الذی حملک علیه قال بصرت بما لم یبصروا به فقبضت
قبضة من اثر الرسول سامری گفت من چیزی دانستم که قوم ندانستند
من جبرئیل را دیدم و مشتی خاک از اثر اسپش گرفتم و مدتی بود که از رو
دانستم که بنی اسرائیل را گمراه کنم چه ایشان را بغایت نادان یافتم و
بهنگام فرصت آنخاک در بدن گوساله ریختم تا آوازی پدید آمد و این ابلهان
از طریق مستقیم منحرف شده آنچه در خاطرم مضمر بود بظهور پیوست حضرت
موسی گفت علیه الصلوة والسلام که ای سامری ترا گفتم فاما در جهان
تا زنده باشی با هیچکس ترا آشنائی مباد و هیچ آفریده با تو مصاحبت ننماید
و وعده عذاب تو در آنجهان مقرر است قال فاذهب فان لک فی الحیوة
ان تقول لا مساس وان لک موعدا لن تخلفه فقوله تعالی لا مساس ای
لا امس ولا امس یعنی عقوبت تو در جهان آنست که در بیابانها
با وحوش صحرا دوان بیابان و با کسی نیامیزی و با هیچکس سخن نگوئی و دیگر
گفت وان لک موعدا لن تخلفه و مر ترا وعده ایست که خلاف نشود و آن
که در قیامت در دوزخ باشی جاودانی و بعذاب ابد گرفتار بسبب اضلال

قوم منود وی آنگاه سامری از میان قوم بیرون آمد و روی به بیابان نهاد و عمر
در بیابانها می گذرانید و گویند مراد از لا مساس است در بیابان که هرگز با آدمیان الفت
نگیرند و از مردم چون وحوش بیابانی دایم میگریزند **نقلست** که حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام ابتدا خواست تا سامری را بقتل رساند خطاب آمد
که ای موسی او را مکش موسی گفت الهی این همه فتنه و بلا از شامت وی بود سبب
منع قتل وی چیست وحی آمد که وی سخاوتی دارد که گاهی بعضی از بندگان
مارا طعام میدهد بجهت آن قتل وی موقوف شد فامردود و مطرود گشت
بمرتبه که اگر عضو وی بعضوی از اعضای هر که رسیدی او چنان بود که اورا
بمقراض میبریدند تا زنده بود هرگز با هیچ کس نتوانست آمیخت و با هیچ طایفه
معامله نتوانست کرد تا رخت حیات بنهانخانه جهنم کشید **لطیفه** اگر کسی سوال
کند که حکمت در ابتلا این قوم بگوساله پرستی چه بود در این سوال را چند جواب
گفته اند بعضی گویند والله تعالی اعلم که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام قوم را بهارون سپرده و او را خلیفه خود ساخته قوم را در حیطه حفظ
وحمایت وی داخل گردانید لاجرم حق تعالی ایشانرا باین بلا مبتلا گردانید
چنانکه شمه از پیش گذشت و حضرت رسول ما صلی الله علیه وسلم چون ملاحظه
این امر نموده بود لاجرم در وقت رفتن ازین دار فنا میفرمود که الله
خلیفتی علی امتی و این سخن وقتی میفرمود که رفع حاجات کرده بود و اجابت
یافته و اکثر حاجات وی خلاص و نجات امت و ثبات و استقامت ایشان

بر دین و ملت بود تا خطاب آمد که یا محمد انا ارحم الیهم الف مرة فسلمهم الی
ای محمد تو این اظهار شفقت و مرحمت بیهنا می نسبت با امت غم مخور که مرا

بهزار مرتبه از تو بر ایشان مهربان ترم و امت را این بسیار و خاطر نشان کنیا جمع
دار کذا ذکره الفقیه ابو مالک رحمه الله تعالی تاج الذاکرین و از حیثیت بود
که تفاوت میان هر دو امت باید تا آن امت بچهل روز که پیغمبر از میان ایشان
بیرون رفته گوساله پرست شدند و اینها قریب بهفتصد سالست که از محبوب خود
جدا مانده اند و هنوز آتش محبتشان در کانون سینه هر زمان اشتعال بیشتر دارد
و لو معرفت شان دمبدم زیاده می گردد و جواب دویم آنست که گوشیده در
بر خاطر بعضی از بنی اسرائیل میگذشت که چند بلا و محنت از قبطیان کشیدیم
و با وجود آن از طریق تحقیق و صراط مستقیم توحید قدم باز نکشیدیم و از
عبادت خدا تعالی بعبادت فرعون نپرداختیم و بواسطه آن رایت تفضیل
و انی فضلتکم علی العالمین بر ذروه مقاصد برافراختیم مالک تعالی خواست تا
بایشان نماید که ثبات بر دین توحید نه بجد و اهتمام ایشان بوده است بلکه
بحفظ و حمایت حضرت ذوالجلال بوده بمجرد بانگ گاوی ترک دین اسلام
گرفتند و گاوی را بخدایی برگزیدند و با وجود آنکه فرعون ناطق بود و عاقل
و از وی نفع و ضرر متوقع و ممکن و از گوساله هیچ یک ازین امور ظاهر نے
او را گذاشتید و این را گرفتید تا دانید که حول و قوت بازبسته بارادت و
مشیت ماست هر کرا خواهیم از کل قبایح مصئون و محفوظ داریم و هر کرا خواهیم
بفنون فضایح و صنوف مقابح مبتلا گردانیم تنبیه ایدر ولیکن باید انکه در
میباید تامل نمایی و انتقصها الت ملاحظه کردانی که چنانکه سامری مقدار
از خاک قدم خیزوم در درون آن گوساله ریخت تا از وی آن خارق عادات
پدید آمد و بسبب آن بنو اسرائیلیان با آن گوساله اعتقاد خدایی کرده همه

گمراه گشته نشاید که باطلی را شیطان بکسوت خود در جلوه گری در آرد
و از آثار مرکب اضلال خاک که هست راجی در بوته وجود وی رسید تا از آن دیو
برده باطل امور خارق عادت پیدا کرده و استدراجات را بصورت کرامات
بتو نماید زنهار که چون بنی اسرائیل سر در پی او ننهی و شیطان و ابلیس را بجای
نگیری **بیت مولوی قدس سره** چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست ، و یا نوعی دیگر تقریر کنیم باید دانست که سامری
نفس از بنی اسرائیل اعضا و جوارح خود را از اموال اعمال میگیرد و آنرا در بوته
پندار در آتش عجب تافته کف خاکی از سم مرکب غرور شیطانی بمقتضای و اجلب
علیهم بخیلک و رجلک گرفته در وی می اندازد و آنرا در نظر بصورتی مجسم
آرد که آدمی پندارد که وی حقیقتی دارد و گاه باشد که آن مغالطه را شاهد
نام کرده چنانکه بزبان گوساله که انا ربکم فاعبدون می گفت اینجا نیز اظهار
آن گونه اسرار نماید باید دانست و واقف باشی که آن که سامری نفس است
و از خاک قدم مرکب وساوس شیطان زنهار راه غلط نکنی و متابعت
هارون روح از دست نگذاری تا موسی از عشق مناجات محبوب باز آید
و از برای تو الواح افراح بیارد و بنی اسرائیلیان اعضا و جوارح را بمقتضای
موتوا قبل ان تموتوا بتیغ ریاضت و مجاهدت سر بردارد و سامری نفس
اماره را از شهرستان وجود مهجور گردانیده ببیابان انقطاع از خلق با یوم
و محبوس سازد تا بحقیقت ایمان و نور عرفان بتبیین موید گردد ه
سامری نفس تراکی باشد ، غافل از آن بودن عین خطاست ، هم زتو
بر باید نقد عمل بصورت گوساله کند فی المثل ، تا تو به تعظیم در وی نگری

عابد گوساله شوی از خرئی ها ذکر قدیه بسبب ده عجل و ورود حکم القتل ایشان را
لطافت که بنو اسرائیل چون بر قبایح افعال و فضایح اعمال خویش
اطلاع یافتند و دانستند که خطا کاری نموده اند و بیابان جفاکاری
پیموده دست پشیمانی و گریبان تیرباری زده و خار ندامت در دامن
خواست او یخته بنیاز مندی تمام نزد موسی علیه الصلواة والسلام آمدند
و طلب آمرزش کردند و تدبیر و تدارک این تقصیر درخواست نمودند حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام فرمود که انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا
الی بارئکم تدبیر آنست که توبه و انابت تدارک انحطاط شما نماید و بجهره و درگاه
عالمیان و روزی رسان انس و جان باز گردید گفتند کیفیت مراجعت و طریق
توبه و انابت بر ما پوشیده است بلفظ در بار گوهر نثار خود اظهار آن فرما
فرمود که اینمعامله از آن عظیم تر است که من بتنها نفسی توانم قرار دادن و بی
وحی الهی جل و علا کیفیت توبه را تعیین نمودن لاجرم عرض بیان توبه بجناب
قدس خداوندی جل و علا نموده وحی آمد که ای موسی ببرکت شفاعت تو توبه ایشان
بقبول مقرون میگردد و کیفیت توبه آنست که آن دوازده هزار نفر که سجده گوساله
نکرده اند تیغ بردارند و گوساله پرستان را بقتل آرند فاقتلوا انفسکم چون حکم
بقتل وارد شد در میان بنی اسرائیل اختلاف افتاد جمعی بدان حکم رضا دادند
و جمعی دیگر از امتثال فرمان تمرد نموده گفتند که چون عبادت گوساله نکرده
ایم چرا بقتل راضی شویم جدل و منازعت قایم شد فرمان خداوندی جل و علا
در رسید تا آن گوساله را بکشتند بدان قول که گوشت و پوست پیدا آمده
بود و زنده گشته بعد از آن فرمود تا او را بسوختند خاکستر را در دریا افکندند

و بیان روایتی دیگر که گوشت و پوست پدید نیامده بود بلکه نشان از زر
بود و جامد بنظر می‌نمود تا او را سوهان نموده کردند و سوزش آنرا بدریا انداختند
و همه بنی اسرائیل را فرمان داد تا از آن آب بیاشامیدند هر که گوساله
پرستیده بود و مهر و محبت گوساله در باطن وی مرکوز گشته روی وی زرد
گشته و شکمش برآماسید و بروایتی آنکه بر زبان هر یک از عبده عجل اثر
زردی پدید آمده هر که از اطاعت فرمان تجاوز نموده بود بر روی هیچ
یک از شیاطانت پدید نیامد این خطاب در رسید که چون عبده عجل از
غیر مستاره گشتند توبه ایشان بقتل مقرر است و اگر بقتل رضا ندهند ایشان را
بر جهنم مبتلا کردانم که هرگز روی صحت نبیند لاجرم همه بقتل رضا دادند و
کمر القیاد بقوت اعتقاد بر میان وداد بستند و بندی که ساحری بلاد و
شیطان در پیش دریای رحمت و غفران بسته بود بشکستند فقیران همه
روی بقبلا آورده کفن پوشیده دستها بزانو پیوسته بنشستند ناله و خروش
و گریه و زاری در میان بنی اسرائیل استعلا گرفته وداع یکدیگر کردند و آن
دوازده هزار نفر شمشیرها کشیده بنیاد سرافشانی کردند و شورشی در آن وقت
بظهور پیوست که در هیچ عهدی آن نوع معامله بظهور نیافته بود و ظلمت
که چون سپاه صاحبان تیغ جلادت از نیام اطاعت بیرون آوردند و رگ
مجولان رنجین الفرقها آوردند بعضی از قاتلان چون مقتولان نگاه کردند
بواسطه عرق قرابتی که در میان ایشان بود که العرق لضرب و تیغ گذار
فی الجمله تعالی مینمودند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام متوهم آنکه مبادا
در اطاعت فرمان تقصیری پدید آید بحق تعالی بنالید تا بجاری سیاهی

در میان ایشان پیدا شد تا یکدیگر را نبینند و پسر بر پدر و پدر بر پسر مثلا ترحم
نکنند و در جاری احکام الهی جل و علا تاخیر روا ندارند و فرمان خداوندی جل و علا
چنان بود که در انقیاد و قبول و اذعان میباید که چون قاتلان بقصد قتل ایشان
شمشیر برافرازند مقتولان از محل خود حرکت ننمایند و دست نجنبانند و روی
درهم نکشند و هیچ چیز تیغ از خود دفع نکنند والا ملعون ابد گردند **نقلست**
که هارون علیه الصلوٰة والسلام پیش پیش قاتلان میرفت و مقتولان را
که در مقام رضا و تسلیم نشسته بودند نصیحت میفرمود و بصبر و تحمل دلالت میکرد
و از انتقال از مقام خویش منع میفرمود و می گفت اصلا تغیر میباید که بحال خود
راه ندهید و آن مسکینان صبر و تحمل را شعار و دثار خود ساخته ثبات و استقامت
میورزیدند و قاتلان از عقب آنحضرت تیغ میراندند و این بلیه از صباح تا نیمروز
بقولی تا شبانگاه و بقولی دیگر تا سه شبانه روز برداشته و چندان از ایشان
کشتند که جویهای خون از مقتل روان شد و بروایتی هفتاد هزار کس و
بروایتی دیگر ششصد و بست هزار نفر بباد عدم رفتند آنگاه حضرت موسی و
هارون علیهما الصلوٰة والسلام با جمعی از عباد قوم و ضعفا و اطفال و
شیوخ کهن سال سر برهنه کرده بسجود افتادند و تضرع و زاری نمودند
که الهی بنو اسرائیل هلاک گشتند البقیه البقیه **نقلست** که چون موسی و هارون علیهما
الصلوٰة والسلام بشفاعت زبان بگشادند تیغهای قاتلان از کار بماندند
چندانکه سعی نمودند هیچکس کشته نشد آنخبر بموسی علیه الصلوٰة والسلام رسید
دانست که عفو الهی جل و علا شامل حال گناهکاران شد بنا برین حکم فرمود تا
تیغ از میان بردارند و از قتل یکدیگر مبادرت ننمایند و در روایتی امام ثعلبی رحمه الله

آنکه بموسی علیه الصلوٰة والسلام بعد از شفاعه وحی آمد که انی قبلت التوبة منهم
جمیعاً من قتل منهم ومن لم یقتل وجعلت القتل لهم شهادة وغفرت لمن بقی
منهم چون این وحی نازل شد بفرمود تا منادی ندا کرد که دیگر هیچ‌یاد در خلاف کفنند
و بقتال اشتغال ننمایند در روایتی دیگر آنکه چون اعداد مقتولان موسی را علیه
الصلوٰة والسلام معلوم شد خاطر مبارکش از آن عدد بغایت ملول گشت که همه
اشخاص بنی اسرائیل مقتول شدند حقتعالی خواست تا ملامت از خاطر آن شهریار
ایوان رسالت علیه الصلوٰة والسلام بردارد بوی خطاب فرمود که یا موسی
اما یرضیک ان ادخل القاتل والمقتول الجنة ای موسی باین خوشنود نیستی
که هم کشنده و هم کشته را بهشت درآرم بدان و آگاه باش که هر که کشته شد
شهید رفت و آنکه باقیماند مغفور گشت روایتیست که هر که از عبده عجل باقیماند
همچنان رنگ رخسار روی زرد و لبها سیاه و شکمها برآماسیده بودند و باین
نشان از خلایق ممتاز بودند نزد موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند و گفتند
ای موسی ما این زردروئی بکجا بریم که ما عبده عجلیم و توبه ما مقبول نیست ما را
کشته شدن ازین خوشتر است که باین ننگ و عار مبتلا باشیم چه شود اگر ما
نیز مقاتله نفس خود کنیم تا ازین ننگ و عار برآئیم و توبه ما مقبول گشته و در
مقام شهادة سرخرو گردیم امر آمد که اینها نیز یکدیگر را بقتل رسانند تا مغفور گردند
اینها نیز یکدیگر را کشتند آنگاه موسی علیه الصلوٰة والسلام بر سامری
لعنت کرد و او را از ساحه قرب براند و عذاب وی موقوف بقیامت شد
چنانکه شمه مبین گشت **اما اللطایف فی هذا الواقعة** نقلست از قتاده
مفسر رحمه الله تعالی که فرمود حکمت چه بود درین که توبه امتان موسی

علیه الصلوة والسلام باهلاک نفوس شان مقرر شد و توبه بجهت سجود
السلام توبه قرار گرفت میفرماید که حکمت آن بود والله تعالی اعلم که امتان
موسی را علیه الصلوة والسلام عشقه ارتداد نهال نهاد ایشانرا خشک گردانیده
بود و از برکت معرفت و میوه محبت عاری گردانیده طراوت ایمانش بود
و نه نضارت عرفان نشان نمود و هر آینه که چون درخت بی بر گردد لایق
اره و تبر گردد لاجرم در باره ایشان فرمان آمد که اقتلوا انفسکم اما چون
درخت ایمان این امت را بیخ در زمین جان بود اصلها ثابت و شاخ
بوستان برهان بود و فرعها فی السماء آب او از جویبار غفران بود و زینت
او گل دل ایشان بود و تنه او عرفان بود اغصان او احسان بود اوراق
او قرآن بود انوار او ایقان بود اثمار او اتقان بود اشمار او وجدان
بود و لذت حلاوت او مشاهده جمال جانان بود باغبان این باغ رحمت
رحمان بود نگاهبانان این بوستان محافظت دیان صدای ندایست
طوطیان این گلستان بلبلان این بوستان یاحنان یا منان بود
لاجرم ایمن از تصرف شیطان و دست برد دزدان بود اگر چنانچه هجوم سموم
گناهی ناگاهی بر گوشه از اطراف این باغ وزد و پای این باغ بگذری
و لطافتی از چهره گل و یا طراوتی از رخسار شکوفه ببری باز از مهب عنایت
نسیم هدایتی بوزیدی تا در سحرگاهی آهی از سر درد برآوردی و دم ندامت
بآن قرین گردانیدی بجای یک گل صد هزار گلستان دیگر شکفته و صد
هزار بوستان دیگر پیدا آمدی چون این درخت هرگز بی میوه نشده
لاجرم هرگز سزاوار اره و تبر نشد قوله واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم

لطیفه نیز در فضیلت این امت بشنو باید و لیکن جهودان با آنکه آن همه
براهین قاهره و حجتهای باهره مشاهده کردند با مقدار شبهه رکیکه که سامری
با ایشان القا کرده از طریق مستقیم و جادهٔ قویم انحراف نموده مرتد گشتند
و این امت با وجود آنکه در معرفت اعجاز قرآن محتاج بودند بدلایل دقیقه و حجج
غامضه شهادت قویه بتلبیسات عظیمه مغرور نگشتند و از صراط مستقیم و دین
قویم اعوجاج ننمودند لاجرم منشور تفضیل و طغرای تبجیل ایشان بتوقیع کنتم
خیر امة اخرجت للناس تسجیل یافته بر صدر مسند اصطفا استناد نمودند که ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و علما را در سبب انحراف ایشان و ثبات
اینان دلیل آنست که ایشان گرفتار قیود جهالت بودند و قبول دین اسلام
بسبیل التقلید نمودند لاجرم باندک شبهه از دین برگشتند و شرک بر توحید برگزیدند
و چون مومنان محمدی و متابعان دین احمدی علیه الصلوٰة والسلام بسبیل
استدلال استکمال پذیرفته بودند بلکه از توحید علمی بتوحید عینی ترقی نموده بودند
و از مرتبهٔ علم الیقین بدرجهٔ عین الیقین رسیده لاجرم اگر جمیع مشککان بادلهٔ
ظنیه و تشکیکات وهمیه خواهند که از سنن جواد ایشان بجنبانند نتوانند و بتوفیق
الهی جل و علا از طریق تحقیق تجاوز ننمایند ع ما چو از عین الیقین حق الیقین
دیده ایم * از دلیل ظنی و تشکیک برهان فارغیم * عارفانه چون نظر بر عین
معرفت بس است * از وسایط ذره ها و نور عرفان فارغیم * نصیحت اید رویش
بدانکه هر امتی را گوساله بوده است که از راه دین ایشان منحرف گردانیده چنانچه
قال النبی صلی الله علیه وسلم لکل امة عجل و عجل امتی المال گوساله این امت
مال و منال دنیویست که قاطع طریق اهل السنت است سبحانه و تعالی سهل عبید الله

قشیری گفت روّح الله تعالی روحه هرچه در دنیا بنده را از حق تعالی برگرداند
و از طاعت وی باز دارد آن عجل اوست و او پرستنده او عبدهٔ عجل بنی
اسرائیل راه خلاص آنگاه یافتند که خود را بفرمان کشتند همچنین تخلص بنده در
راه حقیقت آنگاه حاصل شود که از حظوظ و اسباب پاک گردد لا بلکه هرچه از
دون حق تعالی است بیزار گردد **رباعی** تا در نزنی بهرچه داری آتش + هرگز
نشود حقیقت وقت تو خوش + ما را خواهی خطی بعالم درکش + کند یکدل و
دو معنی ناید خوش + پس بر روندگان این راه و طالبان اولئک حزب الله
واجب و لازم است که از زخرفات دنیویه و مشتهیات فانیه محترز باشند تا
بواسطه آن طریق سلوک بر ایشان مسدود نگردد و از مطلوب خویش محجوب نباشند

سر سلطنت جاودان گدائی تو دارد	که دل فدای تو کرد است و جان بندگی تو دارد
ز مال و ملک ندارند خسروان زر تو	تنعمی که در درد تو مبتلای تو دارد

فاما اقوال اهل الاشارات فی هذه الواقعة زبدهٔ ارباب تحقیق و عمدهٔ اصحاب تدقیق امام عبد الکریم

بن هوازن القشیری قدس الله تعالی روحه فرموده است که توبه بقتل نفوس
در این امت نیز منسوخ نگشته است تفاوت همین است که آنجا قتل نفوس بسبیل جهر
بوده است و اینجا بسر که اول قدم سالکان بیرون آمدن است از نفس بکلیت
و اگر کسی گمان برد که توبهٔ ایشان را مشقت زیاده بوده است از توبهٔ این امت
آن خیالست بلکه ایشان یکبار نفس را بکشتند و از مکاید وی باز رستند و اینجا اهل
بحفظ النفس را بتیغ ریاضت و صمصام مجاهدت بقتل میرسانند و هر آن از مکاید
وی باز نمیرهند شیخ ابوبکر واسطی گفته است قدس الله تعالی سره العزیز

کان لو بقی اسرائیل افنار القسهم و هذه الامة اشد و هو افنا انفسهم عند

مراد ما مع لقاء رسوم الهیاکل و ارباب تحقیق گفته اند که میان بنده و حقتعالی هفتاد هزار حجابست و دون الله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة و تا کسی این هفتاد هزار حجاب را بر ندارد بمراد و واصل نگردد و هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل کشته شدند ولیکن هر یکی یکنوبت بیش شربت مرگ چشیدند مسکین سالک در رفع هر حجابی یکنوبت مرگش باید چشید و ضربت هلاکت باید کشید و تا هفتاد هزار بمقتضای موتوا قبل ان تموتوا نمیرد این هفتاد هزار حجاب از پیش بر نگیرد و بمقصود خویش فایز نگردد

اگر درد دلم را چاره بودی غم را درجهان غمخواره بودی
چه نقصان آمدی در کار خوبان که مرگ عاشقان یکباره بودی

و بدانکه درین باب تحقیقات و اشارات دیگر هست که در تفسیر بحر الدرر ایراد نموده ایم و درین نسخه همین قدر اکتفا افتاد والله الملهم للرشاد

ذکر بازآمدن حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بمیقات در طور سینا و اربعین شفاعت بجا آورده

بدانکه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آنچه در روایات بثبوت پیوسته در طور سینا سه اربعین دست داده اربعین اولین را اربعین میقات می گویند و آنچنان بود که در آن چهل روز از موضعی که نشسته بود برنخواسته و در آن مدت از طعام و شراب در شب و روز امتناع نمود و آنچه گفته شد عبارت ازین اربعین بود اربعین دویم اربعین شفاعت است که درین اربعین از اول تا آخر بسجده بگذرانید و اربعین سیوم را اربعین تضرع گویند که مجموع آن مدت را بالقیام گذرانید تا باریتعالی لوحی الواح کرامت فرمود و انزال توریت ارزانی

دانسته تعلق که چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از تردد
خاطر بجهت تلافی معامله عبده عجل باز رسته و ایشان گوساله پرستان دل
فارغ گردانید دیگر نوبت عزیمت طور سینا کرد تا عذرخواهی قوم نماید و در
مقام شفاعت زبان بمعذرت بگشاید در بهر دهم باد لتوریه و دیگر عزیمت
مصمم گردانید بجانب طور روی آورد و بروایت صحیح ثابت است که درین نوبت
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آن هفتاد نفر از کبار بنی اسرائیل با خود
همراه برده و در سبب بردن ایشان اختلاف است بعضی گویند که ایشان نیز
بجهت عذرخواهی قوم با موسی علیه الصلوٰة والسلام همراهی کردند و برخی
بر آنند که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام چون از قربت و مکالمت خود
با حق تعالی خبر داد قوم خواستند که بعین الیقین مشاهده این امر نمایند گفتند
میخواهیم که ما نیز باستماع کلام الهی جل و علا فائز شویم و بر صدق نبوت و حقیقت
رسالت اداء شهادت نمائیم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بحق تعالی
سخن ایشان معروض گردانید فرمان آمد که ای موسی از قوم خود هفتاد کس
از مشایخ کبار و عظما را تا بدار اختیار کن همراه بیار تا بر صدق مدعای تو
گواهی دهند و گواهی ایشان ببرکت عدالت و صلاح مقبول باشد حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام از میان قوم هرچند طلب کرد شصت نفر بیش نیافت
که موصوف باشند بهمه صفات که حق تعالی شرط فرموده بود موسی علیه الصلوٰة
والسلام بحق تعالی مناجات کرد که خداوندا از پیران قوم که موصوف بصفات
پسندیده باشند زیادت از شصت نیافتم خطاب آمد که از جوانان قوم از هر
سبطی یک نفر اختیار کن دوازده نفر دیگر با آن شصت منضم گردانید هفتاد

و دو نفر شدند فرمود که حق تعالی هفتاد نفر تعیین فرموده است می‌باید دو نفر
که زیاده اند بر هفتاد بنشینند هیچ کس از قوم تقاعد میل نمیکردند یوشع
بن نون و کالب بن یوفنا اختیار کردند و گفتند ما بجان فرمان خداوند
را جل جلاله منقادیم و مقرر است که اگر دولتی نافرمانی فرقه خواهد بود ما را نیز از آن
نصیب ارزانی خواهد داشت بعد از آنکه شیخ پیران آن قوم بگذشت ایشان
همه پیر گشتند و با موسی علیه الصلوة والسلام بمیقات مبادرت نمودند حضرت
کلیم علیه الصلوة والسلام ایشان را بصوم دلالت فرمود و بتطییب و تطهیر لباس
و بدن امر کرد چون به نزدیک طور رسیدند ایشان را فرمود که به پایان کوه
بنشینید و تا مادام که موسی علیه الصلوة والسلام اجازت نفرماید از مقام خود
حرکت ننمایید و چون چهل روز بدین طریق منقضی گشت و موعد مکالمت در
رسید موسی روی بکوه آورده ابری پدید آمد رقیق و میان او و آن قوم
حجاب گشت و موسی علیه الصلوة والسلام از نظر ایشان غایب شد بعد از آن
بفرمان حضرت خداوندی جل و علا قوم را در غمام در آورد ایشان بسجود
مبادرت نمودند حضرت الله تعالی کلام خود بشنوانید که انی انا الله لا
اله الا انا ذو بکة اخرجتکم من ارض مصر فاعبدونی و لا تعبدوا غیری
و گویند که اوامر و نواهی که در الواح عشر مثبت بود باستماع آن فایز شان
گردانید بعد از آنکه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از کلام فارغ گشت
و حجاب مرتفع شد رفقاء موسی علیه الصلوة والسلام مجادله آغاز کردند
که بجز شنیدن کلام تقریبا بیان نداریم تا متکلم را نبینیم فقالوا لن نؤمن
لک حتی نری الله جهرة چون ایشان گستاخی نموده پا از حد امکان بیرون

نهادند غیرت الهی جل و علا ایشانرا بصاعقه هلاک گردانید فاخذتکم الصاعقة
و بقولی الصاعقة آتشی بود که از آسمان نازل شد و ایشانرا بسوخت و
بروایت وهب بن منبه رضی الله تعالی عنه حقتعالی فرشتگان را فرستاد
تا بازمزمه تسبیح و تهلیل از آسمان بزمین باز آمدند چون آواز تسبیح
فرشتگان و مهابت نزول ایشان بر رفیقان موسی علیه الصلوة والسلام
مکشوف گشت همه از غایت هیبت بیفتادند و هلاک گشتند و مدت یک
شبانه روز همچنان مرده افتاده بودند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
از بد اعتقادی ایشان تعجب نموده و از سوء ظن بنی اسرائیل تحیر فرموده
گفت رب لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای گفت خداوندا من خود با قوم در
مانده بودم اکنون که اینقوم را از میان بیرون آوردم و همه منتظر مقدم
ایشان می برند و میخواهند که بگواهی ایشان نشو و نبوت و طغرای رسالت
مرا مسجل گردانند اکنون که بی ایشان بمیان قوم باز گردم بطعن و ملامت
ایشان در مانم خداوندا اگر اینها هلاک کردنی بودند پیش از واقعه نیز
هلاک شان میتوانستی کرد الهی او شانرا باز زنده گردان و مرا از خیالات
و غرامت بنی اسرائیلیان باز رهان حق تعالی بدعاء آنحضرت با خلعت
حیات ایشان پوشانیده بحالت اولی معاودت نمودند انچنان بود که یکیک
را زنده می گردانید تا دیگران مشاهده قدرت الهی جل و علا مینمودند
تا جمیع زنده گشتند و ذلک قوله تعالی ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم
تشکرون اگر کسی گوید که اینقوم را سبب چه بود که این تشاد ضمیر ایشان
پدید آمد و انچنان خیال در دماغ ایشان فتاد جواب این چند نوع

ایراد کرده اند یکی از انجمله آنست که چون ایشان باستماع کلام الهی
جل وعلا پرداختند از غایت هیبت و دهشت لرزه بر اندام ایشان افتاد
و بمرتبهٔ اضطراب باحوال ایشان راه یافت که بیم آن بود که روح از بدن
مفارقت کند با حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفتند که ای موسی
ما طاقت استماع کلام حضرت ملک تعالی نداریم ترا آن قوت هست که از
حضرت استماع میفرمائی و بعد از آن با ما تقریر میکنی و گویند هرگاه که موسی
علیه الصلوٰة والسلام با حق تعالی مناجات کردی نوری در جبین او
پدید آمدی که تا چهل روز هیچ دیده را طاقت مشاهدهٔ آن نور نبودی
چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام با حقتعالی مناجات کرده پیش
آن هفتاد نفر آمد و آن نور در جبین مبارکش پدید آمده بود ایشان گفتند
تو خدا تعالی را دیده و از ما پنهان میداری دلیل برین آنست که بر روی
تو نوریست که بر روی ما نیست اگر این نور بسبب استماع کلام است ما نیز کلام
او شنیدیم و ما را این نور نیست هر چند موسی علیه الصلوٰة والسلام تاکید
و مبالغت نمود ایشان تصدیق نمیکردند و گفتند لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة لاجرم حقتعالی آتشی فرستاد و تا همه را بسوخت و در روا
یت است از وهب بن منبه رضی الله تعالی عنه که این واقعه آنوقت بود که حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام توریت بیاورد جمعی از بنی اسرائیل گفتند
که ما ترا در پیغمبری تصدیق نمیکنیم تا خدا تعالی را بی واسطه نبینیم و از
وی نشنویم که این اوامر و نواهی از نزد وی است حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام گفت الهی میدانی که اینها چه می گویند و چه میخواهند

جبرئیل علیه الصلواة والسلام بیامد و گفت خدای تعالی میفرماید که این قوم
همه می گویند یا عجبی گفت خداوند قومی اند بیباک و ناپاک که با این چنانند
گستاخی می کنند و گویند که ایشان ده هزار کس بودند و ایشان را اتباع
نیز بودند بر شبه که چهل هزار نفر می گشتند جبرئیل علیه الصلواة والسلام آمد و
گفت یا موسی ایشان را بگوی که دل قوی دارید و بصحرا بیرون آیید و اما
و ساخته باشید گفتند دلهای ما قویست و کارها را ساخته و جامهای خود را همه
پاک پوشیده و بصحرا بیرون آمدند و منتظر بایستادند که همین ساعت
بدولت مشاهدت فائز آییم ملک تعالی فوجی از ملائکه را فرمان داد تا بزمین
فرود آیید آن ملائکه تسبیح گویان بزمین آمدند بمجرد شنیدن آواز تسبیح
آن چهل هزار نفر بیفتادند و بمردند **ذکر توجه حضرت موسی علیه الصلواة
والسلام بکوه طور و طلب رویت و نزول تورات**
مترصدان اخبار و متفحصان آثار در کتب علما چنین ایراد فرموده
اند که چون حضرت موسی صلوات الله تعالی و سلامه علیه چند نوبت جانب
طور حرکت فرمود و اربعینات در آنجا بر آورد و در اربعین اول انزال الواح
میسر شد و در عین رجوع بواسطه تراکم هموم و اندوه و استیلای غضب بجهت
عجول چند لوح بر زمین خورد و شکست و بآسمان رفت و در اربعین دوم
که از برای معذرت و تمهید مقدمات شفاعت بود حق تعالی باز انزال
آن الواح که بآسمان رفته بود التماس نمود تا بار حق تعالی تحصیل آن در
الواح فرموده آنچه بآسمان برده بود باز انزال فرمود و تعلیمها را در کتابت فر
کرد و آن الواح مسطور بود و اختلاف است اما آنچه امام ثعلبی رحمه الله تعالی

در عرائس القصص نقل نموده ایراد فرموده است آنست که حقتعالی در الواح آنچه معظم توریت
و مدار همه شرایع بود مثبت ساخته بود و آن بدین عنوان بود که مذکور میگردد

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب من الله الملک الجبار العزیز القهار لعبده و رسوله موسی بن عمران سبحانی
و قدسی لا اله الا انا فاعبدنی و لا تشرک بی شیئا و اشکرلی و لوالدیک والی
المصیر احییک حیوة طیبة و لا تقتل النفس التی حرمت علیک الا بالحق فتضیق علیک
السموات باقطارها و الارض برحبها و لا تحلف باسمی کاذبا فانی لا اطهر و لا ازکی
من لم یعظم اسمی و لا تشهد بما لا یعی سمعک و لا یحفظ عینک و لم یقف علیه قلبک
فانی اوقف باهل الشهادات علی شهاداتهم یوم القیمة فاسئلهم عنها و لا تحسد الناس
علی ما اتیهم من فضلی و رزقی فان الحاسد عدو نعمتی ساخط لقسمتی و لا تزن
و لا تسرق فاحجب عنک وجهی و اغلق دون دعوتک ابواب السموات
و لا تذبح لغیری فانه لا یصعد الی قربان الا ما ذکر علیه اسمی و لا تغدر بحلیلة جارک
فانه کبر مقتا عندی و احب للناس ما تحب لنفسک و اکره لهم ما تکره لنفسک والسلام
علیک و رحمتی و برکتی و حقتعالی مضمون این کلمات را در سه آیت در فرقان حمید
بیان فرموده آنجا که میفرماید قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به
شیئا و بالوالدین احسانا تا آنجا که فرموده ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون و بدینکه
در الواح سخنان دیگر نیز ثبت بوده است و بعضی از آن در اثنای کلامی که موسی
علیه الصلوة و السلام با حق تعالی مکالمت نموده است در فصلی علیحده مبین
خواهد شد انشاء الله تعالی القصه چون حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
مشرف مکالمت و نزول الواح مشرف شد و مباسطت او در بارگاه احدیت

جل جلاله متوجه گشت مدت چهل روز از طعام و شراب اجتناب نموده و ابواب
فتوحات غیبی بر وجه اکمال گشوده و زجاجه دل در مشکوة تن بتصرف ریاضت
و مجاهدت مصباح پذیرفته مصباح روح بشعاع فتوح الله نور السموات والارض
منور گشته حجابها که مانع وصول بوده از میان مرتفع گشته اسباب وصال و عروج
بذروه کمال مجتمع آمده ابعد عبودیت بواسطه قرب ربوبیت از پیش برخاسته
لوا محبت برفروده طلوع معرفت سر از اوج قربت بر افراشته چنانکه وهب بن
منبه می گوید رضی الله تعالی عنه که کان بین موسی علیه الصلوٰة والسلام و
بین ربه سبحانه و تعالی سبعون حجابا فرفعها الله تعالی کلها الا حجابا واحدا چون
موسی علیه الصلوٰة والسلام حجابها مرتفع دید و حلاوت کلام و لذت خطاب
خداوندی جل و علا در مذاق جانش خوش آمد در خاطر مبارکش خطور کرد که چون
از آنحضرت بانواع الطاف و اصناف اعطاف بهره مند گشته نعمت رویت
و عطیه دیدار که اکمل و اتم و اجل و اکرم نعمت است مسالت نماید و شرف دیگر
بر رتبه نبوت خود نسبت با مراتب سائر انبیا و رسل علیهم الصلوٰة والسلام
در افزاید لاجرم عزیمت امضی تصمیم داده نخست طهارت صوری و معنوی چون
تنظیف ثیاب و تطهیر اعضاء و تطییب اسرار و تهذیب اخلاق بجا آورد که گفته

بیت با آب دیده وضو ساز و عزم کوئیش کن — که بی وضو نتوان گرد کعبه گردیدن

بعد از آن زبان مقال بتسبیح و تهلیل و لسان حال به بیان تقدیس و تمجید گشوده
حجاب ظلمانی بشریت از پیش برداشته و شیطان نفسانی که نفوس تمامی
انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام مسلمت از وی دور گشته و هوام و حشرات
ارضی بزمین رفته و ملکین موکلین مستوری یافته از مرافقت او باز ایستاده

آنگاه حجب نورانی ملکوتی از نظر بصیرتش مرتفع گشته سکان سموات و
جمله عرش و خزنهٔ کرسی و حفظهٔ لوح مشاهده شد لطائف عوالمین خفیه از دریچه
اسما و افعال الهیه در آئینه ضمیر منیرش در جلوه در آمد از غایت غلیان سکر
و غلبات شوق طالب دیدار چون بیچگونه گشته • من فراموش کنم هر چه
بود الا تو • عشق بازی نکنم در دو جهان جز با تو • گر دلیل من بیچاره تو باشی
سهلست • هر مسافت که بود از من بیدل با تو • در درون دل تنگم که بود خلوت
انس • راه هر پرده نشین نیست مگر تنها تو • ساقی از باده دیدار چنان ساز
که ز مستی نشناسم که منم این یا تو • **اما التفصیل بعد الاجمال** آنکه کعب
احبار گفت رضی الله تعالی عنه که در کتب منزله چنین دیده ام که چون حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام بمیقات بجانب طور توجه نمود و چهل روز به ریاضت
و مجاهدت آئینه ضمیر را مجلی و مصفی گردانید چون هنگام مکالمت و موعد
گفت و شنید آمد حقتعالی جبرئیل را علیه الصلوة والسلام با ملائکه مقرب گفت تا
تا همه وحوش را از آن کوه دور کردند و چهار فرسنگ در چهار فرسنگ را
از تمامی وحوش و هوام خالی ساختند و آنروز موسی را علیه الصلوة والسلام
صورتی غریب و لباسی عجیب بود عمامه سیاهی بر سر داشت و جامهٔ پشمین
در بر و تاجی از نمد بر سر و عصا در دست ملائکه علیهم الصلوة والسلام فرود
آمدند و گرد بر گرد کوه را احاطه نمودند و موسی را علیه الصلوة والسلام
از خلایق مستور گردانیدند آنگاه جبرئیل علیه الصلوة والسلام به نزد وی
آمد و گفت ای موسی رداء سیاه بر سر کش و تمامی روی خود با آن پرده مستور
گردان و باید که هیچ عضو از اعضاء تو مکشوف نباشد بغیر از دو چشم

بود گویند که حکمت درین امر آن بود که اگر جبین مبارکش مکشوف بود
از شعاع انوار کلام الهی جل و علا بسوختی لقلعت که حضرت موسی
علیه الصلواة والسلام برقع بر رو فرو گذاشته و سر تا پای بردای سیاه
مستور ساخته در مقام انتظار بتواضع تمام بیستاد ناگاه آثار سلطانی ظهور
کرده اسرار سبحانی در میان آمد اول خطاب که متوجه موسی گشت علیه الصلواة
والسلام این بود که یا موسی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی موسی
علیه الصلواة والسلام فرمود انت الله لا اله الا انت اعبدک انت الهی
واله آبایی و بعد از آن بخطابات دیگر و بکلمات جان پرور فائز گشت چنانکه
در محل خود شمه از آن خلعت بیان خواهد پوشید بتوفیق الله سبحانه و تعالی
ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه یاد کن فرمایید آن وقتی را که موسی علیه الصلواة والسلام
بمیقات آمد و بمیقات عبارت از وقتی است که از برای مناجات و مکالمات
از برای وی تعیین فرموده بودند حق سبحانه و تعالی با وی بیواسطه سخن
گفت و چون لذت کلام الهی جل و علا بوی تصرف نمود شوق بر وی غالب
گشته از غلبات شوق و غلیان ذوق طالب دیدار گشته گفت رب ارنی
انظر الیک و بدانکه بزرگان را در باعث برین سوال اقوالست قول
اول امام سدی گفت رحمه الله تعالی که چون حضرت موسی علیه الصلواة
والسلام بمکالمت مشغول گشت و فرشتگان تمامی حیوانات را از وحوش
و طیور و دیدان و طنیان را از آن حوالی باز بودند و مقربان بگرد موسی
علیه الصلواة والسلام حلقه زده چون دایره مرکز وار ایشان در میان گرفته
[illegible] شیطان وقت ابلیس لعین خواست که اشتغال بر وی منغص گرداند و [illegible]

سدی که ملائکه بر حوالی آنحضرت بسته بود شنود الست که بوی تقرب نماید
بزمین فرو رفت و از قدمگاه موسی علیه الصلواة والسلام سر بر زد و القای
وسوسه نمود و گفت یا موسی هیچ می دانی که این کیست که با تو سخن میگوید آن
ملک شیطان موسی گفت علیه الصلواة والسلام ای لعین و چنین محلی
میخواهی که مرا از خود واپس حاصل کنی و این هرگز میسر نگردد لعین گفت من او را
خود رسیدم تا اکنون با وی میگفتی و از وی می شنیدی اکنون با من
میگویی و از من میشنوی موسی علیه الصلواة والسلام از برای رغم انف لعین
و زیادتی یقین از حق تعالی درخواست نمود که رب ارنی انظر الیک حق تعالی
خطاب فرمود که لن ترانی یا موسی طوق بشر طاقت نظر جمال ما ندارد و هر که
در دنیا اگر فرضا دیدار ما ببیند البته راه عدم پیش گیرد موسی علیه الصلواة
والسلام گفت الهی سمعت کلامک واشتقت النظر الیک ولئن انظر الیک
ثم اموت احب الی من ان اعیش ولا اراک الهی اشتیاق دیدار تو چنان
است که دیدن و جان دادن دوست تر است از نادیدن و زنده ماندن

بیت رخت گر ببینم وگرنه بمیرم	چه خواهم درون آن بهتر که بینم

پس چون حق تعالی اشتیاق موسی علیه الصلواة والسلام دانست که با
غایت رسیده از برای تسلی وی گفت ولکن انظر الی الجبل فان استقر
مکانه فسوف ترانی یا موسی در کوه نظر کن که از وی ضخامت و جسامت
از شخص تو افزون مینماید و آن کوه زبیر بود ببین که آنکوه با عظمت
بنگرید متحمل تجلی و تاب انوار دیدار ما ندارد و اگر وی متحمل آید تو نیز متحمل تو انی
آورد بیت اگر نه آتش عشقت لب بسوختم چه عجب که کوه تاب نیاورد تاب تجلی

قول دوم باعث بر سوال رب ارنی انظر الیک چنین گفته اند که
چون موسی علیه الصلوة والسلام باستماع کلام مستعد گشت از فرق
تا بقدم در لذت آن گفتگو مستغرق گشت با خود گفت هذه اللذة اعجزتنی فکیف لذة
النظر اجز را این همه لذتست تا نظر را چه باشد * بیت * وصال او لبرچه
بود خدا می داند * که در انتظار یار چه طیب است و جان فزای * لذت گفتار
تو جان می برد * لذت دیدار یارب چون بود * گوشم از ذوق سخن آگنده شد
دیده هم انبار طمع افکنده شد * گوش را چون خلعت از فیض کلام * دیده
هم دیدار خواهد والسلام **قول سیوم** آنست که طبع بشر همواره مایل
بجانب علوست و طالب رفعت و ترقی بدرجات کمال تا بهر مرتبه که وصول
مر ورا دست دهد وی طالب مرتبه دیگر باشد که بر مرتبه اولی متفوق بود چنانکه
حضرت مولوی فرموده است قدس سره **بیت** میباش چو مستسقی کورا
بود سیری * هرچند به شدی اعلی توسل باعلی کن * لاجرم چون موسی را علیه
الصلوة والسلام دولت مکالمت بر رتبه بود و لغایت عالی دست داد مرتبه
مشاهدت طلبید که نهایت مراتب ارباب محبت است بنابر آنکه ارباب
شوق را قناعت نیست و توقف در هیچ مقام مناسب ارباب طلب نی **ابیات**

صد هزاران بحر دارم در درون	در عطش آتش زند شعله برون
صد هزاران بحر در جانم پدید	میزند دل العطش هل من مزید
عاشقان هیچ هیچ اندر طلب	زارشی نالند با وی لب بلب
چون قناعت نیست در عشاق او	با وصید و هجران مشتاق او

قول چهارم آنست که موسی علیه الصلوة والسلام مست نشئه محبت او بود

کرد و القیت علیک محبة منی و محمود حسام قربت آن محبت را اختیار نیست که بیخود شد
جمال محبوب مدارا ندارد **بیت** تا دیدت من لیلی بلیلی خانه کجا پیدا وی
شارب با خمر **ابیات** ساقیا تا کی دهی در جام می بی خبر بیچه بیدل استشاو کم

باده ده تا غم ما کم شود / ور غم عالم دل اندیشم شود
من ز بی مستی کی خواهم شدن / باده دیگر ده ای ساقی بمن
نیم مستم کردهٔ از گفتار خویش / مست لا یعقل کن اندر یار خویشم
چون شرابم می دهی بر جای خویش / هر چه گستاخی کنم پیش ملیک
صد هزاران جام لبریزم دهی / تا کنم بی یاد تو ساغر تهی
این نمیدانی که گستاخی کنم / دست در زلف تو ناگه در زنم
بر گشایم برقع از رخسار تو / بی حجابی بنگرم دیدار تو

قول پنجم از کعب احبار و وهب بن منبه رضی الله تعالی عنهما منقولست که گفتند در آنروز میان موسی و جناب قدس حق تعالی هفتاد حجاب و بروایتی هفتاد هزار حجاب بود که همه آن حجابها مرتفع گشته بود مگر یک حجاب موسی علیه الصلوة والسلام گفت که همه حجابهای سوال مرتفع گشت شاید که ارتفاع این یک حجاب موقوف بسوال باشد گفت رب ارنی انظر الیک خطاب آمد که لن ترانی تا داند که تمامی انتهای وابسته بارادت ازلیست نه باختیار و کوشش بنده **قول ششم** آنکه در وقت سماع کلام همه تن گوش شده بود و بهر تار موی هما نشنید که بگوش شنود و بس چون در استماع کلام دوست همه تن گوش شد و بمقام استغراق مدهوش جان از غایت با جانان هم آغوش شد

و موسی را افتاد و از دنیا و عقبی همه فراموش شد چندانکه نداء السلام
شنید و وعده دیدار در رسید فریاد برآورد که رب ارنی انظر الیک
بیا ساقی دستار ابیخانه صلا در ده من دلکش و دیرینه جام صفا در ده
دلم در دور مشتاقی ندارد صبر ای ساقی بکرم فرمائی باقی درین دار فنا در ده
در آن وادی که در وادی ندا انی انا الله آمد بکوه و کوه بسا این صدای
آن ندا در ده **قول معظم** آنکه چون عضوی از اعضاء موسی علیه الصلاة و السلام
بخلعتی مفتخر گشته بود دست خلعت نور یافته و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء
من غیر سوء پای شرف مساس طور دیده بدولت خطاب فاخلع نعلیک
مستسعد گشته گوش مهبط اسرار انوار کلام آمده زبان بشرف مناجات
با ملک علام جل و علا یافته تن در مقام خدمت در موافقت بین یدی الله
وقوف پذیرفته دل فراغت گفت و شنود در خلوتخانه شهود دیده مرغ روح
در قفس بدن از شوق دیدار محبوب در پرواز آمده سر با محرم حرم انس در خطاب
بر قدس صبا گشته همه بشرف نعتهای همت و همگی همت خود آمده دیده
دیده مانده بود که از نصیب خود بی بهره بود لاجرم خرقه اصطبار را بدست
اضطرار چاک کرده فریاد برآورد که رب ارنی انظر الیک **ابیات للمؤلفه**

تراجویم ای دلبر که هستم — توئی مقصود من در هر که بینم
مرا چشم از برای دیدن تست — تو رخ بنما که بین در که بینم
هزاران در زدل سوی تو باز است — ترا می بینم از هر در که بینم
جمال ساقی من بنماید — بر آن می و ساغر که بینم
چنانت دیده ام از دیده دل — که تنها هم بچشم سر که بینم

نخست گر ببینم در شب بینم	چو خواهم هم در آن الست ببینم
معین امروز میخواهد وصالش	ندارد صبر تا محشر که بینم

قول ششم قال اهل المحبة لیس الرضا من امارات المحبة یعنی عاشق هیچ
از معشوق خورسند نگردد زیرا که بهر چه خورسند گردد باز ماند و از همه نهایت شمرد
صدیقان باشد عبد العزیز بن عمر گفت قدس سره که الله تعالی گفته است اقدرکم
علی رویتی و اسمعکم کلامی و اشغلکم بالحق شیخ الاسلام گفت قدس الله تعالی روحه
بالله از بین هر سه آگاهی و ترا هنوز بران باقی بود کرا و ترا بیافت بلکه با او تمام
کرمی کیم اگر همه ملک خود ترا دهد بدل صحبت خود ترا بود باقی بود که ترا آدمی باید
للمولف مخفی عشق محبوب خود ای عاشق از غیر چرا جوئی ، او را هم از وی طلب
گر مرد خدا جوئی ، گر دُر بقا خواهی در بحر صفا در رو ، جهلست که آن دریا در جوی همی
جوئی ، محبوب قرین تست در خویش نکو بنگر ، بیگانه نه آخر از غیر چرا جوئی
نی عرش خبر دارد نی فرش اثر دارد ، گر در دل تو نبود دیگر به کجا جوئی ، دنیا
طلبد جاهل عقبی طلبد عاقل ، ای عاشق صاحب دل یارب تو کرا جوئی ، عاشق
همه آن بهتر کش آرزوی نبود ، در عشق نه صادق گر جز لقا جوئی ، دیگر گوید
دلم هر دم از غیب ندا آید ، گم کرد معین در خود گر زانکه مرا جوئی ، و هم خواجه
فرموده است نور الله تعالی مرقده که تو طاقت نگریستن در خورشید ندارد
و خورشید مخلوق در دیدار او چون خواهی کرد مگر آن دو دیده تو از نور فضل
پر کند و دل تو از نور قرب پر کند و جان تو از نور وجود پر کند و گوید که ببین
نگر انکه بر دیده در روی من نگری دیدار است **للمولف**

من از آن دیده که دیدار نبیند چکنم	من از آن یار که اغیار گزیند چکنم

من گرفتم زلف عنبر او گره گیر هم | تا وک غمزه که در سینه نشیند چه کنم
من دل از صیقل عشقش کنم آئینه صفت | اگر از ناز در آئینه نه بیند چه کنم
سازم از بهر خیالش دل و جان جای نشست | در سراپرده جان گر ننشیند چه کنم

پس عاشق باید که همواره در تحصیل زیادتی کوشد تخصیص در جائیکه نهایت ندارد تا اگر مثلا صد هزار دریا در کام جانش بریزند هنوز زبان از تشنگی بیرون آمده نعره هل من مزید در عالم طلب انداز ولمؤلفه عفی عنه که جا با زبانش بیرون

غوطها خوردند از شوق وصال | عاقبت از قعر این بحر عظیم
تشنه لب رفتند تا شهر عدم | سالها در قعر بحر ست آن حوت
همچنان تشنه لب از خوف تلف | چون نو یا فصل نیسان میرسد
میشود خرم که باران میرسد | ای عجب تشنه بیت کاندر بحر بود
تشنگیش از آب دریا می فزود | تا بگوشش آمد آواز سحاب
زو بجست و جو قدم بر روی آب | یعنی در عالم سبا و قطره
تا مرا زان قطره شد و بهره | ما چو ماهی غرق دریا روز و شب
همچنان جویا می آیم عجب | آنچه میجوئی تو خود غرق وی ای
حاضر خود باش از غایب بیا | نیستی واقف از و یک دم جدا
با خدائی با خدائی با خود آ | قول نهم اهل محبت میگویند

که فرمود رب ارنی انظر الیک گفته اگر جمالی بنمایم و اگر نه باری جواب ال
من نگوئی تا بدین بهانه دیگر باره کلام تو شنوم **حکایت** بادشاهزاده
بود بحسن و جمال پیراسته و بانواع فضل و کمال آراسته درویشی را نظر بر
جمال بادشاهزاده افتاده دل در عقب نظر مبتلای وی گشت هر چند درویش

نصیبهائی که هست هیچ نوع از محبوب الدنیائی نمی بیند تا روزی بادشاه زاده
بتیر اندازی بجانب صحرا رفته بود و هدفی ترتیب کرده تیر بجانب هدف
می انداخت درویش نیز نزدیک نشانه رفته خود را هدف تیر محبوب گردانید
چون تیر آن دلبند بر آن فقیر آمد بادشاهزاده از آن بغایت متأثر گشته پیش
درویش دوید و گفت ای درویش بر سر تیر چرا در آمدی درویش گفت از برای
آنکه تو از من پرسی که بر سر تیر چرا در آمدی آورده اند که شیخ شبلی قدس سره
بر آن درویش بگذشت و دید که شاهزاده مرهم ترتیب کرده بر جراحت زخم
خورده خود می نهاد و شیخ نعره زد و بیهوش افتاد و چون بهوش آمد گفت بسم من
نظاره کردند که محبوب مجازی زخم خورده خود را که مجروح میگذارد و مرهم می نهد
تا که بادشاه علی الاطلاق محبوب با ستغنا قسم کشتگان تیر بلا و مجروحان
زخم ایشان را کی ضایع گذارد مرهم زده باشد که مرهم وصل بر جراحت ایشان نهیم
و از زخم و الم هجران شان باز رهانیم **رباعی** مشغول ترا خبر ز عالم نبود
مجروح ترا حاجت مرهم نبود ؛ در عشق تو گر هزار زخم پیش آید ؛ چون در نظر
تو ام از ان غم نبود ؛ **نقلست** که حضرت موسی علیه الصلواة والسلام هرگاه
خواستی که بمناجات شدی بعلها بنی اسرائیل گرد بر می آمد و سخنان جمع میکرد و
حاجتهای مردم بسیار فراهم می آورد و پیغام و رسالات و مقاصد خلق مجتمع
میگردانید تا چون بحضرت شود بخشش و درازتر گردد **بیت** حرام دارم با دیگران
سخن گفتن ؛ و گر حدیث تو باشم سخن دراز کنم **رجعنا الی القصه** بعد از آنکه
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام حلقه تقاضا بر در دعا زده گفت رب ارنی
انظر الیک خطاب آمد لن ترانی ای موسی هیچ میدانی که چه میگوئی طاقت

دیدن صنعت نیست طاقت دیدن صانع از کجا باشد عصای ثعبان شد
در اضطراب آمدی چون طاقت دیدن ثعبان نداری دیدن سبحان از
کجا باشد وهب بن منبه میگوید رضی الله تعالی عنه که چون موسی از حق تعالی
رویت طلبید خواست تا موسی نماید که وی را طاقت دیدار نیست اول ابری
فرستاد و رعد و برق و صاعقه پدید آمد و آن ابر همه تمامی کوه محیط گشت و
موسی علیه الصلوة والسلام متحیر ایستاده خوف و خشیت بر وی مستولی
گشته به تسبیح و تقدیس مشغول شد خطاب مستطاب در رسید که ای ملائکه پسر
عمران دیدار می طلبید بروید و خود را بروی عرضه کنید ملائکه هر یک بصورتی
مهیب فرود آمدند گویند که هر فرشته که از آسمان نزول نمود و آتش از دهان
وی بیرون می آمد و عظمت جسامت ایشان بمرتبه که دیگر موسی را طاقت قرار
شد گفت اگر در مقام بیاستم از هیبت هلاک میشوم و اگر بنزد ایشان بگریزم
از حرقت میسوزم جبرئیل علیه الصلوة والسلام فرود آمده پیش موسی علیه
الصلوة والسلام بایستاد هر چند موسی اظهار خوف و خشیت خود می کند جبرئیل
علیه الصلوة والسلام میگوید ای موسی تو هنوز کجایی میباید که ازین هولناکتر
تر چیزها ببینی آنگاه ملائکه آسمان دنیا را امر آمد تا همه بصلابت تمام فرود
آمدند همه بصورت گاوان در جلبه تسبیح و تقدیس خداوندی جل و علا مشغول
آوازها را ایشان چون آواز رعد هولناک و آتش از دهان ایشان در فشان
تسبیح مشغول شدند حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام اضطراب زیاده گشته
و جبرئیل علیه الصلوة والسلام می گفت ای موسی تو هنوز کجایی آنگاه ملائکه
آسمان دوم را امر آمد که ای ملائکه من بروید و خود را بر بنده من موسی عرض کنید

که وی دیدار مطلبید تا همه فرود آمدند بصورت شیران غران همه تسبیح
و تقدیس گویان اولی اجنحة مثنی و ثلث و رباع هر بالی از مشرق تا مغرب
فرو گرفته موسی را علیه الصلوة والسلام خوف بر خوف بیفزود و مویها
بر اندام مبارکش قایم گشت گفت یا جبرئیل ندمت علی مسئلتی فهل ینجینی من
کان الذی انا فیه ای جبرئیل از سوال خویش پشیمان گشتم هیچ شود که ازین
مقام درگذرم بحالت اولی باز گردم جبرئیل علیه الصلوة والسلام
گفت ای موسی صبر کن که آنچه دیدی اندکیست از بسیاری پس بملائکه آسمان
سیوم امر آمد که فرو روید و خود را بر بنده من موسی علیه الصلوة والسلام
عرض کنید که وی دیدار طلب کرده هست فرشتگان آسمان سیوم فرود آمدند
بر صورت کرکسان بزرگ مر ایشان را غلغله و فریادی بغایت هولناک چون
موسی را علیه الصلوة والسلام نظر بر ایشان آمد از هیبت آن نزدیک بود
که روح از بدن وی مفارقت کند جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت که ای موسی
زود باشد که ازین بیشتر چیزی هولناک تر ببینی پس امر آمد بملائکه آسمان
چهارم که برویید و خود را به بنده من موسی عرض کنید که از من دیدار
طلبیده هست بصورتها از هیبت که مخالف صورتهای اولین بود رنگ چشمان
ایشان زبانهای آتش و رنگ باقی اعضا ایشان بر مثال برف
سپید و اصوات این فرشتگان بمرتبه ارتفاع یافته که آواز فرشتگان اولین
در جنب آن پست گشته چون موسی را علیه الصلوة والسلام نظر برین
فرشتگان افتاد خوف بروی بمرتبه استیلا یافت که در گریه در آمد جبرئیل
علیه الصلوة والسلام گفت ای موسی صبر کن که ازین نیز هولناک تر خواهی دید

پس امر بملائکه آسمان پنجم آمد که فرود روید و خود را بر موسی عرض کنید
گروهی از من دیدار طلبیده است فرود آمدند هر یکی را هفت رنگ و در نهایت
مهابت چنانکه دیگر موسی را علیه الصلوة والسلام طاقت دیدن ایشان
نماند که نه مثال ایشان در صورت دیده بود و نه مثل آواز ایشان شنیده
حزن او بی نهایت شد و گریه وی فزون گشت جبرئیل گفت علیه الصلوة
والسلام که ای موسی صبور باش که هنوز زیاده ازین خواهی دید بعد
از آن بملائکه آسمان ششم خطاب کرد که بروید و خود را بر بنده من موسی
جلوه دهید که از من دیدار طلبیده است این فرشتگان نیز بصورتها عجیب
که مثل الصورت هیچ دیده ندیده و وصف آن هیچ گوش نشنیده چنانچه
هر یکی عمودی از آتش برابر درخت خرماهای که روشنایی او از آفتاب سبقت
جستی جامها در بر مثال زبانهای آتش و آواز تسبیح و تقدیس کننده
این تسبیح میگفتند که سبوح قدوس رب العزة ابدا لا یموت هر یک ازین فرشتگان
را چهار روی موسی علیه الصلوة والسلام از غایت هیبت او نیز آواز خود کشیده
با این فرشتگان در تسبیح موافقت نمود و میگفت رب اذکرنی و لا تنس
عندک خداوندا مرا چون فراموشان فرو مگذار الهی میدانم که ازین ورطه
بسلامت نجات خواهیم یافت یا نی جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت ای
پسر عمران هر چند خوف و خشیت بر تو استیلا یافته است و بمرتبه رسیده که نزدیک
است که دل تو بر کنده گردد اما هنوز صبری کن که اثری عجیبی خواهد دید بعد از آن
امر الهی جل و علا متوجه فرشتگان هفتم شد تا خود را بر موسی علیه الصلوة
والسلام عرض کنید که وی سوال دیدار کرده است ملائکه آسمان هفتم فرود آمدند

بر بهار ایشان همه از لذت مجموع اعضاء ایشان از نور تسبیح و تقدیس
و انفاس ایشان همه از نور حقتعالی را بهر زبانی تسبیح میگفتند و در باطن
مبارک حضرت موسی علیه الصلوة والسلام هیبتی می افزود تا خطاب عتاب
متوجه حال وی شد که ای موسی مصداق خطاب لن ترانی اگر خواهی که بعین الیقین
ببینی درین کوه نظر کن ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی
چون ذکر کوه درمیان آمد همه کوهها سر برافراشتند که شاید باین دولت
استسعاد یابند و کوه زبیر در تواضع سر فرود افگند و خود را از استحقاق این
سعادت دور دید لاجرم حقتعالی او را بدولت تجلی سرافراز گردانید فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا بزرگان گفته اند که چهار چیز تواضع کردند
در وقت تذلل بخاک نشستند به برکت آن تواضع عند الله مرفوع گشتند
اول چون خطاب آمد که انی جاعل فی الارض خلیفة عناصر اربع که این خطاب
بشنیدند ودانستند که مجموع ازین بسائط ترکیب خواهند نمود آب و آتش
و باد هر یک سر برافراشته خود را بنوعی ستودند چنانکه در معارج النبوة
بسبیل تفصیل بیان کرده ایم خاک مسکین خود را بینداخت و گفت من
کیستم که دعوی سروری او کنم او را ببرکت این تواضع از خاک برداشته
اصل خلیفه اش گردانید دویم چون کوهها خبر یافتند که کشتی نوح
علیه الصلوة والسلام بر کوهی فرود خواهد آمد همه کوهها سر برکشیدند جودی
در تواضع کوشیده خود را قابلیت این دولت ندید حق تعالی او را بر
گزید و کشتی بر جودی فرود آورد که واستوت علی الجودی سیوم چون
خطاب آمد ولکن انظر الی الجبل فرود یافت همه کوهها نازیدند و سر رفعت

با وج علیا برکشیدند زهی خود را از بیخبری دو دیده فرو شوی پیش آورد و دید و لنت
تجلی فائز آمد که فلما تجلی ربه للجبل چهارم چون خطاب ان رحمة الله قریب من المحسنین
بگوش هوش مفلسان رسید عاصیان و زهاد و عباد گردن برافراشتند که محسنیم
ما داریم و سرمایه بهشت با سپرده اند که اعدت للمتقین عاصیان مفلس سر در زاویه
خمول در کشیدند و روی تواضع بر زمین نیاز نهادند گفتند خداوندا مفلسان
حضرت توایم بر سفره صاحب دولتان طفیلیان را نیز راه می دهند ما را نیز
بطفیل محسنان از خوان رحمت بی نصیب مگردان خطاب حضرت عزت جل جلاله
در رسید که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و
در ایراث کتاب شان تقدیم فرمود که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من
عبادنا فمنهم ظالم لنفسه اول عصاة بی مایه و جنایات بی سرمایه یاد کرد و بعد از ان
فرمود که ما را نظر به نیاز هست نه به ناز و در روز بازار معامله ما رواج صدق است نه
صدقه لمؤلفه عفی عنه خرمنهاست مرا پر ز نقد علم و ادب سیه کجاست اخگر نگاه
و ناله دل شب سیه مباش تشنه لب اندر بوادی عصیان که بحر رحمت ما موج خیز بر لب
نظر برحمت ما کن مجو رفیق عمل چه شد به بیسبب معطلت سبب قوله تعالی
فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا بعضی از مفسران می گویند که حق تعالی
ملائکه را امر فرمود تا از انوار عرش مجید لمعه بر کوه جلوه داد بتدریج در ظهور نور
عرش کوه را طاقت نماند و تحمل آن نور نتوانست آورد و از هم فرو ریخت و
هر درخت و گیاه که در آن کوه بود همه بر مثال خاکستر شد از ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما روایتست که فرمود نوری از انوار حق سبحانه و تعالی
بر کوه تافت کوه را حس و علم و فهم و حیات پدید آمد و بعد از آن طاقت

نیاورد مذکور گشت ضحاک مفسر میگوید رحمه الله تعالی که از نور حجابهای
خود حقتعالی بمقدار سوراخ بینی گاوی بر آن کوه ظاهر گردانید اجزاء او می شگافت
گشت عبدالله سلام و کعب احبار رضی الله تعالی عنهما می گویند که از نور تجلی
مقدار سوفار سوزنی بر کوه ظاهر شد از بلندی بگسست سدی مفسر میگوید رحمه الله
تعالی که مقدار سر انگشت خورد بود که ظاهر گشته بود شکست بحدیث انس مالک
میکند رضی الله تعالی عنه که فرمود حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم
روزی این آیت بر خواند و سر انگشت ابهام بر بند انگشت خورد
نهاد که لا همین مقدار نور خداوندی جل و علا بر آن کوه تافت تا بزمین فرو رفت
امام حسن بصری گفت رحمه الله تعالی که حق تعالی بکوه خطاب فرمود
که هل تطیق رؤیتی کوه بلرزید و بخطاب از بیم فرو ریخت و بزمین فرو رفت و
حضرت کلیم علیه الصلوة والسلام مشاهده می فرمود که چگونه کوه بزمین
فرو میرود و شیخ ابوبکر وراق میگوید قدس الله تعالی روحه که حق تعالی مقدار
درمی از نور خود در میان هفتاد هزار حجاب محتجب گردانیده بر کوه جلوه داد
که کوه را تاب او گردانید پس بپرورش نیک تابش عز الهی کوه با آن عظمت
وحشمت ذره ذره می گردد و لیکن باز میبرد و گردد اما رهبار عارفان
که مظهر تجلیات جمال و جلال حضرت الوهیت جل و علا در پرتو انوار الهی مضمحل
و متلاشی گردد چه عجب چنانکه حضرت مولوی قدس سره فرموده است

ابیات

ایکه از یک تابش تو کوه احد پاره شود ... چه عجب باشد اگر عاشق بیچاره شود
عقل هم ... از جهان می بیش ... ... تگسلد این بند ... تا ... شود

بشنو از قول خدا هست زمین مهد | اگر چو طفل جانت بسته گهواره شود
گر زمین این سایه من سخره خورشید تواست | فی جو ... ولکن سخره سیاره شود
چون تجلی از نفس دامن کشیده | آتش سوزنده تر از لطف و کرم باره شود

لطف ... کرد آن وقت که تجلی الهی جل و علا بر کوه وارد گشت در آن وقت
همه آبها ... و دریا خوشگوار شد و همه دیوانگان هوشیار گشتند و همه
معلولان از علتها شفا یافتند و همه خارستانها گلستان گشت و همه آتشهای
آتش پرستان در آتشکده فرو مرد و همه بتان در بتخانها بروی در افتاد
آید روایت یک قطر بکوهی از کوههای عالم رسید تا همی کند و ریزها ازو بر روی
زمین مرتفع میگردید و هر روزی سیصد و شصت نظر لطف برو دارد عاشقان
خود می اندازد اگر در ... وجود همکیه ... بصفا مبدل گردد و همه
علتها شفا پذیرد ... ای گلستان ... صد گل نیاز از عشق
لالات هر گل بلبلی چون من هزار از عشق تو * چون گل دریده پیرهن چون
لاله ام خونین کفن * بنگر در دل جان من باغ و بهار از عشق تو * از
عشق تو ... دلم در زخم پر خون دلم * بر هر دلی هم چون دلم صد داغ
از عشق تو * آنکه ... گشت و ریزه ریزه [illegible] جبل ... بعد جواب آنست که
بقای آدمی ببقای حقتعالی است و فنا را در فراق و ابقا را ماسوی در
استتار است و فنا آن در تجلی لاجرم چون حضرت موسی علیه الصلوة و السلام
دیدار ربانی یافت فانی گشت و خر موسی صعقا و کوه چون تجلی یافت فانی
گشت ... جواب دیگر کوه را فانی گردانید تا از برای پاس
دل موسی علیه الصلوة و السلام زانکه اگر باقی ماندی بر بار ... بدید

غیرت موسی علیه الصلواة والسلام ظهور کردی و در هوش کشتی عجب آنست و دیگر
غیرت الهی جل و علا آنست که بهر چه تجلی کند او را نابود سازد اذا تجلی الله
لشیء خضع له چون کوه را آن قوت نبود که صورت خود را نگاه دارد تجلی
با صورت نساخت و دیر تمام برانداخت لاجرم عارفانی که صورت و معانی
ایشان مظهر تجلی افتاده است دریاها می نوشند و هنوز نعره هل من مزید میزنند
شعر سقونی وقالوا لا تغن ولو سقوا جبال سراة ما سقیت لغنت تمنت سلیمی ان
موت بحبها واسهل شیء عندنا ما تمنت بیت اگر بکوه رسد قطره رود
از جامی ز باده که ساقی دریغ میمودی کدام باده قوی تر ازین تواند بود
که حسن خویش بیا بحجاب نمودی **فصل در بیان معتقد اهل سنت**
وجماعت واستدلال ایشان باین آیه بدانکه این آیه حجت است
و اهل سنت وجماعت را در جواز رویت حق سبحانه وتعالی زیرا که حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام از کبار انبیاست علیهم الصلواة والسلام
دار حقتعالی دیدار خواسته و نخواسته وی از دو بیرون نیست یا بدانسته که حق
تعالی دیدنیست و دیدار خواسته چنانکه معتقد ماست و یا دانسته که نا دیدنیست
و نخواسته چنانکه معتزله می گویند و این ممکن نیست زیرا که از حق تعالی چیزی
طلبید که آن بروی جائز نباشد و آن کفر بود چنانکه ظلم بر حقتعالی جائز نیست
اگر کسی گوید الهی ظلم کن کافر گردد پس چون نشاید که پیغمبران بحق تعالی
جاهل باشند درست گشت بطلان قول ایشان و محقق شد جواز رویت
و امکان آن و دلیل دیگر بر جواز رویت آنکه حقتعالی تعلیق فرمود رویت
خود را با مر جائزی که عقل بجواز آن حکم میکند و آن استقرار جبل است چه ممکن است

که حقتعالی کوه را بر قسم از آنکه به از دو او را مدکوک و قطعه قطعه نگردانید و
این قاعده نزد ارباب عقل ثابت است که هر چیز یکی از جایزات باشد آنرا مثل
بجایز زنند و ممتنع را بممتنع و واجب را بواجب چنانکه حقتعالی خواست
تا امتناع دخول جنت مر کافران را تحقیق نماید مثل بممتنع فرمود و لا یدخلون
الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و ممتنعست که شتر بسوراخ سوزن در رود و اگر
دیدار ممتنع بودی او را بچیز ممتنع تعلیق فرمودی تا امتناع وی معلوم
شدی پس چون روا بود که رویت نیز از جایزات بود نه از واجبات باید
که رویت نیز از جایزات بود تا تشبیه درست آید اگر معتزلی سوال کند که دیدار
اگر روا بودی موسی علیه الصلوة والسلام بدیدار اولی بود چرا او را منع
آمد و چون او ممنوع گشت دیگران بمنع اولی جواب آنست که سوال شان قوت
بوده در دنیا خواست و موعود دیدار قیامت رباعی گفتم که ز رنج
پرده بغیرت بردار بیمار کسست عاشق آن دیدار آن یار و گفت نظر
را پنداره دیدار قیامت پرده دیده بیدار اگر معتزلی گوید که حق تعالی
فرمود لن ترانی و لن بر تابید دلالت میکند یعنی هرگز نه بینی و تخصیص
بدنیا نفرمود جواب آنست که لن چنانکه موبد تأبید می‌آید غیر موبد نیز می‌باشد
چنانکه حقتعالی در باره کافران فرمود و لن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم
فرمود که کافران مرگ را هرگز آرزو نکنند و با آنکه کلمه لن آورده و ابدا تأکید
فرمود و با ابدا و با وجود آن جای دیگر فرموده نادوا یا مالک لیقض علینا ربک
یعنی در دوزخ آرزوی مرگ برند و از مالک جهنم علیه الصلوة والسلام
استدعا نمایند تا از حق تعالی برای ایشان مرگ طلبد پس جائیکه لن با وجه

باید تا ابید واجب نکرد لن فی التأکید با بد تا ابید چرا واجب کند جواب دیگر
آنست که جواب بمقدار سوال وارد شود چنانکه کسی گوید که مرا در ذمه تو ده
درم هست مخاطب در جواب گوید که آری همان مقدار که در سوال وارد شده
است جواب مطابق آن باشد بی زیادت و نقصان اینجا نیز نگاه کنیم که
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام سوال دیدار در دنیا کرده بود یا در جنت
هیچ شبهت نیست که سوال دیدار دنیا کرده بود ولاجرم جواب لن ترانی
مقید بدنیا باشد اگر معتزلی گوید که قوم موسی علیه الصلوٰة والسلام
دیدار خواستند اگر دیدار جایز بودی چرا در طلب امری جایز عقوبت
کرده بسوختند و طلب جایز را عقوبت محال جواب آنست که عقوبت ایشان
نه مبنی بر طلب دیدار بود بلکه مبنی بر کفر ایشان بود که گفتند لن نؤمن لک
حتی نری الله جهرة و چون از خود سلب ایمان کردند کافر شدند و بسبب
آن کفر معاقب گشتند جواب دیگر آنکه ایشان موسی را گفتند علیه الصلوٰة
والسلام ارنا الله جهرة خدای تعالی را بما آشکارا نمای حق تعالی را بصفت
دانستند که تصرف بندگان در وی روا باشد و هر که بخدای تعالی این
اعتقاد کند کافر بود لاجرم بسوختن عقوبتشان کرد و چون موسی علیه
الصلوٰة والسلام دیدار خدای تعالی هم از خدای تعالی خواست لاجرم
او را عقوبت نیامد جواب دیگر آنست که حضرت موسی را علیه الصلوٰة
والسلام مقام انس بود و انس عبارتست از انبساط محب به محبوب و
چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام انس یافت موصل مستعجل آرزو
برد و انس را و از اینجا پدید آمد که فرمود و قربناه نجیا و کلم الله موسی تکلیما

چون این دولت یافته بود و کس را بیش از وی نبود بدین نواخت و کرامت
انس یافت و انبساط نموده قدم بالا تر نهاد لاجرم او را عذر می گفتند
که لن ترانی ای لا تطیق ان ترانی عذر نمود و ملامت نکرد و عتاب ننمود و چون
قوم او را انس نبود و با وجود آن بی ادبانه انبساط نمودند لاجرم تشنیع بشان
نادیدنشان لب بخشند و در اینجا دقیقه ایست بس لطیف و آن اینست که چون
انس ناقص بود با انبساط حاجت افتد و چون بکمال رسد حاجت با انبساط
نباشد چنانکه حضرت حبیب را علیه الصلواة والسلام چون انس بکمال بود
حاجت با انبساط نبود چندین کس خواستند و نیافتند او را نگفته نخواسته
جلوه دادند الم تر الی ربک کیف مد الظل ندید ما زاغ البصر و ما طغی زیرا که
مزید مرتبه منظوری بر مرتبه ناظری بدان دانسته بود که تاثیر نظر ملوک در منظور
بودن زیاده از انست که در ناظر بودن چرا که صد هزار بار نظر تو به پادشاه افتد
چنان نبود که یکبار نظر پادشاه بر تو افتد و این از انست که ناظری وسیله
محبی است و منظوری نشان محبوبی است و مرتبه محبوبی متفوقست بر مرتبه محبی
اید رو بین انچه خاک زر می شود و سنگ گوهر میگردد همین منظوریست حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام از سوز عشق خواست که ناظر شود ارنی انظر
الیک زخم لن ترانی بر قوت باصره خورد و خواجه را صلی الله تعالی
علیه وسلم در پایه منظوری میگفت نظرة منک تکفینی لاجرم بدو ناظر شد الم
تر الی ربک انکه خواست ندید و انکه نخواست دید تا دانی که طلب ایشان
انانیتست هیبت سبب ارنی گفتن را لن ترانی میرسد و تو زبان بربند
و بی گفتار او بخشائی چشم اگر معترضی سوال کند که چنانکه روایت

در دنیا میسر نگردد و استماع کلام آنحضرت نیز ازین قبیلست و فیقا کلام قدیم خویش لشنوانید چرا ذات قدیمش ننمودند جواب این سوال بچند وجه مبین گردد اول آنکه کلام عطیه بود که بی سوال بوی عطا فرمودند اگر دیدار را در برابر سوال یافتی سوال مران عطا را بها گشتی چنانکه سر دفتر عارفان امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه گفته است السوال وان قل ثمن النوال وان جل و دیدار خدا وندی را جل جلاله بها نیست بیت

بهر دیدار تو جان میدهم اما چکنم	کان عطائیست که آنرا بها نتوان یافت

جواب دویم آنکه حکمت در منع این دولت نگاه داشت دل حضرت مصطفی بود صلی الله تعالی علیه وسلم تا در اخبار آمده است که چون جبرئیل علیه الصلواة والسلام این آیت بر حضرت حبیب صلی الله تعالی علیه وسلم میخواند چون باینجا رسید قال رب ارنی انظر الیک حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم از غیرت از جای خود بجست و گونه روی مبارکش متغیر شده فرمود ارامی احد ربی فیلی جبرئیل برخواند که قال لن ترانی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنشست و روی وی بگونه باز آمد و گفت الآن طاب قلبی بیت

گر نه رشک و غیرت مردان بودی در ازل لن ترانی کی جواب پور عمران آمدی جواب سیوم آنکه حکمت منع والله تعالی اعلم نگاهداشت خاطر فاطر این امت بود چرا که بشنیدندی که موسی را علیه الصلواة والسلام دیدار دادند چنین گمان بردندی که چون موسی باید که بدولت دیدار فائز آید امی فقیر ان خاطر خوش دارید که چون بادشاهان خوان احسان بگسترانند بروی صدر نشینان طفیلی خوارانرا نیز عطا بخشند

ای خوش آن دم که تو لیلی با دل افگاران رسد ٭ نکهت وصل مسیحا
سوی بیماران رسد ٭ کار دولت باشد آن بی سعی اگر گاه گاه ٭
چون تو مطلوبی بدست طلبکاران رسد ٭ از طفیل ضیافت خانه وصل تو دل
نومید نیست ٭ هم نصیبی زان بسی خوان با جگرخواران رسد جواب پنجم
آنکه هر نعمت که حق تعالی در دنیا به بندگان خود کرامت فرمود شکر آن نعمت
برایشان ایجاب فرمود و ادای آن بر ایشان چنان گردانید و چون
نعمت دیدار زیادت از آنست که ایشان توان قیام نمود لاجرم
بموسی عطا فرمود و گفت لن ترانی جواب ششم آنکه اگر به سبیل فرض
شکر این نعمت بجا آرد و بمقتضای ولئن شکرتم لازیدنکم بر آن نعمت
زیاده باید کرد و بر نعمت دیدار زیادتی ممکن نیست ای موسی هر کسی را در روز ازل
نصیبی از خوان احسان خود حوالت کرده ایم مکالمت نصیبت و خلت نصیب
خلیل و رویت نصیب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء و سلم پس تو
از نصیب خود را مگذار و از نصیب دیگران دست طمع کوتاه کن که خذ ما آتیتک
وکن من الشاکرین ابیات هر کرا روز ازل رزقی مقدر کرده اند ٭
وز برای هر یکی کاری مقرر کرده اند ٭ عشق را آمیزشی دادند با جان و دلم
پیش از آن کآب و گل آدم مخمر کرده اند ٭ ای ابا دلها درون سینه
کنده ٭ نیره هم عشق ٭ ز آتش سوزان فراقش عود مجمر کرده اند ٭ رب ارنی
فی همین سر بود از موسی ولیکن زمان هم طالبان از غیب سر کرده اند
ابتدا لیواعظ خوان ختم دعوت مکن ٭ کین گدا را وعده انعام دیگر کرده اند
ساقی باقی و در بزم جان جام طهور ٭ هر لبا کین خمار تن معطر کرده اند ٭ ق

بجام دل همی گنجد نه اندر کام جان به باده کز مهر مستان بساغر کرده اند
جواب ششم آنکه بزرگترین همه نعمتها نعمت دیدار است و مقرر است که غایت
کرامت حواله اکرم خلایق است که حضرت مصطفی است صلی الله تعالی علیه و سلم
تا آورده اند که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام این دولت ملتمس
نمود جبرئیل علیه الصلوة والسلام از دور در نظر وی بال خود بگشود و موسی
علیه الصلوة والسلام گفت ای جبرئیل من سوال ارنی انظر الیک میکنم و تو
بال میگشایی این جواب مطابق سوال نمی نماید گفت ای موسی نظر کن تا بر
بال من چه نوشته اند موسی نظر کرد نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
گفت ای موسی طیران و جولان من بملک حیات و ثبات هژده هزار عالم ببرکت
این نام است که جناح بانجاح من مثبت است و این بنده هنوز در پرده
عدم متواریست بیشتر از وی میخواهی که باین دولت مستسعد گردی
که چون کلیم علیه الصلوة والسلام باین سوال مبادرت نمود حق تعالی پیغام
فرستاد که ای موسی یاد می داری که بنو اسرائیل ضیافتی ترتیب کرده بودند
و هارون علیه الصلوة والسلام حاضر نبود تو آنروز فرمودی تا سفره باز دارند
تا هارون نباشد خوان ننهادند همچنین نگردد ما را عزیزی در راه است تا
او اول بر خوان وصال ما نواله ننوشد هیچکس را قدرت آن نبود که نام آن
خوان بر زبان راند عزیز مصر چندین سال زلیخا را شوهر بود ولیکن او را
در زلیخا تصرف نداد چه رقم تزویج وی بنام یوسف علیه الصلوة والسلام
کشیده بودیم حلیله حبیب را نشاید که دست زد اغیار گردانیم هر قسمتی که
روا میداریم که حلیله یوسف را شوهرش تصرف کند ای موسی تو او را ز

از من دیدار مطلبی و محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم محب محبوب است و
غیرت ما از و غیور تر تا غیر [illegible] لن ترانی غیرتی بهم بند تاج کلیم بر فرق نهاده
ایم وکلم الله موسی تکلیما و [illegible] ج اصطناع در قد او پوشانیده ایم که واصطنعتک
لنفسی اما هنوز عروس مثال به ما را قابل نیستی حاصل کلام آنکه تا اول حضرت محمد
علیه الصلواة والسلام دیدار ما نبیند هیچ پیغمبر نبیند و تا اول امتان او بدو
وصال و سعادت لقاء ما مشرف نگردند هیچ امت باین دولت فایز نگردد
جواب هفتم ابدا رو ایشان حضرت موسی علیه الصلواة والسلام از مائده تکلیم
قوت کلام و طعام احتشام وکلم الله موسی تکلیما خورده بود و لیکن هنوز بدان
قانع نبوده از نواله خاص نصیب وصل الحبیب الی الحبیب مطلبید رب ارنی انظر
الیک طبیب کرم دانست که استطعام ببین با قوت است و معده موسی علیه الصلواة
والسلام ضعیف این نوالهش احتما فرمود که لن ترانی اما از برای تسکین
آتش جوع بنوعی مطبخ تجلیش قناعت فرمود ولکن انظر الی الجبل الی
دیده که بدیدار فرعون بیالوده نواله دیدار در حوصله دیده فرعون
آلوده نتوان نهاد آن روز که شیر مادر خورده بودی شیر سر پوشیدگان مصر
را بر تو حرام گردانیدیم وحرمنا علیه المراضع امروز دیده تو در گهواره حدقه از
بوستان دیدار فرعونیان شیر رویت خورده است دیدار ما نتواند دید
روزکی چند صبر کن تا دیده رمد رسیده تر از احتما خانه وان منکم الا واردها
سه مه مجاهدتی درکشیم الگناه در عرصه ریاضتی فسیل بهشتش شمر مشاهده
بچشانیم که المشاهدات ثمرات المجاهدات اما خواجه کونین صلی الله تعالی
علیه وسلم که دیده تمام از آفرینش بر دوخته بود که ما زاغ البصر وماطغی لاجرم

لطف ربوبیت بتقاضای دیدار استقبال او نموده گفت الم تر الی ربک تا
جان سید علیه الصلوٰة والسلام در گهواره قالب از راه دیده مشاهده
جمال دست پرورش یافت دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
سفرش بگذشت و از جان هم گذر کرد همه تن دیده شد زحق در حق نظر کرد همه
چندانکه چشمش کار می کرد دلش در چشم او دیدار میکرد در آن هیبت
محمد ماند از کار محمد از محمد گشت بیزار جواب هشتم آنست که فرمود
لن ترانی چون موسی علیه الصلوٰة والسلام در سوال خود را در میان در
آورد که بمن بنمای تا ببینم جواب داد که تو نه بینی یعنی آنوقت ببینی که تو نمانی
ف روی جانان بچشم جان دیدن خوش بود خاصه ناگهان دیدن
بوی او هم ببوی توان دریافت روی او هم باو توان دیدن و فی
هذا المعنی روی تو بدین دیده تماشا نتوان کرد وصل تو بدین سینه تمنا
نتوان کرد تا دیده بخست از تو نظر دام نگیرد نظاره آن صورت زیبا نتوان
کرد آنوقت که دیدار خواست جواب آمد که لن ترانی و آن ساعت که با
خضر علیه الصلوٰة والسلام صحبت خطاب کرد که لن تستطیع معی صبرا جواب
از حق تعالی لن آمد و از خلق نیز لن آمد تا باشد که موسی از موسی جدا گردد
و از جمیع حظوظ و نصیب موسی بی نصیب گردد کما قال تعالی یقول ای موسی
سوال نه باندازه قدست بارگفتی من تا یکبار گفتی تو اول گفتی رب ای چیز دیگر
من بعد از آن گفتی ارنی بنمای من باز گفتی انظر الیک تا نظر کنم بتو
چرا چون محمد نباشی علیه الصلوٰة والسلام که چون مامور ثنا گشت کلمه بر زبان
راند و در حضرت خطاب بحق تعالی بود تا گفت انت کما اثنیت علی نفسک

لاجرم اینجا جواب منع آمد که لن ترانی و اینجا اقتضای دیدار از آن جانب
آمد که الم تر الی ربک ای موسی در آخر و زنهار و از لن ترانی زخم خورده دل
هیچ اندیشه نکن و ای وای صد وای دلم، موسی از خود آمد بدر آن زخمش آمد بر جگر
دل که چون آمد بدر او گشت جویای الم اما جواب نهم الست که اگر بدولت
دیدار فایز گشتی بعد از آن بتحقیق التفات نکردی و امر رسالت تحمل نمایدی
چه مقرر است هر که را از شراب لقا جرعه چشانیده‌اند از همه کونها تش باز رهانیده‌اند
قطعه سر را در کام اینکه عنبرین می‌ریختند، شعله‌ها از آتش عشقش بجان انگیختند
عاشقان را با خیالش نیست پروای جهان، چون باو آمیختند از غیر او بگسیختند
اما جواب تحقیقی آنست که دنیا سرای اختیار و امتحانست و حال مشاهده حال جبر و ضرورت است چه
دیدار از اختیار و امتحان بر خواست و همه جبر و ضرورت گشت اگر در دنیا دیدار بدادی امر و نهی
تمام برخواستی امتحان از میان راه نماندی چه بجای رسیدن که امر و نهی و اختیار
و امتحان از میان برخیزد آنگاه بدولت دیدار فایز آیند تا همه دانند که تا مادام که بنده
را اختیاری هست از وصال محبوب محجوب است و در باب تحقیق ما الیها و اختیار ما کان لهم
الخیرة بیت ای برده اختیارم تو اختیار مایی من شاخ زعفرانم تو لاله زار مایی
گفتم چه شیخ گردان و الله که بیقرارم گفتا اگر چه بیقراری بی‌قرار مایی
گفتم شکستم ار گشت گفتا چه زهره دارد غم اینقدر نداند کاخسرو تو یار مایی
رجعنا الی القصة قال الله تبارک و تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا لطف
که چون تجلی حقتعالی بکوه رسید کوه متحمل نشد و دو پاره گشت و انس مالک
گوید رضی الله تعالی که کوه بآن عظمت شش پاره گشت سه پاره از آن
در مدینه فرود آمد و یکی از آن کوه احد است و دیگری زرقان و دیگری

رضوی و سنه قطعه دیگر بنگر فرود آمد فور و تکبیر و حرا ببعضی روایات ذره
ذره گشت چنانکه ذرات وی در اقطار عالم منتشر گشت و هر ذره که در پرتو
خورشید انور روزنها محسوس میگردد ذرات آن کوهست که از ذوق تجلی
الهی جل و علا تا بقیامت در رقص هست همیت همچو خورشید نماید هی که ذرات جهان
از زمین تا بفلک رقص کنان می آیند تا اهل اشارت میگویند که نور تجلی
مقدار سوفار سوزنی انهمه ذرات را در طلب خویش تا بقیامت سرگردان
میدارد ببین که صد هزاران هزار انوار تجلیات جلالی و جمالی که بر قلوب
عارفان متعاقب و متوالی است هر آینه که ذرات وجود او را در پرتو انوار
در رقص و اضطراب در خواهد آورد و چنانکه ذره تا بآفتاب نرسد قرار نگیرد
تا ذرات وجود عارف بنور وصال معروف قرین نگردد قرار و آرام نه
پذیرد ابیات رقصان شود ای قراضه که از اصل اصل کانی جو یا
هر چه هستی میدان که عین آنی خورشید رخ نماید و ذره رقص خواهد آن
چه که رقص آید دامن همیگشائی روزی کنار گیری ای ذره آفتابی
لب بر لبش نهاده این نکته را بدانی شد ذره آفتابی از خوردنی شرابی
در دولت تجلی از لن ترانی قوله تعالی و خر موسی صعقا ای مغشیا
علیه کلبی مفسر گفته در سن و خر موسی صعقا یوم الخمیس یوم عرفة و اعطی
التوریة یوم الجمعة یوم النحر از امام واقدی رحمه الله تعالی مرویست که چون
موسی بیهوش بیفتاد فرشتگان بر گرد وی می گشتند و میگفتند یا ابن
عمران وسوال الرویة وما للتراب ورب الارباب یا ابن النسا الحیض
الطمث فی رویة رب العزة جل جلاله خاکی دانی را چه رسد که حدیث قدیم

گو بدلم بکین هم کمان را چون سر دو که وصال لم ینل ولا ینال چو بد ملکنم
این می گفتند و موسی علیه الصلوة والسلام بزبان حال می گفت که بیدار
وار دید که من نه بخویشتن افتاده ام تخت او مرا خواست نه من خواستم دوستی
بر بالین دیدم آنگاه بخواب برخواستم من بطلب آتش میشدم که اصطلا
جسته پیش آمد و اصطنعتک لنفسی جوهر بودم که آفتاب تقرب برآمد که فترتها
سرباهی اول تو صد بیت عشق کردی آغاز و رین درد تو بردی عاشقان
کردی بازه گاهی نظری بسوی ما می اندازی و بنده خویشتن کار را می سپار
فرمان آمد ای فرشتگان که دست از موسی بدارید که اکنون شراب و اصطنعتک
لنفسی از جام والقیت علیک محبة منی خورده باشد و بیدم کم از بن بکند
ای ملائکه موسی در حین طلوع انوار مکاشفات از خمخانه لطف شراب محبت
چشیده و دلش در فضای هوای فردانیت پریده نسیم انس وصلت
از مهب قربت بمسیم جانش رسیده آتش مهر با فروزدن گرفته تا صبر از دل
وی رمیده از نهایت بیطاقتی ارنی گفته و لن ترانی شنیده پرده
جای ترحم است نه محل ملامت ابیات تو میندار کزین در بملامت بروم
دلم اینجاست بده تا بسلامت بروم نه که گفتم از آن پیش که بنهادم پای
نه بزرق آمده ام تا بملامت بروم گر بدانم که بخواهم که بخاک در کشتم پیش
از سجده رقص کنان تا بقیامت بروم پیر طریقت گفت قدس سره که هر که را
امیدی و امید عارف دیدار لی دیدار نه بجز حاجت و نه بهشت کار
همگنان بزندگانی عاشقند و مرگ بر ایشان دشوار عارف بمرگ محتاجست
بامید دیدار گوشش را آرزو را از لذت سماع برخورد از لب حق مهر اد ام

گذاره دیده آراسته بمشاهده دیدار و جان از شراب وجود دست بجا ره
رباعی ع در قائله دل را ز تو آن خواهم که تیره نگیرد کس ع جان را که نبود
بی غم عشق تو نفس بوتن را که بجز مهر تو اش نیست هوس ع چشم از پی آنکه
تا ترا بیند بس ع نقلست که چون حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام
الصعقه دست داد در روایتی آنکه روح از بدن مبارکش مفارقت نموده
به بالا رآن کوه سینا و حق تعالی فی الحال آن قطعه سنگ که حضرت
موسی بر وی افتاده بود آنرا بر دیگر روی گردانید و چون خیمه بالای
سر موسی علیه الصلوة والسلام برافراشت و بر آنحضرت محیط گردانید
تا نباید که از پرتو انوار تجلی بسوزد بیت سطوت نور تجلی قاهرست ع
لاجرم خود مظهر خود و ظاهرست ع چون تجلی خدا آمد پدید ع جز خدا
نور خدا را کس ندید ع جل جلاله و عم نواله و لا اله سواه اهل تحقیق گفته اند
که و خر موسی صعقا چون هستی موسی علیه الصلوة والسلام را صاعقه عشق
از میان برخواست بشریت وی بکوه انتقال یافت نقطه حقیقی را تجلی
افتاد که اینک مائیم چون تو از میان برخاستی ما دیده دریم بیت
مسند عزت و خلوتگه وحدت خالیست ع از ازل تا به ابد در خور آن نیست
کسی ع لاجرم ناظر منظور خود ساخت پدید ع تا که بر وی بجز از دست
نگران نیست کسی ع نقلست که چون آثار تجلی بمغرب بطون روی به
مضمار بشریت موسویه بجانب حالت اولی بازگشت دیگر نوبت خلعت حیات
بپوشانیدند و شراب مکالمتش فرو شانیدند و بمقام عذر خواهی در آوردند
فلما افاق قال سبحانک تبت الیک چون بهوشش باز آمد و دست

در حبل متین توبه زده این توبه از سوال رؤیت بوده است در دنیا
میگوید که وعدهٔ آخرت است در دنیا طلب کردن ذلت است وانا اول المؤمنین
ای المصدقین بان رؤیتک فی الآخرة بالوعد ولا وعد فی الدنیا واهل
تحقیق میگویند که چون بهوش باز آمد گفت خدایا وندایا کی از آنکه بشری
بخیل صمدیت تو طمع کند یا کسی بچه و ترا جوید و یا دل و جانی امروز حدیث
دیدار تو گوید خدایا وندا توبه کردم گفته‌اند موسی چنین یکبار قدم نهند
که تو نهادی و چنان یکبار جولان نکنند که تو کردی و بدین زودی
و آسانی برگشتی و زبان حال موسی می گوید ارید وصاله ویرید هجری
فاترک ما ارید لما یرید سعی افکندم بر بوی مقصد نیامد بار
بمحل خدمت و بمقام عجز و بندگی باز گردم و باز سر کار روم بیت
آنکس که بکار خویش سرگشته شود [illegible] باز آن شود که با سر رشته شود [illegible] و چون
بعجز بندگی بمحل خدمت و مقام توبه باز آمد رب العالمین جل جلاله تدارک دل
وی فرموده برفق یادی سخن در آمد یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالاتی وبکلامی ای موسی اگر ترا از یک چیز باز زدم یعنی دیدار چندین
چیز دیگر از فضائل و کمالات مخصوص گردانیدم و برسالات و کلام
برگزیدم و بقربت و محبت خویش ارجمند گردانیدم و ظاهر و باطن ترا
بنور معرفت و ایقان منور ساختم فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین
بشکر گذاری قیام نمای و لبشاشت و شکوه و تعرض منمای که در تحقیق متعین
گفته‌اند شعر ان اعرضوا فهم الذین تعطفوا کم قد وفوا فاصبر لهم ان خلفوا
منقولست که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در آن وقت که برگزیده

با ملک غفور جل علا مکالمت نمود و بخاطر وی خطور کرده بود و هیچکس را از مخلوقات
این دولت دست نداده و شاید که هیچکس دیگر باین مقام نرسد در آنحال غیرت
محبت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم ظهور کرد تا خطاب آمد که ای موسی عصا بر سنگ
زن تا چون عصا بر سنگ زد فی الحال آن سنگ بشکافت عالمی پدید آمد در آن عالم
صد هزار موسی دید عباها سیاه بر سر و ردا ارغنین بر دوش و عصاها
در دست همه بر کوه دیدار رسیده اند ابیات ای برون از عقل با عشق نیاز ای دگر

گفتگوی ما همه جای و تو جای دگر	هست در میدان میقات کمال کبریا
صد هزاران طور و بر هر طور موسی دگر	گر بقدر همت عشاق خود سازی مقام
برتر از جنت نباید ساخت ماوای دگر	هر کسی از تو در جنت تماشایی بود
ما نمیخواهیم جز رویت تماشای دگر	با خریداران بها کن باغ جنت را که هست
مفلسان را اندرین بازار سودای دگر	همچنین مستان سپارزار قیامت بر شوم
بر سر هر کوه انگیزیم غوغای دگر	بزرگان نیز در آن عالم که موسی علیه الصلوة

والسلام بود ندا فوالست بعضی گویند عالم استغنا بود تا موسی علیه الصلوة
والسلام داند که این درگاه را بندگان آگاه بسیار اند و گروهی دیگر گویند
که آن عالم محبت بود که در وی محبان صادق محمدی صلی الله علیه وسلم
موسی وار بطلب دیدار برخواسته بودند ابیات هر کسی در ازل هر یکی را مقرر کرده اند

در برای هر یکی کاری مقرر کرده اند	عشق را آمیزشی دادند با جان تو هم
پیش از آن کاب و گل آدم مخمر کرده اند	رب ارنی فی همین سر بزد از موسی و بس
همچنین زان هم طالبان از عشق سیر کرده اند	کانه سبحانه تعالی یقول الیوم

تشنگان بادیهٔ طلب در زاویهٔ عدم هنوز محبوس هستند و خریداران گوهر محبت

در پرده بطون هنوز مستوری از گریبان نشئه و که در تهها نخانه الفاظ
بعضی را طعام اکرام نمایند و تشنگان را از دور مایوس گدازند فی
چون ما وقت دیدار شود آثار انوار تجلی به در و دیوار وجود پدید آید
آلتشنگان باده شوق سیراب زلال وصال گردند و بزبان حال گویا
باشتغال شوند بیت چنان از روزن دل نور آن دلدار پیدا بد که خورشید
جمالش از در و دیوار پیدا بد ازان از ظلمت تن میرود جانم که هر ساعت
مرا از مطلع دل لمعه انوار پیدا بد اگر از خواب غفلت سر برآری اختران بینی
کز ذرها هر شد تجلی بر دل بیدار پیدا بد جمال یار میخواهی بذرات جهان بنگر
که هر ذره بدست هر الهی گوهر دیدار پیدا بد ز استغناش زخم لن ترانی میخوردی
بس از تجلی جلگه و کهسار پیدا بد چو حسن دلربای هر چه پیدا بد همه از وی
ولیکن عاشقان خویش بسیار پیدا بد طائفه دیگر بر آنند که پرتو عالم ملکوت
بود که بموسی علیه الصلواة والسلام نمودند و انعکس وجود موسی بود که
بر وی جلوه دادند چه عالم ملکوت از غایت صفا و کمال انجلا بمرتبه ایست که
تمامی صور اشیا در وی منعکس میگردد بر مثال خانه که سقف و جدران او را
چون آئینه مصقول ساخته باشند کسیکه در آنخانه در آید در هر گوشه که نظر کند
بعینه صورت خود مشاهده نماید بیت اگر در آئینه دل جمال خود بینی بهر سو
در نظر آری مثال خود بینی ازین وجود مجازی فراق اگر جوئی بیوم
شناسی حقیقی وصال خود بینی ببال همت ازین آشیانه بیرون پر که
تخت هر دو جهان زیر بال خود بینی اید رولیش چون غبار عالم ملک
از روی آئینه عالم ملکوت برخواست موسی علیه الصلواة والسلام نظر کرد

هفتصد هزار موسی دیده بودی نمودند که آنچه موسی از کسان ان میبرد او چنین توی بی باک
تو هفتصد هزار کوه دیگر که صد هزار باشند تحمل نماید که از محبوب مراد جدا یافتنی
تو تنها نبی چه از میان رخت به پیش و همراه باشیم و لیکن هرچه خواهیم کنیم اگر دیدار خواهیم
خود از خود خواهیم و اگر لقا کنیم خود بخود نظر کنیم مولفه یارب چه صورتیست که
در هر ذات جهان پیدا گشته انچنان معنی درین پرده نهان پیدا گشته
ذره ذره و بیت خالی ز همه کون و مکان هاد بیرون از کون و مکان پیدا
گشته ز آنکه حسن اومی بینی در اشیا دیدار همه جا انوار حسن در جهان
پیدا گشته دگر بظاهر در لباس تن تو هم پیدا و لیکن آنکه نهانست از ما
منتظر جهان پیدا گشته انکه چه خود بخود تجلی میکند بس خود بخود عشق میانه
تمام عاشقان پیدا گشته گروهی دیگر میگویند که عالم معنی
الصورت موسی علیه الصلوة والسلام بودند از برای استقامت
وی در طریق شنیده باشی که زلیخا چون خواست که یوسف را
علیه الصلوة والسلام میل بخانه ساخت بغایت ولیکن به مهندسان
عراقی در ترتیب بنیان آن جهد خود مبذول داشتند مصوران چینی
سقف و جدران انرا بصور با غز و زین و مطرا ساختند و صورت یوسف
و زلیخا بر اطراف و اکناف انخانه در چند جا تصویر نمودند همه شکلی که
یوسف و زلیخا یکدیگر را در کنار گرفته اند و زلیخا انخانه برای ان ساخته بود که همه
وجه حسن ظاهر در جهت خود نسبت بیوسف علیه الصلوة والسلام ظاهر بود اولیا نیز همه اسمعیل
بخود میل دهد ... موسی علیه الصلوة والسلام از غایت شوق چهره آب خود تسلیم یافت و از صحبت طالب
خود ... فقال سبحانک تبت الیک و باز طریق سلامت گرفت ...

ولکن من الشاکرین باز غیرت عشق او را از آنجا و از آن در و دیوار وجود جهانها
همه از عشق و محبت می‌نماید و رموز و سوز و گداز شوق و ذوق می‌شنواند
تا باز در طلب مقصود و استغراق در انوار شهود بیشتر گرداند بیت

باز فزود ز غیرت عشق از در و دیوار بلا ... باز بدید بیند آتش کین وار من
بار دگر فتنه را گشت ز پاس او فتاد ... خواب عزالیست باز دلبر بیدار من
از پی بیهوشیم پرده ز رخ برگرفت ... نور تجلی نمود از که و کهسار من
چهره ساقی فکند عکس به جام می ... مست می عشق شد این دل خمار من
یک نهان داشتم راز دل از هر کسی ... وه که بدرید عشق پرده اسرار من

طایفه دیگر بر آنند که این سر کلیم علیه التحیة والتسلیم برای اظهار آن کردند
که چون خطاب آمد ولکن انظر الی الجبل موسی علیه الصلوة والسلام نظر بر کوه
افکند از خود غایب گشت آن مثالها بوی نمودند بر وجهی که هر چند آنها را بکوه حوالت
میکردند ایشان چلا نظر بکوهی افکندند همچنان در طلب دیدار ثبات
می ورزیدند از بعضی امام قشیری قدس سره گفته است که فی قوله انظر الی الجبل
بلا شدید لموسی لانه منع عن رویة مقصوده و امر برویة غیره و هیچ بلا از آن
صعب‌تر نیست که از دیدار محبوب محجوب ماند و بدیدار اغیار مبتلا گردد
آورده‌اند که روزی ابلیس بر کلیم علیه الصلوة والسلام مکشوف گشته
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام زبان ملامت در حق وی گشاده فرمود
که چون امر متوجه تو شد چرا سجود نکردی گفت تا از مقصود محروم نمانم
چنانکه تو ماندی ترا گفتند در کوه نظر کن چون نظر کردی از مقصود بماندی
نقلست که روزی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از مناجات باز آمد

و نور کلام الهی جل و علا در جبین وی بمرتبه تصرف کرده بود که هیچ دیده را طاقت مشاهده جمال موسی علیه الصلوة والسلام نبود لاجرم نقاب بر رخسار مبارک خود فرو گذاشته بود که چون بر صفورا علیه وی بود درآمد دید که قناع نقاب چون قطع سحاب حجاب آفتاب بر جمالش گشته دیده را از جمالش مانع آمده صفورا چون جمال آنحضرت را بنقاب محتجب دید فریاد برآورد لمولفه

سر زلف عنبرین را بکه تمه تاب داده ای	ز تنم قرار بردی بدل اضطراب داده ای
ز نقاب تو بر تنگم که رخ فرو گذاری	که چو از فروغ رویت همه با نقاب داده ای
ز فروغ نور رویت چه حجاب ات خبر داری	که نه زان بمه فروغی نه بآفتاب داده ای

که ای موسی در عشق جمال و شوق وصالت از خانمان جدا انداخته و از خویش و پیوند و وطن مسکن مهجور ساخته اکنون سبب چیست که جمال خویش از من محجوب گردانیده موسی گفت علیه الصلوة والسلام ای صفورا چشم ترا طاقت دیدار من نیست بدین آن نقاب اکتفا کن و بر نور دیده خویش ببخشایی که هر دیده را طاقت انوار تجلی نیست و هر سینه را تحمل ادراک اسرار لی فی لمولفه

هر نظر در خور دیدارش نیست	هر دل واقف اسرارش نیست
لمعه نور تجلیست قوی	دیده را طاقت انوارش نیست
کی کند در رخ خورشید نظر	گر نه آیینه رخسارش نیست
چونکه خورشید رخش جلوه کند	ذره کو که هوادارش نیست
رب ارنی نه همین موسی گفت	کیست کو طالب دیدارش نیست

صفورا گفت ای صد هزار دیده من فدای یکبار مشاهده دیدار تو باد جمال بکشای که اشتیاق از حد گذشت بیت مشتاق صبوری از حد گذشت یارا

گر تو شکیب داری طاقت تماشا ما را * موسی گفت علیه الصلوة والسلام ای
صفورا از تجلیات نور تجلیات الهی جل جلاله از مطلع جبین من کماهی ساطع
گشته ببینیک بهیچ دیده ناشده در شکوه تند قه از تاب ان نور چون کوه
طور بگداز د گفت ای موسی قطعه هر آنکه بکوی تو نشد خاک * ان تن بدرد
گو نه بینی * وان دیده کو روی تو نه بیند * بیدان بهتر که کور بهتر * موسی علیه
الصلوة والسلام متحیر شد که جمال زن نظر جمال نگشاید یا نی فی الحال جبرئیل
علیه الصلوة والسلام در رسید که ای موسی با سوز دل مشتاقان را بهتر دانیم
نقاب حجاب از پیش آفتاب جمال بردار والا بیم آنست که آتش اشتیاق او طبقات
قصر مشید و سرادقات عرش مجید را بسوزد و جناح ملک و الواح هر هفت افلاک
را بگداز د بیت آه سوزان ز دل آندم که فرستم بفلک * گر بسوزد پر و بال
ملکی معذورم * موسی علیه الصلوة والسلام پرده از پیش جمال بگشاد و صفورا را
چون نظر بر جمال بمثال موسی علیه الصلوة والسلام افتاد فی الحال هر دو
دیده اش بگداخت و بر رخساره اش چون ستاره از کناره آسمان
فرو ریخت بیت لمولفه نیست این اشک که از دیده دویده ست فرود * دیده
بگداخته از سوز دل چکیده ست فرود * ساحت سینه فرو ریخت افروخت چنانکه *
سوی خورشید ز افلاک رسیده ست فرود * تو چهره کردی تا که نهد روی بخاک
شاه انجم ز سر چرخ دویده ست فرود * موسی علیه الصلوة والسلام چون آن
امر مشاهده کرد خاطر مبارکش بغایت محزون گشت و بر آن بصر و احتجاب
نظر انظر دو ماه چیزی تا سعد تمام بشود میگفت نگفتمت که نداری تو تاب
دیدن ماه و اما صفورا در نهایت ابتهاج و بشاشت بود و میگفت بیت

مرا دیده از بهر دیدار تست * نه دیده که جان نیز در کار تست * جواب فیه لفظا
بر جمالی قوام * دگر بعد از آن گر بمیرم چه غم * اگر دیده اعمی شود گو بشو دگر
جان بینا رود گو برو * تو بنمای رخ گر نیاید بسر * جمال تو ام بس بود در نظر
اگر بینم آن روی و میرم ز شوق * از آن به که عالی شوم ز ذوق * موسی
علیه الصلوة والسلام چون دید که پرده حقی را نابینا گشته بینا فی
خداوندی جل علا استغنا نموده گفت خداوندا دیده ای ده که در جمال را
در یافته باز بوی الفاظم فرمای مسالت موسی علیه الصلوة والسلام
باز بینا با آفتاب جمال خویش متواری گردانید حضور را گفت یا کلیم الله جز تا چه
دیده بینا تحمل با دیدن جمال تو نیست بیت لمولفه پرده بگشای که جان
عزم تماشا دارد * نظری در حق از دور تمنا دارد * دیده وا شد چه محل
هر که ترا بیند و جان فدا سازد اگر دیده بینا دارد * موسی علیه الصلوة
والسلام گفت الهی از خود حالی مشاهده کردی که دیده ات را طاقت
انوار دیدار ما نیست اکنون این تقاضا را سبب چیست گفت تا بی

صد دیده فدای دیدنت دیدار تو	گر هست نصیبم بدیدن یکبار ترا
صد دیده و صد هزار جان بیخود ام	تا جان بسپارم کنم ایثار ترا

وحی آمد کا موسی دیگر نوبت پرده از پیش جمال خود بگشائیم فی الحال آن دیده
باز بگداخت و چون گلاب بر ورق گل فرو چکید موسی علیه الصلوة والسلام
باز بمناجات مبادرت نمود حقتعالی دیده اش باز داد حاصل
همچنان نوبت گویند دیده اش در مشاهده جمال موسی علیه الصلوة والسلام
بگداخت و بالتماس موسی علیه الصلوة والسلام باز بوی داده شد

و صفورا صفیان در طلب دیدار موسی مشتاقند نمی گفت تا گرت بهفتاد و یکم حجاب است
آمد که ای موسی اگر صد هزار بار دیده اش بستانیم و باز بوی دهیم
که وی هنوز از تماشای دیدار تو باز نخواهد ایستاد و دیده را دیگر باره
در سر و کار دیدار تو خواهد کرد آری همیشه عاشق زبون معشوق است و حکم
عشق را بر جان او استیلاست اگر خواهد در مقام جلال در افنا او کوشید
و بر انگیزد و اگر خواهد در مرتبه جمال خلعت بقایش پوشیده بنوازد بیت

ایا نور رخ موسی مکن عمیا صفورا را	چنین نوری که تو داری دو اکنون چشم بینا را
چه داند فرع آوازه فریب دام مسکین را	چه داند یوسف کنعان چه در دو چشم زلیخا را

ای موسی ببین که صفیه در طلب دیدار تو چگونه بهتمام مینماید تو خود با وجود کمال مرتبه نبوت و حصول بدرجه
مکالمت و ارتقا بمدارج و معارج عشق محبت چه شد که بسبب طلب لن ترانی انا الله دیده
بر کوه انداخته دل از سماع باز پرداخته ای موسی مگر ندانستی که تحمل صبر جمال جهان مقصود داشته
آرام و قرار مقصود للشیخ الرومی قدس سره چه بانشینی عاشق تحیر و بیگانگی کردن چه
باشد تا معشوقان بجز بیگانگی کردن * ز هر ذره بیاموز بدین شیوه نفیر جستن
ز پروانه بیاموز بدان مردانگی کردن * سر افرازست کو لیکن نداند ذره بانسیدن
چگویم باز لیکن کجا پروانگی کردن * تو ای بیچاره اسرار کو شو چشم بر بند
نشاید کاسه سوراخ را پیمانگی کردن * که از اسرار غیب شو تا بر بیجهان کم

ای چو موسی عالم حیرت پایه تو	طور دل وقت تجلیهای تو
صد هزار افتاده در کوی طلب	در بیابان تمنا خشک لب
پیکر کوییت هزاران کشتها است	در تجلی در دم فرادان پشتهاست
بینائی حسن و عاشق مسکنت	راه مسکینان صفا ...

دل چو بر روی نهان میکنی | بیدلانرا مست وحیران میکنی
پرده را از روی مه و بر داشتی | خواستم تا بنگرم بگذاشتی
شمع حسن در دلم افروختی | آتشی در جان زدی و سوختی
گوش را ذوق سخن خود داده | پس زبانرا در طلب بگشاده
چون کلام خود بگوشم خوانده | پس از آنی بر زبانم رانده
چونکه خود را دل همی جوئی مرا | لن ترانی بر چه می گوئی مرا
گوئیا عرقی ز هستی مانده بود | کو جواب لن ترانی می شنود
چون تجلی باده عشقم چشاند | در تنم یک عرق از هستی نماند
چون مرا از غیر خود بیگانه کرد | با عدم آن زمان همخانه کرد
غرق گشتم در یکی دریای عشق | تا رسیدم در دریکتای عشق
من ندیدم در فضای بحر و بر | غیر نور عشق چیزی در نظر
ذره ذره از وجودم مست شد | تاز بام اختیار از دست شد
دیدم از چشم حقیقت بین روان | نور خورشیدی ز هر ذره عیان
چونکه انوار تجلی شد پدید | غیر حق آن نور حق را کس ندید
طور دل چون مهبط انوار شد | جان موسی طالب دیدار شد
آن چه مستی بود اندر کوه طور | کو ز دیدار خدا مستیست نور تا
طور موسی چونکه فانی گشته بود | پس نمیدانم تجلی بر که بود
خود تجلی میکند بر خود یقین | ای معین اندر لباس آن و این

فصل فی فصل الحبیب علی الکلیم صلواة الله وسلامه علیهما

نقلست که حضرت موسی علیه الصلواة والسلام چون با انزال الواح و ارسال

افراح فایز گشت و بدولت مکالمت با حضرت عزت جل و علا مستعد
آمد بحق تعالی مناجات کرد که الهی لقد اکرمتنی بکرامة لم تکرمها احداً قبلی
خداوندا مرا بکرامتی چند مخصوص گردانیدی که هیچکس را بآن کرامت کرام
بنواختی خطاب آمد که یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی
وبکلامی ای موسی که ترا برسالت وکلام بر سایر انام برگزیدم این نعم
عظام که بتو انعام نمودم بجد و اهتمام تمامی بشکرگذاری آن قیام
نمای و بر دین توحید ثابت باش و دوستی محمد علیه الصلوٰة والسلام در صمیم
قلب مرکوز دار و جان شیرین در محبت سید المرسلین صلوٰة الله علیه
بر افشان گفت الهی محمد کیست که مرا بمحبت وی دلالت میفرمائی فرمود
آن پیغمبریست احمد نام که اسم شریفش بر عرش مجید مثبت گردانیده ام
پیش از خلق آسمانها و زمینها بدو هزار سال که او را نبی و صفی و حبیب خود
نموده ام و او دوسترین همه خلایق است نزد من حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت انا احب الیک ام محمد خداوندا من نزد تو دوسترم
یا محمد فرمود یا موسی انت کلیمی ومحمد حبیبی والحبیب احب الی من الکلیم ای موسی
تو کلیم منی و محمد صلی الله تعالی علیه وسلم حبیب من و حبیب دوسترست
از کلیم موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام خداوندا فرق چیست میان حبیب
و کلیم فرمود ای موسی کلیم آنست که هرچه کند برضای من کند و حبیب آنست
که هرچه من کنم برضای وی کنم ای موسی کلیم کسی است که خدای تعالی را دوست
دارد و حبیب کسیست که خدای تعالی مر ورا دوست دارد و کلیم آنست که صایم الدهر
و قایم اللیل باشد چهل روز روزه دارد و چهل شب احیا کند بعد از آن بکوه سینا آید

تا بآن مناجات کشف وغیب انست که بر فراش خود خفته جبرئیل علیه الصلوٰة
والسلام بر سبالین وی فرستم تا بکتر از طرفة العینی او را بنزد من آورد جایی
رسانم که بیک نفس از مخلوقات وصول بان مقام ممکن نباشد یا موسی ناجیتک واست علی
طور سینا و ناجی محمداً علیه الصلوٰة والسلام وهو قریب فوق العرش من قاب قوسین
او ادنی و از فضایل آنحضرت یکی آن بود که او را بنام کرامت یاد فرمود استاد جنید
بوی فرمود که ولما جاء موسی لمیقاتنا اشارت فرمود که آنکس که بکل صفات و جمیع
معانی خود بندگی تا بجا آورد محمد بود صلی الله علیه وسلم و دیگر چون قرب
موسی را علیه الصلوٰة والسلام یاد کرد موسی را بستود ولما جاء موسی لمیقاتنا
وچون حضرت مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم یاد کرد خود را بستود که
سبحان الذی اسری و این دلیل بقاء موسی است علیه الصلوٰة والسلام در
صفات موسی و دلیل فناء مصطفی است صلی الله تعالی علیه وسلم اندر صفات
حقتعالی دیگر آنکه موسی را علیه الصلوٰة والسلام آینده گفت ولما جاء و مصطفی
را صلی الله تعالی علیه وسلم برده گفت اسری بعبده و معنی این سخن آنست که رسیدن
وی باینجا که رسید بصفت حقتعالی بود که ان بردن است نه بصفت خویش
و آن آمدنست و بباید دانست که آینده طالب بود و برده مطلوب است
مرید بود و برده مراد آینده ذاکر بود و برده مذکور آینده چون بیاید حاضر گردد
و برده انه برنده هرگز غایب نباشد آمدن صفت عام است و آوردن صفت
خاص هرکه ما را خواهد از آمدن چاره نیست و هرکرا ما خواهیم ما خود آید بود
که راه یابد و بود که راه نیابد و هرکرا ما بریم ممکن نبود که راه نیابد و
انمعنی بود که چون موسی علیه الصلوٰة والسلام اثر تجلی بر کوه بدید از حضیض فنا

و نیز موسی صفا با حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم کل مقامات
انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام دید و عجایبات آسمان و زمین عظمت حق
سبحانه و تعالی اندر وی بدید و بهشت با کمال نعمت و دوزخ با کمال و لوح
و قلم و قضا و قسمت اندر وی باید و ذره از جای خود کیند لاجرم چون
مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم بصفت حق تعالی قایم بود هر دو کون متعلق
وی گشته پس بدان ای برادر و بشنو که اگر موسی را علیه الصلوٰة والسلام
مقام قربی دادند و کلم الله موسی تکلیما محمد را صلی الله تعالی علیه وسلم
در حرم راز نزدیکی دادند فاوحی الی عبده ما اوحی اگر موسی را علیه الصلوٰة
والسلام ید بیضا دادند و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء
محمد را صلی الله تعالی علیه وسلم دین بیضا دادند اتیتکم بالملة الحنیفیة السمحة
السهلة البیضاء ان ید بیضا موسی علیه الصلوٰة والسلام حوالی قصر فرعون
را روشن کرد این دین بیضا ساحت قصر حضرت الهی را جل و علا روشن
گردانید فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه اگر موسی را
علیه الصلوٰة والسلام عصای دادند تا چندین هزار سحر سحره را نابود کرد
تلقف ما یافکون ان حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم شفاعتی دادند که چندین
هزار گناه عاصیان را بیکدم نابود گردانید که شفاعتی لاهل الکبائر من امتی
اگر موسی را علیه الصلوٰة والسلام پادشاهی و پیغمبری بر بنی اسرائیل دادند
حضرت خواجه را صلی الله تعالی علیه وسلم چون جبرئیل و میکائیل و دارے
چون اسرافیل و بهشتی چون رب جلیل جل جلاله دادند موسی علیه الصلوٰة والسلام
بخود وی خود آمد و لما جاء موسی لمیقاتنا حضرت خواجه را صلی الله تعالی علیه وسلم

بنجوی خود برد سبحان الذی اسری بعبده لیلا اگر موسی را علیه الصلوٰة
والسلام برکوه طور بردند تا کلام پاک شنید وکلم الله موسی تکلیما خواجه ما را
صلی الله تعالی علیه وسلم بر کرسی نور برآورده تا دید و فی متدلی فکان قاب
قوسین او ادنی موسی را علیه الصلوٰة والسلام چهل شبانه روز آب و نان
ندادند تا آنگاه با وی سخن گفتند واذ واعدنا موسی اربعین لیلة خواجه ما را صلی الله
تعالی علیه وسلم هر شب بخانه قدس بردند و آب و نانش دادند و بدولت
وصال مشرف گردانید ندابیت عند ربی هو یطعمنی و یسقینی موسی علیه
الصلوٰة والسلام در مقام انتظار چهل روز روزه داشت و چهل شب احیا
کرد و لیله برآمد تا با وی سخن گفتند خواجه انبیا را علیه الصلوٰة والسلام در
فراش خود خفته جبرئیل صلوٰة الله علیه براقی آورده و بکمتر از طرفة العینی
بجایی می برد که فهم بشریت و وهم ملکیت بحوالی نواحی آن راه نمی برد چون
موسی علیه الصلوٰة والسلام بکلام مشغول شد و انبساط نمود و گفت ارنی
انظر الیک خطاب آمد که انظر الی الجبل اشارت بقدمگاه او بود و دید که
ابلیس از زیر قدم وی سر برآورده خواجه ما را صلی الله تعالی علیه
وسلم قدمگاهی بود که جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام میگفت لو دنوت انملة
لاحترقت موسی را علیه الصلوٰة والسلام در وادی مقدس امر بخلع
نعلین آمد اخلع نعلیک رسول ما را صلی الله تعالی علیه وسلم بر فرق فلک
اطلس حتی از خلع نعلین آمد یا محمد لا تخلع نعلیک موسی علیه الصلوٰة والسلام
دیدار خواست رب ارنی انظر الیک و شنود لن ترانی حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم چشم فرو خوابانید ما زاغ البصر و ما طغی و بآن

تقاضای مشاهده اش نمودند لن ترانی ربابت موسی علیه الصلوة
والسلام چهل روز از میان قوم بیرون رفت چون باز آمد قوم وی گوساله
پرست شده بودند واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام قریب پنجصد سال و کسری می شود که از میان
قوم بیرون رفته و هنوز خاکساران امت روی نیاز بر آستان حضرت تو
دارند رجل جلاکه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله از برای حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام و امتان وی من و سلوی فرستادند وانزلنا
علیکم المن والسلوی از برای محمد صلی الله تعالی علیه وسلم و امتان وی ایمان
وسکینه فرستادند هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین از برای امتان
موسی علیه الصلوة والسلام دوازده چشمه از سنگ بیرون آوردند اثنتا عشرة
عینا از برای اصحاب حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم از میان انگشتان
آنحضرت چشمهارا حیات بخش بیرون آوردند انفجر الماء من بین اصابعه
عجب آن نیست که از میان سنگ آب بیرون آید عجب این است که از میان گوشت
و پوست و خون و رگ و پی اعصاب فی بیرون آید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام کرامتی دادند که امت وی بر دریا
گذشتند که دامن خشک ایشان تر نشد واذ فرقنا بکم البحر حضرت
مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم کرامتی دهند که امت او بر دوزخ
بگذرند که دامن تر ایشان خشک نگردد جز یا مؤمن فان نورک
اطفأ لهبی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام در عمر خود دوبار
یا سه بار با حق تعالی مناجات کرد امت محمد صلی الله تعالی

علیه و سلم هر روز پنج بار با حقتعالی مناجات میکنند که المصلی مناجی ربه
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام سه چیز را اضافت کرد و خود را در میان
آورد جواب لن ترانی آمد یکی گفت رب پروردگار من دویم گفت ارنی
بنمای بمن سیوم گفت انظر تا به بینم من خواجه ما علیه الصلوة والسلام
در چنین ثنا سه چیز بحضرت حقتعالی اضافت فرمود وانت کما اثنیت
علی نفسک لاجرم حضرت او را تقاضای دیدار آمد که الم تر الی ربک
و حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام منع آمد لن ترانی اما

بیان کیفیت انزال لوح بموسی علیه الصلوة والسلام و ثبات توریت قدرت

بران مستخبران اخبار و مستبصران
آثار در تصانیف علی مقدار چنین ایراد فرموده اند که چون حضرت
واهب العطیات و کاشف البلیات جل ذکره خواست که تکلیم حضرت
موسی را علیه الصلوة والسلام در انزال کتاب و ارسال خطاب مستند و
نماید و ایجاز وعده خود فرماید اول جبرئیل را علیه الصلوة والسلام
بجنة العدن فرستاد تا درختی ازان باغستان و دو شاخ ازان بوستان
مقطوع گردانید و ده لوح ازان ترتیب فرمود که بصورت چون
زمرد اخضر مخضر بود و در طول و عرض همه لوحی ده
ذرع بذراع موسی علیه الصلوة والسلام مقدر بود و حق
تعالی متصدی کتابت توریت گشت و احکام و شرایع بران مثبت
گردانید چنانچه حضرت موسی علیه الصلوة والسلام صریر قلم احسا
میفرمود تا بعد از انکه صنعت اتمام پذیرفت آن الواح را بر آسمانها نهاد

استماع آنها طاقت برداشتن آنها نداشتند و بحجاب قدس خداوند
جل و علا این نیازمندی برداشتند که خداوند هیچ فردی از افراد
مخلوقات تحمل این بار عالیمقدار نتواند بود و حقتعالی جبرئیل را علیه الصلوة
والسلام فرمانداد تا این الواح برداشته بموسی علیه الصلوة والسلام
رسانند جبرئیل علیه الصلوة والسلام را طاقت طاق گشته از تحمل آن
بار عاجز آمد بجناب حقتعالی مناجات کرد که الهی حمل این الواح که مشتمل است بر
انوار غیب و احکام و عهود لاریب که تواند نمود و هیچ خلق را طاقت
حمل این نتواند بود و حقتعالی بشمار هر حرفی که در آن الواح از عبارت
توریت مثبت بود فرشتگان بفرستاد تا امداد جبرئیل علیه الصلوة والسلام
نموده آن الواح را برداشتند و نزد موسی علیه الصلوة والسلام آورده
بر آن کوه نهادند کوه از گرانباری آن الواح از هم بریخت بنا بر این
حقتعالی قرآن را نیز همین صفت وصف فرمود که لو انزلنا هذا القرآن علی
جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و ربیع بن انس میگوید رحمه الله
تعالی که توریت هفتاد شتروار بود و هیچکس تلاوت آن باتمام نرسانید
مگر چهار نفر موسی و یوشع و عزیر و عیسی علیهم الصلوة والسلام اما تتمه
از آنچه در الواح مذکور گشته و بنظر حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
منظور شده و بیان مکالمه حضرت موسی با حق تعالی و برخی از آن
در بیان کلک بیان مذکور ساخته و فضائل امت محمدی صلی الله تعالی
علیه وسلم عیان گردانیده در تفسیر تیسیر نقل از قتاده مفسر رحمه الله تعالی
آورده است که چون حق تعالی الواح بموسی علیه الصلوة والسلام انعام

فرمود و حضرت موسی بمطالعه آن استسعاد یافت بحق تعالی مناجات کرد که الهی
در الواح ذکر امتی یافتم که بهترین امتان باشند امر بمعروف و نهی منکر کنند ایشان
امت من گردان حق تعالی فرمود که آن امت محمد ایشان امت محمد اند صلی الله تعالی
علیه وسلم گفت یارب در توریة ذکر امتی دیدم که ایشان را بتقوی و عبادت و صلاح
و عابد و متقی و زاهد و صالح خوانند خطاب آمد که هم امت محمد صلی الله علیه
وسلم گفت یارب در توریة ذکر امتی یافته ام که آخر بیرون آیند در دنیا و اول
در آیند در بهشت خطاب آمد که هم امت محمد صلی الله علیه وسلم گفت یارب
در توریة ذکر امتی یافتم که صدقات خود خود بگیرند و بخود صرف کنند و بان ماجور
باشند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا در توریة
امتی یافتم که با اهل ضلال قتال کنند چنانکه دجال را بقتل رسانند فرمود هم
امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا امتی یافتم در توریة که کتابها
و صحیفهای ایشان در سینهای ایشان باشند یعنی شرایع و احکام شرع را
مستحضر باشند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا
در توریة ذکر امتی یافتم که بهشت حرام باشد بر همه انبیا تا او در آید در بهشت
پیغمبر ایشان و حرام باشد بر همه امتان تا در آیند ایشان فرمود هم امت محمد
صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا در توریة ذکر امتی یافتم که ایشان را
بیامرزی پیش از آنکه استغفار کنند و مطلوب ایشان کرم فرمائی پیش از آنکه
از تو طلبند فرمود هم امت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم گفت خداوندا در
توریة ذکر امتی یافتم که راضی باشند از تو باندک روزی و راضی باشی
تو از ایشان باندک عمل فرمود هم امت محمد صلی الله علیه وسلم گفت یارب

در توریة ذکر امتی یافتم که هم خود شفاعت کنند و هم خود را شفاعت کنند یعنی
بشفاعت بعضی از ایشان هر دیگر برا بیامرزی فرمود هم امت محمد صلی الله
علیه و سلم و نیز بروایت کعب احبار رضی الله تعالی عنه موسی گفت علیه الصلوة
والسلام خداوندا در توریة امتی یافتم که ایشانرا امت مرحومه گویند فرمود
هم امت محمد صلی الله علیه وسلم اند ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله ایشانرا
در بهشت در آرم بهر کلمهٔ شهادة و اگر چند عملی دیگر نداشته باشند گفت خداوندا
در توریة ذکر امتی یافتم که ایشانرا در قیامت غر محجل محشور گردانی یعنی
رویها سفید و نورانی و دست و پای نیز سفید و نورانی چنانکه رویها ایشان
بر مثال ماه شب چهارده هم نور میفزود فرمود هم امت محمد صلی الله علیه
و سلم گفت خداوندا امتی یافتم در توریة که چون یکی از ایشان نیکی اندیشد و نکند
از برای وی نیکی نویسی و اگر بعمل آرد یکی را ده نویسی و زیادت کنی تا بهفتصد
رسانی و اگر بدی اندیشد و نکند بر وی هیچ ننویسی و اگر بدی را ترک کنند
از برای وی حسنه نویسی فرمود هم امت محمد صلی الله علیه وسلم گفت خداوندا
امتی یافتم در توریة که روزی پنج نوبت نماز گذارند و در پنج ساعت تو از برای
ایشان درهای آسمان بکشائی و بر ایشان انزال رحمت فرمائی فرمود هم
امت محمد صلی الله علیه وسلم ای موسی دو رکعت نماز که احمد و امت او در بامداد
بگذارند بیامرزم مر ایشانرا هر گناهی که در شبانه روز کرده باشند و از آفات
و بلیات در امان من باشند یا موسی چهار رکعت نماز بگذارند و آن نماز
ظهر است اول رکعت مغفرت شما را ایشان کنم و دوم رکعت میزان حسنات
ایشان گران گردانم و سیوم رکعت فرشتگان موکل گردانم تا تسبیح میگویند

واز برای ایشان آمرزش خواهند و برکعت چهارم درهای آسمان بگشایم
و حوریان جنت برایشان منت گردانم یعنی نامزد ایشان کرده روز قیامت
رفیق ایشان سازم یا موسی چهار رکعت دیگر که احمد و امت او بگذارند علیه
الصلواة والسلام و آن نماز عصر است تا هیچ فرشته در آسمان و زمین
نماند مگر از برای ایشان استغفار کنند و هر که ملائکه از برای او استغفار کنند هرگز او را
عذاب نکنم یا موسی سه رکعت نماز دیگر که احمد و امت او علیه الصلواة والسلام
بگذارند در حین غروب آفتاب درهای آسمان را از برای ایشان بگشایم
و هیچ حاجت از من نخواهند مگر حاجات ایشان برآرم یا موسی چهار رکعت
نماز که احمد و امت او گذارند صلی الله علیه وسلم در حین غروب شفق و آن نماز
عشاء اخیر است و این نماز مر ایشان راست بهتر از دنیا و هر چه در دنیاست و چون
این نماز بگذارند از گناهان خود بتمام بیرون آیند همچو آن روز که از شکم مادر
متولد گشته اند یا موسی احمد و امت او علیه الصلواة والسلام وضو سازند چنانچه
ایشان را بفرمایم بهر قطره آب که از اندام ایشان بچکد بهشتی با ایشان کرامت
فرمایم که عرض او چون عرض آسمانها و زمینها باشد یا موسی احمد و امت
او علیه الصلواة والسلام در هر سالی یکماه روزه دارند و آن ماه رمضان است
بهر روزه هر روزی ایشان را شهری در بهشت عطا فرمایم و بهر نافله که در آن ماه
بجا آرند ثواب فریضه مر ایشان را کرامت سازیم و در آن ماه شبی از بهر
ایشان ودیعت نهاده ام که آنرا لیلة القدر گویند هر که در آن شب یکبار استغفار
کند از روی ندامت و صدق نیت اگر در آن شب و روز بمیرد یا در آن ماه
فوت شود او را اجر شهید کرامت فرمایم یا موسی روزه ماه رمضان

بر بندگان خود فرض گردانیده ام هر که در روز قیامت بیاید و در نامه
اعمال او ده ماه رمضان باشد یعنی ده ماه رمضان روزه داشته باشد
وی از جمله محسنان باشد و اگر بیست ماه رمضان بود وی نزد من از ابرار
باشد و اگر سی ماه رمضان باشد او نزد من از شهداء فاضلتر باشد یا موسی
بن عمران بدرستیکه من امر کنم در ماه رمضان که حمله عرش را تا از عبادت
خویش باز ایستند و بآمین گفتن دعاهای روزه داران مشغول شوند
که من بر ذات خود چنین اثبات فرموده ام که دعاهای روزه داران ماه
رمضان رد نکنم یا موسی بن عمران بدرستیکه من الهام میکنم در ماه رمضان
اطباق سموات و ارضین و جبال و طیور و دواب را که آمرزش خواهند
از برای صائمان ماه رمضان یا موسی بن عمران مومنان را بگو
تا استعجال ننمایند در بر آمدن حاجت چون مرا بخوانند مرا به بخیلی نسبت
نکنند چون بالفور مقصود ایشان بایشان نرسانیم چرا که میدانند که من بخیل
را دشمن میدارم و هرگز بخیلی نکنم یا موسی بن عمران چه ما یحتاج خلق را
از برای ایشان آفریده ام از خزانه داشته گیر تا مافوق آن هر حاجتی درخواهد
و او داند که برا اعطاء و منع آن قادرم او را کفایت کنم و او را نیز بیافزایم
و اگر حمد من گوید در وقت اعطاء و منع او را در حمادان ساکن گردانیم
و اگر بنده از من سوال نکند بروی حساب دشوار گردانم و اگر سوال او
عطا کنم و وی شکر نعمت نکند او را بالعذاب مبتلا یا موسی در میان امت محمد صلی الله
علیه و سلم مردان باشند که بر بلندی بیایند و بشهادة ان لا اله الا الله
آواز بر دارند ایشانرا فرد پیغمبران کرامت فرمایم و رحمت خود بر ایشان

واجب گردانم و غضب خود از ایشان دور دارم و در توبه بروی ایشان در نه
بندم تا مادام که کلمهٔ لا اله الا الله بر زبان میرانند حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت خداوندا در توریة چنین دیده ام که امتی باشند که ماه رمضان
روزه دارند هر چه پیش از آن از ایشان در وجود آمده باشد بیامرزی خداوندا
آن امت را امت من گردان خطاب آمد که ایشان امت محمد اند صلی الله
تعالی علیه وسلم گفت خداوندا اگر آن امت را امت من نمیگردانی آنگاه را این
انعام فرمائی فرمود که آنگاه از آن امت محمدیه صلی الله تعالی علیه وسلم گفت
خداوندا از خصائص ماه رمضان شمه بیان فرمائی فرمود آنگاه ماهیست که از
برای خود اختیار کرده ام و در آنگاه بمحمد و امت او علیه الصلوٰة والسلام
عطا کرامت کنم که هیچکس نداده باشم اگر در آنگاه آسمان را اجازت دهم
هر آینه ایشانرا شفاعت کنند و اگر زمین را اذن کنم بشفاعت ایشان مبادرت نماید
و اگر ملائکه را اختیار دهم در پناه اوراد و اوقات بشفاعت ایشان مصروف
دارند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا در توریة ذکر امتی
یافتم که زیارت بیت الحرام بجا آرند و آواز تلبیه و ناله و زاری بر دارند چنانکه
زمین و زمان از گریه و ناله ایشان در جنبش آید خداوندا ایشانرا امت من
گردان خطاب آمد که هم امت احمد علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا چون
ایشان باین عمل اقدام نمایند یعنی حج اسلام بگذارند با ایشان چه معامله کنی
فرمود ایشانرا آمرزیده باز گردانم و در ما ورای ایشان شفیع گردانم حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا شاید میان ایشان کسی باشد
که نقد درمی پاک بعمل وی صالح نباشد حق تعالی فرمود ای موسی تو انبوا قعه

از کجا والسمی گفت خداوندا الهی تو مرا باین وانا گردانیدی من ایشان امم
فرمود یا موسی نیکوکاران ایشان شفیع بدکرداران گردانم و بدان را بنیکان
بخشم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت خداوندا در توریة امتی یافتم
که در روز قیامت سه فرقه محشور گردند ثلثی بحساب بهشت در آیند و ثلثی
حساب یسیر کرده بهشت فرستند و ثلثی را آنرا بالیش نموده فرشتگان گویند
خداوندا اینها اصحاب دماء و اموال و فروج اند یعنی خون ناحق و ظلم و فساد
و زنا کرده اند اما اهل کلمه لا اله الا الله اند تو که خداوندی جل و علا ایشان را
بهشت ران خداوندا ایشان را امت من گردان فرمود هم امة محمد صلی الله علیه
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت در توریة ذکر امتی یافتم که یکی
از ایشان لقمه بردارد و بدهان وی برد هنوز بدرون وی قرار نگرفته باشد
که او را بیامرزی و همچنانکه با وی بجهت آن باشد که افتتاح آن بنام تو
کرده باشد و اختتام بحمد تو خداوندا این گروه را امت من گردان فرمان آمد
که هم امة احمد علیه الصلوة والسلام حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت
پروردگارا تمامی خیرات را بمحمد صلی الله علیه وسلم داده است وی البسط فرمود
مرا نیز از امت او گردان خدا تعالی فرمود یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین و امام ثعلبی در عرائس
خود آورده است که چون اوصاف کمال و نعوت جاه و جلال این امت مسموع
کلیم افتاد و تمنای دیدار این امت در صمیم قلب آنحضرت استیلا یافت گفت
یارب لیتنی رایتهم پروردگارا چه باشد که بدیدار این امت شتابم خطاب آمد
که یا موسی از زمان تو تا بخروج ایشان مدت مدید و آماد بعید در میان است

دو بد ار ایشان نگوید و ادا جلال میسر گردد ولیکن اگر خواهی تا کلام ایشان
بسمع شریفت برسانم و تو از ایشان ترا بشنوانم حضرت موسی گفت یارب
آری ارید ان اسمع کلامهم خطاب آمد که یا امت محمد یکبار همه امت از اصلاب آبا و ارحام
امهات جواب دادند که لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک
لک حق تعالی در جواب ایشان فرمود ان رحمتی سبقت غضبی و عفوی عقابی قد
اعطیتکم قبل ان تسئلونی و قد اجبتکم من قبل ان تدعونی فقد غفرت لکم من
قبل ان تعصونی ای امت محمد رحمت من سبقت گرفت بر غضب من و عفو من
سبقت جست بر عقاب من آنچه مراد شما است پیش از طلب شما انعام نمایم و
پیش از آنکه مرا بخوانید اجابت فرمایم و پیش از آنکه گناه کنید بیامرزم
من جاء یوم القیمة یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبدی و رسولی ادخل الجنة
و لو کانت ذنوبه اکثر من زبد البحر هر که روز قیامت شهادت بتوحید و اعتراف
برسالت حبیب من صلی الله تعالی علیه و سلم همراه خود بیارد در بهشت آید
اگرچه گناهان وی زیادت از کف دریا باشد و از کعب احبار رضی الله تعالی
عنه مرویست که حق تعالی بموسی علیه الصلوٰة و السلام خطاب فرمود که ای موسی
بسعادت رضا و دولت قربت من رسی تا مادام که من بتو نزدیکتر باشم
از سخن تو بزبان تو و از آب دهان تو و از سیاهی چشم تو بسفیدی چشم
تو و از جان تو ببدن تو و از خطرات قلبی تو بدل تو حضرت موسی علیه الصلوٰة
و السلام گفت خداوندا مقصود و مراد من از تو همین است که باین دولت
مستسعد گردم فرمود اگر باین سعادت میخواهی فائز آیی اکثر الصلوٰة علی
محمد علیه الصلوٰة و السلام بجهد و بسیار فرست اللهم صل علی محمد و علی آل

محمد و بارک و سلم چون حضرت موسی علیه الصلواة والسلام ذکر آنحضرت
بدین عنوان استماع فرمود بغیرت محبت بر آنحضرت استیلا یافته الواح توریة
از دست بیفکند تا از جمله نه لوح سه لوح بازه بجانب آسمان طیران نمود و شش
لوح باقیماند خطاب آمد که یا موسی خذ ما اتیتک وکن من الشاکرین انگاه
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت یا رب و من محمد حتی لا اتقرب
الیک الا با الصلواة علیه خداوندا محمد کیست که من بتو نزدیکی نیابم مگر بوسیله
صلواة بروی حقتعالی فرمود یا موسی لولا محمد وامته لما خلقت الجنة ولا النار
ولا الشمس ولا القمر ولا اللیل ولا النهار ولا ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا و ایاک
اگر محمد علیه الصلواة والسلام نبودی نه بهشت آفریدمی و نه دوزخ و نه آفتاب
پیدا آوردمی و نه ماه و نه شب ایجاد کردمی و نه روز و نه ملک مقرب خلق
گشتی و نه نبی مرسل و اگر محمد صلی الله تعالی علیه وسلم نبودی تو نیز در وجود
نگشتی ای موسی اگر اقرار بنبوت محمد علیه الصلواة والسلام نکردی جو بر وی
درود نفرستی ترا بآتش بسوزم و اگرچه ابراهیم خلیل من باشی یا موسی گفت
علیه الصلواة والسلام اقرار کردم و دادار شهادة بینا شیم بفضل محمد علیه الصلواة
والسلام و قبول کردم که درود بسیار بشمار روزگار فرخنده آثار آنحضرت نمایم
الهی میخواهم بدانم که من نزد تو دوسترم یا محمد فرمود ای موسی تو کلیم منی
و محمد حبیب من صلی الله تعالی علیه وسلم والحبیب الی من الکلیم گفت الهی هیچ امت
نزد تو دوستر اند یا امت محمد علیه الصلواة والسلام فرمود امت محمد علیه
الصلواة والسلام نزد من دوستر اند از همه ایشان گفت خداوندا بچه چیز امت
محمد را دوست میداری یعنی بچه عمل مستحق محبت و مستوجب دوستی تو گشته اند

فرمود اول بجهة کرامت پیغمبر ایشان محمد علیه الصلوة والسلام و دیگر آنکه ده
خصلت از خصایل پسندیده آراسته باشند که بسبب آن بدولت محبت فائز
گردند گفت خداوندا آن ده خصلت کدام است فرمود طهارت و نمازهای پنجگانه
و روزه ماه رمضان و حج و عاشورا و ریاض جنت و زکوة و غسل جنابت
و عمارت مساجد گفت خداوندا ریاض جنت عبارت از چیست فرمود مجالس
علم یا موسی علماء امت محمد صلی الله علیه و سلم مجالس منعقد گردانند و ذکر
آلاء و نعما و سعت رحمت و شدت عذاب من بیان کنند و مستمعان نشسته
استماع علوم کنند و حال آنکه بر ایشان بر مثال کوهها عظیم گناهان باشند
و چون از آن مجلس برخیزند بر ایشان هیچ باقی نماند یا موسی
محمد را صلی الله علیه و سلم تمام رحمت است و برکت بر بندگان من باید که صلوة
بر وی نثار کنند یا موسی محمد را صلی الله تعالی علیه و سلم دوست دار چنانکه
خود را دوست می داری و امت وی را بدوستی برگزین چنانکه بنی اسرائیل
را بدوستی برگزیدی و خیر و برکت از برای امت وی طلب چنانکه از برای
بنی اسرائیل میطلبی و اگر نه تمامی اعمال ترا هبا منثورا گردانم یا موسی چون
روز قیامت شود همه آدمیان نفسی نفسی گویند و محمد صلی الله تعالی
علیه و سلم امتی امتی گوید یا موسی بنو اسرائیل را خبر کن که هر که نسبت بمحمد علیه
الصلوة والسلام جحود ورزد و بنبوت وی اعتراف ننماید زبانیه دوزخ
بر وی مسلط گردانم و او را افشا بدهد و دیده خود محجوب گردانم و هیچ
شفیعی مر او را شفاعت نکند و هیچ فرشته بر وی ترحم ننماید تا آن هنگام
که باتش درآید یا موسی به بنی اسرائیل پیغام برسان که هر که محمد صلی الله

تعالی علیه وسلم ایمان آرد و تصدیق رسالت وی کند و نیکوی هست و وی
خواهد وی گرامی ترین خلق باشد نزد من یا موسی هر که یک کلمه از انچه محمد
صلی الله تعالی علیه وسلم آورده است رد کند او را مسخ گردانیده در دوزخ
اندازم یا موسی هر که گواهی دهد بر سبیل صدق و خلوص عقیدت که نیست خدای
جز من محمد علیه الصلواة والسلام بنده منست و رسول من و نیکی و بدی همه بید
قدرت من از برای آن بنده براتی بنویسم آزادی از آتش دوزخ
و ایمنی از عذاب یا موسی هر که متابعت سنت و تعظیم محمد کند صلی الله تعالی
علیه وسلم تلخی جان کندن از وی بردارم و هول منکر و نکیر از وی دفع
کنم و قبر او را روضه ریاض جنت گردانم یا موسی محمد علیه الصلواة والسلام
نور لیست مر آنکس را که بوی ایمان آورد و امت وی آخرین امم اند و اول
در آمدن بهشت یا موسی بهشت حرام است بر همه انبیا تا محمد صلی الله
علیه وسلم در آید و حرام است بر همه امتان تا امت وی در آیند یا موسی اگر
فرشته از فرشتگان من و یا پیغمبری از پیغمبران من تصدیق محمد صلی الله
تعالی علیه وسلم نکند همه حسنات او سیئات مبدل گردانیم و نام او را از سعدا
محو گردانیم و در دیوان اشقیا مثبت سازیم یا موسی چون روز قیامت شود
ابراهیم از فرزند خود اسمعیل بپرد و تو از برادر خود هارون مفارقت جوئی
محمد علیه الصلواة والسلام از امتان گناهگاران خویش بیزاری
نکند تا همه را شفاعت کرده از عذاب رهاند و بثواب برساند یا موسی آدم و
تمامی ذریات او در روز قیامت محشور گشته در زیر لوای محمدی علیه الصلواة
والسلام باشند یا موسی سنت امت او را یکی ده و یکی هفتاد و یکی هفتصد کنم و

یکی همان یکی بیش نباشد و از برکت محمد و کرامت او صلی الله علیه وسلم
یا موسی هر که بر محمد صلی الله تعالی علیه وسلم درود بسیار بفرستد نزد من محبوب
و مقرب باشد یا موسی رحمت من تمام نثار احمد و امت اوست علیه الصلوة والسلام
یا موسی رحمت خود را هزار قسم کرده ام یک قسم را نا خود همه امتان گردانیده ام
و نهصد و نود و نه قسم دیگر را بتمام محمد و امت او علیه الصلوة والسلام ذخیره
ساخته ام حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت پروردگارا اگر امت محمد
علیه الصلوة والسلام هرگز عصیان تو نورزند و نافرمانی تو نکنند فرمود
بلی عصیان ورزند و نافرمانی هم کنند تا بجایی که مستوجب غضب من گردند و آتش
دوزخ برای ایشان زبانه زدن گیرد چون یکبار بگویند لا اله الا الله محمد
رسول الله غضب من ساکن گردد و شعلات آتش دوزخ فرونشیند حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام چون استماع این کلمات کرد بسجده در افتاد و گفت خداوندا
مرا از امت محمد گردان خطاب آمد که میان تو و ایشان امد بعید خواهد بود اما
آواز ایشان بسمع تو رسانم پس ندا فرمود که یا امت محمد لبیک اللهم لبیک
جواب دادند چنانکه سمت گذاشتن یافت لذت آواز ایشان بسمع مبارک
موسی علیه الصلوة والسلام بحسن آمد دیگر باره استدعا نمود تا باز ندا فرمود
و ایشان اجابت نمودند باز حضرت موسی علیه الصلوة والسلام درخواست
کرد که دیگر باره آواز ایشان بشنود خطاب آمد که ای موسی چون پادشاه
کریم بنده محتاج خود را بخواند البته باحسان و اکرام بنوازد دو نوبت
خواندم و ایشان بجواب مبادرت نمودند و قسم از قسم ایشان
مغفور گشتند و اگر دیگر نوبت بخوانیم همه آمرزیده گردند و از برای شفاعت

پیغمبر ایشان نصیب نشاند این دو قسم را برحمت آمرزیدم و آن یک
قسم را بشفاعت پیغمبر ایشان موقوف گذاشتیم تا هم کرم ما در باره
ایشان بظهور آید و هم جاه و حشمت پیغامبر ایشان علیه الصلوٰة والسلام
معلوم گردد یا موسی سوگند بعزت و جلال من که پیش از همه هیچ خلق
نیافریده ام و خلق نور او بر خلق سموات و ارضین سابق بوده است
عرش و کرسی مخلوق از سدس نور محمد است صلی الله تعالی علیه وسلم و
آفتاب از ثلث نور او و ماه از عشر نور او و منشعب از نور من صلوٰة بر نور ملک
و حبیب من بخوانی تا روز قیامت منور برانگیزانم یا موسی محمد را علیه
الصلوٰة والسلام در آخر الزمان مبعوث گردانیدم و امت او را آخر امم
بیرون آرم تا مکث ایشان در خاک بسیار نباشد و چون امت بنی اسرائیل
و باقی امم تطویل نه اینجا حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی
محمد و امت او را علیه الصلوٰة والسلام والتحیة بچه عمل خواهی فرمود تا من
اکنون بنی اسرائیل را بآن مامور گردانم حق تعالی فرمود محمد و امت او را
علیه الصلوٰة والسلام بدو رکعت نماز پیش از طلوع آفتاب و بعد از طلوع
صبح فرمایم و ایشان را بهر رکعتی ثواب احیای شب کرامت فرمایم و در امان
من باشند تا نماز پیشین و چهار رکعت دیگر بگذارند چون آفتاب زوال
پذیرد باول رکعت شان مغفرت خود ارزانی دارم و بدوم رکعت برضای
خود رسانم و بسیوم رکعت ترازوی حسنات شان گران گردانم و بچهارم
رکعت در بهشت از برای ایشان بگشایم و بهر سجده هفتاد حور را بهشتی
در عقد ایشان در آرم یا موسی چهار رکعت دیگر بگذارند در وقتی که سایه

چیزی و چند وی گردد بهر کسی ایشانرا مرد روزه یکسال کرامت فرمایم
و درهمانها هیچ فرشته نماند مگر از برای ایشان آمرزش خواهد و هر که
ملائکه از برای وی استغفار کنند هرگز بعذاب مبتلا نگردد یا موسی شش رکعت
دیگر بعد از غروب آفتاب مقدار دوشیدن گوسفندی بگذارند بهر رکعتی
هزار هزار حسنه برای ایشان ثبت سازم و هزار هزار سیئه محو گردانم و
درهای آسمان از برای شان بگشایم و از حاجات خویش از من هیچ
چیز نطلبند مگر آنکه حاجات ایشان روا گردانم یا موسی چهار رکعت دیگر بگذارند
در وقتی که شفق احمر غایب گردد بنویسم از برای ایشان فرد کسیکه چهل
سال روزه و نماز گذرانیده در مسجد حرام چنانکه چهل سال طرفة العینی عصیان نکرده
نور دیده و دلهای ایشانرا از نور خود پر گردانم و قبور ایشانرا از نور مملو
سازم و تنرا روی ایشانرا در قیامت از نور پر گردانم و روی ایشانرا
خلعت نور پوشانم و هر حاجت که طلبند روا گردانم و رضای من با ایشان
قریب گردد و سخط من بعید شود یا موسی روزه دارند محمد و صحابان صلی الله
تعالی علیه و سلم در سالی یکماه بهر روزی مرد صیام سالی کرامت فرمایم
و اجر یکساله جهاد دهم و چنان باشند که یکساله طواف بیت الحرام نموده
و هزار قنطار از ذهب در راه من تصدق کرده باشند پرسید که خداوندا
قنطار چه مقدار است فرمود هر قنطاری صد چهل هزار مثقال یا جیم من و دیگر میان
ایشان و میان دوزخ آن مقدار دوری دهم که کلاغی از وقت خردگی
در طیران درآید و از پیری در طیران بمیرد گفت خداوندا کلاغی را
چه مقدار عمر است فرمود هزار سال [illegible] در ماه صیام برای ایشان لیلة القدر

ودیعت نهاده ام که در آن شب ششصد هزار هزار بنده را می آمرزیم و با هر هزار
هفتاد هزار دیگر که مستوجب عذاب دوزخ شده باشند یا موسی الصوم
لی و انا اجزی به و من عطا میکنم عطاهای دوام که هیچ چشمی ندیده و هیچ
گوشی نشنیده و بر خاطر هیچکس خطور نکرده و بوی دهان روزه دار نزد من
خوشتر است از بوی مشک یا موسی در بهشت دریست که آنرا باب الریان
میگویند در نیایند از آن در مگر روزه داران یا موسی روزه سپریست
از آتش دوزخ و امانیست از عذاب یا موسی حق میگویم که روزه دار نزد
من بمنزله فرشته مقرب است یا موسی محمد علیه الصلوة والسلام و امت وی حج
اسلام بجا آرند و در بلد حرام احیای سنت آدم علیه الصلوة والسلام نمایند
و ملت خلیل را بجا آرند بهر گامی که در راه حج بردارند ثواب عتق رقبه کرامت کنم
و بهر گامی ثواب یکساله روزه دهم و هشتاد هزار حسنه بنویسیم یا موسی
مردان ایشان بر بلند بر آیند و مردمان را بنماز خوانند بعدد هر خشتی که
(ایشان نماز جماعت) آواز ایشان بدو رسد ده حسنه از برای ایشان بنویسیم و آواز ایشان بهر
بفرمایم تا از برای وی آمرزش خواهد تا بروز قیامت ای موسی محمد صلی الله
علیه وسلم و امت وی زکوة مال خود بدهند بجهت آن برکت در عمر ایشان
و مال ایشان کرامت فرمایم و محسنان ایشان را بیامرزم و از مسیئان
در گذرانم و رحمت خود منتشر گردانم و عذاب خود از ایشان باز دارم
یا موسی محمد و امت او علیه الصلوة والسلام در هر روز جمعه غسل بجا آرند
من بسبب تمامی گناه ایشان فرو شویم و تا هفت روز گناه بر ایشان ننویسم
فضیلت که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام روزی بکوه

از کوهپایهٔ بیت المقدس گذری کرد قومی را دید که بجد و اهتمام تمام در طاعات
و عبادات سعی بلیغ مینمودند از ایشان سوال کرد و احوال استفسار نمود
گفتند ما از امتان تو ایم هفتاد سالست که بعبادت حقتعالی مشغولیم و بریاضت
و مجاهدت تمام عمر میگذرانیم خلعت صبر را لباس خود ساخته ایم و ردای انزوا
بر دوش نفس انداخته ایم و عمامهٔ شکر بر سر همت نهاده ایم و عصای توکل
بدست معاملت گرفته ایم و نعلین جهد در پای طلب در آورده ایم طعام ما گیاه
زمینست و شراب ما آب آسمان و لباس ما پوست درختان و مدت هفتاد
سالست که بدینمنوال میگذرانیم و در پیشهٔ سر بجانب آسمان بالا نکرده ایم از
غایت شرم و حیا من الله تعالی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از ایشان
بغایت خوشوقت شد گفت الهی هیچکس از امم سالفه و لاحقه افضل است من تقوی اینها
بود حقتعالی بوی وحی فرستاد که یا موسی امت محمد را صلی الله تعالی علیه وسلم
روزی و شبی باشد که دو رکعت نماز در آن شب و روز بهتر از این هفتاد سال
طاعت و عبادت و ریاضت و مجاهدت این بندگان خواهد بود حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گفت که الهی آن شب و روز کدام است فرمود شب
جمعه و روز جمعه ای موسی روز شنبه از آن تست و روز یکشنبه از آن عیسی
و دوشنبه از آن خلیل و سه شنبه از آن ذکریا و چهارشنبه از آن یحیی و
پنجشنبه از آن آدم و جمعه از آن محمد و امت آن صلی الله علیه وسلم و علی جمیع
الانبیاء وسلم موسی علیه الصلوة والسلام ازین سخن متعجب شد آنگاه خطاب آمد
که یا موسی بشنو چه میگویم و آنچه میگویم صدق میگویم بدرستیکه امت محمد علیه الصلوة
والسلام چون از معاصی و حرام توبه کنند ایشانرا ثواب هفتاد

پیغمبر کرامت فرمایم یا موسی حق می گویم که بر روی زمین هیچ کس نیست و من دوست‌تر
از جوان و پیر با کرم نیست یا موسی محمد علیه الصلوة والسلام و امت او در
سواد شب و بیاض نهار نماز میگذارند و جزای ایشان چون جزای پیغامبران
و صاحبان مقرر میگردانم یا موسی نماز گذارنده در شب از برای وی آمرزش
میخواهند هر چه آفتاب بر روی می تابد و هر چه ماهتاب بر روی می تابد تا ماهیان
دریائی و مرغان هوائی باستغفار مشغول‌اند مبادرت هیچ بنده یا موسی
هر که در عقب هر نمازی بقرأت آیة الکرسی بپردازد او را دل شاکران و مزد
پیغامبران و عمل صدیقان کرامت فرمایم و رحمت خود بر وی بسط کنم و او را
از درآمدن در بهشت باز ندارم مگر بآمدن ملک الموت و متصدی قبض روح
او ذو الجلال و الاکرام شد باجل جلاله و عم نواله یا موسی من بر ذات خود چنین
ایجاب فرموده ام که بیامرزم و رحمت کنم هر مسلمان مستغفر در اسحار یا موسی
طوبی لمن وجد یوم القیمة فی کتابه استغفارا کثیرا موسی علیه الصلوة والسلام
گفت خدایا و نه اطوبی چه چیز است فرمود درختی است که بیخ وی در زیر عرش مجید
و شاخهای وی بر قصور جنت فرو گذاشته بشمار ستارگان آسمان بر وی شاخها
هست و بر هر شاخی هفتاد هزار گونه میوه هست و هر میوه را هفتاد طعم است از عسل
شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر و از مشک و کافور خوشبوی‌تر یا موسی
چون روز قیامت شود اول کسی را که جمع گردانم اهل بهشت را از اهل دوزخ
و بیابم ایام بیض و استغفار در اسحار ممتاز گردانم یا موسی حق میگویم که روزه داران
ایام بیض چون سحر از برای سحوره خیزند و استغفار کنند سیراب میروند و
سیراب در بهشت درآیند و او را از دنیا بیرون نکنم تا جای وی در بهشت ببیند

شناخته‌ام یا موسی روزه داران ایام بیض ماه رجب را ستوده‌ام و شبهای [illegible] بیدارم
روی‌های ایشان چون ماه شب چهاردهم و در دستهای ایشان برات آزادی
از آتش و امان از عذاب یا موسی استغفار در سحرها ترازوی ایشان
در روز قیامت از نیکوی گران باشد و قدم ایشان از لغزیدن بر صراط
در امان بود یا موسی سوگند بعزت و جلال من که صائمان را عطاهای گرامی
کنم که چشمهای ایشان روشن گردد تا بشر که بعضی از ایشان در بهشت بگریند
از حسرت که چرا تمامی عمر خود را بصیام نگذرانیده از بسیاری ثواب
جزیل که در برابر صوم قلیل بیشان بدهند یا موسی سوگند بعزت من و حال آنکه
من عزیزم و سوگند بعظمت من و حال آنکه عظیم ام که هیچکس روزه نفس خود را
گرسنه نگردانده و بر تشنگی صبر نکند مگر به امید ثواب و طلب رضای من مگر آنکه
مرو را عطا دهم پیش از سوال و از وی راضی شوم کمال رضا همه بلاهای
مصروف گردانم یا موسی سوگند بحق من و حال آنکه حق من عظیم است که هر که سه
شب شمار گذارد و هر دم در خواست نماید و مرا دو روی از آن شمار مغفرت و [illegible]
من باشد بلکه یابد من شرم دارم که آن بنده را عذاب کنم و اگرچه گناهان
او بعنان آسمان رسیده باشند و بر و بحر و سهل و جبل را پر کرده باشند یا
موسی بر بندگان چون بعقل کرامت فرموده‌ام و عقل میان ایشان قسمت
کرده‌ام هر که بمقتضای عطیهٔ عقل قبول کرده بمقتضای آن عمل نموده در بهشت
در آرم و هر که عقل را در زیر قدم خود در آورده او را در آتش افکنم
یا موسی اگر خواهی که بمجالس قرب در راه یابی بر عامهٔ خلق رحم کن چنانکه بر خاصه
رحم میکنی یا موسی اگر خواهی که هم در دنیا و آخرت مخذول نگردد

سایل را نومید باز مگردان و به نیستیم مهر کن یا موسی اگر خواهی که نماز
ترا رد نکنم و نماز خود را تمام کن و از برای خواص کن و از برای عوام این
طلب کن از برای خاص طلبی یا موسی اگر میخواهی که در آسمان و زمین
فرشته نماند مگر اینکه روز قیامت بر تو سلام کنند و در نماز فرمایند تسبیح
و تهلیل بسیار گوئی یا موسی اگر خواهی که بتو مباهات کنم در میان ملائکه
از رنج مسلمانان هرچه سبب ایذاء ایشانست دفع کن یا موسی اگر خواهی
که در ایام حیات خود مرا هر بار بخوانی و لبیک جواب گویم و در قیامت هرچه
طلبی گویم نعم بر تو باد حسن خلق تا بیابی دولت مستمند گردی یا موسی اگر خواهی
بدانی که دشمن ترین خلق نزد من کیست آنکسی است که در دل وی کین باشد
و در زبان وی نفاق بود و دل وی قاسی از بسیاری معاصی گشته باشد
و چون او را گویند از خدای تعالی بترس او را تکبر بزرگ خویشتن افزاید
هرکه بدین صفت باشد بروی لعنت کنم و فرشتگان من بروی لعنت کنند
و هرکه را من بروی لعنت کنم هیچکس بروی رحمت نتواند کرد و از رحمت عظیم
واسعه من محروم ماند یا موسی اگر خواهی که روز قیامت گوشت ترا بر کنم
از آنچه دوست می داری بر غمگنان چنان رحم کن که بر فرزندان خود
رحم میکنی و بر اهل عافیت رحم کن چنانکه بر مبتلایان رحم میکنی و بر جاهلان رحم
کن چنانکه بر عالمان رحم میکنی و بر اغنیاء رحم کن چنانکه بر فقراء رحم میکنی
و بر کبیران رحم کن چنانکه بر صغیران رحم میکنی یا موسی علم بیاموز و علم
بیاموزان که من قبور عالمان و متعلمان را منور گردانیدم تا در قبور خود مستوحش
نباشند آنگاه فرمود یا موسی توبه هر گناه را چون الله [illegible]

محو کن گناهان خود را تجید یاد تو بپرورد و نزدیک گرامی ترین خلایق نزد من کسی است
که بعد از نسیان و عصیان توبه کند و بتحصیل حسنات و تکثیر خیرات و مبرات
سعی نماید و دشمن ترین بندگان نزد من آن کسی است که بعمل آنچه طلب نماید بظاهر
بعبادت اشتغال نماید و بتجرّد در معصیت بیفزاید فذلک النفاق الاکبر یا موسی
مر یتیمان را چون پدر مهربان باش و بیوه ها را چون مادر شفیقه و غریبان را چون
برادر قریب باش تا من بهشت ترا جنت باشم یا موسی ترا زینهار که امانت یتیم تنگی
و خاطر یتیم را بیازاری که یتیم شکسته بال و سوخته دل است و شب و روز مغموم
ماند و هنگامی که همه کودکان خندان و او گریان و همه شادان و او محزون گرسنگی
وی را بستن او سیری ده و برهنگی وی را بدست از پوشش و دست شفقت بر سر یتیمان
فرود آر و در بخشش ایشان سعی بلیغ بجای آر و احسان در بارهٔ یتیمان
بتقدیم رسان و از گریه یتیم ترسنده باش چون یتیم بگرید عرش مجید بلرزد
و زمین بگرید یا موسی ارحم ترحم کن تا بر تو رحم کنند هرچه داری تصدق کن
تا از آنچه در خزانهٔ خود دارم بتو عطا نمایم یا موسی گشاده روی باش
و رحیم بر مساکین و شاکر در نعمتها تا ترا نعمت پس نعمت بیفزایم و رحم بر تو در
بارهٔ تو پیوسته گردانم یا موسی کریم ورزتا ترا در دنیا و آخرت بکرام ملک
انبیاء و مرسلان مکرم گردانم یا موسی بپرهیز از بخیل آنرا و دشمن باش
که عذاب او در دوزخ چون کافر سخت باشد یا موسی کرم از اخلاق من است
و هر که متخلق بخلقی از اخلاق من گردد دوستش دارم که او را با آتش معذب
گردانم و از آنکه کافر اگر چه کفران نعمت من ورزیده باشد یا موسی نظر بر
چون تو نگاه آن گرامی داری الا تمام حسنات ترا در روز قیامت فنا گردانم

وسیات ترا چون جبال رواسی بزرگ سازم یا موسی اگر نه فقرا رضا و قناعت
اغنیا میگیرند واگر نه امر صبر بود مهر زمین را تا اغنیا بالقسط ساختی و وجه
و فقیران بسلامت سالم و تمام نیابند یا موسی با مسکینان انشینی کن
که رحمت من طرفة العینی از مسکینان مفارق نیست یا موسی حاجتها فقیران را
کفایت کن و جامهای شوخگین ایشان را بشوی تا به غفار من پر رسی
و با مان و مغفرت من فایز آیی گویند که موسی علیه الصلوة والسلام
در هر ماهی هفت روز بخدمت فقرا اشتغال نمود و جامها را ایشان را می
و قضا حوایج ایشان نمود و آرزوهای ایشان ترتیب میکرد تا حق تعالی
فرمود یا موسی گواه میگیرم ذات خود را بر ذات خود و ملائکه خود را بر خود
انبیا که من از تو راضی گشتم و تمامی تقصیرات ترا بیامرزیدم و هر که نسبت بفقرا
این معامله پیش برد با او نیز آن کنم که با تو کردم نقلست که موسی علیه الصلوة
والسلام بیست کنیزک خریده بود و از برای غسل ثیاب و قضا حوایج فقرا
باز داشته تا مهمات ایشان کفایت میکردند و خدمت فقرا بجا می آوردند
تا حق تعالی با وی خطاب کرد کما تدین تدان و کما تجازی تجازی و کما تزرع
تحصده یعنی هر معامله که با فقیران پیش بری با تو همان پیش برند و هر
که بکاری همان بدروی بیت دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی موسی گفت علیه الصلوة والسلام
یا رب میخواهم بدانم که نزدیکی تا با تو مناجات را نه گویم و یا دوری تا با تو سخن
باواز بلند گویم که من استماع کلام تو میکنم و ترا نمی بینم که قرب و بعد بدانم
الله تعالی فرمود که یا موسی پیش [illegible] و راست و چپ تو [illegible] تمام جهات

تو در احاطهٔ منست الهی موسی رحمت من بر آنکس نزدیکتر است چون بیاد من مشغول
باشد و من با بنده خود هم چون با اوست فرمود موسی علیه الصلواة والسلام گفت الهی
میخواهم بدانم که تو از بندگان خود کرا دوست میداری تا من نیز او را دوست
دارم فرمود یا موسی چون بنده بینی که یاد من بسیار میکند بدانکه این توفیق
و عنایت منست و نشان محبت من نسبت آن بنده و چون بنده بینی که از یاد
من غافلست بدانکه من او را محجوب ساخته ام و او را دشمن میدارم که از لذت یاد
خود محروم گردانیده ام موسی علیه الصلواة والسلام گفت یا رب کسیکه عیادت
مریضی نماید بوی چه کرامت میفرمایی فرمود بوی دو فرشته موکل گردانم که
در قبر وی بعبادت و کفایت امور وی مشغول باشند تا بآنوقت که مبعوث
گردد موسی گفت علیه الصلواة والسلام کسیکه تشییع جنازه کند با وی چه کنی
فرمود ملائکه را بتشییع وی فرستم تا با وی همراه بموقف حساب آیند گفت الهی
هر که ابنا را پدر بمصیبت رسیده بود با وی چه مهربانی فرمایی فرمود او را در ظل خود
جای دهم در آن روز که هیچ سایه نباشد مگر سایهٔ من گفت خداوندا بنده که مر او را
صداعی پیش آید و شبی با آن درد بگذراند و بروی صبر کند مر او را در برابر آن
چه عطا کرامت فرمایی فرمود هر که شبی بدرد سر بگذراند بر آن صبر کند و راضی
بقضای من شود جزای آن باشد که او را رفیق تو گردانم در جنة الفردوس موسی
علیه الصلواة والسلام گفت پروردگارا مردی می بینم در زیر عرش مسرور
و نوری در دهان وی بر مثال کافور خداوندا وی از جمله انبیاست و یا
از زمرهٔ مرسلین فرمود یا موسی او بنده ایست که هیچکس را غیبت نکرده و [illegible]
قدم ننهاده و هر که باین صفت متصف باشد جزای وی نزد من چنین باشد

موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی چه علامت گردد از عقوبت تو . باشد و
بر رضاء تو پرسانند و از رحمت و عذاب تو نجات دهد حق تعالی فرمود که افعال
به زبان و پشیمانی به دل و ترک گناه به جوارح گفت خداوندا کدام بنده نزد
تو از همه بندگان دوست تر است فرمود آنکس که از برای مردم آن خواهد که از
برای خود میخواهد یعنی هرچه به خود پسندد و بر ایشان هیچ مسلمانی نپسندد و گفت
خداوندا کدام بنده از بندگان تو داناتر فرمود آن کسیکه علم از مردم بگیرد
و به علم خود میفزاید یعنی همواره در طلب علم باشد و از تحصیل علم ساعتی غافل
نگردد و یا موسی نعلین از آهن بدست آور و عصا از وی و در طلب علم قدم
در راه نه و چندان در طلب علم سعی بلیغ مبذول دار که نعلین آهنی سوده گردد
و عصا ریزه و فرسوده شود که علم بی عمل چون درختیست بی ثمر و عملی بی علم
چون مالیست بی زکوة و علمی که مخلوط گردد به جسم چون در و یاقوت بر گردن
خوکی و خنازیر موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا دشمن ترین مردم
نزد تو کیست فرمود آنکس که غیبت مردم کند چیزیکه در ذات وی موجود بود
و مردم را دشمن گیرد و صفتی که خود را از آن اجتناب باید گفت خداوندا بزرگترین
خلق کیست فرمود آن کسی که راست گوید در غضب و رضا و رغبت و رهبت یعنی
بهیچ حال از راستی در نگذرد گفت خداوندا از بندگان تو کریم ترکیست فرمود
آنکسیکه شام خود بمسکینان انعام کند و آنشب به مجاعت بگذراند گفت خداوندا
از بندگان صابر ترکیست فرمود آن کسیکه در حال غضب خشم خود فرو خورد
و بر ایذای همسایه و رفیق خود صبر کند گفت خداوندا از بندگان تو کول ترین یعنی
احمق تر کیست فرمود آنکه بهشت آرزو کند بعمل بد و رزق جوید بی دعا گفت خداوندا

از بندگان تو بخیل تر کیست فرمود آنکه سایل را محروم باز گرداند با آنکه تواند که
مقصودش رساند و دیگر آنکه با برادر مسلمان بسلام بخیلی کند گفت خداوندا
از بندگان تو توانگرتر کیست فرمود آنکه بروزی روز بروز راضی باشد گفت
خداوندا از بندگان تو کدام بکمال روشن تر فرمود آنکس که مرگ تر دوستر
از حیات دوست تر و فقر از غنا محبوب تر و ذلت از عزت خوشتر گفت خداوندا
از بندگان تو کدام سخت دل تر و سیاه دل تر فرمود هر که بخل او و دراز تر و حرص
او در جمع مال بیشتر و گریه او از ترس من کمتر گفت خداوندا از بندگان تو محسن
کیست فرمود آنکس که نکوئی کند با کسیکه با وی بدی کرده است بکرات مرات
گفت خداوندا شقی کیست از بندگان تو فرمود آنکس که گناه میکند
و میخندد گفت خداوندا از بندگان تو نیکبخت کیست فرمود آنکه طرفة العینی
عصیان تو نورزد گفت خداوندا بدبخت کیست از بندگان تو گفت آنکه عصیان
من ورزد و توبه نکند گفت خداوندا بهترین مردم کیست از بندگان تو
فرمود آنکس که طاعت بجای آرد و میترسد که از وی قبول نکنند گفت خداوندا
بدترین مردم کیست از بندگان تو فرمود آنکس که از مکر من نترسد گفت
خداوندا ظالم ترین مردم کیست فرمود آنکه می بیند و باک نمیدارد گفت
خداوندا از بندگان تو سخی تر کیست فرمود آنکه از وی آنچه طلبند بدهد
و چون بر انتقام قادر شود عفو کند گفت خداوندا از بندگان تو کدام مسرف تر
فرمود آنکه باک ندارد هرچه خورد و از هرجا خورد گفت خداوندا از بندگان
تو کدام قبیح تر فرمود آنکه از بنده فاحشه بیند و آنرا فاش گرداند چه
ازان فرمود یا موسی واعف عمن ظلمک وصل من قطعک گذران

از هر که بهر تو شکسته دل گردد هست زود بخشند یا هر که از تو چه بیند یا موسی مرا
پرست و لیکن شکسته میار خداوندا چون شکسته کی آرد فرمود آنکس که عمل
میکند و یا عطای پیش ببرد و از مردم ثنا طمع میدارد وی لیکن شکسته می
آرد یا موسی دوست میداری که حبیب من ترا دوست دارد و ملائکه و
جمیع خلایق محب تو باشند گفت آری خداوندا فرمود مرا در دل بندگان
من دوست گردان گفت خداوندا ترا در دل بندگان چگونه دوست گردانم
فرمود ایشان را الا و نعمای من یاد ده و ذکر من بر ایشان ظاهر گردان
تا حسن و جمال و فضل و کمال من بدانند و همه از احسان و اکرام من گوشند
یا موسی میخواهی که ترا در روز قیامت مخذول نگردانم و بعذاب خود مبتلا
نسازم گفت آری خداوندا فرمود در صبح و شام میباید که زبان تو تر باشد
باشد و هیچ سال را فراموش نکنی یا موسی میخواهی که هرگز دشمن کام نگردی
و بشماتت اعدا مبتلا نشوی گفت خداوندا دشمن من کیست فرمود ابلیس گفت
آری خداوندا میخواهم فرمود فرایضها را در اوقات آن ادا کن که چون
فرایض در وقت ادا کنی دشمن کام نگردی یا موسی میخواهی که در قیامت
از تشنگی نجات یابی گفت آری فرمود از برای مومنین و مومنات استغفار
کن گفت خداوندا چگونه استغفار کنم فرمود در هر روزی بیست و پنج بار بگوی
استغفر الله لی و لوالدی و لجمیع المومنین و المومنات و المسلمین
و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و هر که بفعل اقدام نماید از برای دو
ثواب هشت و هفت صدیق کرامت کنم یا موسی خوشحال آنکسیکه همیشه زبانش
باشد که هرگز از نماز بیرون نیاید و بروزه باشد که هرگز افطار نکند

و تشنه‌ی دیگر خواهی است که هرگز فاقه نگردد و دنیا را تمام نباید که هرگز مستغنی شود
موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی چه می‌خواند که این اعمال مرا دوست باید حق تعالی فرمود ای موسی
هر کس عمل او کوتاه بود و از خلق قطع طمع کرده باشد و تمام کرم من او را کرده باشد او همیشه دوست من است و هم
زبان خود را از مالایعنی نگاه دارد او همیشه روزه است و هر که ایذای خود از خلق باز دارد وی همیشه در نماز است
و هر که از من بترسد و نفس را از هوای او باز دارد وی همیشه جهاد است
یا موسی از گناه گناهکاران درگذر و هر که ترا بخواند اجابت کن و اگرچه بر تو شیطان
آید یا موسی می‌خواهی که حسنات تو در قیامت برابری کند با حسنات جمیع
خلایق گفت آری فرمود پرسش بیماران کن و درویشان و مسکینان را صدقه
بده و عیبهای مردم مپوش یا موسی می‌خواهی که ترا در هیچ حال خوار و خشم
نکنم گفت آری فرمود از ... و عیب ... مکن یا موسی می‌خواهی که هرگز
محتاج خلایق نشوی گفت آری خداوند فرمود طمع از مال مردمان بردار
یا موسی می‌خواهی که عمل تو از ریا پاک باشد گفت آری فرمود چشم از مردمان چشم
مدار یا موسی می‌خواهی که همه حسنات خود در قیامت بی نقصان بازیابی گفت
آری فرمود غیبت مردم مکن و عیبی که در ذات ایشان است ظاهر مگردان یا موسی
می‌خواهی که محمد علیه الصلوة والسلام و اصحاب او بر تو سلام گویند گفت آری
فرمود در شب و روز قدم از راه مسجد باز نگیر یا موسی می‌خواهی که ترا در روز
قیامت در سایه عرش خود جای دهم گفت آری فرمود یتیم را گرامی دار یا موسی
می‌خواهی که ترا از حوض محمد علیه الصلوة والسلام آب دهم گفت آری خداوندا
فرمود جدایی مجوی از کسی که نسبت به تو تقصیری کرده باشد و کینه او در دل
نگاه مدار که من کینه کش او در قیامت آب ندهم گفت در سایه عرش جای

یا موسی میخواهی که ترا در قیامت بر پرده کس نهاد و فضیحت نکنم گفت آری ای خداوند
فرمود پرده هیچ مسلمانی مدر و تعرض هتک ستر هیچ کس منما که من در قیامت
پرده کسانی بدرم که پرده مردم دریده باشند یا موسی اگر ببینی در قیامت
کسانیکه عهد ها شکسته اند و در امانت خیانت کرده اند که چگونه ملائکه پرده
از بر ایشان بیندازند و وقتیکه از حرارت آتش دوزخ میگریزند و باز بآتش
شان می اندازند و ماران چگونه مر ایشان را زخم میزنند و از شدت عذاب
و سوزش ناله و فریاد ایشان تمامی روز حساب بتنگ می آیند تا بحدیکه
کافران از عذاب ناقض عهد و امان مستطلبند یا موسی میخواهی که از هول آن عذاب
نجات یابی گفت یا رب چگونه نخواهم و حال آنکه از استماع آن عذاب و هول
آن خطاب دل در اضطراب آمده و موی بر اندام برخواسته و قوت از پای
رفته و زبان از گفتار باز مانده فرمود یا موسی زینهار در امانت خیانت
مکنی و عهدیکه میان تو و مردمان انعقاد پذیرفته است منقض نگردانی یا موسی
اگر نجات میطلبی نظر بفوق خود کن تا عظمت من ببینی و نظر بتحت خود کن تا
بحد خویش مشاهده نمائی که بعد زندان هست که بندگان را در آنجا محبوس گردانم
و نظر بیمین خود کن تا بهشت را یاد کنی که بهشت ثواب هست که بندگان را بآن
بنوازم و نظر بشمال خود کن تا دوزخ را فراموش نکنی که دوزخ عذاب هست
که بندگان را بآن بگدازم و نظر در پیش روی خود کن تا از مرگ غافل نباشی
که مرگ رسول منست بندگان را از تخت حیات بتخته ممات میخواباند و هر کس را
بسزا و جزا او میرساند بعد از آن خطاب فرمود که یا موسی هیچ میدانی
که ترا چرا بمحبت خود برگزیده ام و برسالت و کلام خود فایز گردانیده ام گفت نی

فرمود ازانکه وی هفت اندام سجود روی سر لطیف بر خاک ذلیل گذاشته بیکباره از
و هر که در وقت سجود روی عزیز بر خاک ذلیل نهاد بنیاز مندی از پیهای من خوشنود
آنرا وی در قیامت از جمله وجوه که پوشیده مستور خواهد که مستبشره باشد یا موسی
رحمت مرا چه مقدار قیاس کرده گفت خداوندا چون رحمت مادر مهربان بر
فرزند خویش فرمود ای موسی خطا کردی آن مادر که بر فرزند خود رحم
مینماید آن اثریست از آثار رحمت من گفت خداوندا تو خود بیان فرما که
فرمود از رحمت من شمه آنست که هر چند بنده گناهگار باشد چون برحمت
من امیدوار بود وی عیب خود میکند و من کرم او از لوث نقصان
پاک میدارد لاجرم برحمت و مغفرت من فائز میگردد و اگر از رحمت من نومید
گردد وی عیب من میکند چه اگر گناه خود را بر رحمت من غالب می پندارد
و در رحمت من نقصان گمان می برد لاجرم از رحمت من محروم
میماند فنعوذ بالله منها بیت اگرچه نیست مرا کم گناه و شکر خدا که بیشتر ز گناه
منست رحمت او * یا موسی اگر مومنانرا چون کافران عذاب کنم میان
مومن و کافر چه فرق باشد بلکه با کافران بعدل عمل کنم و با مومنان بفضل
تا رحمت و مغفرت من ظاهر گردد من خود را رحمن و رحیم خوانده ام یا
بنده مومن آن کنم که لایق رحمت و کرم من باشد یا موسی قوم خود را بگوی
که بیک خصلت عمل کنند تا در بهشت شان در آرم گفت آن خصلت کدامست
فرمود خصمان خود را خوشنود کنند گفت خداوندا شاید که خصمان ایشان
مرده باشند فرمود منم زنده و پاینده که هرگز نمیرم مرا خوشنود کنند
گفت ترا چگونه خوشنود کنند فرمود چهار چیز از بنده خوشنود گردم

یکی پشیمانی دل دیگر استغفار زبان سیوم آب دیده و چهارم ...
بجواح حضرت موسی علیه الصلاة والسلام گفت الهی ترا در چه وقت
بخوانم تا اجابت فرمایی حقتعالی فرمود ای موسی تو بنده منی و من
پروردگار تو هرگاه بخوانی اجابت کنم گفت الهی وقتی میخواهم که البته
اجابت دعا تخلف نکند حق تعالی فرمود آن ساعت چهار شب است که اگر
مرا در آن ساعت هر که بخواند اجابت کنم و رد نکنم اگرچه بت‌پرست باشد
یعنی ده پرستان و لمناجی یا موسی هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک
الخضوع ثم ادعنی استجب و من الدعی عینیک الدموع دعا کن به دل
خود خضوع پیش آور و از دو دیده دموع بیش آور تا دعای تو مستجاب
شود و از تن خود خضوع پیش آر یا موسی [illegible] اگر
کردی باید که در توبه و انابت تقصیر نکنی اگر گناه تو چون شب ...
دربی یکدیگر ... بسیار که هر چند گناه بسیار بود و از رحمت من نومید نشود
که عیب نومیدی بمن عاید میگردد و عیب گناه عاید به تو میشود حضرت موسی
گفت الهی پادشاهان دنیا را تماشاگاهیست که هرگاه خواهند از شغل
دنیوی بر آسایند خداوندا ترا نیز هست تماشاگاه و تماشا جای تو کدام است فرمود
یا موسی مرا تو میدانی که نیست که محتاج به تماشاگاهی باشم ولیکن مرا
منظرگاهیست که در وی نظر میکنم گفت خداوندا آن کدام است فرمود دلهای
امتان محمد و اسرار ایشان یا موسی تا ما دام که امت محمد صلی الله
علیه وسلم زنده اند حفظ و حمایت من قرین ایشانست و چون روح ایشان
از بدن مفارقت کند رحمت من همراه ایشانست و چون در قبر مدفون گردند

نسخت من مقارن ایشانست و چون مبعوث گردند نور من همراه ایشانست
و چون بجناب قدس من حاضر گردند بشارت من نقد وقت ایشانست
و چون بمنازل جنت قرار گیرند دیدار من هدیه و عطیه ایشانست بعد از ان
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت خداوندا میخواهم که از حضرت
تو چیزی چند بپرسم ولیکن از ترک ادب میترسم فرمود سل عما بدا لک
بپرس هر چه میخواهی گفت یارب این انت خداوندا اگر خواهم ترا بیابم
کجا جویم فرمود فی قلب المؤمن التقی در دل بنده مومن پرهیزگار
گفت خداوندا متقی کیست فرمود آنکه از حلال پرهیز کند از ترس آنکه مبادا
که در حرام افتد گفت یارب و این مسکنست خداوندا هر چند از مسکن تو پرسیدم
اما تختگاه عزت و بارگاه سلطنت تو کجاست گفت فوق العرش ولا یدری
العرش این انا آستانه کبریای من فوق العرش است و عرش نیز
از سرادقات عزت من خبر ندارد نقلست که یکی از مشایخ طریقت میگوید
که چون آوازه الرحمن علی العرش استوی بدروازه سمع ما رسید
دل را بعرش فرستادم تا کیفیت حال معلوم کند چون بعرش رسیدم
عرش را از خود گذشته تر یافتم بیت بر سر عرش دویدم که بگو یار کجاست
گفت یا الست شب و روز من مطلبی و امیر کبیر چاشنی گیر سیاده اعنی
امیر حسین قدس سره در رساله خود از همین خبر باز داده ابیات

گو بنده سخن ز آن ایام	از قطب زمانه چیره بطالم
گفتار قفص چه بر فشاندم	مرکب بسریر عرش راندم
بانگی بزدم که چیست حالش	ما را خبری ده از وصالش

از خانه برون دویده‌ام من / اینجا به نشان رسیده‌ام من

ای عرش بدین بزرگواری / همتای نشان او چه داری

این مسند کبریاست اقدس / اینجا خط استواست احسن

آشفته بماند عرش اعظم / گفتا که منم اسیر این غم

محنت زده‌ام چو تو درین کار / تو از من و من ز تو طلبکار

اینجا چه حدیث عرش بشنو / دنباله کار خویش میرو

اینجا نرود خرد تو و اگر / این ره دل صد هزار خون کرد

عجب کاری تاج استوا بر فرق عرش نهاده و خود را از مکان نشسته گردانیده و صد هزار عقل و عاقل را در گرداب حیرت انداخته هر روز چندین بار عرش مر کرسی را گوید کز اهل عشق چه خبر و کرسی عرش را گوید کز اهل عشق اثر آسمان زمین را گوید اهل نیک طالب و زمین آسمان را گوید اهل طلب عاشق ابیات ای درون جانی و جان از تو بی‌خبر و از تو جهان پر است و جهان از تو بی‌خبر کی پی برد مو دل چه جانم کجا و دوان جان و در دل دل و جان از تو بی‌خبر چه بینایان گوهر دریای گنه تو و در وادی یقین تشنگان از تو بی‌خبر از تو خبر بنام و نشانست خلق را چه دانند همه بنام و نشان از تو بی‌خبر حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت یارب من بنده که خدا و خداوند حضرت تو کیست فرمود فرشتگان من گفت خداوندا فرشتگان چه مقدارند فرمود دوازده سبط اند گفت هر سبطی چه مقدار باشند فرمود هر سبطی دوازده هزار برابر تمام آدمیان و پریان و شیاطین و بهایم و طیور و سوران گفت خدا وندا فرشته تو دوست

یا الهی فرمود مومن صالح نزد من دوست تراست از فرشته
گفت خداوندا صالح کیست فرمود آنکه هر روز باصلاح دین خود مشغول باشد
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت یا رب پیش از انکه آسمان و زمین
بیافرینی و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ پدید آری کجا بودی فرمود
یا موسی در کشتی سفید پیش از آفرینش عرش و کرسی و سموات و ارضین
آفریده بودم طول و عرض او پانصد هزار ساله راه قرارگاه قدرت
من آن بود گفت یا رب آن کجا شد فرمود یا موسی با آن یک سخن
گفتم از هیبت کلام من در لرزیده و در اضطراب در آمده بگداخت و آب شد من
در آن آب بغیرت نظری افکندم آن آب بغیرت بجوش در آمد و بخار
از وی متصاعد گشت و در تموج در آمد و کفی بر روی انداخت از آن
بخار آسمان آفریدم و از آن کف زمین را موجود گردانیدم و از آن
امواج کوه ها پدید آوردم و لطیفه از آن باقی ماند که صخره بیت المقدس
است و زمین محشر را روز قیامت از وی بیرون آرم بر مثال آن
سفینه و خلایق را بروی حشر کنم و بساط عدل بر وی بگسترانم و
نصرت مظلوم کنم و انتقام از ظالم بستانم حضرت موسی علیه الصلواة
والسلام گفت یا رب پیش از خلق آن در کجا بودی فرمود ای موسی
قایم بقدرت خود بودم چنانکه مرغ را در هوا و سحاب را بین الارض
والسما و آسمانها را بی ستون بقدرت خود نگاه میدارم پیش از ایجاد
مخلوقات بقدرت خود قایم بودم حضرت موسی گفت یا رب همین
معنی انت فی الالوهیة ازلی یا زنشور واجب الوجودی تو [illegible]

الوهیت موشح است و از کی بازه بالوهیت موصوفی و موفیا موسی از غامض
علم من و باطن قدرت من سوال میکنی و اگر نه آن بودی که رحمت
من بر غضب سابقست ترا از سطوت این سوال بسوختم و اگرچه بمرتبه
ابراهیم خلیل بودی علیه الصلوة والسلام موسی علیه الصلوة والسلام
گفت یارب مرا چه السوختی فرمود که خداوندی مرا غایتی و نهایتی
اعتقاد کرده و بدایتی و انتهایی گمان برده و حال آنکه وجود مرا بدایت
نیست و سلطنت مرا نهایتی نی حضرت موسی گفت یارب ما انت لتعجیل
و انا اردت ان اعلم سابق حکمتک فی بدایتک خداوندا هیچ کار
تعجیل نمیکنی و بالفور بندگان را بگستاخی نمیگیری مقصود من ازین
سوال آنست که میخواهم سبقت علم ترا در بدایت کار بدانم فرمود یا موسی
من بودم و هیچ چیز غیر من نبود اول چیزیکه آفریدم هشتاد هزار
شهر آفریدم هر شهرستانی هفت برابر تمام این دنیا ارتفاع
هر شهری آن مقدار که اکنون از زمین تا آسمانست تمام این هشتاد
هزار شهر را پر خرفه دانه سفید کردم و مرغی آفریدم سبز و او را گفتم که
هرچه درین شهرهاست از خرفه دانها همه رزق تست خوش بخور یا
مرغا و چون رزق خود تمام کنی سکرات مرگ بچشی آن مرغ از ترس مرگ
هر روز یکدانه از ینها میخورد و بعد از مدت مدید درین دانها نقصانی
پدید آمد هر ماهی یکدانه میخورد از ترس مرگ تا مدتی مدید برین برآمد
و در دانها نقصانی دید در هر سالی یک حبه تناول میکرد تا همه این دانها
با تمام رسید چون دانه آخر تناول کرد بنالید و بگریست گفت خداوندا

الویل لے من سکرات الموت و مرا الیوای از تلخی جان کندن و گفت پروردگارا
مرا عمر درازی ندادی و رزق بسیار ارزانی نداشتی اکنون از تو در خواست
میکنم که سکرات موت بر من آسان گردانی که من بعد هر دانه که خورده ام هفتاد
بار تسبیح گفته ام و هفتاد بار تحمید بجا آورده ام و آخر الامر بناله و اضطراب تلخی
مرگ جان داد بیت اگر صد سال مانی ور یکی روز ببايد رفت زین کاخ دل افروز
بعد از ان یا موسی در هر شهری هفتاد هزار کس قبض کردم نه از فرشتگان
و نه از آدمیان بلکه قومی بودند که بامر کن موجود شان گردانیده ام هر یکی
را از ایشان هفتاد هزار سال عمر دادم هر سالی سیصد و شصت روز هر روز
هزار سال مثل این سالها شما پس از جمله خلایق یک کس عصیان میورزید
تمامی این مدایت را بسبب آن خلایق فرو گرفتم و بشامت آن یک کس همه را
بغضب خود هلاک گردانیدم حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا
آن معصیت چه بود که موجب هلاک آن قوم گشت فرمود یا موسی اصحاب خود را
بگوی که نیکوی همه از منست و بدی همه از شامت ایشان تصریح نفرمود
معصیت آن فرد را بنابر ستاری خویش و ابهام بانکه المعصیت ناشی
از نیم بوده که درین اعتقاد ثابت نبوده اند یا موسی بعد از ان شش صد هزار
سال نور صفی خود حبیب خود محمد علیه الصلوٰة والسلام بوجود آوردم آن
نور هفده هزار سال نزد من بقدم خشوع قیام نموده نمازی ادا کرد
و قبضه از نور خود بروی نثار کردم و مرا سجود کرد ازان سجده نماز باید
بروی ایجاب کردم بعد از ان برخاسته باز بنماز مشغول گشت هفده
هزار سال دیگر در نماز بسر برد بلطفی از نور خود بوی کرامت کردم سجده

دیگر بجا آورد و از آن سجده نماز ظهر بر وی واجب گردانیدم و همچنین بر تو
هر روزی هفده هزار سال نماز قیام نمود و من خلقتی از نور روی انعام نمودم
و وی هر نوبت تسبیح و ستایش نمود و آن پنج وقت نماز بر وی واجب گردانیدم
بآن پنج سجده و بعد از آن ششصد هزار سال دیگر عرش را بیافریدم مرتب
و بعد از آن فرشته خلق کردم و فرمودم تا عرش را بردارد و تکلیف نمودم
برسانند نتوانستند فرشته دیگر بیافریدم نتوانستند برداشت فرشته بیافریدم
بیافریدم هر چند جهد و اهتمام نمودند نتوانستند تا هر چه بیافریدم همه با هم
از انگشتان پای آدم و انگور چه را فرمودم تا در زیر عرش در آمدند
به زبان رانند که بسم الله توکلت علی الله و اعتصمت بالله لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و برکت این کلمه عرش را برداشتند و با روی رسانیدند
بآن فرشتگان خطاب فرمودم که یا ملائکه اگر شما نیز نه نشستید بدل آسمان
من نمودی چنانکه این قطره شما را نیز قوت می دادم چنانکه دریا قوت
دادم بعد از آن کرسی را از نور عرش آفریدم و آفتاب را از نور کرسی و
ماه را از سی سی شعاع نور آفتاب و عرش کرسی و شمس و قمر را از نور
محمد صلی الله تعالی علیه و سلم بعد از آن زمین را از کف آب و کوهها را
از امواج آن آب خلق کردم بعد از آن بهشت را ششصد هزار سال از
در و یاقوت و جواهر و مرجان و ذهب و عقیق و فضه بیافریدم و در وی
از برای مطیعان خیر را بیافریدم که اینچنین پاک ندیده و هیچ گوشی نشنیده
و بر ضمیر هیچکس نگذشته بعد از آن ششصد هزار سال دیگر آتش را از غضب
و سخط خویش در وجود آوردم تا انتقام از عاصیان آن بستانم

بعد از آن جان را که پدر جنیان است بیافریدم از نار سموم بعد از آن آدمی
آفریدم پیش از آدم پدر تو و او را هزار سال عمر دادم چون اجلش منقضی
گشت آدم دیگر آفریدم و ده هزار سال هر یکی را عمر دادم چون عمرهای آن
آدم دیگر تا ده هزار آدم پیش از پدر تو آدم صفی الله علیه الصلوة والسلام
در وجود آوردم و هر یکی را ده هزار سال عمر دادم بعد از آن یک ده هزار
سال دیگر آدم صفی را که پدر تست بیافریدم یا موسی هیچ جهانی نبود که
از آن زمان که هشتاد هزار شهرستان بجز دل آفریدم و آن جمع را بجوهر
آن درآنجا باز داشتم و بعد از آن هفتاد هزار نفر بیافریدم و هر یکی را
هفتاد هزار سال عمر دادم هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی را هم
هزار سال این زمان بود بعد از آن شش صد هزار سال نور حبیب خود
صلی الله تعالی علیه و سلم بیافریدم بعد از آن شش صد هزار سال دیگر عرش
را از عدم بوجود آوردم بعد از آن شش صد هزار سال دیگر بهشت را جفت و حور
گردانیدم بعد از آن شش صد هزار سال دیگر دوزخ را خلق کردم بعد از آن
شش صد هزار سال دیگر هزار آدم آفریدم هر یکی را ده هزار سال عمر
دادم و پیش از همه این مادری آفریده بودم شش صد هزار سال
هیچ شمار این سالها نگاه داشتی تا دانی که از کی باز صفت الوهیت
منقضی بوده ام و از چه وقت باز خدائی موصوفم حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام چون استماع این کلام نمود از هیبت حیرت بیهوش افتاد و از
هوش شد و تا هفت شبانه روز بیهوش بود چون بهوش
باز آمد گفت سبحانک تبت الیک و انا من التائبین خدا ندا داد دیگر

توبه کردم که از غامض علم و یا از قدرت تو سوال نکنم ولیکن خداوندا
از یک خصلت سوال میکنم تا مجهول من معلوم گردد فرمود بپرس
گفت یا رب من اقرب الیک من خلقک خداوندا از بندگان تو کدام
کس نزدیکتر است فرمود آنکس که نزد من عابدترین خلق باشد و نزد خود بدترین
خلق گفت خداوندا علامت این بنده کدام است فرمود آنکه در طاعت جهد
و اهتمام بسیار نماید و میترسد که از وی قبول نکنم و دیگر ترک حلال کند از ترس
آنکه بحرام مبتلا نگردد و دیگر آنکه حسنات خود را همچنان پوشیده دارد
که سیئات را و دیگر آنکه از بدیها بالکلی اجتناب نماید و دیگر آنکه خود را بدترین
خلق داند موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت یا رب بیکی از طایفه دلالت نمای
فرمود ای موسی چون مومنی متواضع بینی که خاموشی پیشه کرده باشد و با وجود
قدرت بر طعام گرسنگی اختیار نماید و از شهوت و از دنیا مجتنب باشد
و همه مردم را مدح و ثنا گوید و خود را خدمت کند گرسنگان را طعام دهد و خود
گرسنه باشد و برهنگان را بپوشاند و خود را برهنه دارد فذالک عبدی حقا
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت یا رب اگر کسی با این صفت
نیابم و چنین کسی را نشناسم چکنم فرمود یا موسی هر که را بینی که بمصیبت مسلمانان
غمگین است چنانکه بمصیبت خود و بسرور و فرح مسلمانان مسرور است چنانکه
بفرح و سرور خود بدانکه وی نزدیک ترین بندگان است بمن حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام گفت اگر چنین کسی نیز نیابم چکنم فرمود یا موسی چون
کسی بینی که اگر غضب کند برای من کند و اگر خوشنود باشد برای من باشد
و اگر سخن گوید سخن من گوید و اگر خاموش باشد برای من خاموش باشد

بدانکه وحی ولیست از اولیا من حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت
یارب اگر چنین کسی نیابم تعلیم فرمود یا موسی هر که چون غضب کند برای نفس
خود کند و چون خوشنود شود از برای نفس خود شود و سخن و خاموشی وی
همه برای نفس او باشد اگر مرد را هیچ نباشد وی دراز باشد و اگر مسلمانی
را هیچی رسد از آن باک ندارد بدانکه این بنده دشمن منست حقا حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام گفت یارب مرا دلالت فرمای بر آنچه دوست
میداری در رضای حضرت تو و آنکه فرمود یا موسی رضای من در آنست
که توانگری را دروارد دنیا دشمن داری و فقر را دوست داری و عزت را
در دنیا نخواهی و خواری را اختیار کنی چون با نیل اقدام نمای دنیا
در نظر تو خوار گردد و نفس ترا در نظر تو عظیم نماند آن هنگام ترا نزد خود
عزیز گردانم و ترا خلعت عافیت پوشانم حضرت موسی علیه الصلواة والسلام
گفت یارب پس حکمت در خلق شهوات بود فرمود تا بیازمایم بان بندگان
خود را تا کیست که برگزیند شهوات آخرت را بر شهوات دنیا حضرت
موسی علیه الصلواة والسلام گفت یارب عفیف ترین خلق کیست فرمود آنکه طعام
او کمتر و کلام او کمتر حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت یارب
بدترین مردم کیست فرمود آنکس که نماز گذارد و روزه دارد و از آن
باک ندارد که از وی قبول کنم یا نکنم گفت یارب بهترین مردم کیست
فرمود آنکه صحبت مردم نخواهد و با خلق الفت نگیرد بهترین مردم است
نزد من گفت یارب کدام یک از بندگان از نزد تو دورتر فرمود آنکه
در میان مردم بحال قبائل و عشایر خود عزیز تر گفت یارب نزد

حضرت تو عزیزتر گفت فرمود آنکه با نفس خود دشمنی کند در طلب
رضای من گفت یا رب کدام دل صافی‌تر و نورانی‌تر فرمود دل
خائفان از هیبت من و ترسناکان از خوف جحیم گفت یا رب کدام
دل محکم‌تر فرمود دلهای گناهکاران و جگرخوران گفت خداوندا
میخواهم که بدانم که کدام منزل از منازل جنت فاضل‌تر حق تعالی
فرمود حظیرة القدس از بهشت‌ها گفت یا رب کیانند نزیل
حظیرة القدس باشند فرمود اصحاب مصائب گفت خداوندا صفت ایشان
بیان فرمای فرمود که ایشان طائفه باشند که چون ببلاء ایشان مبتلا
گردانم صبر کنند و چون نعمتشان دهم شکر گویند و چون مصیبتی
پیش رسد گویند انا لله و انا الیه راجعون یا موسی سالکان حظیرة القدس
اینها اند گفت یا رب از من خوشنود هستی فرمود یا موسی از بندگان
خود سوال کن اگر ایشان از تو خوشنود اند من نیز خوشنودم گفت
یا رب مرا چیزی بیاموز که از آن منتفع گردم فرمود چون حلق بکشی با بچه
بدانی چه طلب است مهینه الی ای پسر عمران ایشناس و اگر تو را فی
بشناسی بازده و اگر توانی در من اخیر را نگذار چون مرا نگذاری
نور شود در دل تو آنقدر که روشن‌تر بود از نور آفتاب و روشنائی
آن نتابد شد به از دل تو بیرون بیفتد نقلست که حق تعالی وحی کرد
بموسی علیه الصلوة والسلام که یا موسی ای ابدان احبار که من میخواهم
که با تو همنشینی کنم و از تو مفارقت نجویم چون با خطاب شرف
گشتند از غایت ابتهاج بر خواست و با زنجیر نشست حق تعالی بوی وحی

فرمود که یا موسی اگر او را کشتی عذابها در یافت چون یاد من کنی
بدانکه من با تو همنشینم یا موسی بدانکه هیچ چیز من عجیبان نزدیک شغی
تر رضا و قضاء من و بهیچ عمل نکنی که حسنات ترا حبط گرداند مثل کبر
و حسد علما است الموسی نزد اهل دنیا تضرع نکنی که بخشم من مبتلا
گردی و دین خود را بجهت دنیای ایشان متعرض گردانی که در بازی
رحمت خود بر روی تو در بسته‌ام یا موسی بگو مر غنیان را که از گنهکاران
خود پشیمان شده باشند که با ایشان نشسته‌ام و بگو مر مطیعان خود پسند
را که با زیان باشید الموسی بگو مر بنی اسرائیل را که بهشت بهشت
منست و مال مال منست و شما بندگان منید بهشت مرا بمال من بخرید اگر
سود کنید نفع از آن شما و اگر زیان کنید ضرر از آن منست یا موسی
از چهار صنف از بندگان خود شکایت دارم یکی آنها که ایشان را نعمت
و مال و جاه و جلال عطا فرمودم و لیکن از آن چیزی از آن بغیر
مستطیل بیچارگی همکنند و بس بقرض هم نمیدهند دوم آنانکه ایشان را از درد
ایشان حاضر فرمودم و ایشان از دشمن حذر نکنند سیوم آنانکه ایشان
را بخدمت دعوت کردم و ایشان اجابت نکردند چهارم آنکه ایشان
را از آتش بیم کردم و ایشان از آن حذر نکردند بلا ویر و آمدن فرخ
چه روا بنام میبایند بعد از آن فرمود یا موسی تسبیح از برای من
تقدیم رسانیدی حضرت موسی علیه الصلوة و السلام گفت پروردگارا
نماز گذارده‌ام و روزه داشته‌ام و تصدق نموده‌ام و تسبیح
و تحمید و تهلیل و تکبیر گفته‌ام و همه آنها خالص از برای تو بوده است

خداوند حقتعالی فرمود یا موسی اما نماز مر ترا برهانیست و روزه
مر ترا سپر است از آتش و صدقه مر ترا سایه است از آفتاب قیامت
و تسبیح و تهلیل قصور و اشجار است از برای تو در بهشت عملی که از برای
من کرده کدام است حضرت موسی گفت خداوندا بازنما که کدام عمل از
برای تو تواند بود حقتعالی فرمود یا موسی هل والیت لی ولیا قط
وهل عادیت لی عدوا قط یا موسی هیچ دوستی را برای من دوست
داشتی و هیچ دشمنی را برای من دشمن گرفتی حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام از فحوای این کلام دانست که افضلترین اعمال دوستی است
برای خدا تعالی و دشمنی از برای او سبحانه وتعالی یا موسی هرچه
داری از مال و منال پیش فرست و از هیچ بر دوست خود و بخور و از دین
خود مخور یعنی خود را وسیله حصول دنیا مگردان و راضی باش باینکه
از دنیا با دین درست یا موسی اطاعت فرمان من نمای بقدر حاجت
خود و لیکن عصیان من ورز بمقدار صبر در آتش دوزخ و از دنیا بمقدار
تصرف کن که در دنیا خواهی بود یا موسی مردم را خوشنود گردان
تا من از تو خوشنود باشم و با خلق مدارا بکن تا من با تو لطف کنم و با
بندگان من مصاحبت بکن تا من نیز با تو مصاحبت کنم و هیچکس از
یاد مکن مگر بخیر و پرده بر عیوب خلق بپوش تا من نیز پرده بر عیوب
تو پوشم و با طفل صغیر بمثال مرغی باش که از گناه پاک کند و دنیا را
مردان و آخرت را دار سفر و صبر کن بهر چه بتو رسد از محنت و فنا و شاد
مباش بدانچه بتو آید از نعمت که شادمانی طغیان میکشد با بدکه طعام

هیچ مجلس نخوری مگر متقی و تو نیز طعام هیچ مجلس نخوری مگر طعام متقی
و در کارها که مشورت کنی با متقیان مشورت کن و اگر با کسی صحبت داری
با متقیان صحبت دار که مصاحبت و همنشینی با فاسقان قساوت دل
زیاده می کند و کاهلی در عبادت افزاید یا موسی کلمه حق بگوئی خواه نفع
تو در آن باشد خواه ضرر یا موسی کلمه سبحان الله و بحمده بسیار بگوئی
و گفتار سبحان من تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت اقدام بنمائی
و کلمه لا اله الا الله الملک الحق المبین در زبان خود دار زیرا که هیچ
پیغمبر نفرستادم مگر آنکه او را امر کردم بدانچه ترا امر کردم باید که هرچه
فرمودم بجا آری و آنچه نهی کردم از آن اجتناب نمائی و بکار می نه
پروا نمی که از آن فردا شرمسار باشی و از کرم من بی بهره نباشی و از رحمت
من نومید نشوی و مرا باشی تا من ترا باشم والسلام علیک
اما ذکر بعض اخبار و آثار که موسی کلیم الرحمن علیه الصلوة والسلام
در حین مناجات و غیر آن بود و رسیده و در کتب معتبر مرقوم
صدق بر وی کشیده نقلست که روزی حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام بحق تعالی مناجات کرد که الهی مرا دلالت کن
بعملی که چون تقدیم رسانم از من خوشنود گردی حقتعالی فرمود
یا موسی بگوئی این کلمه لا اله الا الله موسی علیه الصلوة والسلام کلمه
بگفت و باز همان سوال اعادت فرمود و عملی ازین زیادت طلبید
که نفس او را در آن مجاهدتی باشد باز از جناب قدس همان جواب آمد
موسی علیه الصلوة والسلام گفت بسیم بار پرسید تا عملی که حبیب

رضای حضرت خداوندی باشد جل و علا نمود حقتعالی فرمود یا موسی
بکلمه لا اله الا الله تنها ون میوه زنی وحال آنکه ببرکت اینکلمه توبه آدم قبول
کردم و بحرمت اینکلمه کشتی نوح را علیه الصلواة والسلام از گرداب طوفان
بسلامت بیرون آوردم و بشرف اینکلمه ابراهیم علیه الصلواة والسلام آتش
را برد و سالم گردانیدم و بسعادت اینکلمه فدا از برای اسمعیل علیه الصلواة
والسلام فرستادم و بدولت این کلمه یونس را علیه الصلواة والسلام از
شکم ماهی نجات دادم و قیام سموات و ثبات ارضین باینکلمه است یا موسی
اگر اینکلمه را در کفه نهند و هفت طبقه آسمان و زمین را در کفه دیگر اینکلمه بر همه
اطباق سموات و ارضین راجح آید نقلست که موسی علیه الصلواة والسلام
بحقتعالی مناجات کرد که خداوندا میخواهم تا آدم را که ما را از بهشت بیرون
آورده است بمن نمائی تا با وی سخنی چند بگویم حقتعالی آدم را بوی نمود
علیه الصلواة والسلام موسی گفت توئی پدر من آدم گفت آری گفت توئی
که خدایتعالی از روح خود در تو دمید و ترا تعلیم اسما کرامت فرمود و ملائکه
را امر بسجده تو کرد تا همه ترا سجده کردند گفت آری گفت ترا چه چیز بران داشت
تا ما را و خود را از بهشت بیرون آوردی حضرت آدم علیه الصلواة والسلام
گفت من نیز ترا کیستی گفت منم موسی پیغمبر بنی اسرائیل توئی که حقتعالی
از ورای حجاب با تو سخن گفته و میان تو و میان خود رسولی در میان
ننهاده و از خلق خود حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت آری حضرت
آدم علیه الصلواة والسلام گفت در کتابیکه خدایتعالی بتو فرستاده هیچ
یافتی آن معامله که از من در وجود آمده بود پیش از خلق من در لوح المحفوظ

محبت گشته بود دیانی گفت آری فرمود لیکن چه ملامت کنی در خیر که قضا
الهی جل و علا پیش از خلق من بر این سبقت یافته است و با این محبت آدم بر
موسی علیه الصلواة والسلام غالب آمد نقلست که حق سبحانه و تعالی وحی
فرمود بموسی علیه الصلواة والسلام که یا موسی فلان خزاف را بگو تا سبوها
که ساخته است در هم شکند موسی علیه الصلواة والسلام پیغام حق سبحانه و تعالی
بان مرد رسانید آن مرد گفت یا نبی الله مرا دل کی می‌دهد که
این ظرفها که ساخته ام و مشقت بسیار در ترتیب آن کشیده ام ضایع
و نابود گردانم حضرت موسی علیه الصلواة والسلام در دل آن مرد ولیکن
سخن حق تعالی معروض کرد امر حق تعالی فرمود که یا موسی و تحقیق دل آن کوزه گر
بشکستن سبو و کوزه سفالین او خوش نیست لطف و کرم من تا کی چنین
که فاسقی که بنده قدرت خود آفریدم و صورتش در نگارخانه و حسن آن
من الله صبغته نگاشته ام بآتش دوزخ بسوزانم نقلست که چنانکه
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام در مقام مناجات گفت الهی میخواهم
که از کمال علم و قدرت و رازقیت و رحمت خود من شمائی فرمان آمد که
یا موسی صفات کمال و عظمت جلال ما را عقل بشر در نیابد یا موسی
اگر همه دیوان و پریان و آدمیان و تمامی حیوانات بر و بحر با ملائکه
اطباق سموات و هر چه از جمله مخلوقات اند و هر چه بود و باشد و آنچه هستند
و خواهند بود تا قیام قیامت و چندین برابر دیگر در یک صحرا جمع
شده هر یک بنغمه و آواز و لغت و زبانی جداگانه مرا بخوانند
و از من هر یکی حاجت خواهند یا موسی بکمال علم خود حاجت هر یک

بدانم و او از هر یک بشنوم و مقصود هر یک بدانم و اگر در پشت دیگر مور
در زیر هفتم طبقه زمین در حجاب ظلمات و در تحت الثری بر صخره صما مور
کمتر از ذره که در تحت دیدار از ضعف بنیت در بنیاد حرکتی کند امید که
حرکت وی ببینم و آواز پای وی بشنوم و سرش بدانم که از کجا می
آید و بکجا میرود و مقصودش چیست و مطلوبش کیست یعلم السر واخفی
صفت کمال منست که نهان بدانم و نهان بدانم یا موسی اگر خواهی
تا آثار قدرت بتو نمایم تنوری را از آب [illegible] شبانه روز آتش در وی
برافروز تا چنان شود که آهن فولاد از تاب وی آب گردد و سنگ
خارا از حرارت وی پاره پاره شود آنگاه دانه چند گندم انداز حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام بحکم فرمان قیام نمود چنین تنوری
بتافت دانه چند گندم در وی انداخته سر آن تنور استوار کرد و نهاد
بعد از سه روز فرمان در رسید که ای موسی سر تنور بگشای و آثار قدرت
ما مشاهده کن چون بگشاد دید که آتش زبانه میزند و دانهای گندم
را دید در آن میان سبز گشته و شاخ بر کشیده و خوشه پدید آمده و از
برگ خوشهای وی قطره آب متقاطر گشته یعنی گل و آب آتش را است
میکرد ولی آتش آب را پست می کرد گفت موسی قدرت ما بین که اگر
ای بنده مومن باشی تا فردا آثار قدرت او مشاهده کنی و آن
منکر [illegible] وارد ها قدم در آتش کشی برزخ و فرخ [illegible] بدانی که چگونه
گناه [illegible] مومن [illegible] نور [illegible] لطف الهی یا موسی اگر [illegible]
تا [illegible] بدانی ما بدانی [illegible] دریا [illegible] حقیقت آن [illegible] تو [illegible]

چون بساحل دریا آمد جبرئیل علیه الصلوة والسلام بپیغام آورد که ای
عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد قعر دریا پدید آمد سنگی ظاهر شد
دو روی هیچ درزی و شگافی نه موسی بفرمان حق عصا بر آن
سنگ زد بشکافت و از درون آن سنگ کرمی پدید آمد خورد و ضعیف
برگی سبز در دهان گرفته بکنیه آن خورده و نیمه دیگر مانده ای موسی
آنچه این ضعیف را بی درخواست او در درون آن صخره صما در حجب
ظلماتی در قعر دریا ضایع و جایع نگذاشتم و روزیش روز بروز میرسانم
مومن موحد را که بروزی و دانش قسم یاد کرده ام بی روزی کی
گذارم یا موسی انی رزاق دیدی اکنون آثار رحمتم را ببین یاد دار که
وقتیکه ترا برسالت نزدیک فرعون طاغی باغی میفرستادم چه
گفتم فقولا له قولا لینا ای موسی چهار صد سالست که دعوی خدایی میکند
ولاف دروغ میزند و بندگان مرا میرنجاند ترا فرمودم که با وی
درشت نگویی نرم گویی بگیتش بخوان وی را و بنام بخوان مرورا
ملک و پادشاه گویی بگویی که خدای تعالی میفرماید که چهار صد سال
نعمت صحت و عافیت بتو ارزانی داشتم و احسان و انعام آنچه
کردنی بود کردم و تو نیز آنچه ناکردنی بود کردی سعی ما مضی گذشت
آنچه گذشت یکبار بگویی لا اله الا الله تا جمله کفر و عصیان و بی ادبی
و گستاخی ترا از تو درگذرانم و چهار صد سال دیگرت بعافیت عمر
دهم و نعمت جهانی بالنعمت آنجهانی متصل گردانم یا موسی رحمت
من با ملحد بیگانه چنین است قیاس کن که با موحد و آشنا چگونه با

نقلست که حضرت موسی صلوات الله تعالی وسلامه علیه روزی
در مناجات خود با حق تعالی عرض نیاز کرد و گفت یارب خلقی از
عدم بوجود آوردی و بانواع تزیینات بیاراستی و بنعمتهای
گوناگون پرورش دادی و بعد از آن ایشانرا بدوزخ فرستی
عقل چگونه فهم این حکمت تواند کرد حقتعالی وحی فرستاد که قم فازرع
زرعا یا موسی زراعت کن تا جواب این سوال و حکمت در افعال من
بدانی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بزراعت مشغول شد
و تربیت آن زرع میکرد تا بحصاد رسید بدرود و خرمن کرد و بکوفت
و دانه از کاه جدا کرد و کاه و دانه ضبط کرده محفوظ گردانید حق تعالی
بوی وحی فرستاد که یا موسی با زراعت خود چه عمل کردی گفت خداوندا
محصول آنرا چنانچه قاعده دهقانانست رفع کرده مضبوط و محفوظ کردم
فرمود هیچ چیزی از آن باقی گذاشتی گفت خداوندا هیچ باقی نماند
مگر چیزی که در وی هیچ خیر نیست حق تعالی فرمود که یا موسی من نیز
در آتش دوزخ نیارم مگر کسیکه در وی هیچ خیر نباشد و آن کسیست که
از گفتن کلمه لا اله الا الله استنکاف نماید و ننگ دارد که این کلمه بر زبان
راند نقلست که مردی در زمان حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
از عالم نقل کرد و حال آنکه تمام عمر در فسق و فجور و معاصی گذرانیده بود
همسایه و اهل محله از وی بسیار رنجانیده مردم از غایت بد زندگانی وی
بحال وی التفات ننمودند و بتکفین و تجهیز وی نپرداختند بلکه در گورستان
کشان کشان برده انداختند حق تعالی بموسی علیه الصلوة والسلام وحی فرمود

که یا موسی ولیی از اولیای من در فلان شهر و در فلان محله در گذشته
است و مردم از غسل و دفن وی استنکاف نموده اند و در مزبله مطروح
ساخته اند تو بیرون شده و بدان محله روی آورده آن بنده ما را از مزبله
بیرون آر و غسل ده و کفن کرده بر وی نماز بگذار و مدفون ساز حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام بفرمان حقتعالی بدان محله تشریف آورده
و از حال میت سوال کرد مردم در فسق و فجور و اعلان او در عصیان
مبالغه بسیار نمودند و چون موسی علیه الصلاة والسلام مامور بود
بضرورت مکان او معلوم کرده بدان مزبله آمد حال آنرا دید و بیش از غایت
شوریده دید و مردم بد زندگانی وی گواهی داده حقتعالی مناجات
کرد و گفت خداوندا مرا امر فرمودی بغسل و دفن این بنده و حال
آنکه مردم در حق وی چنین و چنین میگویند و تو بحال بندگان دانا
تری حقتعالی فرمود که آنچه مردم میگویند از فسق و فجور و فساد این
بنده همه راست میگویند بلکه از صد یکی هنوز نمی گویند در وقت
وفات با من نیاز مندی چند در میان آورد که اگر فی المثل تمامی
گناهکاران عالم را از من درخواست که همه بان نیاز وی می آمرزیدم
فکیف که از من مغفرت گناهان خود خواسته و انا ارحم الراحمین حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام گفت یا رب آن نیاز مندی وی کدام
بود فرمود چون وفات وی نزدیک رسید با من مناجات کرده
گفت یا رب تو میدانی که اگرچه من مرتکب معاصی گشته ام و در نافرمانی
اسراف نموده ام اما دایم معصیت و نافرمانی ترا کراهه میداشتم

و گفت موسی سه خصلت بمعصیت مبتلا میگشتم اول هوای نفس دویم
همنشین بد وسیوم وسوسه ابلیس هرچند نمیخواستم که عاصی شوم
بشامت این سه قاطع الطریق از طریق تحقیق دور می افتادم و بمعصیت
گرفتار میگشتم خداوندا چون میدانی که راست میگویم بیامرز گناهان
مرا و دیگر گفت یارب تو میدانی که من اگرچه ارتکاب معاصی مینمودم ولی
با فاسقان همنشینی نمیکردم مصاحبت صالحان و همنشینی با ایشان
دوست میداشتم و دیگر گفت یارب تو میدانی که صالحان در دل من
دوست تر بودند از فاسقان تا اگر مردی صالحی مرا کاری فرمودی
و نیز مرد طالحی بمن حاجتی داشتی من کار آن صالح را و کفایت
مهمات او را بر آن طالح تقدیم کردمی تا کار او ساخته نشدی بکار
آن طالح نپرداختمی و دیگر گفت یارب اگر بدانم که بسوختن من در ملک
تو زیادت میشود و فایده باستانه کبریای تو ملحق میگردد هرگز از
تو آمرزش خود نخواهم و دیگر گفت الهی از گناهان من عفو کنی و مرا
بیامرزی همه انبیا و اولیا تو شادمان و خوشدل گردند و ابلیس
دشمن من و دشمن تست محزون و غمگین شود و میدانم که شادی انبیا
و اولیا نزد تو دوست تر است از شادی شیطان و اعوان او لعین
خداوندا مرا بیامرز و دل انبیا خوش و شادمان گردان الهی موسی
باین نیازمندیها که بجناب من عرض گردانید بروی رحم کردم
و از گناهان وی درگذشتم فانی رحمن رحیم یا موسی بفرموده
قیام نمایی و مردم را بنماز وی دلالت فرمایی که هرکه بروی نماز کند

برکت وی مرده را بیامرزم نقل دیگر مثل این شنو آورده اند که در
عهد حضرت موسی صلوات الله تعالی علیه وسلام فاسقی بود که اهل آن شهر
از فسق و فساد وی مضطر بودند تا بارگاه که از غایت اضطرار حق سبحانه تعالی
بموسی علیه الصلوٰة والسلام وحی فرستاد که جوانی است فاسق و از فسق
و فجور وی جوانان بنی اسرائیل تنگ آمده اند بجناب قدس ما نالیده اند فرمان
چنان است که آن جوان را از آن شهر بیرون کنی نباید که بشامت وی آتشی
بیاید و هر شهر را بسوزد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام آن جوان را
بفرمان حق سبحانه و تعالی از آن شهر اخراج نموده آن جوان در دیهی
قرار گرفت حق تعالی موسی را علیه الصلوٰة والسلام امر فرمود تا او را
از آن قریه نیز اخراج کرد و آن جوان روی به بیابان نهاد که در جایی
نه زرعی بود و نه مرغی نه وحشی نه طیری و در آن بیابان آن جوان
بیمار شد و هیچ پرستاری نه و یار و غمگساری نه پهلو بر زمین
نهاد و سر بر سنگ و آه سرد از دل بر می آورد و می گفت لو کانت
والدتی عند راسی لرحمتنی اگر مادرم بر سر من بودی بر من رحم کردی
و به بیماری من قیام نمودی و بر ذلت و خواری من بگریستی
و اگر پدرم اینجا حاضر بودی بمهمات من قیام نمودی و در وقت
مرگ تکفین و تجهیز من کردی و اگر اهل و عیال من بر سر بالین من بودی
بر فراق من بگریستی و اگر اولاد من پیش من بودی و در عقب جنازه
من گریه کردی و از برای پدر گناهکار خود آمرزش خواستی و در
نوحه خود چنین میگفتی اللهم اغفر لولدنا الغریب العصیة العاصی الفاسق

الطیر و من بلد الی قریة و من قریة الی مفازة و من مفازة یخرج من الدنیا
انتهی آنکه بعد از آن گفت خداوند چون مرا از مادر و پدر و اولاد و
ازواج جدا انداختی باری خداوندا از رحمت خود و رحمت از جناب ... دل
مرا بفراق ایشان سوختی مرا باتش عذاب خود مسوزان انتهی
پس چون آن بیچاره از مناجات باز پرداخت حقتعالی حوران بصورت
مادر و حوران دیگر بصورت زوجه وی و غلمان جنت بصورت اولاد وی
بفرستاد و فرشته را بصورت پدر وی بسر بالین آن بنده فرستاد
تا بسر بالین وی نشسته وی را دلداری می دادند خاطر وی بدان نسبت
تمام حاصل کرده از دنیا بیرون رفت و برحمت خداوندی جل و علا واصل
شد حقتعالی وحی فرستاد بموسی علیه الصلوة والسلام که یا موسی بفلان
بیابان برو که در فلان موضع دوستی از دوستان من وفات یافته در
تکفین و تجهیز وی بر وی نماز گذار و مدفون گردان چون حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام بآن مفازه آمد آن جوان را که از شهر اخراج کرده
بودند مرده دید و حوریان بسر بالین وی نشسته بر وی گریان گفت
خداوندا این نه همان جوان فاسق است که فرمودی تا از شهر بیرون
کردم بآن قریه روی آورد فرمودی تا از آن قریه هم اخراج کردم
فرمود بلی همان جوانست ولیکن بر وی رحم کردم و از گناهان وی تجاوز
نمودم بآن ناله که در وقت بیماری و حسرت حضرت جناب ما گردانید و بسبب
غریبی و جدائی از وطن و مسکن و مفارقت پدر و مادر و زن و فرزند
تا بکمال حرمت و بنده نوازی حوریان جنت بصورت مادر و اهلیت زوجه اش

ایستاده‌ام و غلامان بهیبت فرزندو فرشته بطریق پدرتا و در آن غربت گریه
برافغانش نمودند و خاطر او را فاتحه نگاه‌داشتند یا موسی چون غریب میرد
همه اهل آسمان و زمین بروی بگریند و بروی رحمت کنند چگونه من که ارحم
الراحمین و اکرم الاکرمین ام بروی رحم نکنم نقلست که حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام روزی در مناجات خود گفت الهی میخواهم که یکی
از اولیاء و صفی از اصفیا و حبیبی از احباب من بنمائی که دیده را بدیدار
وی روشن گردانم خطاب آمد که یا موسی بفلان کوه رو که یار آنجا بنده
ایست که داغ عشق و محبت بر جبین معامله او پیداست و آثار نجابت و انوار
ولایت از صفحه ضمیر وی هویدا یا موسی در تمامی روی زمین هیچکس نزد من
دوست تر از وی نیست و از روی اخلاص و طریق اختصاص از وی
نزدیکتر نی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بدان نشانیکه حقتعالی
فرموده بود بدان کوه روی آورد جوانی دید گداخته عبادت پشمینه
بر دوش انداخته بیماری و ضعف تن او را ضعیف و نحیف گردانیده
گریبان بگوشت و پوست وی درهم درآمیخته چشمها بسوی آسمان گشاده
حیران و مدهوش ایستاده حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت
که چون نظر بمشاهده دیدار او محظوظ گشت سمع نیز بشنیدن گفتار او
مخصوص گشت شنیدم که می گفت که الهی و سیدی و مولای لو قطعتنی
فی البلاء اربا اربا ما ازددت الا حبا حبا فلک الحمد علی ما اعطیتنی و
لک الشکر علی ما ابتلیتنی موسی علیه الصلوٰة والسلام بروی سلام
کرد جواب گفت و علیک السلام یا موسی بن عمران حضرت موسی گفت مرا چگونه

شناختی گفت یا موسی ارواح بندگان و فضاهای هوائی قیاس با یکدیگر
مصاحبت دارند و معرفت و نکرت از لوازم آن صحبت است روح من با روح
حضرت تو در اتفاقم اتحاد داشته دارند سبب معرفت آنست حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای کریم حرم قربت وای همدم ندیم گزینان
چه شود اگر در مقام مناجات از حضرت دوست کشف بلا و محنت و دفع
این درد و کربت درخواهی تا بصحت و عافیت وقت گذرانی گفت ای موسی
مرا شرم می آید که از دوست چیزی طلبم که رضای حضرت او در آن نباشد
مرا به هیچ حال مپسند تا دانم که رضای وی در آنست حضرت موسی فرمود
خاطر شریف به هیچ چیز میل دارد گفت اگر شربت آبی باشد شاید حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام رفت تا مر آبی بیارد چون بازآمد دید شیر
از خاکدان دنیا پدرود کرده بود حضرت موسی رفت تا کفن از بهر
وی ترتیب کند چون بازآمد دید که ددان در ان صحرا در آمده او را غذای
خود گردانیده حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بغایت اندوهناک
شد استخوان پاره های وی را در ردای پیچیده مدفون ساخت و بحق سبحانه
وتعالی مناجات کرد که الهی معامله تو با دوستان چنین است که اول
تن او را بیماریهای گوناگون مبتلا گردانیدی و گوشت و پوست او را
طعمه کرمان ساختی و جگر او را از تشنگی بسوزانیدی و پس خدمتی مرا فرمودی
و همچنان تشنه و غمگین داند و نگین از عالم بیرون بردی و بعد
از آن قالب او را غذای ددان بیابان گردانیدی کدام دوست با دوست
این معامله کرده است سر تو کسی نتواند فرمان آمد که ای موسی این بنده را هرچه حق

که چه ذوق از ما در خواستی اکنون در طلب النجا النجیر ما کرده تا تیر دل و جان
او را طعمه سگان خود گردانیدیم سوگند بعزت و جلال من که اگر از من آب
خواستی او را از حوض کوثر سیراب کردمی اما ای موسی بیا انگشت کن تا ما
حجاب از پیش دیده است بر داریم تا ببینی آنگه چه ظاهر باد شد تا این سگ بیگانه
چه مراتب با ایشان انعام میکردیم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
چشم بگشاد دید که اندر ره رفته از فرشته و بیست تاجی از نور نهاده و
بدست عصای از نور گرفته و به زبان شیرین تلقین می کرد ان هذا لهو الفوز
العظیم لمثل هذا فلیعمل العاملون نقل دیگر در بیان شهود منقولست که درویشی
نزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام اظهار فقر و فاقه و ناداری خود
نمود و درخواست کرد تا از حق تعالی برای وی درخواست نماید تا رزق
وی گشاده گرداند حضرت موسی از حق تعالی برای وی رزق طلب
نمود خطاب آمد که ای موسی از برای وی رزق های بسیار یا اندک گفت
خداوندا از کرم تو اندک طلبیدن مناسب نیست الهی سالتک ان یرزقه
کثیرا چون موسی علیه الصلوة والسلام سوال کرد فی الحال درویشی
از بیابان در آمد و اندر ویش را درهم زده و دل او را از فکر قلیل و
کثیر فارغ گردانید حضرت موسی علیه الصلوة والسلام حیران شد از
استحال وجه و بحق تعالی مناجات جواب آمد که ای موسی از ما رزق کثیر طلبیدی
و هر چه در دنیاست از ابتدا تا انتها همه قلیل است که قل متاع الدنیا
قلیل لاجرم او را بعطایا کثیره آخرت بهره مند گردانیدیم نقلست
که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام روزی بمناجات میرفت

در راه مجوسی پیش آمد و گفت ای موسی بمناجات میروی رسالتی دارم
انجا ببر و عرضداری حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام با میدپیام
وی گوش بجانب او داشت تا چه رسالت دارد مجوسی گفت پروردگار
خود را از من بگوی که من ربوبیت نمیخواهم و از تو روزی چشم نمیدارم
و از تو استنکاف میدارم و هرگز بتو ایمان نمی آرم حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام چون این سخنان نافرجام از آن بیگانه بشنید خاطر
مبارکش منقبض گشته روی از آن بی ادب بگردانید پیری باستقبال
وی آمد و با موسی علیه الصلوٰة والسلام عرض احوال خود کرده گفت
یا موسی کودکان صغیر دارم و من هیچ چیز از متاع دنیوی مالک نیستم
و فرزندگان من بعسرت تمام میگذرانند از تو درخواست آن دارم که از
مناجات چون فارغ شوی از حق تعالی برای من نعمت صافیه مسالت
نمائی تا عمر باقی را بعافیت و سلامت بگذرانیم حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام از وی تمنا وی قبول فرموده قدم در راه نهاد جوانی دیگر
پیش آمد و گفت یا نبی الله بمناجات می روی مامول آنکه از حق تعالی
درخواست نمائی تا مرا بمحبت خود مخصوص گرداند جوانی دیگر ملاقات
کرد گفت یا موسی در آئینه نگاه کردم بغایت صورت خود را قبیح دیدم
و دیدار خود را منکر مشاهده نمودم پروردگار خود را بگوی که چون
صورت من می آفریدی و میتوانستی که بحسن صورت بیارائی و چون
با این صورت قبیح مرا از خلق ممتاز گردانیدی من نیز شرط کردم که دیگر
هرگز ترا سجده نکنم و ترک العبادت نیز کنم بعد از آنکه موسی علیه الصلوٰة

و السلام از مناجات فارغ شد رسالت مجوسی را بجهت قباحت کفر
او نمیخواست که اظهار کند حق سبحانه و تعالی فرمود که ای موسی رسالت
مجوسی را چرا ادا نکردی امانتی که بتو سپرده است خیانت در وی جایز بدار
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت خداوندا تو داناتری باحوال بندگان
مرا قوة آن نیست که آن قبیح بوی باز نمایم بجنابت پس تو معروض تو داشتم
حق تعالی فرمود که چاره نیست ادای رسالت می باید نمود حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام آنچه شنیده بود تقریر فرمود حق تعالی فرمود ای موسی
جواب سوال وی بوی رسان و بگوی که حق تعالی میفرماید که اگر تو پرستیـ
دن من نمیخواهی من عبودیت تو میخواهم و اگر تو از من استنکاف مینمایی من
از تو استنکاف نمی نمایم و اگر تو مرا نمیخواهی من ترا میخواهم و اگر تو روزی
من نمیخواهی من روزی تو میرسانم تا همه خلایق بدانند که من منم و تو تو
بعد از آنکه حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام مراجعت نمود و مجوسی
بر سر راه نشسته بود تا موسی جواب پیغام وی چه می آرد و چون موسی پیغام
الهی جل و علا در جواب بوی تقریر فرمود مجوسی را انتباهی حاصل شد
گفت معبود چنین را ترک کردن از عقل نیست که جفا را وفا مقابله کند
و بدی را به نیکوی جزا دهد فی الحال در زمره اهل ایمان منخرط گشت
و آنا اخوان که استدعا صحبت کرده بود باجابت مقرون گشته
چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بطلب وی رفت تا او را
بشارت دهد بقبول دعوت دید که اخوان از خلق متنفر گشته با وحوش
صحرا آرام گرفته چون حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام قصد وی کرد

تا با او ملاقات شد از موسی علیه الصلواة والسلام کنیزان شد موسی
علیه الصلواة والسلام ازینحال متعجب شد حق تعالی خطاب فرمود که
یا موسی آنچه از ندانستی که من وجد مجتبی الیتامن نهر غیری هر که
شهر محبت ما نوشش کند غیر ما را فراموش کند و هر که محبت ما انس گیرد از
غیر ما وحشت پذیرد و آن پیر را وعده ده که ما مسول وی میدهیم گشت و مراد
بحصول پیوست گویی تا فردا اقبال وادی رود تا نعمت صافیه که از ما
طلبیده است بوصول پیوندد و چون پیر ابو عمرو مسعود جل و علا با آن وادی
روی آورد حضرت موسی علیه الصلواة والسلام نیز با وی همراه شد و به
پیشه رسیدند که نعمت صافیه آنجا متوقع بود ناگاه شیری از آن وادی
بیرون آمد به یکضرب پیر را الیالم عدم فرستاد و موسی از آنجا متوجه شد
چون بشهر در آمد بکوچه گذر نمود و دید که خانه خود آمده و همچنان که بود
و عورات در زیر دیوار هلاک گشته پرسید گفتند اینخانه آن پیر است که جان
با او همراه بوادی رفته است موسی را علیه الصلواة والسلام حیرت بر
حیرت بیفزود و گفت خداوندا از برای آن پیر نعمت صافی طلبیده بود ما را
بقبول دعوت بشارت دادی آنچه بود که با پیر فقیر و اهل و عیال وی
پیش آوردی فرمود یا موسی تو از ما نعمت صافی طلبیدی و نعمت صافی
در دار کدورت میسر نگردد لاجرم ایشان را با آن دار صفا بردیم تا نعمت
صافی در ایشان را کرامت فرمایم و اما آنچه از آن که از قباحت صورت و
رکاکت شکل خود شکایت میکرد المیوسی مرورا بگوئی که بعد از آنکه اعتراف
بوی با اینکه خالق تو منم و بغیر از من خالق دیگر نیست ترا بیامرزیدم

خواه مرا سجده کن خواه مکن گفته بدان ای درویش که چون کرم الهی جل و علا در
باره گستاخان بنی اسرائیل با چندین پستی قیاس کن که لطف و احسان وجود و
وانعام وی درباره مشتاقان این امت بچه مرتبه باشد آورده اند که بنی اسرائیل
گفتند یا موسی از ما که فاضلتر که ما را نهصد و نود و نه صومعه است و در هر صومعه
راهبی هست که خدا تعالی را عبادت میکنند فرمان آمد که ای موسی بگو بنی اسرائیل
را تا محمد و برا صلی الله تعالی علیه وسلم فراموش نکنند که من محمد و امت
وی را علیه الصلواة والسلام سه کلمه داده ام که هیچکس را نداده ام اول کلمه
شکر داده ام که چون آن بگویند چنان باشد که حمد اولین و آخرین گفته باشند
دویم کلمه ثنا داده ام که ثنای اولین و آخرین در آن مندرج است سیوم
کلمه دعا داده ام که دعا های آسمانیان و زمینیان در آن موجود است
حضرت موسی علیه الصلواة والسلام گفت خداوندا آن سه کلمه کدام است
فرمود کلمه شکر الحمد لله است و کلمه ثنا التحیات لله و کلمه دعا ربنا آتنا فی
الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار حضرت موسی علیه
الصلواة والسلام گفت خداوندا این سه کلمه با امت من عطا فرمای
خطاب آمد که این کلمات خاصه محمد و امت اوست علیه الصلواة والسلام
نقلست که حضرت موسی علیه الصلواة والسلام بر لب دریای قلزم
طعامی میساخت نمکی صلاح افتاده بود گفت مقداری نمک از وی
بستان و بیار فی الحال جبرئیل علیه الصلواة والسلام در رسید که
یا موسی ملک تعالی سلامت میرساند و میگوید که ای موسی از غیر ما چرا چیز
مطلبی هرچه ترا بباید اگر نمک خمیر است و اگر علف چهارپایت از من طلب

ایموسی چه ماند از لطف و کرم که درباره تو چیز الفزودم هفتاد هزار مولود
بنی اسرائیل را فدای جان تو کردم منجمان اصطرلابها در پیش آفتاب
داشته ترا میطلبیدند بجهت رضای فرعون من آل فرعون را مستغرق
محبت تو گردانیدم مشتی که بر قبطی زدی و او را کشتی من آن جنایت
را حواله شیطان کردم که هذا من عمل الشیطان بکوه طور برآمدی تا با منبا فی سخن
گوی صد و بیست و چهار هزار سخن بیواسطه با تو درمیان آوردم و این آوازه
در عالم در دادم که وکلم الله موسی تکلیما هر کسی را از برای کاری آفریدیم
و ترا از برای خود آفریدم که واصطنعتک لنفسی چون قدم بر تارک طور نهادی
فی علم داشتی ولی کتاب هزار سوره توریة هر سوره هزار آیة بار بیستو
نقره در وقت مراجعت از طور برداشتی و آتینا موسی الکتاب و الفرقان
آن زمان که با من مناجات میکردی مقربان را گفتم که شما بمقام خود باز روید
و این مقام را بموسی علیه الصلوة والسلام بازگذارید که موسی مرد غیورست
و عاشق غیر را در میان نتواند دید تو بدان قانع بودی که ذره آتش بدست
آری من ذات و صفات خود را بر تو جلوه دادم یاموسی انی انا الله لا اله
الا انا پاره چوب بدست گرفتی ایموسی چندین معجزه از وی ظاهر
گردانیدم ایموسی چندین نعمت دیگر که از حد عد بیرونست درباره تو تفضیلم
رسانیدم و گوسفند من تو دادم نمک چرا از دیگری مطلبی ابد رویش
حصه تو از نقصه القصه چنین بخاطر میگذرد که گانه سبحانه و تعالی میگوید ای بنده
من ترا از کتم عدم بفضاء عالم وجود من آوردم خلقتک و لم تک شیئا و
تخمیر طینت تو بید خود کردم خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا از روح خاص

جسد در تو دمیدم و نفخت فیه من روحی ترا مسجود فرشتگان گردانیدم
فسجد الملائکة کلهم اجمعون چون هنگام ظهور تو آمد قطره آب منی را بیاری
قدرت از پشت پدرت برحم مادر فرستادیم افرأیتم ما تمنون ءانتم تخلقونه
ام نحن الخالقون باز چون بعالمیت خروج کردی ترا در گهواره و کنار مادر
قرار دادم و بتربیت و مشیت روز بروز ساعت بساعت تا بحد کمال
رسانیدم و پیش از آفریدن تو پنجاه هزار سال التقدیر روزی تو کردم و روز
بروز تا امروز وظیفه تو بتو رسانیدم تو همه احتیاجات از اسباب و سببات
دانسته مسبب را فراموش کرده رو بدرگاه غیر آورده و بخدمت و ملازمت اهل دنیا
مشغول گشته و همچون خودی را مخدوم بلکه معبود خود گردانیده چنانکه این نیز
گوید ابیات پدر کرد رفت چنین گفت کای پسر هر که * ز بهر جانت تردد
بصبح و شام کنی * گرت بدست فتد حیف کاو دو مزرعه * یکی امیر دگر را وزیر نام
کنی * دگر نباشدت آن نیز وفا قدر وا آید * روی و نان جوی از جهود وام
و دگر چنانکه بیشتر نگردد آن نیز کنی بشهر گدائی و ترک نام کنی * هزار
بار ازان بهتر است کز پی رزق * کمر ببندی و بهر دگی سلام کنی
نقلست که ملک تعالی بموسی علیه الصلوة والسلام فرمود که یا موسی
دانی که چرا ترا از میان خلق به نبوت برگزیدم و خلعت واصطنعتک لنفسی
در تو پوشیدم و برعنوان منشور تو رقم و قربناه نجیا کشیدم گفت
الهی تو داناتری مرا از مکنون علم تو آگاهی نیست گفت ای موسی
یاد داری که روزی بزغاله از رمه بگریخت و تو شبانی گوسفندان شعیب
علیه الصلوة والسلام میکردی آن بزغاله میدوید و تو از قفا می دوید

سپید و پیری هم تو ناتوانده شده بودی ادهم وی اخر او را دریافتی دیر برگرفتی و نشاندی
بنواختی و در بر گرفتی و گفتی ای بیچاره رنجور شدی و ما را نیز رنجور گردانیدی
باستین پشمینه خود گرد از روی وی استردی و باز او را بمیان رمه آوردی
بهمین مقدار شفقت تو خلعت نبوت بیاراستم و کلیم حضرت خود خواندم اورا رحمت
و شفقت بر خلق شفی هست از شفقت نبوت نقلست که روزی ابلیس حضرت
موسی را علیه الصلوة والسلام گفت از خدای تعالی درخواست کن تا آنچه جفا
حضرت او سبحانه تعالی بود در بارهٔ تکلیف نماید تا در تحصیل آن اهتمام نمایم
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی سبحانی تو میشنوی که چه میگوید
ندا آمد ای موسی ایشان را بگوی که شما از من راضی شوید تا من از شما راضی شوم و
از شما راضی شوم اندر حال این نوبت نقلست از وهب بن منبه رضی الله تعالی
عنه که گفت روزی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نشسته بود پیری با او
کرد در آمد خرقه ای پشمینه در سر بیرون کرد و نزدیک حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
آمد و گفت السلام علیک حضرت موسی جواب داد و گفت من انت گفت انا ابلیس
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت [illegible] خدای تعالی ترا از من و
ترا سلامت مباد و نزدیک من چرا آمدی گفت چرا خدای تعالی از درگاه خود
رانده و در قلم الست بر [illegible] ملعون کشیده و مرا پیش همه جهانیان گردانیده
اما من دوستان او را دوست دارم [illegible] گرسنگ شکر خرید می خواهم
باری اگر کس [illegible] بیرانم تو از نزدیکان درگاه اویی آمده ام تا ترا
سلام کنم گفت از فرق چه آراسته گفت فرزندان آدم را باین فریبم حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام گفت ای ابلیس بر بنی آدم کی دلیر شوی [illegible]

باشی گفت آنگاه که وی هیچ چیز نکرده خود را کسی پندارد و اندر عمل خود نگرد و در چشم
او بزرگ نماید و گناه خویش را فراموش کند حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام گفت یا عزازیل شادی تو کی باشد گفت آنگاه که مردی نامحرم
با زنی خلوت کند من با اعوان خویش جمله شادیها کنم و ایشان را تحریص
میدهیم تا آنگاه که بناشایست در افکنم گفت ای ابلیس اندوهگین کی باشی
گفت در دو وقت یکی آنکه کسی با خدا تعالی عهد کند و بعهد خود وفا نماید گفت
دیگر آنکه یکی از بهر خدا تعالی صدقه بدهد من اندوهگین شوم که خدای
تعالی صدقه دهنده را وعده مغفرت داده است والله یعدکم مغفرة منه
وفضلا نقلست که بنی اسرائیل از حق تعالی باران خواستند ملک تعالی که
ایشان را باران داد و کشتهای ایشان بالیده و بسنبله گشت ولیکن
هیچ دانه در خوشه پدید نیامد نزدیک موسی علیه الصلوٰة والسلام آمدند
و بنالیدند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی عالمی باحوال اینان
وحی آمد که ای موسی ایشان از من باران خواستند نه روزی آنچه خواستند
بدادم و رزاق خلقان منم رزق ایشان داشتم که چگونه باید دادن یا
موسی تنوری برفروز حضرت موسی تنوری برافروخت و گرم بتافت
خطاب آمد که ای موسی مقداری تخم درین تنور افشان انداز حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام مشتی گندم در آن تنور پاشید در حال
در میان آتش شاخ گندم برآمد و خوشه برآورد ندا آمد که یا موسی
قیل بانه الست وقضا بانه لعلت بالسنبلة الربوبیة ان لسیتم العبودیة
نقلست که موسی را علیه الصلوٰة والسلام درد شکم پدید آمد بنالید

گفت الهی منک الداء و منک الدواء و اروی ایندرد حکایت
خطاب آمد که ای موسی فلان گیاه بخور تا ترا شفا دهم حضرت موسی
علیه الصلاة والسلام بفرمان حقتعالی آن گیاه بخورد بالفور شفا حاصل
آمد شکران شفقه بجا رسانید مدتی برین برآمد باز همان درد پدید آمد
موسی علیه الصلاة والسلام باز همان گیاه پیدا کرده تناول نمود
درد زیادت شد گفت الهی درد همان بود و گیاه همان آن نوبت
شفا بود و این نوبت درد ملک تعالی آن گیاه را با وی بسخن در آورد
تا گفت یا کلیم الله آن نوبت بفرمان خوردی و این نوبت بامر خود دیگر
ندانسته که حضرت او سبحانه تعالی او کند که او خواهد اگر خواهد از عین درد
شفا دهد و اگر خواهد از عین شفا درد فرستد نقلست که در میان
بنی اسرائیل قحطی پدید آمد هر چند دعا میکردند اجابت نمی آمد موسی
علیه الصلاة والسلام وحی آمد که ایشانرا بگوی که اگر چندان نماز و نوافل
قیام کنید و چندان عبادت کنید که تنهای شما ضعیف گردد و چندان
بگریید که دیده های شما ضعیف گردد و چندان دعا کنید که زبانهای شما
از خواندن سست گردد دعای شما اجابت نکنم و بر گریه شما رحم نکنم تا داد مظلومها
که در دست خود دارید ادا نکنید چون این پیغام بشنیدند در استرداد مظالم
کوشیدند و از گناهان توبه کردند باران آمد و قحط از میان برخاست
نقلست که حضرت موسی علیه الصلاة والسلام از مناجات فارغ گشت
خواست تا باز گردد ندا آمد که یا موسی در فلان جا دوستی از دوستان ما وفات یافته
است تجهیز وی کرده بر وی نماز گذارد و او را دفن کن حضرت موسی علیه

الصلوة والسلام بیامد جماعتی در آن مقام کی نشان داده بودند گنهکاری
میکردند از آن مردم پرسیدند که هیچ ولی همسایی درین محله وفات یافته است
تا بدفن هیتام شاسیم گفتنی یا رسول الله گفت آخر نیکو اندیشه کنید یکی
گفت مردی فاسقی گناهکاری درین محله فوت شده است ما از دیانت خود روا
نداشتیم که بر وی نماز گذاریم و ویرا در چاهی افکنده ایم گفت مرا راه بسر
آنجا نمایید بسر چاهش دلالت کردند از چاهش بیرون آورد و بشست و
کفن کرده اورا دفن کرد و بعد از آن بحقتعالی مناجات کرد که خداوندا تو فرموده
که مومنان گواهان تواند و دروغ نگویند تو میگویی که اینمرد دوستست
و مردم بفسق وی گواهی میدهند ندا آمد که یا موسی آنچه من میدانم
از فسق و فجور آن مرد این مردم ندانستند بلکه از صد یکی باز نشناسند ولیکن
در آخر عمر کاری کرد که بواسطه آن بر وی رحمت کردم و گناه از وی در
گذرانیدم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی آنکار چه بود
و آن طاعت که سبب مغفرت اینهمه گناه کرده کدام بود گفت ای موسی
اینمرد براهی میرفت و هوا بغایت گرم بود سگی را دید در راه تشنه زبان
از دهان بیرون افتاده و چاهی بود در آن موضع و دلوی و ریسمانی
حاضر نبود وی دستار از سر باز کرده اندرون چاه فرو گذاشته
و باز تر کرده کشید و در دهان آن سگ فشرده تا آن سگ سیراب شد
من جمله گناهان او را در سر و کاری آن یک شربت آب کردم که بآن
سگ داده بود بر وی رحمت کردم نقلست که حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام بحقتعالی مناجات کرده گفت الهی اگر در بهشت

همنشین من خواهی کرد امروز در دنیا میخواهم که بمن بنمایی جبرئیل علیه الصلاة
والسلام آمد که فلان قصاب جلیس تو خواهد بود در بهشت موسی علیه
الصلاة والسلام بدر دکان وی آمد جوانی دید بر شکل عیاران
گوشت میفروخت موسی علیه الصلاة والسلام از دور در وی نگاه کرد حال
وی نه بر اطوار مستحسن دید چون نماز شام شد مقداری گوشت بر داشت
و روی بخانه نهاد موسی علیه الصلاة والسلام با وی همراه بدر خانه آمد
وگفت امشب مهمان میخواهی گفت عزت و حضرت موسی را علیه الصلاة
والسلام بخانه در آورد و طعامی ترتیب کرد زنبیلی داشت آویخته از آنجا
فرو گرفت و در آن زنبیل پیرزالی بود بغایت عجوزه او را بیرون آورد
و شست و شوی داد و از آن طعام او را سیر کرده باز در آن زنبیل نهاد
آن عجوزه زبان در دهان حرکت داد و او را باز بر سقف خانه برکشید آنگاه
سفره پیش آورد تا با موسی علیه الصلاة والسلام طعام خورد حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام گفت ای جوان میخواهی که کیفیت این حال مرا اعلام
نمایی جوان گفت این عجوزه والده منست و مرا از مال دنیوی چندان نیست
که توانستم از برای وی کنیزکی خرید کنم و یا کسی را باجارت گیرم تا تعهد
وی نماید لاجرم بنفس خود متصدی امر وی شده ام و او را در زنبیل نهاده
ام تا از موذیات مصئون ماند و هر شب شست و شو و طعام و شراب تعهد وی
میکنم حضرت موسی علیه الصلاة والسلام گفت بعد از آنکه کفایت مهمات
وی نمودی او زبان در دهان خود حرکت داد در آن وقت چه میگفت
گفت هر بار دعا میکند که غفر الله تعالی لک و جعلک جلیس موسی علیه الصلاة

والسلام یوم القیمة فی قبّه و درجهٔ حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام
گفت ای جوان ترا بشارت باد که من موسی ام و حقتعالی دعاء مادر در حق تو
اجابت کرده مرا جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام ازان آگاه گردانیده
و در ریاض القدس مسطور است نقلی دیگر لطیف بیان فرموده میگویند
که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت الهی یکی از اولیاء خویش را
بمن نمای جبرئیل علیه الصلوٰة والسلام بیامد که یا موسی در مصر فلان بازار
مردی قصابست وی از جملهٔ اولیاء است حضرت موسی بمصر آمد و بیازار
جوانی دید خوبروی که گوسفندی ذبح کرده و گوشت پیش خود نهاده
هر کسی سیم دادی وی ترازو درست وی بنهادی تا گوشت خود برکشیدی
حضرت موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام و این یکی پارسی نشان اولیاء
بر وی سلام کرد و بر دکان وی بنشست چون روز بشب کشید حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام از دکان وی برخواست تا برود قصاب
گفت ای عزیز یکساعت بر دکان ما نشستی حق تو بر ما واجب شد امشب
بخانهٔ من نزول فرمای حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت او را
در معامله روز از صبح و شام تا آخر و معامله وی در شب بر چه منوالست حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام اجابت فرمود چون بخانه وی در آمد
حصیری دید افکنده و سجاده و تسبیحی نهاده در گوشهٔ دیگر سبوی خمر دید
و نرد و فاحشهٔ خویشتن را آراسته آن مرد طعامی ماحضری پیش آورد
با یکدیگر تناول کردند آنگاه برخواست و آن سبوی خمر بیاورد و
در میان سرای بریخت و گفت الهی اگر این خمر در خرابات بگذاشتمی از و

شایستی که فساد بسیار تولد کردی آنگاه یک دینار زر سرخ بان زن
داد و گفت ای ستر پوشیده خدا یتعالی البسیار عصیان ورزیده ای امشب
با وی صلح کن و آن شبها که در فسق و فجور گذرانیده امشب عذر آن بخواه
و حضرت موسی را علیه الصلواة والسلام گفت ای برادر تو از راه دور آمده
یکساعت بیاسای و آنگاه سجاده بیفگند و بعبادت مشغول شد هر ساعت
روی بر خاک نهادی و تضرع و زاری کردی حضرت کلیم علیه الصلواة
والسلام با او برخواست تا او را وداع کند و برود و چون گفت ای
کلیم تا ما را دفن نکنی جائز نیست رفتن حضرت موسی علیه الصلواة والسلام
گفت تا تو چه دانستی که من کلیمم گفت من از و درخواسته ام که جان من
بر ندارد الا بحضور تو دوش در مناجات با من گفتند که گاه آن آمد که
بنزدیک ما آئی من دانستم که تو رسول خدای جل جلاله این بگفت و جان
بحق تسلیم کرد و حضرت کلیم علیه الصلواة والسلام جنازه وی بساخت
و او را دفن کرد ندا آمد که یا کلیم قصر این جوان در بهشت با تو یکجا خواهد بود
که او از ما این درخواسته و مامول آن باجابت قرین گشته نقل
لطیف بشنو در فصل الخطاب آورده است که در زمان موسی
علیه الصلواة والسلام فاجری بود دویست سال در فسق و فجور گذرانیده
و بانواع ظلم و فساد و جور و عناد مومنان را آزرده ناگاه ملک الموت
بقبض روح وی آمد و آن بیچاره بحسرت تمام از عالم نقل کرده مردم بمیت
وی بشماتت تمام شدند و بشکرگذاری در تصدق و خدمتگاری مشغول شدند
بعد از آن پای وی گرفته در مزبله از مزابل بنی اسرائیل افگندند جبرئیل

از نزد حقتعالی در آمد و گفت ای موسی حقتعالی سلام بسیار میرساند
و میفرماید که دوستی از دوستان ما از دنیا نقل کرده و دشمنان او را
دیگر نامش بنی اسرائیل افکنده اند او را از مزبله بیرون آر و غسل کرده تکفین
و تجهیز بر و از بنی اسرائیل را بنماز وی دلالت کن تا ببرکت نماز وی
همه مغفور و مبرور گردند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بآن مزبله
آمده آن بیچاره را از انجا بیرون آورده و تجهیز و تکفین وی کرده بر
وی نماز گذارده و مرورا دفن کردند بعد از دفن بنو اسرائیل از موسی
علیه الصلوٰة والسلام استفسار حال آن عاصی کردند حضرت موسی
بجنابی مناجات کرد که الهی این دویست سال بفسق و فجور بر سبیل اعلان
در میان بنی اسرائیل اقدام مینمود و معاصران خویش را بانواع
ظلم و فساد میرنجانید هیچ عمل منظور نظر لطف گشت خطاب آمد ای موسی
وی در فسق و فجور صد چندانست که مردم میگویند اما وی یکروز توریة را
بگشاد در انجا نام محمد دید صلی الله علیه وسلم محبت حضرت محمد علیه
الصلوٰة والسلام در دل وی تصرف کرده آن نام محمد را علیه الصلوٰة
والسلام بر دیده خود مالید ما ببرکت آن حرمت داشت محمد را علیه
الصلوٰة والسلام گناهان دویست ساله وی را آمرزیدیم و او را از جمله
مقربان خود گردانیدیم ای امت محمد بشارت باد مر شما را که بمتابعت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارید و بدل محبت و مودت او و بزبان
نام با رفعت او صلی الله تعالی علیه وسلم نقلست که در بنی اسرائیل
مردی بود که هشتاد سال گاو پرستیده بود روزی در باغی

انگاه را بیچرا شنید ناگاه رعد صعب لغربید گاو از آواز رعد بترسید و
رمید و از باغ بیرون دوید آن عابد گاو را دیده دل بنیاگشت
و از عبادت هشتاد ساله خود پشیمان گشت روی سوی آسمان
کرد و گفت یارب السحاب مرا بجو و براه نمای موسی علیه الصلوة والسلام
فرمان آمد که بفلان باغ برو و آنجا درویشیست از کرده خود پشیمان شده
زینهار که بتاریکی روی وی ننگری که پنجاه سالست که بول گاو در روی
نشسته اما بعزت من که بدان یکذره نور معرفت که در دل وی نهاده ام
اگر آن نور را پیدا کنم از شرق تا غرب روشن شود و را بگوی
که ما ترا خواستیم تا ما را بخواستی درگاه ما را بشناسیستی و از جناب
ما دور بودی اکنون ترا خواستیم و شایسته درگاه خود گردانیدیم و
از خود ترا جدا نکنیم نکته اینده ویش گاو پرستیکه هشتاد سال عبادت گاو
کرده بیک توجه انجناب شایسته او ندی باین طریقه مقبول حضرت او میگردد
مومنی موحدی که هشتاد سال عبادت حقتعالی کرده باشد اگر داغ
رو بر جبین او نهند از کرم خداوندی جل و علا دور نباشد جعلنا الله
بزرگان اهل تفسیر و ارکان علمای تواریخ قدس الله تعالی ارواحهم
چنین تقریر فرموده اند که چون حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
الواح توریة از جناب قدس الهی جل و علا بدست آورده پیش قوم آورد
مجمعی ساخت و الواح نسخه را ظاهر گردانیده و اوامر و نواهی و احکام
و مواعظ و عبادات و معاملات که بر صفایح آن نوشته شده بود
بر ایشان خواند و بتسلیم و انقیاد دعوت فرمود و فی الواقع بعضی

آن تفصیل و احکام آن تکالیف عظیم بود بنی اسرائیل را قبول آن احکام
شاق آمده گفتند سمعنا و عصینا شنیدیم اما فرمان نبریم و حضرت موسی
را علیه الصلواة والسلام ازین جهت ملالتی عظیم روی نموده بحضرت
مناجات فرمود حق تعالی جبرئیل را علیه الصلواة والسلام فرمان داد
تا کوهی از کوههای فلسطین قلع کرده موازی معسکر بنی اسرائیل
بر بالای ایشان نگاه داشت بمقدار قامت آدمی چنانکه حق تعالی در قرآن
ازان خبر باز داده و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور و نیز فرموده
و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة و نیز آتشی در پیش روی ایشان پدید آورد
و دریای از قفای ایشان ظاهر گردانید حضرت موسی علیه الصلواة والسلام
روی بدایشان آورده گفت ای قوم اگر کتاب خداوند تعالی قبول میکنید
ازین بلیات رهائی می یابید والا این کوه بر شما افکنند و مجال گریز
ندهند چه در پیش روی آتش است و از پس پشت دریا ایشان هر چند امتناع
نموده بهر طرف دویدن گرفتند هیچ جا مخلصی مشاهده نکردند پس از
روی عجز و مسکنت بسجده در افتادند و احکام توریة بناکام و ضرورت
قبول کردند ولیکن در خاطر خویش میگذرانیدند که هرگاه کوه از بالای
سر ایشان دور شود باز تمرد نمائیم لاجرم بیک نیمه روی بکوه
نگاه میکردند و بنصف دیگر بسجده افتاده تضرع مینمودند تا اکنون یهود
سجده بر همین منوال بجای آرند آخر الامر تن بقدر در دادند و احکام شریعت را
بقدم تلقی پیش آمدند باز چون کوه از محاذی روی ایشان منحرف گشت
نزد موسی علیه الصلواة والسلام آمدند و گفتند یا موسی سمعنا و اطعنا

ولولا الجبل ما اطعناك التنون ملتمس از تو آنست که تخفیف احکام شاقه
واعمال فوق الطاقه نمائی تا از عهده آن بیرون توانیم آمد و حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام دعا فرمود حق تعالی دشوارها که در توریة مثبت
بران بود آسان گردانید و تمامی احکام را ششصد و سیزده حکم باز
آورد و بعد از آن حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بنی اسرائیل را
بحوالی مصر برد و از حد و مشرق مصر که اراضی شام است تا حدود مغرب
مصر که زمین اندلس است بر ایشان مسلم شد قال الله تبارک و تعالی
واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها
التی بارکنا فیها وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا
ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یعرشون ابو هریره رضی الله تعالی
عنه از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم روایت میکند که آنحضرت
فرمود که چون حضرت موسی علیه الصلاة والسلام با خدای تعالی سخن گفت
بعد از آن خدای تعالی مر ورا قوت بینایی بمرتبه بخشید که جنبش مورچه سیاه را
در شب تاریک بر سنگ املس از ده فرسنگ را دید و خدای تعالی
نوری در جبین وی نهاده بود که هر که در روی وی نظر میکرد روح
او از بدن وی مفارقت مینمود لاجرم برقع بر روی مبارک خود می
گذاشت تا مردم مشاهده جمال وی نمیرند و واقعه صفورا زوجه وی از
پیش گذارش یافته است و بالله الاعانة والتوفیق ذکر احداث
صندوق الشهادة واستخلاف هارون علیه الصلاة
والسلام بدانکه ارباب تواریخ در مصنفات خود چنین ایراد کرده

که در ماه تشرین الاول که ماه هفتم بود از سال هشتاد و یکم از عمر شریف
حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام فرمان ربانی جل و علا صادر
گردید برای حفظ الواح که مشتمل بر کلمات عشره بود صندوقی ترتیب
کنند و الواح را در آنجا نهند و بر بالای آن صندوق قبه بزنند
در طول سی گز و در عرض ده گز و ارتفاع بیست گز و بعد از اتمام تحویل آن
تولیت مهمات صندوق و قبه و سراپرده بهارون علیه الصلوة
والسلام و ابنای هارونی تفویض کنند موسی علیه الصلوة والسلام
بموجب فرموده فرمان داد تا صندوقی از طلای احمر ساختند و قبه
از دیبای هفت رنگ نصب کردند و بگرد آن سراپرده زرنگار برپا
و مجموع آلات و اوانی از طلا و نقره ترتیب دادند و همه آنها بجواهر
ثمین و لآلی نفیس مرصع گردانیدند و خزانه الواح را صندوق الشهادة
نام کردند و قبه را هیکل خواندند و سراپرده را بالقوالج و لواحق
گفتند و مقام هارون علیه الصلوة والسلام و ابنای وی و خلفا
هارونی در اندرون سراپرده بحوالی هیکل مقرر گردانیدند و تعیین
مقام قربان و محل مجمر بخورات و عطریات تعیین نمودند و چون
از اتمام بیت المقدس فراغت یافتند نوری ساطع از آسمان پیدا
گرده بدان سرادق و قبه محیط گشته و بیرامون آن ابری سفید
در آمد و شعشعه و فروغ آن نور بمرتبه رسید که هیچ آفریده غیر موسی
و هارون را علیهما الصلوة والسلام دخول در خیمه میسر نمیشد
و نور اندرون قبه زیاده از نور سراپرده بود و در بیت

حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام بنی اسرائیل را فرمود تا قربانی
کنند و بنفس مبارک خود هفت روز قربانی کرد تا آخر ماه از مریدان هم
قیام نمود و چون صبح روز هشتم که غره نیسان بود طالع شد حضرت
موسی هارون را علیهما الصلوٰة والسلام طلب کرد و خلافت خود
با آن تفویض فرمود و آن شغل را بحسب وصایت در نسل او لعلنا لعبد
بطن مقرر گردانید و انارة قنادیل و تجمیر بخور و تولیت قربان والباس
ملابس معینه جهت اصحاب مناصب و غیر ذالک برای صیانت
وی مفوض ساخت و تمامت بنی اسرائیل را بر نمیعی اشتها فرمود
و مخالفت او و اولاد او را بر ایشان حرام گردانید و خون کسانیکه
خلاف هارون و فرزندان هارون نمایند مباح ساخت و بعد از ان
بار قربانی عظیم بجا آورده آتشی از آسمان فرود آمد و قربانیها را
تمام بسوخت و این روز را تعظیم کنند و فضایل بسیار گویند چه روز
یکشنبه است که ابتدای خلقت عالم درین روز بوده است و اول هفته و
غره ماه اول سال است و اول روزیست که مردم اجتماع نموده بزیارت
بیت المقدس حاضر آمدند و اول روزیست که جهت ولایت و خلافت
هارون علیه الصلوٰة والسلام قربان کردند و آتش فرود آمده همه
قربانیها احاطه کرد و چون بنو اسرائیل درین روز فرح و شادی بسیاری
ظاهر کردند و هارون امام کمال که غایت امنیت و نهایت آرزوی ایشان بود
متواصل شد الا بمرهم حادثه عظمی که موجب حزن و اندوه بسیار بود
روی نمود صورت واقعه آنکه دو پسر هارون که شایسته و نجیب بودند

در آن زمان که آتش از آسمان فرود آمده قربان بخورد با دستام پیش پدر
آمده دستوری خواستند تا مجمره بر بخور کنند و بمجلس نهند بعد از حصول
اجازت مگر قدری آتش غیر از آتش بیت المقدس برداشتند و بر بالا
بخور نهادند همان لحظه دودی از آن مجمر متصاعد گشت و بدماغ ایشان
راه یافت و در طرفة اثر ناکرده باطن آن دو برادرزاده را بتمام بسوخت
موسی و هارون علیهما الصلوٰة والسلام و مجموع بنی اسرائیل از وقوع
اینحال مضطرب گشته محزون و مجروح گشتند آخر الامر با ذیال مصابرت
تمسک نموده هر دو را با جامها و ملابس ایشان دفن کردند و روز
دیگر هارون پسر خورد خود را که به العازار موسوم بود ولیعهد خود گردانید
و در همین روز عامیل بن راحیل مقتول شد والقصه بده اما ذکر قتیل

بنی یعنی عامیل بن راحیل و برادری بن شراحیل

گویند عامیل مردی بود از بنی اسرائیل بکثرت مال و منال موصوف
و به بخل و امساک معروف و برادرزادگان فقیر داشت و چیزی
بایشان نمیداد آن دو برادرزاده اتفاق نمودند که عم را بقتل رسانند
و اموال او را بارث تصرف نمایند و فرصتی جسته عامیل را بزخم
کارد هلاک ساختند و در روایتی آنکه مر عامیل را دختری بود و برادر
زاده‌اش فقیر بود و بمال خویش طمع کارد هرگز این عم نسبت بوی سخا
نمی‌نمود برادرزاده گفت حیله نمایم تا او را هلاک گردانم و چون وارث
بغیر از من و دختر کسی دیگر ندارد دختر را در عقد خویش درآرم و تمامی
مال عم خود را تصرف نمایم روزی با عم خود گفت کاردانی رسیده است

بتجارت دستمالی آورده اند که در شهر بدو فروخت او سودی بسیار
بقیمت و چون در میان مردم بفقر و فاقه شهره فهم ازان متاع دستمالی
آن تخصیص بسبب چیزی و هم اگر موافقت شاهی با همراه یکدیگر بیکار روان سرای
برویم و چون تو به ثروت و غنا مشهوری رفتی با بازرگان بقسطنطنیه
و از همراهی سود و اسودی بدست آورده معیشت بتیسر بگذرانیم با جمله
عم را با خود بیرون برده بوادی در آوردند که نام آنوادی فیلدم
همراه
بود چون میان دو سبط از اسباط بنی اسرائیل رسیدند عم مانده
شده بود ساعتی باستراحت مشغول گشت برادرزاده فرصتی مغتنم
شمرده سنگ برداشت و سر عم بالسنگ فرو کوفت و آنگاه فریاد
برآورد که عم مرا کشتند و این سبط قتیل از ایشان بود با آن سبط دیگر
عداوت قدیمی داشتند بخصومت یکدیگر برخواستند و قضیه بموسی
علیه الصلوة والسلام رفع کردند بنا بر آنکه قاتل معلوم نبود و حکم قسامت
فرمود و چنانکه در شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بدان عمل
مینمایند و در تیسیر میگوید که حکم قتیلی که قاتل وی معلوم نبودی و
در میان دو دیه و یا دو محله یافتی چنان بود که آن دو دیه قیاس
کردندی بهر کدام نزدیکتر بودی ولی آن قتیل اهل القریه را جمع کردی
و استفسار نمودی اگر قاتل وی معلوم شدی قصاص کردی
و الا پنجاه نفر از اکابر القریه را بیاوردی و گاوی سرخ ذبح کردی
و آن پنجاه نفر بترتیب دست بر آن بقره مذبوح مینهادی و سوگند بخوردندی
باین طریق که بالله رب الاسباط العظمی الذی اسرائیل ما قتلناه و ما علمنا له

قاتلان چون سوگند نخوردند دیت المقتول بر ایشان ایجاب کردند
تفاوت میان شریعت ما و شریعت موسی علیه الصلوة والسلام همین ذبح
بقره است بعد از آنکه بحضرت موسی علیه الصلوة والسلام آن زمین
را پیمودند بیک قبیله نزدیکتر بود بهمان طریقه که مذکور شد دیت
بر ایشان ایجاب فرمود ایشان گفتند که ما دیت قبول کرده ایم
ولیکن قاتل وی نمی دانیم و برائت ذمه خود از حقتعالی استدعا
مینماییم و بواسطه اینحکم اختلاف در میان قوم پیدا شد با موسی
گفتند که چون کشنده عامیل را غیر از عالم الغیب کسی نمی داند دعا باید کرد
تا قاتل ظاهر شود موسی علیه الصلوة والسلام دعا فرمود وحی آمد
که گاوی بیابد کشت و مقداری از گوشت وی بر آن مرده زد تا زنده
شود و قاتل خود را نشان دهد قال الله تعالی و اذ قال موسی لقومه
ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة و چون ایشان خبر شنیدند و عقل
ایشان ناقص بود و این امر از قیاس دور استبعاد نموده گفتند
اتتخذنا هزوا القصه چون بیقین دانستند که ظهور قاتل موقوفست
بر ذبح بقره در تفحص گاو مبالغه نموده بنیاد الحاج کردند و صفت گاو
می پرسیدند تا کار بجایی رسید که جبرئیل علیه الصلوة والسلام نزول
کرده وحی آورد که چون بنی اسرائیل در تعیین اوصاف آن بقره
الحاج و مبالغه مینمایند بقرها تا گاوی بیابند که نه پیر باشد و نه جوان
و رنگش زرد و خوشرنگ بود و زراعت ناکرده باشد و آب نکشیده
باشد و گردنش کار سخت ندیده و در سمش ناپاک نخورده و از وقت

تولد تا بالکنون هیچ او مشاق مکلف نشده باشد و ابن عباس رضی الله
عنهما میگوید که اگر بنو اسرائیل در ابتدا استفسار اوصاف آن بقره مبالغه نمی‌نمودند
هرگاه که ذبح کردندی مقصود بحصول می‌پیوست وچون ایشان مبالغه
و الحاح بسیار نمودند لاجرم کار بر خود دشوار کردند تا گاوی بدین صفت
پیدا کردند و بقیمت غالی بدست آوردند و کیفیت واقعه گاو چنان بود
که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و مر او را پسر صغیر و آن مرد گوساله داشت
آن گوساله را بصحرا برد و با حقتعالی مناجات کرد و گفت خداوندا این گوساله
را بتو میسپارم تا فرزند من کبیر شود و از این گوساله منتفع باید بعد از آن
آن مرد فوت شد و آن گوساله در صحرا می‌بود تا آن کودک کبیر شد و گوساله
هر که با آن گوساله تقرب جستی آن گوساله از وی تنفر نمودی و هیچکس الفت نگرفتی
و آن فرزند ارجمند بغایت با دوست بمادر فرمان بردار بود و فقیر و مقل
الحال چنانکه روز بصحرا رفتی و هیزم آوردی و بفروختی و یک ثلث از
بها آن بروح پدر تصدق کردی و یک ثلث دیگر در نفقه خود و مادر صرف
نمودی و شب را تقسیم کرده بود ثلثی از شب بخواب بگذرانیدی و ثلثی
بطاعت حقتعالی و ثلثی بخدمت مادر و هرگز مادر را خلاف نکردی
روزی این فرزند منادی شنید در بنی اسرائیل که گاوی بدین صفت
کرا است که بهر بها که گوید بخریم پسر مادر را از آن حال حکایت کرد مادر گفت
ای فرزند ترا گوساله ایست بدین صفت که از پدرت میراث مانده است بفلان
مرغزار و اگر روزی تو باشد حق تعالی بتو رساند وچون نظرت بر آن
گوساله افتد ببالای بلندی برو و بگوی بحق خدای ابراهیم جل و علا

که پیش من آی و چون پیش تو آید بگوی بحق خدای ابراهیم جل و علا
که مرا مطیع و منقاد گردی و چون انقیاد نماید او را گرفته با خود بشهر آر
بعد از آنکه پسر بر طبق فرمان مادر رفت وصیت او عمل نموده آن گاو را بدست
آورده و بشهر می آورد در راه ابلیس با وی بصورت شبانی بیمار ملاقات کرد یعنی
پیش وی آمد و گفت مردی شبانم و گاوی داشتم که بر وی سوار میشدم
اکنون از من گریخته و من در طلب او بسیار دویده ام ضعیف و ناتوان
گشته ام و از نهایت ماندگی قوت بپیاده رفتن نمانده بر من رحم کن
و مرا برین گاو بنشان تا بمنزل رسم و در برابر این احسان که بمن میکنی
بری یک سر گاو دیگر بتو ارزانی دارم آن جوان در جواب وی گفت که
صاحب این گاو مرا اجازت نداده است که بکسی دهم گفت اگر مقصود از
طلب زیادتی است گاو را بده هم جوان ابا کرد و شیطان در بدل می
افزود تا بده گاو رسانید جوان قبول نکرد گفت مرا بر این گاو بنشان یا بهر
قدمی که گاو بردارد درمی بدهم گفت نمیشناسم گفت بهر قدمی دیناری
بدهم گفت نمیشناسم اگر همه ملکت دنیا بمن دهی قبول نکنم و صاحب این گاو
را خلاف نمایم ابلیس بنصیحت آن جوان در آمد گفت اگر تو آدمی مرا بنصیحت
تو حاجت نیست و اگر شیطانی اعوذ بالله منک ابلیس از وی بگریخت
و بصورت خوکی پیش آن گاو آمد گاو از وی ترسیده برمید جوان
همان سوگند که مادرش تلقین نموده بود بگاو فرو خواند باز گاو مر ورا
منقاد شد و ورا گرفته با خود بشهر پیش مادر آورده مادرش گفت
بیازار ببر و بفروش گفت بچند فروشم گفت بسه دینار بشرط رضا

من که مادرم جوان آنگاو را ببازار آورد فرشته بصورت آدمی
مرد را پیش آمد و گاو را خریداری کرد و گفت بچند فروشی گفت بسه
دینار بشرط رضای مادرم فرشته گفت بشش دینار بمن بفروش
بی رضای مادر گفت نفروشم و بخانه باز آورد روز دیگر مادرش گفت با
بشش دینار بفروش بشرط رضای من همان فرشته بخریداری آمد
و گفت بدوازده دینار بمن فروش بی رضای مادر گفت نفروشم
بی رضای مادر و باز آورد و دیگر روز مادرش گفت بدوازده دینار
بفروش بشرط رضای من جوان ببازار گاو را برد ملک تعالی همان فرشته
را بفرستاد و بیامد و گفت ای پسر مادر خود را سلام برسان و بگوی
که خریدار اینگاو موسی پیغمبر است علیه الصلاة والسلام باید که تا پوست
اینگاو پر زر نکنند نفروشی و روایات دیگر نیز بر وجوه مختلفه درینجا
بورود رسیده چنانکه بعضی از آن در تفسیر بحر الدرر و بعضی دیگر در تفسیر
حدایق الحقایق ایراد کرده ایم آنجا مطالعه باید کرد و القصه بنو اسرائیل
در بهای گاو متفق شدند و خریداران تعجیل نمودند تا قرار بدان یافت
که پوست گاو را پر زر سرخ کنند و بر بنیامین مادر و پسر راضی گشتند و
از مال مقتول آنگاو را بخریدند بعد از آن ذبح کرده یک عضو آن بر این
مقتول زدند حق تعالی که محیی الاموات است جل و علا بقدرت کامله آن مرده را
زنده گردانید برخاست و خون از رگها روی میرفت و بعد از آن گفت
که قاتل من برادرزادهای من اند که اکنون مدعی خون من ایشانند
مرا بجهت طمع در میراث کشتند این گفت و در حال بیفتاد و بمرد نقلست

که چون قاتل عامیل ظاهر شد و معلوم شد که هم وارثان وی بوده‌اند حقتعالی ایشانرا از میراث عم محروم گردانید و ایشانرا بقصاص حکم فرمود و یهود گویند که آنگاو را سوخته خاکسترش را تسلیم الیه بار وی کردند تا هر نوبت که مثل القضیه روی نماید ازان خاکستر شوقه بری بر مقتول زنند تا قاتل و قاصد معلوم گردد و دلی مدید این معجزه درمیان بنی اسرائیل قایم بود و علما میگویند که پیش ازین واقعه قاتل از موروث مقتول خود میراث می برد ازان روز باز منسوخ شد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرث قاتل بعد صاحب البقرة و این حکم مثل الیع مانده تا بروز قیامت و این قول امیر المومنین عمر و علی و عبد الله بن عباس و سعید بن مسیب و عروه و شعبی است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بدانکه اهل اشارت را درین قصه اشارات و نکات است اشارت اولی قاتل عامیل را قبل موروث وی باعث دو چیز بود یکی حرص مال عم و دیگر شهوة تزویج عم این دو صفت ذمیمه و بلا بیان داشتند تا حق وین و دیانت فرو گذا و بقتل آن بیگناه مبادرت جست لاجرم حقتعالی او را از هر دو محروم ساخت و جان نیز در سر و کار او کرد تا دانی که بمقتضای این دو ذمیمه عمل نمودن موجب خسران وین و دنیا است و در صحف ابراهیم خلیل علیه الصلاة والسلام آمده است که مهلاً مهلاً یا ابن آدم فان الرزق مقسوم والحریص محروم والبخیل مذموم والحسود مغموم والبلیا لا تدوم والرزاق هو الحی القیوم اشارت ثانیه اگر کسی سؤال کند که حقتعالی قادر است بر زنده کردن بی واسطه پس حکمت چه بود که امر بذبح

بقره فرموده جواب آنست که حکمتهای حق تعالی بسیار است و عقول
بشر از ادراک شمهٔ ازان قاصر اما آنچه در تفسیر کبیر و انوار التنزیل مذکور
است که در ذبح بقره فواید بسیار بود فایده اولی آنکه در وی
نوع تقربی بود بجناب قدس خداوندی جل و علا فایده ثانیه نفع فقرا
باکل لحم وی فایده ثالثه برخوردار شدن یتیم باخذ ثمن وی که مستوفی
فایده رابعه آنکه تنبیهی باشد مر طالبان را که چون خواهند بمقصود خود واصل
گردند البته بتقربی اقدام نمایند تا ببرکت آن بحصول مراد فایز آیند
فایده خامسه آنکه تا امت حبیب علیه الصلوة والسلام ازین واقعه عبرت
برگیرند و در تحصیل امور تشدد ننمایند و در امتثال اوامر مسارعت
ورزند و تفتیش بسیار و تکثیر سوال نکنند فایده سادسه تا برکت شفقت
و احسان نسبت بوالدین معلوم شود که صاحب بقره را ببرکت خدمت
مادر این دولت میسر گشت فایده سابعه تا بر ارباب بصیرت و اصحاب
ذکا و فطنت محقق گردد که موثر در آثار مسبب است نه سبب زیرا که رسیدن
عضو مرده بمرده ممکن نیست که موجب حیات تواند بود پس تاثیر قدرت حضرت
سبحانه و تعالی است اشارت ثالثه اگر سایلی پرسد که حکمت چه بود در تخصیص بقره
از میان سایر قرابین جواب این سوال از سه وجه است وجه اول آنکه
تقرب بقرابین نزد ایشان هیچ یک بفضیلت بقره نبود لاجرم از برای
احراز آن فضیلت بان مامور گشتند وجه دوم آنکه پیش ازین امر
بعبادت عجل بعضی اشتغال نموده اند و محبت او در قلوب ایشان مرکوز
می بود که و اشربوا فی قلوبهم العجل و بعد ازان بجناب خداوندی جل و علا

رجوع کرده بعبادت حضرت او اقدام نموده اند حقتعالی خواست تا ایشانرا
بذبح محبوب ایشان بیازماید تا حقیقت توبه ایشان ظاهر گردد و انقطاع محبت گاو
از صمیم قلب ایشان معلوم گردد کذا فی التیسیر و حسیب آنکه تا جزای اوی
بآن یتیم محسن بجا آورده پدر واصل گردد که گاو وی بآن صفت که گویند که در زر
زمین مران یتیم را بود و بس والله تعالی اعلم بحکمة اشارات الهیات
اهل التحقیق شیخ عبدالرزاق کاشی قدس سره در تفسیر حقایق التاویل
آورده است که چون البقره اشارت بنفس حیوانی و ذبح او کنایت
از قطع و قمع وی از هوای وی که آن هوا قایم مقام روحست هر دو را
بسکین ریاضت و خنجر مجاهدت و شیخ المشایخ روزبهان قدس
الله تعالی روحه العزیز در تفسیر عرایس آورده است که حقتعالی امر
فرمود بقتل زنده از برای احیا مرده تا مر سالکان طریق تحقیق را
تنبیهی باشد که دل مرده را زنده کردن بنور معرفت میسر نگردد مگر بعد از
قتل نفس بانواع اجتهادات و ریاضات بحیثیتی که از ذات سالک
همین شکلی ماند عاری از کل صفات چنانکه هیچ اثر از آثار صفات
نفسانی بجهت بقا صورت غیر از حقیقت روحانی نگردد بصورتی ماند
بی حقیقت و دل حقیقی گردد بی رسم و آنچه در قصه گاو منفی با جمیع صفات او
که در قرآن مذکور است و صفات نفسانی مناسب آن در تفسیر حقایق التاویل
مفصلاً ایراد نموده ام اینجا همین قدر اکتفا افتاد و بعض از مفسرین
چنانکه قوم موسی را علیه الصلوة والسلام گفتند که زنده را بکشید تا
مرده را زنده گردانیم ترا میگویند که نفس زنده را بشمشیر مجاهدت بکش بعد قوی

شریعت تا دل ترا زنده گرداند تا بنور شریعت زنده و هر که بنور شریعت
و روح انس زنده شد بحیات طیبه رسید که هرگز مرگ بآن نرسد
طریقت جنید بغدادی قدس سره یکی از دوستان خویش را که از دنیا انتقال کرده
بود غسل میداد درویش انگشت مسبحه بگرفت جنید گفت ای بنده
جوابداد که او ما علمت انا الموت بل نقل من دار الی داره زندگی
و مرگ اگر دانی که چیست زندگی مرگست و مرگت زندگیست و هر که
اندر عشق میرد زنده شد و جاودانی زنده پاینده شد عاشقان را
موت نی فوت فناست بلکه نقطه زین سرا تا آن سرا است نیم
جانی برفشان در راه عشق و صد هزاران جان ستان از شاه عشق
بساط سخن بدانکه ده طایفه مرده بودند ملک تعالی بکمال قدرت
خویش زنده گردانید از برای هشت چیز اول عزیر بود علیه الصلوة
والسلام که او را زنده گردانید از برای کشف شبهت فاماته الله
مائة عام ثم بعثه دویم قوم اشموئیل بود علیه الصلوة والسلام که ایشان
را زنده گردانید از بهر شفاعت الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم سیوم
آن هفتاد کس بودند از قوم موسی علیه الصلوة والسلام که ایشانرا
زنده گردانید از برای دعوت ثم بعثناکم من بعد موتکم چهارم صحاب
کهف بودند که ایشانرا زنده گردانید از بهر فضیلت ثم بعثناهم لنعلم
ان وعد الله حق پنجم زنده گردانیدن موتی بود بدعای عیسی
علیه الصلوة والسلام از بهر حجت واحی الموتی باذن الله ششم

زنده گردانیدن مرغان بود از برای ابراهیم علیه الصلواة والسلام بجهت تاکید خلتش ثم ادعهن یاتینک سعیا هفتم زنده گردانیدن عامیل بود بواسطهٔ بقره از برای عدل و حکومت فقلنا اضربوه ببعضها هشتم زنده گردانیدن زمین هست بعد از موت از برای دفع شبهت و یحیی الارض بعد موتها نهم زنده گردانیدن خلایق هست در روز قیامت از برای عرض و محاسبت و عرضوا علی ربک صفا دهم زنده گردانیدن دل مرده است بنور معرفت از برای اظهار لطف و رحمت او من کان میتا فاحییناه للشیخ الرومی قدس سره مرده بودم زنده شدم گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم گفت که دیوانه نه لایق اینخانه نهٔ رفتم و دیوانه شدم سلسله دررزنده شدم تا بشر جان یافت دلم نور بخشان یافت دلم اطلس جان یافت دلم دشمن این زنده شدم گفت مرا دولت او راه مرو رنجه مشو زانکه من از لطف و کرم سوی تو اینده شدم ذکر توجه بنی اسرائل بصوب بریهٔ فاران و واقعات آن علما فن تواریخ چنین ایراد فرموده اند که در غره ماه اپ حضرت موسی علیه الصلواة والسلام مامور شد بانکه لشکر خویش را شمار کرده بر وفاتر ثبت فرماید آنحضرت لفرموده عمل نموده از بیست ساله تا پنجاه ساله بشمار در آورد ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند و برای انکه از بیست کمتر و از پنجاه زیاده بودند و چون

از همه فراغت حاصل آمد ابری که سایه بر ایشان افکند حقتعالی
برای ایشان فرستاد و مقرر آن بود که هرجا آن ابر روان شود
بنی اسرائیل تابع آن سحاب باشند و هرجا که توقف نماید آنجا
ساکن گردند تا آن ابر تردد می‌نمود و بنی اسرائیل در سایهٔ آن ابر
میرفتند تا در بریهٔ فاران قرار یافته بنی اسرائیل نیز عسکر خود
آنجا مستقر ساختند و رخت اقامت دران بیابان انداختند و گویند
که شعیب پیغمبر علیه الصلاة والسلام دران اوان از مدین در بریهٔ
فاران بزیارت موسی علیه الصلاة والسلام تلقی حضور ارزانی
فرمود و بزیارت یکدیگر بهجت و شادمان گشتند و حضرت موسی
علیه الصلاة والسلام از برای وی مهمانی عظیم و ولیمهٔ جسیم ترتیب
فرمود و هارون را علیه الصلاة والسلام با سایر ملیه و احبار
و عظما و اکابر بنی اسرائیل در ان ضیافت احضار فرمود و بواسطهٔ
ترتیب امور ضیافت تردد بسیار بکلیم الرحمن علیه الصلاة والسلام
راه یافت حضرت شعیب علیه الصلاة والسلام چنان دید که بر
هر سبطی را شخصی که بجمال تدبیر و کیاست و اصابت رای و
فراست و مردانگی و فرزانگی متفرد باشد نصب کرده اند و در حل
و عقد مهمات ایشان مطلق العنان سازد و مهم جیش و کار جهاد
در عهدهٔ او کند تا تفرقهٔ خاطر و تردد باطن حضرت موسی علیه الصلاة
والسلام را تخفیفی پیدا آید و موسی علیه الصلاة والسلام باستصواب
شعیب علیه الصلاة والسلام دوازده نفر اختیار نمود و نقابت با ایشان

هر سبطی یکی ازان رؤسا بتفویض نقیب فرمود و اسامی آن دوازده
نقیب در عرائس امام ثعلبی رحمه الله تعالی مذکورست بعد ازانکه
تعیین النقبا به اسباط بنی اسرائیل مقرر و متحقق گشت مدت هفتاد
و نه روز در بریه فاران اقامت نمودند در روز هشتم از ماه آب
فرمان شد که تجهیز لشکر کرده بدیار شام روند و اراضی مقدسه را از دست
جبابره و عمالقه مستخلص گردانیده متصرف در آرند و مطلقا از بسط
جسم و ضخامت بدن و افراط قوت جباران نیندیشند که بحفظ
ربانی جل و علا و نصرت آسمانی مدد و معاون اهل توحید خواهد بود
و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بموجب وحی سماوی
بکارسازی حرب عمالقه مشغول شد و بعد از ترتیب و تنسیق امور
لشکر باتفاق بنی اسرائیل روی بدیار جباران نهاد ذکر رحلت
بنی اسرائیل از بریه فاران بجانب بیابان قادیش
و مقابله حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با جبابره
شام و ابتلای قوم او ببلیه و حوادثی که دران ایام
دست داده قال الله سبحانه و تعالی و اذ قال موسی
لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا
و آتاکم ما لم یؤت احدا من العلمین یا قوم ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم الی آخر الآیات و بزرگان را در تفسیر ارض مقدسه
که درین آیت مذکورست اختلاف افتاده است مجاهد میگوید
رحمه الله تعالی که طور سینا و حوالی آنست مقاتل میگوید رحمه الله تعالی

که ایلیاست و بیت المقدس و کلبی میگوید رحمه الله تعالی زمین دمشق و
و فلسطین و بعضی از زمین اردن و ضحاک میگوید رحمه الله تعالی
که رملیست و اردن و فلسطین و تدمر و قتاده میگوید رحمه الله تعالی
که مراد از شام شام است و عکرمه و سدی رحمهما الله تعالی میگویند
که مراد زمین اریحا است و گویند که باعث برین امر که حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام متوجه بآن زمین مامور شد آن بود که چون
ابراهیم علیه الصلوة والسلام از بنا خانه کعبه فارغ شد حق تعالی
فرمود که بر کوه ابوقبیس برآید و نظر مبارک بر اطراف و جوانب
ارسال فرماید هرچه در نظر شریف آنحضرت درآید از آن اراضی
مجموع مخلص از آن اولاد او باشد و چون بر آن کوه برآمد
اراضی کنعان و اردن و بعضی از دمشق و فلسطین منظر میمون آنحضرت
شد و بامر الهی جل و علا در آن ساکن شد و عمر شریف در آن زمین
پاک گذرانیده همانجا بدار بقا رحلت کرد حق تعالی بموسی علیه الصلوة
والسلام وحی فرمود که ای موسی زمین مصر جای شما نیست شما را بهمان
زمین که میراث آبا و اجداد شماست رحلت میباید نمود و قوم را چون
بسبب میل اقامت در مصر راجح بود و تشبث بذیل اعذار مینمودند تا
موسی علیه الصلوة والسلام ایشان را بحفظ و حمایت و فور عنایت
حضرت جلال احدیت سبحانه و تعالی دل قوی گردانیده با همسفری
ترغیب دادند فاما آنچه از جمله ضروریات معیشت ایشان بود از موسی
علیه الصلوة والسلام مستدعا نموده گفتند که ای موسی مسافران را

از جمله چیز چاره نیست مرکب و زاد و راحله و طعام و شراب و بیابان ما و شام همه بیابان خونخوار و وادی جانسپار است حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت ان ربکم یجعل لکم من امرکم یسرا و هو جا وانه ارحم بکم من انفسکم یعنی پروردگار شما بر شما آسان گرداند چرا که نسبت بشما از شما بخود مهربان تر است گفتند پس از حضرت او استدعا کن تا از برای ما طعام و شراب و کسوت و راحله ایشان فرماید و از برای ما درین بیابان سایبانی نصب کند تا از آفتاب و حرارت آن مصون و محفوظ مانیم و در شبهای تاریک مشعله از نور برای ما ترتیب فرماید تا ظلمت شب را بان مندفع گردانیم حقتعالی بموسی علیه الصلوٰة والسلام وحی فرمود یا موسی شنیدم آنچه بنی اسرائیل گفتند من میفرمایم آسمان را تا برای ایشان من ببارد و با شهر و بادات من عبارت از ترنجبین و لیکن ترنجبین که طعم وی طعم نانی بود بروغن و عسل آمیخته مقرر بر آنکه هر فرد از افراد بنی اسرائیل از آن پیمانه زیادت اختیار نکنند چندانکه قوت یکروزه بودی و در روز جمعه دو پیمانه بگرفتندی تا حصه شنبه نیز مهیا شود تا شدی که در شنبه این وظیفه در خزانه غیب مخزون بماند و در روایتی آنکه این من را بر مثال آردی رشتند و نان می پختند و آنگاه تناول می نمود و طعم وی مثل شهدی بود که بروغن و شیر سرشته باشند و دیگر حقتعالی فرمود که ای موسی امر کنم مر باد را تا از برای ایشان سلوی بیرون آید و سلوی

بروایت مشهور حلیست که او را سامانی گویند و سامانی را انگبین تفسیر
کرده اند و بعضی بکبوتر تفسیر نموده اند و بعضی روایات پخته
و بریان می آمد و بعضی روایات نحو دیگر میکردند و تناول مینمودند
و مقرر آن بود که در وقت دمیدن صبح قوت یکروزه از ان طعام
بر دارند که اگر او از قوت تجاوز نمودی و در تحصیل آن مبادرت
نمودی حق او در آن روز فوت شدی و اگر زیادت از قوت یکروزه
اختیار کردی البته گندیدی و ضایع گشتی بعد از ان فرمود با موسی
ان سنگ که در وقت ترخیص ثیاب جامها تو برداشته میرفت تا الان
فرموده بودیم بمحافظت وی همان سنگ از توبره بیرون آر
و عصا بر وی می بزن تا بقدرت خویش آب خوشگوار از ان سنگ
بیرون می آریم تا اسباط هر یک برای خود از ان آب بر میدارند
و دیگر ابر را فرمان دهیم تا بر ایشان سایه اندازد و هر جا سیر کنند
با ایشان سیر کند و هر جا اقامت نمایند بایستد آنگاه بموسی
علیه الصلاة والسلام جهت لباس خود و اهل و عیال استغاثه نموده
بودند حقتعالی اجابت دعاء موسی علیه الصلاة والسلام نموده
فرمود که جامهای کهنه ایشان را که از ان سنگ انبجاس یابد شستن گیرند
تا بحالت نخست باز آید و چون وسخ و چرک گیرد باتش اندازند تا سفید
و پاک گردد و بعد از ان اراده الهی جل و علا متعلق بدان شد
که هر طفلی از مادر متولد گردد با جامه آید چندانکه او نشو و نما یابد جامه
نیز موازی قامت او در طول و عرض بیفزاید چون حضرت موسی

علیه الصلوٰة والسلام این وعده از حضرت حق سبحانه تعالی یافته با ایشان می‌گفت و
خاطر ایشانرا تسلی میداد تا حاصل آمد آن هنگام با موسی علیه الصلوٰة والسلام
قدم در بادیه تیها نهادند حق سبحانه وتعالی بمقتضای وعده خود عمل فرموده این
نعمتها بایشان عطا میفرمود و مدتی برین نسبه بسر گذشت تا باز پیش موسی
علیه الصلوٰة والسلام شتافتند گفتند که مدتیست که طعام ما از من و سلوی مقرر گشته
و اکنون بواسطه تقریب طبع باین طعام نتوان گذرانیدن و ما را عدس و پیاز و
بقول نباتات ارضی هم هست دعا کن تا ازان بعضی یابیم و بدان خورسند
شویم وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا
مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا حضرت
موسی را علیه الصلوٰة والسلام ازین التماس ملالت روی نمود و گفت
أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ و بطریق توبیخ و تمسخر گفت
اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ یعنی اگر خواهید بمصر روید که اینها آنجا
آید زهی قوم جاهل که نباتات ارضیه را بر مائده سما و تفضیل مینهند
و طعام جسمانی را بر مائده روحانی ترجیح میکنند و موسی و هارون
علیهما الصلوٰة والسلام از فرط جهالت بنی اسرائیل و قساوت قلوب ایشان
تنگدل گشته بر آن شدند که از میان قوم بیرون روند و اینجاهلان
بی عاقبت را بحال خود باز گذارند اما چون انبیاء را علیهم الصلوٰة والسلام
صبر و تحمل در مهمات از لوازم است بآن سخنان موحش التفات ناکرده
دست در عروه وثقی شکیبائی زدند و منتظر امر الهی جل و علا می‌بودند تا
از ورای پرده غیب چه خبر بعالم ظهور می‌آید و چون نزدیک مدینه اریحا

رسیدند جبریه فارس نزول کردند حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
فرمان داد که آن دوازده نفر که نقباء قوم منسوب بودند به تجسس
وتفحص بلاد عمالقه روند وکیفیت اوضاع ایشان معلوم کرده زود
باز آیند ونقباء اثنی عشر متوجه دیار آن طایفه گشتند قال الله تعالی

ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا چون
نقبا نزدیک دار الملک جباران رسیدند بروایتی اشهر عوج بن عنق که بضخامت
جثه وعظمت بدن از سایر آن جباران امتیازی داشت بدیشان باز
خورد وحال آنکه پیش از این واقعه در میان جبابره شهرت یافته بود که طایفه
از جانب مصر بمحاربه ایشان می آیند وهمان ساعت عوج این دوازده
نقیب را گرفته در آستین خود در آورد وبروایتی در دامن خود افکنده بحضور
پادشاه آورد که اینک این جماعت از آن لشکر اند که بمحاربه ومقاتله ما می آیند
وچنین گویند که طول قامت هر یک از نقبا مذکوره از دوازده گز وعرض
از پنج گز وشش گز کمتر نبود ولیکن در جنب جثه هر یک از آن عادیان بزرگتر
از عصفوری نمی نمودند واز ابن عمر رضی الله تعالی عنهما منقولست که طول قامت
عوج بیست وسه هزار وسیصد وسه گز بود بدراع ملک که از دراع عامه بقدر یک
قبضه زیادت بود وماهی از قعر دریا بدست آوردی وبر تابه خورشید
بریان کرده تناول نمودی ودر طوفان حضرت نوح علیه الصلوة والسلام
در کشتی راه نیافت هر چند آب بر کوهها ارتفاع یافته بود از زانوی عوج
در نگذشته بود وعمر وی سه هزار سال وسیصد وشصت اورا بدست حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام هلاک گردانید چنانچه در محل خود بیان کرده شود

و مادر این عوج عنق بود و عنق دختر آدم بود علیه الصلوة والسلام چنین گویند
وی بسیار بزرگ بود چنانکه هر جا نشستی یک جریب زمین را احاطه کردی
و درازی هر انگشت وی سه گز بود و بر سر هر انگشت دو ناخن داشت تیز چون داس
و او اول کسی است از اولاد آدم که در دنیا فساد کرد و ارتکاب فواحش
نمود و او بود که حق تعالی باران بر وی گماشت هر یکی به بزرگی فیل
و کرکسان هر یکی به جثه اشتری و کرکسان هر یک بطرفی تاختند او را
بشناختند از کثرت فعل ناپسندیده هلاک گردانیدند و بعضی گفتند
الی القصه روایت چنین است که چون عوج بان نقبا رسید اثنی عشر را گرفته و
ایشان را در دامن کرده بخانه آورد و پیش زن خود بر زمین ریخت و
گفت ببین که این نوع مردم با این هیئت و صفت [illegible] بقتال ما می آیند
خواست که ایشان را بزیر قدم درآورده پایمال گرداند زن گفت که مصلحت آنست
که ایشان را بمیان قوم بازفرستی تا عظمت و هیبت و کثرت قوت قوم ما را با
لشکریان خویش بازگویند عوج سخن زن قبول کرده ایشان را رها کرد و ایشان
از اخبار و آثار و غرایب و عجایب آن شهر خواستند که چیزی معلوم کرده
بمیان قوم خود خبر بازگویند بباغها و میوه های ایشان گذر کردند هر
خوشه انگوری ایشان را بزرگی بمرتبه بود که پنج نفر از دست با قوت بایستی
که تا او را برداشتی خوشه را چوب در میان آورده چند نفر برداشت
و بحرمت می بردند و یکی پوست انار را از دانه تهی کرده پنج نفر یا چهار نفر در درون
آن نشستن توانستی القصه نقیبان بعد از مشاهده احوال و معاینه هول
[illegible] بجانب اسرائیل مراجعت نمودند و در اثنای راه با یکدیگر

نفر دیگر [illegible] که هیچ روی مهابت [illegible] ایشان را
بغیر از موسی و هارون علیهما الصلوة والسلام با دیگری حکایت نکنند
چون بنی اسرائیل مردمی ضعیف البدن ضعیف الرای قلیل الهمه بودند و
دل تنگ چون حال این طایفه را معلوم کنند از حرب تخلف نمایند و آن موجب ابتلا
و سبب نزول بلا گردد و نقبا بلشکرگاه آمده ده نفر از ایشان نقض عهد
نمودند و شوکت ذات و عظمت جسامت عمالقه را با بنی اسرائیل در میان
نهادند و اما یوشع بن نون و کالوب بن یوفنا در کتمان آن سر کوشیدند
و لشکر موسی علیه الصلوة والسلام ایشان را نصیحت کردند و دلداری داده
بنصرت و فیروزی وعده فرمودند بجایی نرسیدند و چندانکه یوشع
و کالوب زمین شام را مدح گفتند و ایشان را برفتن ترغیب نمودند جبابره
جبابره را سهل انگاشتند مطلقا بسخن ایشان التفات ننمودند و بنی اسرائیل
متفق الکلمه گشته گفتند هرگز مباد که ما در آن شهر در آییم [illegible]
دریا را طمع کنیم که ما را قوت مقاومت ایشان نیست و با موسی علیه الصلوة
والسلام گفتند که اگر ترا میل حکومت و تصرف آن بلاد هست اذهب انت
و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون موسی علیه الصلوة والسلام از تمرد
قوم در غضب رفته سر بسجده نهاد و گفت رب انی لا املک الا نفسی و اخی
فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین و یوشع و کالوب نیز از غایت الم
و ضجرت که بواسطه جهالت و قساوت بنی اسرائیل بدیشان راه یافته بود
جامها بر تن چاک زدند و سر بسجده نهاده بحضرت عزت جل و علا بنالیدند
و در این اثنا ناگاه ابری در هوا پدید آمد و خطابی صریح از آن سحاب

نازل شد که یا موسی این شعبه بنو اسرائیل تا کی عصیان ورزند و تا
آیات واضحه مرا انکار کنند اکنون همی اندیشند که یکبار از طرفة العینی همه را
هلاک کنم و از بهای توبیخ و تعذیب دیگر اضعاف اینها پدید آورم حضرت موسی
علیه الصلوة والسلام گفت یا رب اگر از کمال قهاری و نهایت انتقام خود
این شعبه را هلاک گردانی در مکافات توبیخ عصیان پدید شیاید اما بر اشتیاق
بعد از اینها بیایند و افنا و اعدام ایشان را بشنوند سبب تشنیع
دعای مرا دانند و گویند که موسی قوم خود را بحرب نتوانست پس بدعا
هلاک گردانید آنگاه گفت یا رب صبرک طویل و نعمتک کثیر و انت الغفور الرحیم
فاغفر لهم ولا تهلکهم نعمتک چون مناجات معروض جناب قدس کردانید
دیگر باره خطاب آمد که یا موسی دعای تو اجابت کردیم و گناه ایشان بتو
بخشیدیم فاما چون فاسق شان خواندی از عزت و جلال خود که غیر از بندگان
خاص من تو و برادرت هارون و کالب بن یوقنا تمامت بنی اسرائیل
را درین بادیه متحیر و سرگشته نگاه دارم و بگذارم تا اجساد این جماعت در
بیابان نابود گردند و روزگار شان بخواری هر چه تمام تر سپری گردانم
و بعد از ان مخاطبات احزار آن ده نفر که خبر عمالقه را افشا کرده بودند هم
فرو ریخت و اجسام ایشان بگداخت و چون آب روان گشته با عماق
زمین منتقل گشت و بنو اسرائیل در آن بادیه ماندند و در بلا و جلا و فنا
و عنا ماخوذ و مصاحب آمدند و باندک فرصتی حضرت منتقم جبار جل جلاله
نامرادی و ذلت و خواری و مسکنت بر ایشان گماشت و روز بروز
محنت و بلیت بر بنی اسرائیل مضاعف میگشت تا در مدت چهل سال قریب

جماعت که در بیابان فاولیتیش بسر می بردند مافوق بیست ساله و
دون پنجاه ساله همه منعدم و فانی گشتند و یک نفر از ایشان خلاصی
نیافت مگر یوشع و کالوب و در روایتست که بعدد هر چه از بنی اسرائیل
فانی گشتند همان مقدار از نسل ایشان پدید آمد چنانچه در وقت خروج
از تیه شمار لشکر که مساوی بود در تعداد ایشان در وقت دخول
در تیه بی زیادت و نقصان و ذلک بقدرة الله تعالی الملک المنان
جل جلاله و عم نواله و علما را در سبب احتباس بنی اسرائیل در تیه اقوال است
بیشتر بر آنند که سبب ماندن بنی اسرائیل در آن بیابان دعای
بلعم بن باعور بود و ایشان بود که چون عوج بن عنق مر آن دوازده
نقیب را گرفته پیش فابوس نام برد که قد وی صد و پنجاه گز بود و
عرض وی هشتاد گز و با ملک گفت که اینک این نوع ضعفا بقصد هلاک
و استیصال ما آمده اند میخواهم که جمعی از لشکر خود بفرستی تا لشکر ایشان را
احاطه نموده مقدار عسکر ایشان تحقیق کنند آن هنگام من بسنده ام
هلاکت ایشان را فابوس جمعی را فرستاد تا لشکر موسی را علیه الصلوة
والسلام مقرر کرده خبر آوردند که عسکر ایشان فرسنگ است در فرسنگ
عوج کوهی برید بر دو فرسنگ مقدار فرسنگ در فرسنگ بسر نهاد و بدست پنجاه ده
بعزیمت قتل و هلاک لشکر موسی علیه الصلوة والسلام آهنگ نمود حق تعالی
هدهد را الهام فرستاد تا بدریای که معدن الماس است در آمد و بمنقار
الماس گرفته بدستی سر آن لعین سوراخ کرد آن گرفته و بفرمان خدای
جل و علا آن کوه را سوراخ کرده در گردن آن لعین بگسستند چنانکه

که عوج را مجال آن نماند که براست و چپ نگاه تواند کرد حق تعالی
بموسی علیه الصلوة والسلام وحی فرستاد که ای موسی دشمن ترا بدین طریق
مقید گردانیده ایم و خلق را از اعلال هیئت بجلال قدرت بر گردن وی نهاده
ایم اگر با دشمن دست بردی خواهی نمود وقت است حضرت علیه الصلوة والسلام
عصا بر داشته بطلب وی بیرون آمد چون او را بدین حال مقید دید
و قد مبارکش ده گز بود و عصا نیز ده گز و مقدار ده گز دیگر بر جست و عصا
بر کعب وی زد تا وی از پای در آمده و بقتل وی مبادرت نمود بعد از آن
حق تعالی خوف و خشیت در دل عمالقه نهاد تا از موسی و لشکر وی ترسان
پادشاه ایشان قوم خود را خوانده با ایشان در امر موسی علیه الصلوة
والسلام و لشکر وی مشورت نمود و گفت که اینها قومی اند که بهر مملکتی که
روی در آورده اند آن بلاد را مسخر گردانیده بر اهل آن بلاد استیلا می
یابند و واقعه عوج و هلاک وی بر دلیل قول خود آورد قوم وی گفتند
هر گاه عمالیق که گروهی اند با قوت و شوکت با این قوم محاربه و مقاتله
مقاومت نتوانند نمود ضرورت است که دست بذیل امداد و اعانت امور غیبیه
باید نمود و استعانت بهمت و ادعیه صلحا و گوشه نشینان باید کرد و از جمله
اینها کسی که مرویست در نواحی مملکت تو کسی است بلعم بن باعورا بن لوط بن
هاران بن تارخ گویند و این تارخ آزر است پدر ابراهیم علیه الصلوة
والسلام و وی مرویست که هفتصد سال زاهد و گوشه نشین بود اسم اعظم
مر ورا دست داده و دعای وی مستجاب است وی را اینجا باید آورد تا
برین قوم دعا کند تا از کید و مکر ایشان محفوظ مانیم پادشاه ایشان

که موسوم بود به بالق بن صافور بلعم باعورا را طلبید و با وی تملق نمود
گفت که ای بزرگوار در دین ملت که بشرف جوار تو مشرفیم و دقایق
حسن مجاورت با قوم عی داشته ایم و اینک یعنی موسی علیه الصلوة
والسلام بر زمین ما روی آورده و در صدد استیصال و افنا و جلای
ما است و چنانچه مملکت مصر را بر فرعون فاسد گردانید اکنون مملکت
ما را نیز خواهد که همچنان سازد و اکنون ملتمس از تو آنست که روی بدعا
آوری و بر ایشان دعا کنی تا ببرکت اسم اعظم شر ایشان از ما دفع
گردد بلعم گفت من چگونه بر وی دعا کنم و حال آنکه دین وی موافق دین
و وی پیغامبر بنی اسرائیل است اینکار مناسب احوال من نیست این
گفته باز بصومعه خود مراجعت نمود و گویند استدعا قوم و استغفا
وی چند نوبت تکرار یافت تا بعد از آن ارکان مملکت با پادشاه
گفتند که ما چنین شنیده ایم که ویرا زنیست جمیله و بلعم از قول و فرمان
وی تجاوز نمی نماید با آن زن تقرب باید جستن و هدایا و عطایا
بر آن داشتن تا بلعم را بر دعا دلالت کند و مقصود بحصول پیوندد گویند
کاسی از زر سرخ پر از جواهر کرده نزد آن زن فرستادند و
گفتند چنانچه مرد اطاعت فرمان اهل خود نماید اطاعت تحصیل ملتمس
ملتمس آنکه بهر طریق میسر گردد شیخ را بر آن واداری تا در حق طایفه که
استیصال ما بدینجانب توجه نموده اند دعا کند تا از شر ایشان باز رهیم
زن آن هدایا را قبول نموده پیش بلعم آمد و بطریق خداع سخنان آمیز
خود انشا می افکندن گرفت گفت ای شیخ اکبر دم چندین سال است

که تو در میان ایشانی و هرگز از تو هیچ چیز استدعا نکرده اند و هیچ آفریده
بتو رجوع ننموده اند و اکنون بیاد شد قومی مر ایشان را پیش آمده و بتو التجا
نموده اند صواب نیست که سخن ایشان رد کنی و در کفایت مهم ایشان کوشش ننمائی
بلعم عذر خویش رسانید و زن گفت حق تعالی مکافات خیر دوست
دارد و احسان در باره اصحاب مستحسن شمارد بلعم گفت مرا از غیب دستور
نیست که بر این قوم دعای بد کنم زن گفت که دیگر نوبت استخاره نموده بیرون
و اگر حق تعالی این امر را مکروه دارد ترا از دعا باز دارد و مبالغه میکرد
تا شیخ برانان خود سوار شد و بنیت دعا بیرون آمده بمیان
دو کوه رسید حق تعالی فرشته از آسمان بفرستاد و تا میان این دو
کوه را ببال خود سد و دگر دانید و راه بر بلعم ببست چون بلعم مشاهده
این معنی نمود دانست که اجازت نیست لاجرم مراجعت نمود و زن را
کیفیت واقعه بیان کرد زن باز وسوسه آغاز کرد و گفت شاید انسداد
طریق بسببی دیگر بوده باشد ترا بدعا دشنام التجا باید کرد و بعد از آن
از حق تعالی استیذان نمود و شاید که اجابت دهند پس بسبیل تمام از عالم
عالم غیب تحقق بپذیرد بلعم بنماز و دعا پرداخته استخاره نمود و در واقعه
دید که مرو را گفتند این دعا صواب نیست و لیکن ان شئت فافعل اگر خواهی
بکن و در دو این امر مبنی بر وعید بود چون واقعه نمود زن گفت
زن گفت ای بلعم این اجازت است نه وعید ترا درین امر مخیر گردانیده
اند و اگر چنانچه نخواستندی مکروه داشتی ترا زجر و منع کردندی لا بفعل بلعم مستغفر
بکلام زن گشته بیرون آمد و متوجه عسکر موسی علیه الصلوة و السلام

گفت چون حضرت موسی را از دور دید و توجه ایشان بجانب شام
معلوم کرد بر موسی و قوم وی شب باسم اعظم نموده نفرین کرد و حقتعالی
بحرمت اسم اعظم دعاء وی مستجاب گردانید و حضرت موسی را علیه الصلوة
والسلام با قوم وی در تیه سرگردان ساخت تا چندی کوشش میکردند
از ان بیابان که باشهر روایات شش فرسنگ و دوازده فرسنگ
بود و بروایت دیگر هفت فرسنگ در هفت فرسنگ بیرون آمدن
نتوانستند تا هر صباح که اعلام زر لفت جمشید خورشید پیدا رم نه بیرق
قائم الحضرت هفت اشام پدید آمدی بنواسرائیل عزیمت کوچ مصمم گردانیده
از منزل خویش روان گشتی و تا شب سعی نمودی و چون تماشای شام
بر روی اینعروس آبنوسی عماری برکشیدی و مسافران از سعی باز
مانده میل نزول کردی هم بمنزل اولین که از آنجا ارتحال نموده بودند
حلول نمودی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام چون مشاهده این حال
نمود بجناب حقتعالی مناجات کرده گفت خداوندا اینچه حالست که بر ما طاری گشته
و بروز روشن بر مثال شب تاری شده درین بیابان سرگردانیده
ایم و راه نجات ازین ورطه باز نمی یابیم و تو خود مرا فرستاده بودی که ببلاد
شام روم که آن زمین میراث آبا و اجداد منست ابراهیم و اسحق
و یعقوب علیهم الصلوة والسلام حقتعالی وحی فرستاد که ای موسی مردیست
درین بلاد نام وی بلعم بن باعورا بن لوط ابن هاران و وی از اولاد
انبیاء است و اسم اعظم نیز داند و با کرامت قربی داده ام بحرمت اکرام آبا و
اجداد وی میل بدنیا کرد و با وجود آنکه آیات بینات بوی نموده ام

و او را بکرات منع فرمودم او بمراد زن و هوای نفس خود قبول رشوت
نموده و بعرض دنیا سر فتنه و دار آخرت را بسبب دون آمده و بر تو و بر لشکر تو
دعا کرد و من که خداوندم جل و علا ذراته و زکه آسمانها را می آفریدم فرمودیم
گفته شنیدم چنین حکم فرمودم که هیچکس مرا باین نام نخواند مگر اینکه اجابت
کنم و اگرچه این دعا مشتمل ضرر فرشتگان مقرب و زوال زمین و آسمان
باشد لاجرم این دعا در حق تو اجابت کرده از زمین شام ترا باز داشتم
و درین بیابان سرگردان گذاشتم حضرت موسی الصلوة الله تعالی
وسلام علیه گفت الهی بحق توریت که بمن منزل فرمودی و مرا تعلیم فرمودی
و بحق آن نامها که در توریت مندرج گردانیدی و بحق عرش مجید تو و
بحق عظمت تو که چنانکه دعای وی در حق من اجابت فرمودی دعای من
نیز در حق وی اجابت فرمای حقتعالی فرمود ای موسی دعا کن آنچه میخواهی
که مقرون باجابت است حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت الهی از
تو درخواست مینمایم که آن اسم اعظم که بوی عطا فرمودی از وی باز
داری که او را استحقاق و اهلیت آن نیست که کسیکه رشوت قبول کند
و بحطام دنیا میل نماید و بهوای مراد زن عمل کند و اطاعت فرمان
پادشاه ظالم کند مستوجب است که معرفت و ایمان نیز از وی سلب کنی
و او را قرین کافران و رفیق جاحدان گردانی تا بخذل و نکال دنیا
و آخرت مبتلا گردد حقتعالی فرمود که دعای تو ای موسی در حق وی
اجابت کردم و نور معرفت از سینه وی مسلوب گردانیدم و اسم
اعظم بروی فراموش ساختم و او را زندیق گردانیدم و گویند

اول کسیکه در الحاد کتب تصنیف کرد وی بود و از وهب بن منبه روایة
کرده اند رحمه الله تعالی که بلعم بدعای بد بر بنی اسرائیل بر مرکب نشسته روان
شد و روز اول اژدهای عظیم مر ورا پیش آمد از ان اژدها گریزان بازگشت
روز دویم باز تا بر شاه زن برهنه بیرون آمد فیلی راه بر وی گرفت
مراجعت نمود در روز سیوم کوهی عظیم طریق وی سد گردانید بازگشت
روز چهارم باز بر مرکب سوار شده هر چند سعی کرد مرکب وی از رفتار
باز ایستاد و فرمان وی نبرد با مرکب زجر نموده گفت ای ملعون برو خر بامر
بسخن در آمد و گفت فرشته در پیش من ایستاده است مرا از رفتن باز میدارد
و این نوبت بازگشت و از خر پیاده شد بسر راه آمد و بدعا اقدام نمود
و نیز از وهب منقولست رضی الله تعالی عنه که بلعم مر بالاک را گفت که تدبیر
در استیصال قوم موسی صلوات الله علیه السلام آنست که جمعی از زنان نابکار که
بحسن و جمال آراسته باشند و بزیورها پیراسته در میان لشکر ایشان
فرستند که در میان ایشان جوانان بسیار اند و از عیال دور مانده شاید
که بفواحش مبتلا گردند و بشامت زنا حق تعالی ایشانرا بعقوبت مبتلا گرداند
بنا برین سخن فساد انگیز گروهی از زنان فاحشه را آراسته برسم تجارت
بخیمهای بنی اسرائیل فرستادند مردی از قبیله شمعون با زنی بفساد مشغول
بود و یوشع بن نون هم زانی و هم زانیه را بنیزه سفته کرده از خیمه بیرون آورد
و در میان بنی اسرائیل منادی کردند که هر که بافعل ناپسندیده اقدام
نماید بانعقوبت مبتلا گردد و آن فواحش را از میان قوم بیرون کردند
بشوم زنا در میان لشکر موسی علیه الصلوة والسلام وبا پدید آمد تا

هفتاد هزار کس در آن انقلاب بهلاکت افتادند و باقی در بیابان
سرگردان بماندند ظلمتی که چون تاج ایمان از بلعم میربودند
دود اوج عرفان از وی دور میکردند در آن وقت هشتاد هزار
مومن را از ایمان عاری گردانیدند و خلعت ایمان از ایشان مسلوب ساختند
آری هرگاه اثری از آثار قهاری ظهور کند در صد هزار مظهر ظاهر گردد
و همه را بطلبانچه سیاست از تخت عرفان بچاه خذلان فکند و همچنین
چون اثر لطف الهی و انوار رحمت خداوندی جل جلاله حایل شاید صد هزار
بیگانه را آشنا سازد و نار جحیم را بدار النعیم مبدل گرداند شنیده باشی
که چون خطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم متوجه آتش نمرود
گشت از تمامی آتشها روی زمین حرارت مسلوب شد و همه اخگرها گلها
و ریاحین گشت هر چند خطاب با آن یک آتش بود اما چون خطاب لطف
بود همه آتشها برنگ آتش خلیل بر آمدند و خود را در عرضه خطاب الهی
جل و علا در آوردند بیت تا مگر زاهل خطاب تو توانم بودن تمام
هر کس که بمیرد بنده جوابت گویند نصیحت ایدرویش بلعم باعور را که
مدت چهارصد سال در صوامع و زوایا بطاعت و عبادت مبادرت
جست و داد ریاضت و عزلت و مجاهدت بداد و مرد را از علوم و معارف
بهره کامل و حظ شامل داده بودند تا بمرتبه که گویند هرگاه وی بافاده
علوم اشتغال نمودی چهارصد دوات زرین در مجلس وی نهاده و ارا
دواتهای دیگر همه فوائد علوم وی می نوشتند بنا بر میل دنیا
و اطاعت فرمان زن همه علو مرتبت بضلالت مبدل گشت و سعادتش

فبتقاو نشن منتقل شد و از معانی انسانی عاری گشته باخلاق سگان
متمثل گشت تا حق تعالی فرمود فمثله کمثل الکلب تا در روایات آمده است
که روز قیامت صورت بلعم را بسگ اصحاب کهف دهند و صورت او را
در بلعم پوشانند و اهل اشارت میگویند که بلعم بواسطهٔ عملی چند که مناسب
صفات کلبیت بود ممثل بکلب آمد یکی آنکه سگ را هر چند صاحب وی
بانواع تکلفات تربیت کند و اسباب وی جمع دارد و او را همراه
خود ببرد چون در راه مرداری بیند باآن مردار مشغول گردد و صاحب
خود را فرو گذارد و همچنین باری تعالی بلعم را نیکو میداشت و باسم اعظم
و علم لدنی مکرم گردانیده بود چون جبلت وی پاک نبود و در نهاد وی
طبیعت سگی موجود بود لاجرم بدنیای مردار فرود آورد و از کمال
دون همتی باین خسیس مفتون گشت لاجرم فرمود فمثله کمثل الکلب دیگر آنکه
هر چند در ذات سگ صفتهاست که پسندیده است بر مثال قناعت
و دوام خدمت و ملازمت آستان خداوندی خویش و حراست اصول
و مجاعت دایمی و امثال اینها اما یک صفت ناپسندیده است که همه صفات حسنه
را مغلوب میگرداند و با وجود این اخلاق مرد را نجس العین میسازد و آن حرص
آزردگیست و چون موسی علیه الصلاة والسلام در آن دیار غریب بود
و وی در صدد آزار آنحضرت در آمد با وجود این کمال بر مثال سگ از ساحت
قرب دور و بنجاست کفر مبتلا گشته بطرد و لعن ابدی گرفتار شد ذکر
نعمتها که بنی اسرائیل بآن مخصوص بوده اند کرامةً لنبیه
موسی علیه الصلوٰة والسلام قال الله تعالی یا بنی اسرائیل

اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اگرچه آن نعمتها زیاده و بیشتر از حصر و تعداد
ولیکن آنچه در قرآن و اخبار مذکور است چند نعمت است اول انفلاق بحر و نجات
ایشان از مذلت فرعون و فرعونیان بود و هلاک اعدا ایشان
و میراث دادن دیار و اموال ایشان به بنی اسرائیلیان دیگر انزال
توریة و اظهار شریعت و بیان احکام و تحقیق آنچه بدان محتاج بودند
از امور دینیه و دنیویه و دیگر آنچه در تیه با ایشان کرامت فرمود و
ایشان با وجود آنکه در رعایت آداب تقصیر میکردند حق تعالی در توفیر
نعمت و تکثیر عطیت میفزود و در آنجا آن بود که ایشان مر موسی را علیه الصلوة
و السلام گفتند که ای موسی ما را از خان و مان بیرون آوردی و از
عمران و بنیان بمفازات سرگردان گردانیدی و در تیه بیابان
در تاب آفتاب بی سایه سرمایه بازداشتی حق تعالی بالتماس حضرت
موسی علیه الصلوة و السلام از برای ایشان سایبانی ابری سفید
فرستاد سایه گستر و روح پرور تا از حرارت آفتاب ایشان صیانت نماید
و چون سیر کنند با ایشان سیر کند و چون ساکن شوند بر سر ایشان بایستد
و چون در روز حرارت آفتاب ببرکت آن سحاب باز رستند و از
تاریکی شب نزد حضرت موسی علیه الصلوة و السلام شکایت آغاز
کردند موسی علیه الصلوة و السلام عرض نیاز بجناب خداوندی جل جلاله
مرفوع گردانید حق تعالی از برای ایشان هر شب عمودی نور از آسمان فرو
میفرستاد تا بآن نور ظلمات شب دیجور را مرتفع میگردانیدند باز بحضرت
موسی علیه الصلوة و السلام شکایت آغاز کردند گفتند سایه تو [illegible]

بیشتر شد اکنون طعام میباید حضرت کلیم الله علیه الصلوة والسلام
بحقتعالی بنالید و گفت خداوندا این جماعت از حضرت تو میخواهند
طعام میطلبند و حقتعالی از برای ایشان منّ فرستاد و در تعیین منّ
مفسران را اختلافست مجاهد میگوید رحمه الله تعالی که چیزی بود بر مثال
صمغ که هر سحر با شجاران بادیه پدید می آمد و طعم آن بر مثال شهد بود و
ضحاک میگوید رحمه الله تعالی که ترنجبین بود و وهب بن منبه میگوید رحمه الله
تعالی که نان تنک بود و سدی میگوید رحمه الله تعالی که عسل بود که شبها
بر درختان ظاهر میگشت و ایشان از آن تناول میکردند و عکرمه میگوید
رضی الله تعالی عنه که چیزی بود بر مثال رب غلیظ و بر هر قول این منّ
بر اشجار ایشان پدید می آمد بر مثال برف که بر درختان نشیند و هر
آدمی را هر روز صاعی از آن مقرر ساخته بود و ندو در او فردا از برای روز
دیگر هیچ نفسی سوده بودند پس باز آغاز ناز کرده یا موسی زبان ما سستی
بکشادند و گفتند ما هلاک شدیم تا چند شیرینی خوریم و بحلاوت قناعت
کنیم هیچ گوشتی و چربشی نمی یابیم حضرت موسی علیه الصلوة والسلام از
حقتعالی مناجات کرد حق تعالی برای ایشان سلوی فرستاد و
در سلوی نیز اختلافست ابن عباس رضی الله تعالی عنهما میگوید که
مرغی بود مانند سمانی سرخ حق تعالی ابری میفرستاد که از میغ
چون باران از آن ابر نازل شد مقدار میلی در یک نیزه بر زبر یکدیگر
می نشستند و نزد بعضی کبوتر بچه بود و بغایت فربه و طیب همه پرکنده و پاک
کرده باد می آورد و در لشکرگاه ایشان جمع میکرد تا ایشان

بآن طعام لذیذ چاشت و شام استطعام می‌نمودند و آنچه زیادت از طعام
شام و چاشت ایشان بودی در گرفتن او مجوز نبودندی مگر روز جمعه که وظیفه
روز شنبه را ذخیره میساختند چنانچه مبین گشته بعد از آنکه حریصان بر خلاف
فرمان ذخیره بر داشتند قطع ماده رزق گشته مستوجب عقوبت و عذاب
شدند و از رزقی که بی مؤنت و مشقت و رنجی و حجاب و [illegible]
محروم ماندند و آنچه ذخیره برداشته بودند همه فاسد گشته [illegible]
رسم از آن روز در میان اولاد آدم علیه الصلاة والسلام باقی ماند
چنانچه ابو هریره رضی الله تعالی عنه از حضرت رسالت صلی الله
تعالی علیه وسلم روایت میکند که فرمود لولا بنو اسرائیل لم یخنز الطعام و
لم یخنز اللحم ولولا حواء لم تخن انثی زوجها یعنی اگر بنو اسرائیل خلاف فرمان
نکردی و ذخیره از الطعام برنداشتی هیچ طعامی هرگز فاسد و بدبو نشدی و هیچ
گوشتی ناگوار و متعفن نشدی و دیگر چون بطعام فایز گشتند بموسی
علیه الصلاة والسلام رجوع نموده از تشنگی شکایت آغاز کردند گفتند یا
موسی درین بیابان آب از کجا خواهد بود حضرت موسی در دل آن [illegible]
بحق تعالی معروض گردانیده استسقا فرمود خطاب آمد که یا موسی اضرب
بعصاک الحجر عصا بر آن سنگ زن علما را در تعیین آن سنگ اختلافست
وهب بن منبه گفت رضی الله تعالی عنه که آن سنگ متعین نبود بهر سنگ
عصا زدی آن معجزه بظهور آمدی فاما اکثر علما بر آنند که آن حجر مخصوص بود
و دلیل بر آن الف لام تعریفست و ابن عباس گوید رضی الله تعالی
عنهما که سنگی بود خشتی و مربع برابر سر آدمی با خود آن سنگ را برداشته

بود و با خود همراه میداشت هرگاه که بآب حاجت گشتی عصا بر آن سنگ
زدی آب بقدر کفایت بیرون آمدی و ابو رؤف میگوید رحمه الله تعالی
که بر آن سنگ دوازده سوراخ بود و از هر سوراخی آبی خوشگوار تا فرو بسبطی
از اسباط انفجار نمودی و بجانب آن سبط روان گشتی تا همه سیراب شدندی
و گویند هر روزی ششصد هزار نفر از آن آب سیراب گشتی و سعید بن جبیر میگوید
رضی الله تعالی عنه که آن سنگ سنگی بود که حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
در وقت غسل کردن جامها بر آن سنگ نهاده بود و آن سنگ بفرمان الله عز و
جل ذکره آن جامها برداشته راه فرار پیش گرفت و سبب فرار آن بود
که بنو اسرائیل موسی را علیه الصلاة والسلام بعلت ادره منسوب میداشتند
باد خایه ۱۲
و آنحضرت از آن علت مبرا بود و حق تعالی خواست که برائت او ظاهر گردند
آن سنگ را بحرکت در آورد تا بنی اسرائیل را معلوم شد که آنحضرت از آن عیب
مبرا است آنگاه آن سنگ از حرکت باز ماند موسی علیه الصلاة والسلام جامهای
خود برداشت و جبرئیل علیه الصلاة والسلام گفت یا موسی حق تعالی
میفرماید که این سنگ را بردار که درین سنگ چهار قدرت خواهیم نمود
و ترا معجزهٔ قوی خواهد بود و محمد بن عبد العزیز کتانی رحمه الله تعالی میگوید
که چون حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بعد از تیره و شام بآن سنگ رسید
جامهای خود بستاند غضب موسی علیه الصلاة والسلام مستولی گشته عصا
آن سنگ را ادب فرمود چنانکه دوازده ضرب عصا بروی رسیده و دوازده
اثر بروی پدید آمد و از هر موضعی ضربی مثل پستان مرضع پدید آمد و
این دوازده چشمه از آن پستانها جاری میشده بهر سبطی چشمهٔ خود از آن

چشمه سار میگرفتند قد علم کل اناس مشربهم بعد از انکه طعام و شراب مهیا
و مهیا گشت باز اتفاز بیدلی کرده بموسی علیه الصلوة والسلام شکایت نمودند
که همه اسباب خورش مهیا گشت امور پوشش چگونه خواهد بود باز موسی علیه الصلوة
والسلام بحق تعالی رجوع فرموده مدعای ایشان هستدعا نمود حق تعالی آن
نیز کفایت فرموده جامهای که داشتند بر ایشان باقی گذاشت و از کهنه
شدن و پوسیدن نگاهداشت تا بمرور ایام و منقضی شهور و اعوام تازه
تر و با طراوت تر میگشت و اولاد ایشان که از مادر متولد میشدند با جامه
می آمدند و جامه بخور و جسد ایشان میبالید و در زمستان و تابستان
از سرما و گرما محافظت ایشان مینمود والله تعالی الفضل الشیار و بحکم ما یرید اما

تتمه از لطایف و اشارات ارباب حقایق و اصحاب دقایق

قوله تعالی و اذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر ایدرویشم
بیا عقل و هوش بدریچه گوش نشان و گوش برستماع این سخن فشان تا
تحقیق انبعنی و ظاهر و باطن هر فرد از افراد اولاد آدم بنمایم و قفل
اغلاق بتوفیق حضرت ملک خلاق جل و علا از دروازه ادراک بگشایم
نظیر این واقعه بخاطر این بی بضاعت چنین جلوه میکند که در وقت خلعت
حضرت آدم علیه الصلوة والسلام قدرت الهی جل و علا موسی وار عصا
حکمت بر سنگ خلقت آدم زد تا از برای بنی اسرائیلیان محسوسات و مدرکات
دوازده چشمه حواس دشاعر ظاهره و دوازده باطنیه پدید آمد اما
دوازده حس ظاهره باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه و ناطقه
حس مشترک و وهم و خیال و حافظه و متصرفه و مذکره و بسط مبصرات از چشمه

بصر آب برداشتند و مسموعات از سامعه و مشمومات از شامه و مذوقات
از ذائقه و ملموسات از لامسه و ملفوظات از ناطقه و صور محسوسات از حس
مشترک و معانی جزئیه از وهم و حفظ آن صور از خیال و حفظ المعانی جزئیه
از حافظه و ترتیب صور با معانی و تصرف اندران از متصرفه و تذکار
این متصرفات از مذکره و اما اسباط باطنیه آنست که بنو اسرائیلان
ارواح و نفوس و عقول از مصر عالم غیب با موسی عشق روی بتیه قالب
آورده اند بمحط سال حدوث ایشانرا دریافت آب وصال از جوی مراد
باز ایستاده و درخت همت بواسطه سموم هموم از برگ عزت و میوه عصمت
باز ماند تشنگی فراق جگرهای ایشانرا دریافت آتش اشتیاق سینهای
ایشانرا بسوخت روی بموسی عشق آورده اند که ای عشق برای ما آب
وصال در جویبار معرفت جاری گردان خطاب مستطاب میرسد که ای موسی
عشق عصا کلمه توحید را بر سنگ دل که خلاصه آب و گل است بزن تا قدر
اشارت کنی عشق الهی جل و علا کلمه لا اله الا الله را بر سنگ با فرهنگ
دل زد دوازده چشمه پدید آمد شرح دل سمع دل بصر دل حیات دل
معرفت یقین خوف و رجا محبت رضا رویة لقا الاحیم دوازده سبط نفس
اماره و لوامه و ملهمه و مطمئنه و عقل و دل و روح نباتی و حیوانی و انسانی و
ملکی و قدسی و سر خفی هر یک از چشمه ساری آبی برگرفتند قد علم کل اناس
مشربهم نفس اماره آب مجاهدت برداشت نفس لوامه آب متابعت برداشت
نفس مطمئنه آب طاعت برداشت عقل آب فکر برداشت دل آب محبت برداشت
روح حیوانی آب تقویت برداشت روح انسانی آب لطیفت برداشت

روح ملکی آب مکاشفت برداشت روح قدسی آب مشاهدت برداشت و
سر خفی شراب ناب وحدت برداشت ذلک تقدیر العزیز العلیم آید روش
انیهمه زلال نوال از چشمه سار دل مستعطشان شراب ناب وصال می پیمایند
و ظاهر و باطن را سیراب زلال وصال میگردانند تا این چشمه سار را از آن
جان بالای تعلقات بشریه پاک سازی و از خس و خاشاک کدورت
نفسانیه مطهر گردانی تا آب بی نهایت از دریای حقیقت ازین چشمه سار
سر بر زند و تمام اودیه بهاد و باد به وجد در افتد و گرد از خشک سال
حدوث و قحط امکان تمام باز رهی لمولفه عفی عنه

چشمهٔ دل پر ز آب زندگیست / غیر اهل دل العالم زندگیست
در بیابان طلب تشنه لبیم / با همه دریا کشان هم مشربیم
این عطش تسکین نیابد ز آب جوی / بر لب این چشمه آئی و آب جوی
کندرین چشمه ست دریای نهان / هی درین چشمه بیا بازی کنان
ظاهرش چشمه است باطن بحر عمیق / غرق گشت از جهل در وی صد فریق
گرچه ماهی زاده از آب تو / سوی این بحر عظیم بشتاب تو
مرغ آبی کی ز آب اندیشه کرد / بلکه با بحر آشنائی پیشه کرد
مرغ خانه طالب دانه بود / کی بغوص بحر مردانه بود
بط چو از دریا ازان بیضه برون / سیر البحر و آب او را زبون
چون نهنگم زاده زان بحر عظیم / غرق آن بحرم و زان بحرم عظیم
من چنان مستغرق آن دلبرم / کندر آن چون قطره در بحر اندرم
قطره گو با بحر دارد اعتناق / کی توان کردن ز دریاش فراق

الحیان شستند قمر در هجر جو د | | گر من و دامن تمایم در سهو د

واقعهٔ دیگر از وقایع غیبوبت بودن موسی با هارون علیهما الصلاة
والسلام بر آنکه در کیفیت وفات هارون علیه الصلاة والسلام
روایات مختلف بنظر رسیده است اما آنچه در عرائس امام ثعلبی رحمه الله
تعالی آورده است آنست که در شبی وحی الهی جل و علا بموسی علیه الصلاة
والسلام نازل شد که وفات هارون علیه الصلاة والسلام نزدیک است
و فلان موضع انقضیه روی خواهد نمود و حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
بزیارت هارون آمد و پیش از آن دستور آن بود که هارون بزیارت
موسی علیهما الصلاة والسلام هر صباح و شبانگاه می آمد و چون این واقعه
بر خلاف عادت روی نمود بنی اسرائیل گفتند الحمد لله که حکومت و سلطنت
موسی منقطع شد و بسبب التباس حال مر ایشانرا معلوم نبود و هم در آن اوان
موسی و هارون علیهما الصلاة والسلام همراه گشته بشیع کوه شو یک توجه
نمودند و بروایتی شبیر و شبیر که فرزندان هارون بودند علیه الصلاة
والسلام نیز ایشان همراه بودند و بروایتی عاذر بن هارون بود
و در اثنای سیر بجوقی رسیدند که هوای عطر آمیز عنبر بیز داشت و در آنجا
خانهٔ بی تکلف دیدند و تختی بلند که فرشهای نفیس بر آن تخت گسترده
در آنجا نهاده بودند و درختی عجیب که در جهان عدیل نداشت و بر آن فضا
سایه گسترده بود و نسیم روح و راحت میوزید هارون علیه الصلاة والسلام
از این صورت تعجب نموده با موسی علیه الصلاة والسلام گفت که مرا آرزو است
که ساعتی برین تخت استراحت نمایم و لحظهٔ از تکلف راه بر آسایم اما می ترسم

که صاحب اینجا نه بیاید و بر من غضب فرماید حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام فرمود که تو مرا دعا حاصل کن که اگر صاحب بیت پیدا شود من بعذر
خواهی او قیام نمایم هارون علیه الصلوٰة والسلام گفت ای برادر خاطرم
آرام نمیگیرد وظیفه آنست که تو نیز موافقت نمائی تا اگر صاحب این روضه
مناقشه کند در تحمل غضب و عتاب او هر دو شریک باشیم و موسی بالتمام
او بر تخت تکیه کرده و هارون را علیه الصلوٰة والسلام پیراهن بود که حق تعالی
در روی پوشیده بود که آن پیراهن ملقب بقمیص الحیوٰة بود و بمرتبه نورانی
بود که نور او بر نور آفتاب غالب آمدی و هرگز از ان پیراهن جدا نمی بود
نه در شب و نه در روز نه در خواب و نه در بیداری و تا ان پیراهن در بر وی می بود هرگز
ملک الموت را بر وی دست نبودی و چون موسی علیه الصلوٰة والسلام
انمعنی دانسته بود و وقت فوت وی معلوم کرده از هارون استدعا
نموده گفت که این پیراهن را ساعتی از بر بیرون کن و باستراحت پرداز
چون هارون پیراهن بیرون کرده سر بمضجع نهاد اجل موعود رسید
و روح مبارکش بحضایر قدس خرامید انا لله و انا الیه راجعون و در
اثنا آنکه موسی علیه الصلوٰة والسلام خواست که بتکفین و تدفین او
قیام نماید آن روضه با تخت خانه ناپدید شد و آنحضرت بجانب قوم
بازگشت صورت واقعه را با ایشان درمیان نهاد بنو اسرائیل گفتند
که موسی بر هارون حسد برده او را هلاک کرد بنابر آنکه ما هارون را ازو
دوست تر میداشتیم و حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام چون مبالغه
ایشان در ینمعنی و جزم ایشان درین اعتقاد مشاهده کرد دعا فرمود

تا سر سینه هارون علیه الصلاة والسلام بر آنجماعت ظاهر شد و بارد
گفت که موسی ازین تهمت مبرا است و مرا مقتضای اجل از بن دار فنا
بدار بقا پیوسته و بجناب قدس حق تعالی واصل گردانیده این بگفت
و جان بملازمت جانان فرستاد و موت وی مر بنی اسرائیل را یقین شد
بهر خوات وی تاسف بسیار خوردند و در فراق وی بسیار بگریستند
و بنی اسرائیل زبان از طعن در کام کشیدند والعاذر پسر هارون را بجلال
بجای وی نصب کردند بدان محل آمدند که آن روضه و تخت ناپدید
گشته بود هم آنجا عمارت اعلی بنا نهاده باتمام رسانیدند و مورخان
گویند که این واقعه در سال سی ام بود از بلیه تیه واقعه یک از وقایع
کلیه توجه حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بود بطلب خضر
علیه الصلاة والسلام و مقدمه این واقعه آن بود که چون حضرت الهی
جل و علا انعام نامتناهی بحضرت موسی علیه الصلاة والسلام کرامت فرمود
و علو مرتبت و سمو منقبتش بوقیه نامی انجامید و ادای مراسم شکر و سپاس
بهر جهت روزی مجلسی ساخته بنصیحت و موعظت قوم اشتغال مینمود و وظایف
عبودیت شعار و آلاء ربانی نشر کرده بذکر آن رطب اللسان می بود
چه تا هم نفس زد من از شکر دوست ٭ که شکری ندارم که درخور دوست
عطائیست هر موی او بر تنم ٭ چگونه بهر موی شکری کنم ٭ مگر روزی
در اثنای مجلسی از مجالس یهود شخصی برخاست گفت یا نبی الله آنچه از شرایع
و احکام از جناب قدس پیغام تا میرسانی بسمع قبول اصغا می نمائیم
و بکمال نبوت و رسالت معترفیم ولیکن میخواهم بدانم که اکنون در بسیط

عبر الحضرت جلال احدیت را جل جلاله از تو بنده عالمترست یا نی حضرت موسی
علیه الصلواة والسلام گفت ظن من چنانست که امروز خدایتعالی را بر روی
زمین از من عالمتر و فاضلتر نباشد چه مرا بشرف اعتلا بر اعلی معارج عقل و علم
و ارتقا باقصی مدارج فضل و علم مشرف گردانیده و بسعادت مکالمه حضرت
خود و بدیع ملابس اصطفا و خلعت اصطناع ارزانی داشته و بنده که بدین
مواهب مخصوص و بدین صفات متجلی و موصوف باشد بی شک عالم و فاضل
جهانیان و اقدم و اکمل عالمیان خواهد بود و متعاقب این سخن جبرئیل علیه
الصلواة والسلام نزول فرموده از حضرت حق سبحانه و تعالی خطاب عتاب
آمیز رسانیده که ای موسی چه دانی که ما علم خود در کجا ودیعت نهاده ایم و
هر کس را ازین بحر بی پایان چه نصیب داده ایم و اینک مرا بنده ایست از
تو عالمتر اگر جهد نموده بملاقات تقرب نمای و اجتهاد مبذول داشته بدریای
علم او در آیی بر تو روشن شود که این تصور خطا بوده و این دعوی
مقرون بسهو افتاده و در روایتی آنکه از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
منقولست فرمود موسی علیه الصلواة والسلام با حقتعالی مناجات کرده که
الهی کدام یک از بندگان نزد حضرت تو دوستتر فرمود آنکه مرا یاد
کند چنانکه فراموش نکند گفت خداوندا کدام یک از بندگان نزد تو افضل
و بحکم فاضلتر فرمود آنکه براستی حکم کند و پی روی هوای نفس نکند گفت
خداوندا کدام یک از بندگان داناتر فرمود آنکه از مردم علم گیرد
و بر علم خود بیفزاید تا شاید کلمه که راه برد که بهدایت وی از آن باشد
و با نجات از غوایت بان حاصل آید حضرت موسی علیه الصلواة والسلام

گفت خداوندا بر روی زمین از من هیچ کس عالم تر است تا بملازمت
و استفادت او فایز شوم حق تعالی فرمود آری گفت خداوند کیست
فرمود خضر علیه الصلوة والسلام حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
از ملک علام جل جلاله منزل و مقام آن بندهٔ بزرگوار استفسار
نمود و ملاقات او را مسألت نموده از محل مسکنش تفحص فرمود وحی آمد
که منزل او قریب مجمع البحرین در ساحل دریاست حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام فرمود الهی مرا با او که راه نماید و دلیل که راه من شود خطاب آمد
که طعام تو راه نمای تو باشد آنگاه موسی و یوشع علیهما الصلوة والسلام
چند نان و ماهی بزرگ نمک سوده و بریان برداشته متوجه
مجمع البحرین شدند و ذلک قوله تعالی واذ قال موسی لفتیه و چون گفت
موسی علیه الصلوة والسلام مر شاگرد و خادم خود یوشع بن نون بن افرایم
بن یوسف علیه الصلوة والسلام لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین مسافرت
خواهیم کرد تا بمجمع البحرین رسیم و مراد از مجمع البحرین موضعی بود که دریای فارس
و روم آنجا جمع میگردند و مجاهد مفسر میگوید رحمه الله تعالی که مجمع البحرین اشارت
است بجمع کردن علم موسی با علم خضر علیهما الصلوة والسلام که هر دو
دریا بودند از علم اما موسی علیه الصلوة والسلام بحری بود از علم ظاهر و
خضر علیه الصلوة والسلام دریایی بود از علم باطن درفشان القصه چون
موسی و یوشع علیهما الصلوة والسلام شبانه روز راه قطع کردند تا بچشمه رسیدند
قریب مجمع البحرین و لختی آنجا آسوده زنبیل طعام را در موضعی بالای
سنگی که بر ساحل دریا بود نهاده بودند کان سنگ مسمی بود بقلعة الحرس

و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ازانموضع گذشتا و نزول نموده یوشع بتجدید
طهارت انجا توقف نموده و ازان چشمه وضو میساخت قطرات اب که
از غسل اعضاء او متقاطر میشدند بران ماهی بریان افتاد و ازان اب
زندگانی زنده شده خود را در آن اب افگند و چون یوشع مشاهده این
امر نمود و موسی علیه الصلوة والسلام مر ورا وصیت فرموده علیه السلام که موعد ملاقات
انجا خواهد بود که ماهی را فراموش کنی در عقب موسی علیه الصلوة والسلام
دوان شد تا کیفیت واقعه بوی بازنماید و چون بموسی علیه الصلوة والسلام
رسید انواقعه فراموش کرد و باموسی مقداری راه طی کردند و دران
سفر هیچگونه تعب بموسی علیه الصلوة والسلام راه نیافته بود دیگر در انمقدار راه
مجاعت بانحضرت راه یافته بیوشع گفت اتنا غدانا لقد لقینا من سفرنا
هذا نصبا طعام نهاری بما بیار که درین سفر رنج و مشقت بما رسید یوشع گفت
دوش که صخره را ماوی ساختیم ماهی را انجا فراموش کردم و از خاطر من
انواقعه را زایل نگردانید مگر شیطان قال ارایت اذ اوینا الی الصخرة
فانی نسیت الحوت وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره گفت در ان چشمه
وضو میساختم ترشح اب بران ماهی رسید زندگی یافت خود را دران
افگند و من قاصد از برای اخبار انمعنی بتعجیل بشما امدم تا ترا ازینحال
اگاه گردانم بی اختیار بر خاطر من پوشیده گشت حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام عذر یوشع قبول کرده که باک نیست هم بدان محل باز گردیم که انچه
خواهیم همانجا یابیم لاجرم بالفور مراجعت نموده بچشمه رسیدند و اثر ان
ماهی در اب مشاهده کردند و گویند از انجا که ماهی خود را در اب افگنده بود

وجه بیان نموده به مثال آمد و دیگر در دریا پدید آمده بود و بان
نشانی تتبع نموده حضرت خضر را علیه الصلوة والسلام مشغول طاعت
وعبادت یافتند فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا
وعلمناه من لدنا علما بعد از آنکه از وظایف عبودیت فراغت یافت
موسی پروی بسلام مبادرت نمود گفت السلام علیک یا خضر حضرت
خضر علیه الصلوة والسلام گفت انی بارضنا السلام در این زمین سلام
وسلم از کجا راه یافت و بعد از ان سر برآورده راست بنشست و گفت
علیک السلام یا نبی بنی اسرائیل حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت
ترا که آگاه کرد که من پیغمبر بنی اسرائیلم گفت آنکس که ترا بمن دلالت فرمود و
از حال موسی علیه الصلوة والسلام تفتیش نمود حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام گفت مقصود از این سفر آنکه چندگاهی بملاقات عزیزت مشرف
گردیم تا از رشحات چشمه علوم تو چمن آمال با تازه و فرخنده گردد و از
نسیم التفات تو غنچه مرادها شگفته و خندان شود قال له موسی هل اتبعک علی
ان تعلمن مما علمت رشدا سه اساس کار را از ان سان محکم افتاده که موسی
با خضر میگوید وا ستاده چه ممکن نیست رفتن نبی ولیکن پیغمبر بباید
جبرئیل خضر علیه الصلوة والسلام جواب داد که التماس میکنی ولست اما هذا
کاری مشکل است چه شاید که من از روی علم باطن امری قیام نمایم که
بدایت آن از کراهتی خالی نباشد و لیکن مآل آن مشتمل خیر و کرامت بود
و چون ترا صبر نباشد که حقیقت آن ظاهر گردد و بقدم انکار پیش آیی
و بصورت اعتراض مبادرت نمایی و بدین جهت مصاحبت گسیخته گردد

وطریق مرافقت مسدود گردد قال انک لن تستطیع معی صبرا موسی علیه الصلوة
والسلام گفت ستجدنی ان شاء الله صابرا و لا اعصی لک امرا خضر گفت علیه الصلوة
والسلام اگر تو متابعت میکنی از هیچ چیز سوال مکن تا من ابتدا کنم بذکر آن
قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا و بعد ازان
خضر و موسی علیهما الصلوة والسلام بر ساحل بحر روان شدند و بقول جمهور
یوشع علیه الصلوة والسلام باجازت موسی علیه الصلوة والسلام مراجعت
نموده بقوم ملحق شد بعد ازان خضر و موسی علیهما الصلوة والسلام بکشتی
در آمدند چون کشتی بمیان دریا رسید خضر علیه الصلوة والسلام تیری
برداشته بشکستن کشتی مبادرت نمود و هر چند اهل کشتی استغاثه نمودند مفید
نیامد موسی علیه الصلوة والسلام نیز درخواست نموده گفت یا عبد الله الاجل
اکنت ان تخرق سفینة القوم فتغرقهم خضر علیه الصلوة والسلام ملتفت اعتراضات
قوم نشده رخنه در کشتی پیدا کرد و آب ازان شگاف در کشتی در آمدن
گرفت موسی علیه الصلوة والسلام جامه از بر بیرون کرده رخنه را بآن
جامه مسدود گردانید آنگاه روی بخضر علیه الصلوة والسلام آورده گفت
اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا ای امرا عظیما گفت جای حقی
بشرف هلاک رسانیدن کشتی بدین متانت و استحکام را سوراخ
کردن چه فایده دارد موسی را علیه الصلوة والسلام در خاطر شریف گذشت
که من در میان بنی اسرائیل بتلاوت کلام و ابلاغ احکام مشغول بودم
و بنی اسرائیل را باطاعت فرمان و اجتناب از عصیان دلالت می
کردم و ایشان از من قبول آن مینمودند اکنون ازان کار دور کرده

ن

باز ماندم و صحبت کشتی اختیار کردم کشتی فقیر از این عیبت می شکند چون
این خطره در خاطر موسی علیه الصلاة والسلام خطور کرد خضر علیه الصلاة والسلام
فرمود موسی میخواهی که آنچه در ضمیر تو گذرانیده به تو اظهار کنم گفت بگوی
تا در دلم چه چیز گذشته خضر علیه الصلاة والسلام آنچه در خاطر گذرانیده
بود تمام تقریر فرموده و بعد از آن گفت الم اقل لک انک لن تستطیع معی
صبرا موسی علیه الصلاة والسلام از انجام عهد اعراض نموده عهد دوران را
به فراموشی حوالت کرد لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من امری عسرا
ای لا تکلفنی من امری مشقة یاد شده و موسی علیه الصلاة والسلام فضل
خضر علیه الصلاة والسلام دانست و بعد از آن از کشتی بیرون آمدند و
بشهری رسیدند در اثنای سیر که آن را ایلیه گفتندی و آن شهر از جمله شهرها
بود جمعی از اطفال بازی میکردند خضر علیه الصلاة والسلام از میان ایشان
طفلی را که به صباحت وجه و ملاحت شکل ممتاز بود او را بقتل رسانید
و در کیفیت قتل وی خلاف است گروهی گویند مر آن کودک را بخوابانید
و کارد کشیده سر از تن جدا ساخت و بعضی گویند وی را مصروع ساخته
سرش از تن جدا کرد و طایفه گویند که در زیر قدمش در آورده پامال
گردانید و برخی بر آنند که سر وی بر دیوار زد تا هلاک گردانید دیگر باره
حضرت موسی علیه الصلاة والسلام زبان به اعتراض بگشاد و گفت اقتلت
نفسا زکیة بغیر نفس یعنی کشتی نفس پاک که هنوز به علایق جسمانی و شهوت
نفسانی گرفتار نشده و فعلی که موجب قصاص باشد از وی صادر نگشته
بغیر حق کشتی و بتحقیق آوردی لقد جئت شیئا نکرا ای منکرا

باز خضر علیه الصلوٰة والسلام فرمود الم اقل لك انك لن تستطيع معی صبرا
موسی علیه الصلوٰة والسلام باز بتمهید معذرت قیام نمود و شرط کرد که بعد
از وقوع اقبال باز نپرسد و از تفحص این احوال استفسار ننماید والا فصل
بر وصل اختیار کند قال ان سألتك عن شیء بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت
من لدنی عذرا و از انجا نیز روی بسفر آوردند تا شب انجام که بر دوست بر
هوا استیلا گشته بود و بقول ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بقریه انطاکیه
رسیدند و اهل قریه طلب طعام نمودند ایشان از ضیافت خضر و موسی
علیهما الصلوٰة والسلام ابا و امتناع نمودند خضر از ایشان روی تافته با
موسی علیه الصلوٰة والسلام بجائی نزول کردند دیوارش قریب
انهدام بود و تعجیل در عمارت او سعی نموده آن دیوار را راست کرد و در
بعضی اخبار آمده است که بلندی آن دیوار دویست گز بود و بگز آن مرد و
درازی آن دیوار پانصد گز بود و پهنای آن دیوار پنجاه گز بود که آنرا
خضر علیه الصلوٰة والسلام عمارت کرد و علما را در کیفیت تجدید و تعمیر آن
اختلافست جمعی گویند دست مبارک خود بر آن دیوار [illegible] آورده
انحنا آن باستوار استقامت مبدل گشت و بعضی گفته اند که ستونی
بر آنجا نصب فرمود و بدان جهت از انهدام مصئون و محروس ماند
و جمعی طائفه آنکه از اصل قلع کرده اساسی جدید نهاد و رسوم او را
بتازگی احیا داده و علی ای التقادیر موسی با خضر گفت علیهما الصلوٰة
والسلام که چون اهل این دیار از طریقه مهمان نوازی تجاوز کردند
چنان واجب نماید که اجرة این مساعی [illegible] ان جوع را

بواسطه آن بشناخی حضرت علیه الصلوة والسلام گفت هذا فراق بینی و بینک
مفارقت را آماده شو پیش ازین در اندیشه مصاحبت و مرافقت سأنبئک
ولیکن اکنون گوش هوش بجانب من دار و حصه دانش از حقیقت اسرار
من بردار اما خرق کشتی را سبب آن بود که مر این سفینه بر دیار ملکی
جباری ستمکاریست در نام وی اختلاف بسیار است بعضی برآنند که نام وی
جلندی بود و وی کافر بود و محمد بن اسحق میگوید رحمه الله تعالی که نام وی
منوله بود و پسر جلندی ازدی و بقول هدد بن بدد بود و هر این پادشاه را
سیصد و شصت کشتی بود و در هر کشتی ناخدا داشت و هر کشتی
صحیح الارکان که در عرصه مملکتش رسیدی بطریق غصب بستاندی و صاحب
کشتی را از تملک آن بی نصیب گردانید بنا بر آن کشتی را معیوب ساختم
تا بدست آن مسکینان بماند و کشتی معرض آن نشود و از ایشان نستانند
و از کعب احبار رضی الله تعالی عنه منقول است که وی گفت معاش ده فقیر
بازبسته با کشتی بود که بغیر از آن هیچ ممر معیشت دیگر نداشتند و همه فقیر
و بیمار بودند و در عرایس احوال ایشان بتفصیل مذکور است و اما قتل کودک
را جهت آن بود که پدر و مادر او از اهل توحید بودند و بهر حال ازین کودک
غیر از کفر و عصیان و فساد و طغیان چیزی در وجود نمی آمد و میرسیدیم
که اثر فسق و معصیت او بوالدین رسد و بشامت آن پسر بشر گرفتار
گردند و دیگر آنکه مامول از کرم خداوندی آنکه در بدل آن فرزند مر ایشان
نعم البدلی کرامت فرماید و در عوض آن فرزند ولد صالح بدیشان

ارزانی دارد فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما ای

او وصل الرحم و ابر بوالدیه و از امام جعفر بن محمد بن الصادق رضی الله
تعالی عنهما مرویست که فرمود بعد از قتل و هلاک آن پسر بدیشان
دختری در عوض بدان مومن و مومنه کرامت شد که هفتاد پیغمبر از نسل
وی در وجود آمدند و قتاده مفسر میگوید رحمه الله تعالی که در روز تولد
آن پسر مقتول مادر و پدر شادمان و فرحان بودند و در روز هلاک
وی غمگین و پشیمان و اگر آن پسر زنده ماندی سبب هلاک مادر و پدر
بودی پس باید که بنده مومن بقضا رحمت الهی راضی باشد فان قضاء
الله تعالی للمومن فیما یکره خیر له من قضائه فیما یحب اما اقامت جدار و
تعمیرش را فایده آن بود که آن دیوار ملک دو پسر یتیم است که ایشان را
اصرم و صریم گویند و پدر این پسران مرد صالح و متقی بود که کاشح نام
و در زیر این دیوار بجهت فرزندان گنج نهاده است که اگر آن دیوار بیفتادی
گنج بدست دیگران می افتاد و ایشان از آن بی بهره ماندندی
لاجرم بحکم الهام ربانی باقامت آن اشتغال نموده شد تا آن دو کودک
بحد تمیز رسند و بمرتبه رشد و رشاد ترقی نمایند و گنج خود را تصرف
کنند و در آن گنج علما را اختلافست بعضی گویند گنج عبارت بود از
چند صحیفه که بر انواع علوم اشتمال داشت و جمعی بر آنند که صندوقی
بود پر از طلا و نقره و از امام جعفر بن محمد الصادق و امام حسن بصری
رضی الله تعالی عنهم مرویست که فرمودند آن گنج لوحی بود از طلا و
بر وی چند سطر ثبت بود بسم الله الرحمن الرحیم عجبت لمن
یومن بالقدر کیف یحزن و عجبت لمن یوقن کیف یتعب و عجبت

لمن یوقن بالموت کیف یفرح و عجبت لمن یومن بالحساب کیف
یغفل و عجبت لمن ایقن بالنار کیف یضحک و عجبت لمن عرف انه
یفنیا و هو یستریح عجبت لمن ایقن بزوال الدنیا و تقلبها کیف یطمئن
الیها لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی از تواریخ وارد است
که در جانب دیگر آن لوح این کلمات مرقوم بود که انا الله لا اله الا انا وحدی
لا شریک لی خلقت الخیر والشر فطوبی لمن خلقته للخیر واجریته علی یدیه
والویل لمن خلقته للشر واجریته علی یدیه از محمد بن منکدر رحمه الله تعالی
منقولست که وی گفت صلاح پدر نزد حق تعالی مستوجب حفظ اولاد و اولاد
اولاد اوست و نیز تاثیر میکند در بقعه که در وی ساکن میبوده و بقاع
که در حوالی بقعه اوست که مجموع ببرکت صلاح آن یکنفر در حفظ و حمایت
الهی است جل جلاله چه بروایات بثبوت پیوسته که این یتیمان بهفت
مرتبه با مرد صالح نسبت درست میکردند تا التقوی و صلاح وی در همه
نسل وی سرایت کرده مال و حیات ایشان در کنف حفظ و حمایت ایزد
جل جلاله مندرج گشت و از سعید بن مسیب رحمه الله تعالی منقولست که مر
پسر خود را میگفت یا بنی لازیدن صلوتی من اجلک رجاء ان احفظ فیک
ای فرزند من در خدمت و نماز میفزایم از برای تو تا ببرکت آن بحفظ
الهی محفوظ گردی و این آیه میخواند لطیفه که چون حضرت کلیم علیه التحیة
والتسلیم نسبت بخضر علیه الصلوة والسلام آن اعتراضات بتقدیم
رسانید و در خرق سفینه و قتل غلام و اقامت جدار بجا تا عیب فرمود
خواجه در جواب وی گفت ای موسی مرا بخرق سفینه ملامت میکنی از سر آنکه

بنا بر قوم وی غرق کردند و تو حال خود فراموش کردی که در هنگام
طفولیت چگونه مادرت در دریا انداخت و تو صغیر و ضعیف بودی
حق تعالی چگونه ترا نگاهداشت کذالک میتواند که و کشتی شکسته قوم او را
از غرق و هلاک نگاهدارد و دیگر مرا ملامت میکنی و بقتل الغلام حبیب
پیغمبر مائی و قتل قبطی را فراموش کرده که بی امر الهی جل و علا تیغ قدم
رسانیدی و دیگر مرا بعبارت و اقامت ان دیوار ملامت میکنی که
در برابر ان چرا اجرت نمیگیری و از بهر انعام دختران شعیب علیه الصلوة
والسلام یاد نمی آری که حسبة لله تعالی بی طمع مزد بتقدیم رسانیدی که
ای موسی ترا علم توریت بنده است و مشغولی به تبلیغ العلوم لدنی
فایده گفتن کار هر کسی نیست نقلست که موسی و خضر علیهما الصلوة
والسلام در اثناء سیر ساعتی بر صخره نشسته مرغکی آمد و برکنار دریا
منقار خود را در اب فرو برده بیرون آورده و ببال خود مسح کرده
بجانب مشرق پرواز کرد چندانکه از نظر ایشان غائب گشت باز باز آمده
بران صخره قرار گرفت بعد ازان پرواز کرده بجانب مغرب طیران
نموده چندانکه غائب گشت بعد ازان باز باز آمده بر صخره قرار گرفت
باز پرواز کرده بجانب دریا شتافت چندانکه از نظر غائب شد باز
باز آمده بر صخره نشست خواجه خضر علیه الصلوة والسلام با حضرت
موسی صلوات الله وسلامه علیه گفت که ای نبی بنی اسرائیل از بهر
طلب علم آمدی نزد من گفت آری گفت این مرغ سوگند یاد میکند
به پروردگار آسمان و زمین و خداوند مشرق و مغرب جل جلاله

که تمامی فرزندان آدم را از دریای علم الهی جل ذکره افادات بیش
نداده اند که از آب دریا بمنقار از مرغ رسیده نقلست که حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام مدة هژده روز بصحبت خضر علیه الصلوة
والسلام فایز گشت وبعد ازان استفاده علوم نموده از یکدیگر بمفارقت
میشوند کلیم الله علیه الصلوة والسلام از آنحضرت التماس وصیت نمود
خضر علیه الصلوة والسلام گفت متعک الله یا ابن عمران کن
نفاعا ولا تکن ضرارا وارجع عن اللجاجة ولا تمش فی غیر حاجة ولا
تضحک من غیر عجب ولا تعیر الخطائین بخطایاهم وابک علی خطیئتک
ولا تؤخر عمل الیوم الی غد یا ابن عمران وبعد ازان که خضر علیه الصلوة
والسلام مواعظ بتقدیم رسانید حضرت موسی را علیه الصلوة والسلام
وداع فرموده بازگردانید واز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
منقولست که اگر نه آن بودی که موسی را علیه الصلوة والسلام از شدتی
که با خضر علیه الصلوة والسلام کرده بود حیا مانع شدی هر آینه که از
عجائب اسرار الهی جل جلاله وغرائب امور نامتناهی بسیاری مشاهده
کردی وحضرت کبریا سبحانی عز جاره ما را از تمامی آن اخبار نمودی
وجناب قطب العارفین شیخ محی الحق والدین قدس سره در فتوحات آورده
است که در بعضی بیابانها همراه خضر بودم علیه الصلوة والسلام در
اثنای حکایات کلام منجر بذکر مصاحبت آنحضرت با موسی علیه الصلوة
والسلام شد چون از حقیقت احوال تفحص نمودم فرمود که از برای
پسر عمران هزار مسئله مهیا کرده بودم چون بسه مسئله صبر نتوانست نمود

از اظهار دیگر مسایل متقاعد شده طریق مصاحبت مسدود گردانیدهم و میان اهل
اخبار اختلافست که ملاقات موسی و خضر علیهما الصلوٰة والسلام پیش از ابتلای تیه
متحقق گشته یا بعد از آن واصح اقوال آنکه در اثنای حبس تیه این قضیه بوقوع پیوسته
واگر کسی سوال کند که بنو اسرائیل در تیه محبوس بوده اند و راه خروج از آن
محبس بریشان مسدود می بوده پس بر تقدیر منافات مر آنحضرت را با یوشع
علیهما الصلوٰة والسلام از بلیه تیه ایمن بوده اند و از مشقت که به بنو اسرائیل
بواسطه خلاف فرمان ملحق گشته مصئون و محفوظ می بوده اند والله تعالی
اعلم بحقایق الامور اما شمه از اشارات این قصه بلسان ارباب
عبارات مسجعاً معبراً بدان ایدرویش که موسی علیه الصلوٰة والسلام
خود را در نظر خود بعلم و دانش جلوه داد و خود را اعلم و اعرف اهل عالم گمان
برد حقتعالی بمقتضای تربیت ربوبیت او را بشاگردی خضر علیه الصلوٰة
والسلام فرستاد تا سالکان طریق تحقیق بدانند که هر که بنظر اعجاب خود را در
نظر خود عزیز شمرد نقایص جبلی و معایب غریزی وی بوی بنمایند تا عجز
و نقصان خود ببیند و بجز دیگران فضل و کمال نبرد اکنون تفصیل بعد الاجمال
بشنو و تذییل بعد الاکمال بدان ایدرویش چون حقتعالی آسمانرا از کتم
عدم بفضای عالم وجود آورد و او را با اجرام کواکب و اعلام ثواقب مزین
گردانید آسمان بجود بنا زیگفت بنیان رفیع الشان منم قصر مشید الارکان
منم مسقف گنبد خانه زمین منم معراج هفت پایه سید المرسلین منم دریای
جواهر زواهر نور منم قلعه حصینه ملائکه و حور منم منشا دردان زرفشان مجامع
قدس منم ایوان عالی ارکان صوامع انس منم طاق مقدس عالم منم

رواق مقرنس طارم والا منم بپرکار پرگار دوار بر مراکز کرات بساط
عالم امکان منتصب سفینه سکینه او بر بار گوهر نثار دریا فخار موج اوج گردان
منم جز اطلس بنفش بر کارگاه قدرت گوی زرین خورشید را بتدبیر تسخیر
تقدیر مدور و منور ساخته در میان میدان جولان باندازه کرده والشمس وضحیها
ضیا طراز دانش محیط حکمت جرم نیر ماه سیمین را چون تکه زرین گوی گریبان
کره فیروزه رنگ ما ساخته که والقمر اذا تلیها ورق حکمتش صحایف لطایف
اوراق اطباق هفت سبع ما را باعشار زرین کواکب و اخماس سیمین ثوابت
تزیین داده که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب سیاق قدرتش کواکب
کواکب را به مراقب رواقب ما چون اعلام نور بر طرق جهد رسیدان عالم علوی
نصب نموده که وبالنجم هم یهتدون چون آسمان قبه محجب خود را دیده و
قبول لایق دیدند به حضرت جلال احدیت جل و علا بر فوق آسمان هفتم عماری نصب فرموده و
به پیری هفت آسمان و هفت زمین و او را از سقف عرش معلق گردانیده
اجرام علوی و اجسام سفلی را در حیطه وی در آورده تا عجز آسمان ظاهر گردد
ولعیبت کمال عز و اقبال خود نیاز و اتکا ه عرش مجید را خلعت وجود
پوشانیده به چند زینت مزین گردانید اول قلاده تمجید ذو العرش المجید در
جید تابید وی در آورده و او را تشریف اضافت خود از سایر ممکنات
[illegible] برآورده دویم گوشوار تکریم در گوش معامله او درآویزد و جناب قدس
حضرت خود را بوی نسبت داد که رب العرش الکریم سیوم لباس عظمتش پوشانید
او را منسوب به حضرت خود گردانید که رب العرش العظیم و از عظمت عرش
شمه بشنو [illegible] در تفسیر رحمه الله تعالی روایت میکند مسلسلا الی عالم الغیب

والشهاده جل جلاله که حضرت جلال احدیت فرمود جل و علا که عرش من
سیصد و شصت هزار قایمه است هر قایمه شصت هزار بار به ۳۶۰ بار جز سینها و
زیر هر قایمه شصت هزار شهر است در هر شهری شصت هزار صحرا است در هر
صحرای شصت هزار عالم است هر عالمی شصت هزار بار به همه آدمیان و پریان
که به همه افراد این عالمیان وجود آدم ابو البشر و اولاد و خبر و شبه او نبوده
است که هرگز نه نام آدم شنیده اند و نه از وجود او اندیشیده اند القصه
چون حق سبحانه تعالی عرش را به عظمت بیافرید عرش به عظمت خود بنازید
گفت مرا سیصد و شصت هزار قایمه است شرف اضافت الرحمن الرحیم فاخر
عزت دایمه است فلک الافلاک منم چرا که هفت پرگار فلک در اندرون دایره محیط
دایره منست اقرب الاجسام الی الملکوت منم که ضیا و بهجت ممکنات به برکت
انارت منست ملقب بفلک اطلس منم مقرب بجناب حضرت اقدس منم این
هفت قندیل مقرنس لاجوردی پیکر از طاق ایوان من آویخته این هشت
فانوس مسدس زبرجدی مقعر از ساق بنیان من نور گنجینه درجات من
ارفع درجات ذو العرش حرکات من اسرع حرکات است اسرع حرکات الاجسام
حرکة العرش ظهور نور استوا در تجلی وجود من استیلا یافت الرحمن علی العرش
استوی آفتاب اوصاف کمال الهی جل و علا در اصباح جمال من [illegible]
بیتابید و کان عرشه علی الماء حق تعالی هیچ خلق از من بزرگتر در وجود
نیاورده و کنوز انوار و رموز اسرار بجز سینه رب العالمین جل جلاله
نیز بعلیا پنجه سیاست مؤدب گردانیده بجهت سطوت نقش ساخت که مرا
هفتاد هزار پالست و در هر پالی هفتاد هزار پرست و در هر پری هفتاد

هزار و هشتصد و در هر روی هفتاد هزار زبانست که از هر زبانی بعدد قطرات
باران و برگهای درختان و ریگهای بیابان و روزهای جهان تسبیح
پروردگار سبحانه و تعالی بتقدیم میرسانند این مار را بر گرد عرش طوقی
گردانید تا تمامی عرش را احاطه کرده هنوز نصفی از وی خالی و بجای عظمت
خالی مانده بعد از آن فرشته از نور بیافرید و فرمود من از برای احتمال
عرش آفریده ام چه مقدار قوت میخواهی گفت چندانکه هفت طبقه آسمانرا
اگر خواهیم بیک انگشت برداریم فرمود کرامت کردم فرشته دیگر از رحمت
بیافرید و فرمود چه مقدار قوت میخواهی گفت آنقدر قوت میخواهم که طبقه هفت
زمین را بردارم بوی انعام فرمود فرشته دیگر از باد آفرید و مر او را قوت
باد داد و فرشته دیگر از آب و قوت آتش عطا فرمود پس خطاب کرد که ای
فرشتگان عرش را بردارید آنچهار فرشته با قوت در زیر عرش در آمدند
و مدت هفت هزار سال اهتمام نمودند تا مقدار تمامی دریاهای عالم از اندام ایشان
عرق روان شد و با وجود آن عرش را از جای وی حرکت دادن نتوانستند
بحقتعالی از ضعف و عجز خویش بنالیدند حقتعالی اضعاف مضاعف آن قوت
با ایشان کرامت فرمود هنوز از حمل عرش عاجز ماندند رب العالمین جل جلاله
بنظر رحمت در ایشان نظر فرمود کلمه جلیله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
تعلیم شان فرمود ببرکت آنکلمه عرش خداوندی را جل و علا برداشته بمقام
وی رسانیدند و همواره بگفتن آنکلمه مداومت مینمایند که اگر لحظه از تثبت
بدین کلمه غافل گردند عرش از محل خود سقوط پذیرد و در شرح المصابیح آورده اند
که طول قامت هر یک از حمله عرش مسیرت دویست هزار و هفتصد هزار ساله

راه است و مقدار موضع قدم هر یک از ایشان مسیر هفت هزار ساله راه
حاصل کلام آنکه حاملان عرش بقوت و شوکت خود بنازیدند گفتند عظمت منشور
بعنوان نشان ماست دستور عظمت توقیع رفیع ایشان ماست طلیعت
عندیت و من عنده لا یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون بر دوش
تحسین ماست جلباب مکرمت بل عباد مکرمون در آغوش تمکین ما خلعت
محمدت الذین یحملون العرش راست بر قامت با استقامت ماست
اشارت بشارت یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به علامت سلامت ما گشته
و وند طاعت در میدان استطاعت یسبحون اللیل و النهار لا یفترون
ما تاخته ایم کمند اجتهاد غیرت بر کنگره بلند ایوان قربت و الملائکة المقربون
ما انداخته ایم عرش الرحمن جل جلاله که اعظم الاجرام فی عالم الامکان
لقب اوست به پایه وی شوکت ماست لوح المحفوظ که ام الکتاب فی القرآن
کنیت اوست در کنار دولت ماست چون حاملان عرش بنظر توقیر
و اعزاز در ذات خود دیدند و نخوت و صفات خود بمیزان تحسین
و احسان سنجیدند حق تعالی مورچه خلق فرمود و بمقدار انگشت آدمی و او را
نام عالی انجام حضرت خود تعلیم فرمود و باعانت و امداد آنحضرت
عرش مجید را تنها برداشت حاملان عجز خود دانستند و بقصور خود اعتراف
نمودند آنگاه کرسی که مستفیض انوار قدسی است و عظمت و وسعت
وی بمرتبه ایست که اطباق سموات سبع در مقابله وی چون حلقه ایست
در بیابانی یمین وی ده هزار کرسی است و یسار وی ده هزار
دیگر بهر کرسی فرشته و بتلاوت آیة الکرسی مشغول گشته و لوا…

ان تلاوت بقدر بیان آیة الکرسی مسلم داشته و حق تعالی بقلم قدرت
آیة الکرسی را بپایه کرسی ثبت ساخته و هر که تلاوت آن جهت شناخت
شاید بوزن کرسی ثواب بروی مقرر گردانیده حاصل کرسی گفت
سر حلقه انوار قدسی منم بزرگترم اسرار انسی منم جلباب وسعت بر دوش
دارم وسع کرسیه السموات والارض نوید پابوس عزت در گوش دارم
الکرسی موضع القدمین چون کرسی خود را بپایان رسید حضرت
جلال احدیت جل و علا دور او چون قندیلی از ساق عرش معلق بیاویخت
تا دیگری بمساحت عظمت بیت خود منظر و رنگ دور آنگاه آفتاب جهانتاب
که بمساحت از روی نسبت صد و شصت و چهار برابر تمام روی زمین است گفت
خسرو سیارگان منم شمع جمع ستارگان منم دایره نیره فلک رابع منم نیر
ثانی ازین گرد خوان لاجوردی قانع منم مشعله نور افشان کره فلک منم
گوی میدان طارم افلاک منم قندیل شعاع باشعاع در طاق محراب نه طارم
فلک قیر فام من افروخته ام عود بی دود مجمر نور در مجامر جلوه گر و
سرای جهان بر آتش لمعات من سوخته ام ان گل لعل خدا فدا که هر صباح
بنسیم نسایم سحر چون عروس ناز پرده رو النشیمن پیکیه بر بن گلبن اخضر و
طارم زبرجدی منظر شگفته است منم آن چالاک که بر کارگاه افلاک
گوهر انجم حدقه اهل البصیرة بالماس نفوذ تصرف نظر سفته است منم چون
آفتاب نظر اعجاب در خود دید خفاش اجمعین از وی پسندید
خلق السموات عرفت عجزها بعد از ان پادشاه بارگاه افلاک هشت
و حله پوش عروسان تماشاگاه کره خاک زبان بدعوی بگشاد و گفت

یکی از بهترین نعم اصل در تغلیب بهترین نعم قایم مقام اشتهایم فذالک
سلک منتظم اعداد السنین والحساب بهشت مملکت نشانم تاج مرصع
مذرین قامم بر نشستن بر سریر تخت دولت و مرام رواج دیباج بلیغ تمام
در بر هست و صحن چمن فلک طبق گل زرنگار رونق نعم در بزم انجمن
ملک جام می مروق و النوار الشفق نشیم بیطرف لوح لاجورد فلک
نشمیده و هم بیام این گنبد فیروزه فام مجوف زرین پیکر نعم منکه متصف
با خیصفات ولپذیرم لا جسم در عالم فی التظیم فانه الا الله تعالی
بالنقصان حتی عرصه عجزه بهشت را بحور و قصور و هو لطف و لطایف
بیاراست و باشجار و انهار و ریاض و حیاض مزین گردانید بهشت
بنا زید که سرای بیاراستم مهبط انوار منزل حرامنم موعد دیدار
منم حوریان ماه پیکر من دارم و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون
کوشکها رعالی منظر من میگارم و هم فی الغرفات امنون طعامهای
آراسته و لحم طیر مما یشتهون در ضیافت سفت چو زنان فرو خواسته
و یطوف علیهم ولدان مخلدون در خدمتند راحت بهشت و تمامیست
که و لقیهم نضرة و سرورا شراب طهور بچکار بهشت تنها مهیاست
و سقیهم ربهم شرابا طهورا خلود ابدی و جوار احدی جل علا عبارت از
مسکن جنت ان المتقین عند ربهم جنات النعیم کلام باقی و سلام سابقی
موقوف در آمدن جنت سلاما قولا من رب رحیم از بهشت چون اوصاف
کمال و نعوت جاه و جلال خویش بر طبق عرض نهاده حق تعالی آدم صفی
را علیه الصلوة والسلام در وی در آورده و جمعیت آورده اند اینجا

بیرون آورد تا بهشت عجز خود بپا اند بعد ازانکه آدم علیه الصلوة والسلام
از بهشت بیرون آمده بدار دنیا نزول فرموده زمین را بوجود وسجود
خود مشرف گردانید زمین خود را با وجود افتادگی برکشید و اظهار کمال خود
بر ورق جدال مثبت گردانید گفت منکه زمینم لبساط مبسوط لبساتینم و رباط
مربوط مساکینم کاروان سرای قوافل احیا و اموانم خانقاه خیرات
و صومعه عبادو اسم مسطیه بالا و مفتتم جریده نوشش خمخانه عجبتم کمناج حکمت بحکم
صنعت او نثار و بود و تار بیرشتقل و نگار بساط بوقلمون مرا مشحون
بنقوش موزون و موشح بالوان گوناگون بر کارگاه بارگاه فانظر الی
آثار رحمة الله بدین زیبائی یافته مشاطه قدرت در اصل فطرت زلف
معتدل ریاحین مرا بر قامت موزون بساطین بین رعنائی بر هم تافته
بعد ازانکه قابیل القتیل با هابیل افتاد امر موزون زیب و زینت و جمال و رتبت
لغبار ظلم مبدل گشت و زبان حسرت ای زمین در کام محنت فرو رفته
حزین عروس محبوبه مبتلی کذالک آدم صفی علیه الصلوة والسلام بعد
از ارتکاب زلت بدولت صفوت خود مستظهر بود و اوصاف کمال
خود بر الواح جاه و جلال رقم برمیکشید میگفت من الضاحکم الم کرخمیر
طینت من بقبضه تخمیر طینته آدم بیدی اربعین صباحا مستغنی
جمال و جلالت تشید قواعد بنیت من بمقتضای فحوای فاذا سویته
بجناب حضرت ذوالجلال است جل جلاله خطیب حکمت بر منبر خلافت خطبه خلافت
بنام من خوانده که انی جاعل فی الارض خلیفه خطاط قدرت بقلم مشیت
و مداد معیت صحیفه صحیفه بنیت مرا که سواد نامه اسرار احدیت و گنج نامه کنوز

رموز صمدیت با اصل موافق و با نقل مطابق ثبت فرموده که خلق الله تعالی آدم
علی صورته مرغ روح که از گلستان قدم بفضای صحرای کرم در طیران آمده بود
در آشیان قالب من آرام گرفته که ونفخت فیه من روحی قبله زمره کاینات
جامع فلک در وقت سجود مشهود و محراب وجود من بود که فقعوا له ساجدین
مناکب مواکب ملایک سموات مطیه سعیه تخت بخت من گشته مراتب مواقف
ارایک خیابات متکای منتهای شوکت دولت من آمده رباعی نعوم
کر صد هزار چندان منند در فضل و کمال جمله حیران منند از دولت کی
آن شاه جهان خلق دو جهان بسته فرمان منند فلما نظر آدم الی نفسه
بالشرکیه کواه ربه بکی المعصیته والتیه فی حین البلیته ونادی فی الملک والملکوت
بالشکوی وعصی آدم ربه فغوی کذلک تعنت کلیم الرحمن صلوات الله تعالی
وسلامه علیه ندیم حریم حرم انس و کلیم سلیم جناب قدس بود با خود میگفت
که سلطان تخت رسالت منم برهان تخت جلالت منم بلبل گلشن سرای معنا
منم طوطی دبستان سرای توریه منم مهبط کلام الهی منم مسقط الهام پادشاهی
منم محرم راز دیار و همراز جبرئیل منم دوازده لشکر و سردفتر عسکر بنی اسرائیل
منم مظهر معجزات قاهره و آیات بینات باهره ذات بیکمال منست مطلع
انوار غیبیه و منبع اسرار لاریبیه صفات جاه و جلال منست صاحب نور
و مظهر ظهور ید بیضا منم منبع علوم و معدن حکم و کلم الله موسی تکلیما منم
مورد ساس فی اصطناع واصطنعتک لنفسی از قصر بارتفاع معیت انی معکما
منم دریچه انوار وحدانیت انی انا الله فرا صحرای جان آگاه من گشوده
صیقلی مرایای قلوب بصیقل محبت و الفیت علیک محبة منی منجلی دل

مقابل مراتب انعکاس انوار حسن و شمایل از غبار کدورت آب و گل
زدوده‌ست ، چون پرده ز پیش رخ گشوده ، آیینهٔ جان من زدوده

هر نکته که آن بشیر می بود ، زین آینه منیر می بود
زان گنج نهان که کس ندیده ، نقد دو جهان بمن رسیده
داوند مرا ز علم و حکمت ، زان گنج نهان هزار قسمت

چون موسی علیه الصلوٰة والسلام بعلم و دانش بنازید و در عالم از خود
عالمتر کس ندید لاجرم حق سبحانه و تعالی او را بتلمیذ خضر علیه الصلوٰة والسلام
فرستاد و حقیقت وفوق کل ذی علم علیم بروی ظاهر گردانید و اینجا وقفه
تنبیهیست مر ارباب فطنت را که هرگز بنظر اعجاب در خود ننبینند و بتجلس تکبر
نورزند و همواره خاشع و متواضع باشند و همه خلق را بهتر از خود بینند
و خود را از همه فرومایه‌تر دانند نظامی هان و هان تا زنده باشی
چنان خواهم چنان کافکنده باشی ، نبینی دُر که دریا پرور آید ، ز افتادن
چگونه بر سر آید ، چو دانه گر بیفتی بر سر آیی ، چو خوشه سرکشی گر بادر آیی
مدارا کن که خوی چرخ تندست ، بجهت روی پای عمر کندست ، چو طفل
انگشت خود میمز در نهیبه ، زخون خویش کن هم شیر و هم شهد ، بگیر
اینجا خورسندی ز انجیر ، که هم طفلست و هم پستان و هم شیر ، برون کن
پای زین پا تا بتنگست ، که کفش تنگ دارد پای را لنگ ، قدم در ره نه
که چون رفتی رسیدی ، جمال اشنا کین ره را ندیدی ، اشارت دیگر
آورده اند که حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام تا خضر صلوات الله تعالی
وسلامه علیه بشنید و دو ع... تعلیم و تعلم درمیان آمد قرار و آرام از وی

بشنید بیچاره مشغول نشد و از ساز سفر باز نه ایستاد و میگفت لا ابرح
حتی ابلغ مجمع البحرین ای درویش من را نیز وعده گاهست و دران
وعده گاه وصول مطلوبیست وعده گاه کدام است وعد الله المومنین
والمومنات وصول مطلوب کدام است وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة چنان باید که عارف هیچ نیاساید تا بوعده گاه نرسد که لهم دار السلام
عند ربهم و تا بمطلوب خود واصل نگردد که للذین احسنوا الحسنی وزیادة
بیت اضطراب دلم آرام نیابد به بهشت • دیدن روی دلارام من
آرام دلست نصیحت حضرت موسی و یوشع علیهما الصلوة والسلام
بموعود رسیده بودند فاما تغافل شدند چون گرسنه شدند طعام جستند
نیافتند از راه افتاده بودند هر چند راه طلبیدند نشناختند همچنین غافل
در دنیا نداند که از چه دولتی محروم می ماند و از مطلوب و مقصود چگونه
محجوب میگردد آنگاه گردد که در غمرات مرگ و سکرات موت مجاعت
عدم بلاغت و فوت استطاعت مبتلا گردد و هر چند طاعت جوید نیابد
راه مطلوب بروی مشتبه گردد آنجا موسی علیه الصلوات والسلام
راه بازگشتن میسر بود مراجعت نموده بمطلوب فایز گشت اینجا بنده را
راه رجوع مسدود گردد و هر چند درخواست کند رب ارجعون لعلی
اعمل صالحا فایده ندارد چندانکه طریق وصول باز جوید که هل الی مرد
من سبیل نشان بازنگوید پشیمان شود پشیمانی سود ندارد و یا حسرتا
علی ما فرطت فی جنب الله اشارت لطیفه ماهی بریان
بر شناسی آب حیوان حیات یافته بمستقر اصل خود باز میگردد

کرد اتخذ سبیله فی البحر سربا اید و لیکن دل بنده مومن از آن ماهی
مرده بریان کرده فسرده تر نیست جهدی کن تا بسر چشمه آب حیات عرفان
رسی که هر دلی که آب عنایت مولی تعالی خورد زنده جاودانی گردد مگر
او من کان میتا فاحییناه و بمستقر اصلی خود باز گردد که انا لله و انا الیه راجعون
سوال آن وقت که حضرت موسی علیه الصلوة والسلام بمیقات از برای
مناجات آمده بود چهل شبانه روز آب و طعام نخورد و از گرسنگی ننالید
و اینجا بیک روز مجاعت بفریاد آمد حکمت چه بود جواب آنجا در حال قایم
وی بود یکی شوق مناجات و دیگر امید قربت حق سبحانه و تعالی و طی
کرده گشایش این دو قاید بود او را از دنیا هیچگونه یاد آید دیگر آنکه آن
سفری بود که خدای تعالی او را می برد تا جذب او و این سفری بود که او را
می برد تا بگدازد و آن سفر مبنی بر تواضع بود و این سفر مبنی بر تجربت آن
سفر نوازشش بود و نازشش برآورد و این سفر گدازشش بود و مالش بار درد
سوال حضرت موسی علیه الصلوة والسلام گفت ستجدنی ان شاء الله
صابرا و صبر نکرد و اسمعیل علیه الصلوة والسلام گفت ستجدنی ان شاء الله
من الصابرین و صبر کرد این تفاوت از کجا خواست جواب آنست
که اسمعیل علیه الصلوة والسلام دانسته بود که آن فرمان خداوند است
جل جلاله لابد فرمان خدای تعالی را انقیاد باید کرد و بر آن صبر کردن
لازم باشد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ندانسته بود که آنچه خضر
علیه الصلوة والسلام بتقدیم می‌رساند بفرمان خداوند سبحانه و تعالی
ولیکن بر خلاف شریعت بود لاجرم صبر کردن نتوانست و بعد از آنکه

خضر علیه الصلوٰة والسلام گفت و ما فعلته عن امری حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام دانست که المقابله با فرمان خضر مشکل بوده است لاجرم زبان اعتراض
در کام کشید و دست از جدال باز داشت و بعضی گویند که حضرت موسی علیه
الصلوٰة والسلام صاحب شریعت و خضر صاحب حقیقت بود و او علیه الصلوٰة والسلام صاحب شریعت
بود و تحمل الزام ... و بعضی آورده اند که اول خضر علیه الصلوٰة والسلام
با موسی صلوات الله علیه درشتی نمود و گفت انک لن تستطیع معی
و حضرت ابراهیم با اسمعیل علیهما الصلوٰة والسلام ابتدا درشتی نمود
گفت فانظر ماذا تری و مقرر است که در برابر عنف صبر مشکلست لیکن
در محاذات لینت صبر لازم است و گروهی برآنند که اسمعیل خود را علیه الصلوٰة
والسلام در زمرهٔ صابران شمرده و گفت ستجدنی ان شاء الله
من الصابرین از برکت صابران توفیق مشتمل وی گشت و صبر اتمام
نمود و حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام خود را منفرد یاد کرده گفت
ستجدنی ان شاء الله صابراً لاجرم صبر کردن نتوانست عاقبت ...
شد و بالله التوفیق و در قصص ماجری آورده است که چون حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام اظهار گرسنگی و مجاعت کرد خضر علیه الصلوٰة
والسلام گفت اگر صبر کنی ... در این حال و طبقی از هوا دراید
به یکی نان و ماهی بریان بود و نزد خضر قرار گرفت و به دیگر نان و ماهی
خام بود نزد موسی علیه الصلوٰة والسلام آمد خضر علیه الصلوٰة والسلام
ماهی خوردن گرفت و تبسم کرد و روی بسوی وی کرد حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام از سبب تبسم پرسید خواجه فرمود که من جهت

نکردم ماهی بریان یافتم تو صبر نکردی و تکلف نمودی لاجرم طعام ناساخته یافتی و در روایتی آمده است که آهوی بیامد و در میان ایشان بایستاد و آنجانب آهو که خضر بود علیه الصلوٰة والسلام بریان بود و آنکه بطرف موسی بود علیه الصلوٰة والسلام خام بود تا حضرت موسی را علیه الصلوٰة والسلام هیزم ترتیب بایست کرد و رنج بسیار برد تا پخته شود خضر علیه الصلوٰة والسلام گفت من کار بی طمع کردم لاجرم بی مؤنت یافتم و چون کار تو مبنی بر طمع بود برنج و مشقت مبتلا گشتی

ابن عطا گفت قدس سره که رؤیة العمل و طلب الثواب یبطل العمل یدان عمل و طلب ثواب مبطل عمل است که کلیم علیه الصلوٰة والسلام بهمین مقدار که دریها بعمل طلب مزد کرد بفراق خضر علیه الصلوٰة والسلام مبتلا گشت رابعه بصری قدس سرها روزی ابریقی آب در دست و انگشتی آتش در دست دیگر میرفت پرسیدند بچه جایست گفت میروم تا این آب بر آتش دوزخ ریزم و این آتش در بهشت افگنم تا هرکه او را پرستند از بیم دوزخ نپرستد و نه باميد بهشت نکته بدانکه آن دیوار که خضر علیه الصلوٰة والسلام برای یتیمان عمارت کرد بجهت آن گنج بود که در زیر دیوار مخزون بود تا گنج آن یتیمان ضایع نگردد نکته ای درویش بدانکه گنج ایمان از حضرت ذوالجلال احدیت جل و علا در شهرستان وجود خزانه سینه در صندوق دل ودیعت نهاده است و چهار دیوار ارکان اربع بجهت حفظ آن گنج از تصرف دشمن برگرد آن کشیده اینجا خضر را علیه الصلوٰة والسلام برعایت آن گنج فرستاد تا آن دیوار که برشرف سقوط بود و بعلت آه و جاه

مشروط با شارت یا بشارت خود مشرف نگردانید تا آن گنج یتیمان ضایع
نگردد و آن فقیران جایع نمانند اینجا نیز حضرت محمد الرسول صلی الله
علیه وسلم بسر گنج معرفت او فرستاده تا دیوار شرایع که حصن حصین حقایق
است بعبارت مشرف گردانید که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله.
تا گنج معرفت این درویشان و نقد محبت این یتیمان بدست دشمن که شیطان
است نیفتد و این فقیران بداغ خذلان خسر الدنیا والآخرة مبتلا نگردند نکته گنج
یتیمان را جد ایشان نهاده بود و گنج معرفت را حق سبحانه تعالی بجودی خود نهاده
گنجی که مخلوق نهاده بود از کرم خود روا نداشت که ضایع گردد گنجی که خود نهاده
است هرگز روا ندارد که ضایع گردد اشارت شریفه اینجا حقتعالی از صلاح
پدر ایشان خبر داده وکان ابوهما صالحا و اینجا ایمان مومنان را صالح خوانده
والعمل الصالح یرفعه و اعمال مومن را نیز صالح خوانده که یصلح اعمالکم پس اینجا
که صلاح پدر ایشان را پاس کرد گنج ایشان را نگاه داشت اینجا که ایمان و عمل
صالح بندگان را ستوده و صلاح باشد مقرر است که در محافظت آن کرم خواهد
نمود و از زوال و نقصان در امان خواهد داشت اشارت دیگر
درویشان را در دریا کشتی بود و یتیمان را در صحرا گنجی ملک تعالی رسولان
خود را فرستاد تا کشتی در دریا از تسلط آن ظالم نگاه داشتند و در صحرا
گنج را حمایت کردند تا عالمیان بدانند که معین ضعفا و ناصر درویشان است
اشارت دیگر در دریا کشتی درست را بشکستند و در صحرا دیوار شکسته
را درست نمودند از بهر آنکه صلاح کشتی در شکستن بود زیرا که اگر درست
بودی پادشاه آن را نمودی و صلاح دیوار در درستی بود که اگر ویران

شند می گنج بار باب او برشید می کذلک صلاح طبعی و در دستی تمنا
وصلاح گردهی در شکستگان فقیر الست که اگر درویش تو نگرشی حلا
و باغی گردد و دین از دست بدهد و اگر تو نگر درویش شود منافق و نا سپاس
گردد و دین فاسد گرد و تا بدانی که حق تعالی دوست مومنان است الله
ولی الذین آمنوا هر کسی را آنچه صلاح کار وی در آنست چنان می‌سازد
لطیفه تحقیق بدان ای درویش که دنیا بر مثال دریا است که انما مثل
الحیوة الدنیا کما انزلناه من السماء و لیکن دریا بیست لیس با خطر و در وی
صواعق و حوادث قضا و قدر و کشتی که ازین دریا بواسطه آن بسلامت
توانی گذشت ایمانست صاحب این کشتی کیست روح تو ملاح این سفینه
عقل تو درین دریا ظالم است که توابع بسیار دارد و کار وی همه آنست که
این کشتی را از صاحبان وی سلب کند و ایشان را در دریای مهلکات غرق
میگرداند و در غرقاب شقاوت هلاکت ابدی مبتلا میسازد و این ظالم
کیست و نام وی خبیث ابلیس و اعوانان او نفس و شهوت و هوا و طمع و محبت
دنیا و امثال آن و این ظالم لعین اگر این کشتی ایمان را از عصمت و توفیق و
اسباب طاعت آبادان بیند باعانت این نفس غصب کرده و خود مستعد گشته
عجیب از سر کوه پندار گرفته بدین کشتی زند تا کشتی ایمان را عیاذا بالله پاره پاره
گرداند چون رب الارباب جل جلاله آن دشمنی و بدمهری از آن ظالم
دانسته اصل کشتی تو از تختهای اعانت و توفیق و الواح اقرار و تصدیق
ترتیب فرموده بعضی از مسامیر اعمال صالحه کشید و لیکن این الواح باتفاق
بار بسته هست ازین کشتی بر میکشند تا عیب و نقصانی بدین کشتی راه نیابد

علت آنست که تا اگر ابلیس در یکی از جزایر دریا بدین کشتی رسد چون
اعتقاد رخلل در وی مشاهده کند از غضب و سلب وی دست کوتاه کند
تا این کشتی بسلامت بتو باز آید چنانچه خضر علیه الصلوة والسلام بعد از شکست کشتی
باز اصلاح آن نمود بروجهی که از اول بهتر و درست‌تر گشت حق تعالی
نیز بقدرت کامله و رحمت شامله خود اصلاح آن عیب و جبر نقصان آن خلل
بروجهی نماید که همه معصومان عالم بالا و مقربان ملاء اعلی دران حیران بمانند
سوال خضر علیه الصلوة والسلام در شکستن سفینه اضافت فعل بخود کرد
که اردت ان اعیبها و در قتل الغلام اسناد بخود و بحق تعالی کرد فاردنا
ان یبدلهما ربهما و در عمارت جدار اضافت بحق تعالی کرد فاراد ربک
ان یبلغا اشدهما حکمت درین تغیر قول چه بود جواب امام امام جعفر بن
محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما چنین میگوید که ابتدا چون اسناد
فعل بخود کرد و گفت ان اعیبها بسر وی در داد که من انت حتی تکون
لک الارادة تو کیستی که اسناد ارادت بخود کنی و از خود و افعال خود
اعتبار برداری در کرت ثانیه اضافت فعل بخود و بحق سبحانه و تعالی نمود
منادی در دل ندا کرد که من انت حتی تکون لک ارادة معنی تو کیستی
که در ارادت با من مشارکت ورزی در کرت ثالثه تمام خود را از میان
برداشت و اسناد امر بکلی بحق تعالی کرد مقام اول نظر تفریق بود و
اسناد فعل بمباشران و مقام دوم نظر طریقت بود که توفیق از حق تعالی
دید و مباشرت از خود و مقام سیوم محو در حقیقت بود که ظلمت مجازی را
در جنب نور حقیقت مضمحل و متلاشی دید سوال خضر علیه الصلوة والسلام

در رکعت اولی و ثانیه عذر موسی علیه الصلوٰة والسلام قبول فرمود
و در رکعت ثالثه بکلمهٔ وحشت آمیز هذا فراق بینی و بینک تکلم نمود حکمت
درین چه بود جواب در دو فصل اولی لفظ موسی بجا غیر بود تا از فهم
خلق بحر رمز دهان اعتراض بیغبر بود و در فصل ثالث لفظ نفس بود داشت
تا در خاطر وی قلع اجره و خلل کرده بالکلیه تکلم فرمود و شنیده در رکعت ثالثه
موسی علیه الصلوٰة والسلام شرط کرده بود که اگر من بعد تعرض نمایم لا
تصاحبنی بعد هذا و این شرط را در اول و دیم نفر سوده بود لاجرم در رکعت
ثالثه گفت هذا فراق بینی و بینک لطیفه موسی کلیم با خضر علیهما الصلوٰة
والسلام شد نوبت سخن باز گردانید خضر را علیه الصلوٰة والسلام ملال گرفته
عذر او باز خواست هذا فراق بینی و بینک ای بنده اگر روزی هزار بار
بقول ناپسندیده و فعل ناشایسته عادت نمائی هرگز نام فراق نشنوی
و اظهار ملال از جانب ما نه بینی بلکه تقاضای معذرت و طلب مغفرت از جانب
ما مشاهده کنی کل من سائل هل من تائب هل من مستغفر للمؤلف

یا رب در بروی اصحاب طلب بگشاده‌ای
صیت هل من تائب اندر جهان در داده‌ای

شهر معمور دلم کز سیل هجران شد خراب
شد بمعماری وصلش عاقبت آباد باز

ای مسیح از نیاز قلب من با جست شوق
عقل مطلوبم نبود و در خلاب افتاده‌ای

گفتمش نیکو جمالت چون مرا موجود کرد
تا بیانم زنده زان قوتم بیا بیداده‌ای

لمعه از پرتو نور تجلی زد و تسلیم
طور هستی مرا برکند از جا بیداده‌ای

گفت یا مستغنی من لاف از وجود خود مزن
کی توان کردن کمان بالا تر از پا ایستاده‌ای

ذکر احوال قارون و مرجع و مآل آن ملعون و خسف وی

بدعای موسی علیه الصلواة والسلام علما و اخبار
و واقفان آثار و ستنیران حکایات و مفسران روایات سابقه
در کتب معتبره و صحف منتشره چنین ایراد فرموده اند که قارون ابن عم
حضرت موسی بود صلواة الله علیه چنانکه قارون پسر یصهر بود و یصهر
پسر قاهث و قاهث پسر لاوی و لاوی پسر یعقوب علیه الصلواة والسلام
و عمران که پدر موسی است علیه الصلواة والسلام پسر قاهث است که جد
قارون است و بتاریخی که در صدر کتاب در نسب حضرت موسی علیه الصلواة
والسلام مذکور شد که عمران پسر یصهر است و قارون نبیره یصهر دلالت
کند که قارون عم موسی بوده باشد و آن روایت محمد بن اسحق است و در
عرائس الثعلبی مذکور است این روایت اکثر علما و مشهور همانست و در تیسیر
از تواریخ مذکور و الله تعالی اعلم و قتاده میگوید رحمه الله تعالی که
قارون در بنی اسرائیل ملقب به منور بود بجهت حسن صورت و زینت صوت
در قرائت تورات و احراز فضل و کمال و جاه و جلال و لیکن از اعدا حق تعالی بود
چون سامری از جمله منافقان و آخر الامر اظهار کفر و نفاق خود کرد و بر
موسی علیه الصلواة والسلام و بر بنی اسرائیل یاغی گشت کما قال الله تعالی
ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم و در سبب بغی وی علما را اختلاف
بعضی گویند که فرعون را با وی نظری بود و او را معتبر میشمرد و بر بنی
اسرائیل بحکومت باز میداشت و چون حکم وی بر مردم نافذ بود بواسطه
آن منجر به بغی شد و بظلم انجامید و نزد بعضی آنست که وی جامهای خود را
مقدار شبری دراز ساخته بود چنانکه بزمین میکشید و در میان متکبران

این رسم مشیه اوست باقی مانده و سعید بن جبیر میگوید رحمه الله تعالی
که طغیان و بغی وی بجهت کثرت مال و ثروت بود که در میان بنی اسرائیل
هیچکس را آن مقدار گنج از زر و نقره نبود که او را چنانکه حق تعالی از آن خبر
داده که و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة یعنی
او را از اموال مدخره چندان داده بودیم که کلید های خزاین وی را جمل مرد
با قوت و نیرو ایشان بمشقت تمام میکشیدند و در انجیل آمده که شصت
شتر کلید او را شصت شتر میکشیدند و در بعضی از تفاسیر آورده است که شصت
شتر کلید گنج وی میکشیدند که هر شتری را شصت من بار بود که هیچ کلیدی
از مثقالی زیادت نبود و هر کلیدی قفل گنجی کشاده میشد و در سبب جمع
اموال خلاف کرده اند بیشتر علما بر آن اتفاق کرده اند که وی علم
کیمیا بدست آورده بود و در تحصیل آن علم نیز اختلافست بعضی میگویند که
چون توریت بموسی علیه الصلوة والسلام نازل شد امر آمد که او را بآب
زر بنویسد قارون التماس نمود حضرت موسی گفت علیه الصلوة والسلام
خداوندا این کتابیست بغایت بزرگ هزار سوره است هر سوره هزار آیه
هر آیتی بمقدار سورة البقره مرا آن مقدار استعداد نیست که کتابت این کتاب
بزرگوار را بآب زر توانم کرد حق تعالی علم کیمیا بموسی علیه الصلوة والسلام
تعلیم فرمود حضرت موسی علیه الصلوة والسلام ثلثی از آن علم بهارون
علیه الصلوة والسلام تعلیم کرد و ثلثی یوشع را بیاموخت و ثلثی بخواهر خود
که در نکاح قارون بود قارون از عیال خود و بجهت مناسبت تعلیم گرفت
و بفریب از هارون و یوشع علیهما الصلوة والسلام ثلثان دیگر بدست

اوره و تا دران علم چنان کمال رسید که از مس طلا میساخت و از ارزیز
نقره میکرد تا زر و سیم وی بمرتبه رسید که گنجها بنهاد و بسبب آن بر قوم
تفاخر و تفاضل میجست تا غفلت که روزی بزینت تمام بر قوم میگذشت
وتجملا و تکبر مردم را حقیر میشمرد کما اخبر الله تعالی عن هذه الحالة بقوله
سبحانه و تعالی فخرج علی قومه فی زینته گویند بر استری سفید سوار بود
مسرج بزین طلا و با وی بروایت عبد الرحمن بن زید هفتاد هزار سوار
بودند و بروایت مقاتل رحمهما الله چهار هزار کنیزک جمیله که لباسهای
ایشان همه بیاز رلفته بود بر استران سفید مسرج بسروج زرین با وی
همراه بودند و همچنین غلامان با طوقهای زرین و عمودهای سیمین ظرفها
گویان پیش پیش میرفتند و چهل مرد قوی کلیدهای گنج وی با وی می
بردند و اهل جهالت و ارباب ضلالت تماشای حالت وی میدیدند

قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون
انه لذو حظ عظیم و باوجود این جاه و دولت مر اورا امور مملکت هیچگونه
مدخلی نبود که حکومت در میان بنی اسرائیل مفوض بموسی بود
علیه الصلوة والسلام و خلافت و حبورت حواله بهارون علیه الصلوة
والسلام و او را خاطر مایل آن بود که تمامی بنی اسرائیل محکوم فرمان
او باشند و همواره از همین آتش حسد در باطن وی اشتعال مینمود
و گاهی بر موسی علیه الصلوة والسلام اظهار آن معنی میکرد و بی صبری
و بی تحملی مینمود چنانکه روزی نزد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
آمد و گفت ای موسی رسالت خود و از آن تست و حبورت از آن هارون

علیه الصلوٰة والسلام و مرا خود هیچ منصبی نیست و حال آنکه من نوبت
بار از شما بهتر میخوانم و چنین و چنینم و دیگر طاقتم طاق گشته و ماده اصطبار
در محاق افتاده حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت که سوگند
بخدای تعالی که منصب خلافت و حبورت بهارون علیه الصلوٰة والسلام
من از نزد نفس خود تعیین نکرده ام بلکه حقتعالی بوی تفویض فرموده
قارون گفت من ترا درین سخن مصدق نمیدانم تا برهانی بمن ننمائی
حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام امر نمود رؤسای بنی اسرائیل را
هر یکی عصای آوردند و در موضعی معین بر زمین نهادند علی الصباح
از میان آن عصاها عصای هارون علیه الصلوٰة والسلام سبز گشت و برگ
و میوه ظاهر گردانید و گویند آن عصا از چوب بادام بود حضرت
موسی گفت علیه الصلوٰة والسلام ای قارون مشاهده این برهان
نمودی و حقیقت اینحال دانستی قارون گفت امثال اینها افعالست
از تو و ساحری تو عجیب نیست و مقبوض و مبغوض از صحبت حضرت
موسی علیه الصلوٰة والسلام بیرون رفت و چون معاملات موسی
علیه الصلوٰة والسلام همه بر طبق فرمان بود هیچ امر از امور دینیه
بقارون تفویض نمیفرمود و قارون از آنجهت تمرد میفرمود تا کار بجائی
رسید که بنی اسرائیل را از موسی علیه الصلوٰة والسلام نفرت میداد و
بکفر دلالت میکرد و بمال میفریفت بسیاری از قوم موسی علیه الصلوٰة
والسلام از دین برگردانیده بمتابعت خود در آورد و حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام بحیثیت قرابتی که میان او و قارون بود صبر و شکیبائی

را شمار نبود و مال خود گرد آمده بود و با وی مدارا می نمود تا حق تعالی
بر موسی علیه الصلوٰة والسلام انزال زکوٰة فرمود و بر اموال بنی اسرائیل
زکوٰة واجب گردانید حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام حکم حق تعالی
بقارون رسانید و باداء زکوٰتش دلالت فرمود که وابتغ فیما آتیک
الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله
الیک یعنی آنچه حق تعالی از غنا و ثروت بتو ارزانی داشته چیزی
از آن در طلب آخرت صرف کن چنانکه حق تعالی با تو نکوئی کرده است
با بندگان وی تو نیز نکوئی کن و در ایجاب زکوٰة از هزار دینار
یک دینار و از هزار درم یک درم و از هزار گوسفند یک گوسفند و همچنین
از هر جنسی از هزار یکی با وی صلح کردند قارون چون با وجود حساب
آن یکی از هزار بر اندیشید بسیاری شد بر وی اعطا آن دشوار
آمد گفت انما اوتیته علی علم عندی گفت این مال بکسب و دانش خود
بدست آورده ام و هیچکس را درین حقی نیست و تحصیل مال آنچه ذات صفات
کرده عطا و فضل خداوندی را جل جلاله در آن دخلی نداد و کینه موسی
علیه الصلوٰة والسلام در دل گرفته در صدد انهدام قواعد رسالت
وی می بود و هر روز از برای ایذای کلیم الله علیه الصلوٰة والسلام
حیلها می انگیخت تا روزی بنی اسرائیل را جمع کرده بطعامهای گوناگون
مهمانی کرد و بعد از آن سخن موسی علیه الصلوٰة والسلام در میان
آورد و گفت که موسی شما را باوامر دلالت کرد و شما در کل امور طاعت
فرمان او نمودند اکنون طمع در اموال شما کرده است و مراد وی آن

بود که بنی اسرائیل را از اطاعت فرمان باز دارد و ایشان گوش نه
نموده پیش بزرگان بنی اسرائیل هرچه فرمائی بدان قیام نمائیم گفت
اکنون مرا امری رو نموده است میخواهم که بتقدیم رسانید و شما را
از تکلیفات موسی و تحمیلات وی باز رهانم بنو اسرائیل تحسین آورده
نموده گفتند هرچه فرمائی در امداد و اعانت سعی بلیغ مبذول داریم گفت
فلان زن که در میان بنی اسرائیل بزناکاری مشهور است میباید خود
او را پیدا نموده با شیر مفتون و ممنون گردانید تا او را در مجمعی که
بنی اسرائیل مجتمع باشند موسی را بنفس خود متهم سازد و در حق موسی
بزنا گواهی دهد بنو اسرائیل تصدیق او کرده دهند و قتل موسی در اینکه
ما را از تکلیفات مالایطاق وی باز رهانند بنو اسرائیل این رای خطا را
دیده صواب شمرده آن زن فاحشه را آوردند و قارون طشتی پر از زر
بآن زن داده و بوعده های بزرگ نیز مستبشر گردانیده گفت که در حضور
بنی اسرائیل فردا میخواهم که با موسی چنین امری بتقدیم رسانی آن زن
قبول کرده علی الصباح قارون مجلسی بیاراست و رؤسا و صنادید
بنی اسرائیل را حاضر گردانید و از برای حضرت موسی علیه الصلوة والسلام
کس فرستادند تا آنحضرت نیز تشریف حضور ارزانی فرماید و چنان نمودند
که مقصود ایشان از استدعاء آنحضرت بیان اعلام دین و احکام شریعت
است و آنحضرت بنا برین قدم رنجه فرموده تشریف آورد و دواب آنحضرت
علیه الصلوة والسلام چنان بود که چون مجلس منعقد گشته بابلاغ احکام و تبیین
شرایع اقدام نموده در مجلس نشسته بطریق داب و عادت شریف تبلیغ احکام

مبادرت نموده در اثنای وعظ و نصیحت کلام منجر باینجا شد که فرمود ای بنی
اسرائیل سارق را قطع ید لازم است و هر که اقرار کرده در حق مسلمانی بهتانی کند
هشتاد تازیانه زنند و هر مجردی که زنا کند صد تازیانه زنند و اگر متاهل باشد
او را سنگسار کنند تا بمیرد قارون گفت و اگر چه تو باشی گفت آری و اگر چه
من باشم قارون گفت که بنی اسرائیل را گمان آنست که تو بفلانه فاحشه فجور
کرده حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام گفت که مرا این گمان میبرند گفت
آری فرمود آن زن را بخوانید اگر باین امر اعتراف نماید تصدیق قول وی
نمایم و چنان باشد که وی میگوید آن زن را حاضر گردانیدند حضرت موسی
علیه الصلوٰة والسلام روی بآن زن آورده گفت یا فلانه آنچه اینها در
نسبت من و تو میگویند آنچنان است و ترا سوگند میدهم بآن خدای که دریا
از برای بنی اسرائیل شکافته و توریة از برای موسی فرستاده جل جلاله
که راست گوئی و بدروغ مخلوط نسازی حق تعالی از برکت باره حضرت
کلیم علیه الصلوٰة والسلام در توفیق بر روی آن زن بگشاد تا خود گفت
که امروز در توبه بر روی خود بگشایم به از آنکه در صدد ایذای رسول خدا
یعنی حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام درآیم پس گفت کلا و حاشا که نسبت
تو یا نبی الله کسی اینگمان تواند برد و لیکن قارون مرا بطعام و نقود
فریفته تا در حق تو این افترا بگویم و ترا منسوب بزنا کنم چون زن باین سخن
تکلم نمود از آن مرحالت تمام بقارون ملحق گشت سر فرود افکنده و جماعتی
جمع خاموش گشتند حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام از شدت غضب بسبب
نشستن و گریه بروی مستولی گشته روی بزمین نهاد و گفت خداوندا

دشمن تو در صدد ایذای من درآمده و فضیحت من قصد کرده خداوندا
اگر من رسول و بنده مقبول توام از برای دوست بر دشمن اظهار غضب
فرمائی و مرا بروی تسلط کرامت کن فی الحال وحی نازل شد که ای موسی
سر بردار که ما خداوندیم زمین را در فرمان تو درآوردیم که هرچه فرمائی
اطاعت فرمان تو نماید حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام روی به بنی
اسرائیل آورده فرمود که حق تعالی مرا بقارون مبعوث گردانیده است
چنانکه بفرعون هرکس که از متعلقان اوست مقام خود را لازم دارد و هر که
از متابعان منست از آن مقام بیرون رود همه قوم بیرون رفتند مگر دو نفر
که با قارون در اقامت موافقت نمودند آنگاه حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام بزمین خطاب فرمود که یا ارض خذیهم ای زمین بگیر اینها را
قارون از این خطاب استبعاد نموده استهزا میکرد که زمین چگونه تواند گرفت
و اطاعت فرمان موسی علیه الصلوٰة والسلام چگونه نماید که ناگاه پای
وی تا کعب بزمین فرو رفت باز خطاب فرمود که یا ارض خذیهم زمین
تا بزانو مر ایشان را بگرفت چون این امر مشاهده کردند و هرچند خواستند
که پا بیرون کشند نتوانستند خوف بر ایشان مستولی گشت و دانستند
که زمین فرمان بردار حکم آنحضرت است باستغاثه درآمد حضرت موسی علیه الصلوٰة
والسلام باستغاثه وی التفات نفرمود و همچنان بانگ بر زمین میزد
که یا ارض خذیهم زمین تا بمیانهاشان بگرفت باز خطاب کرد که یا ارض
خذیهم تا گردن ایشان بگرفت قارون بعجز باز آمد که یا ابن عما یا ابن عما
و اصحاب وی بتضرع و زاری هرچند توسل نمودند مفید نیفتاد و همچنان

خطاب میفرمود که یا ارض خذیهم تا هر سه را بیکبار ابتلاع نموده فرو برد
و زمین بهیئت اولی بازگشت و در بعضی اخبار آمده است که قارون هفتاد
نوبت موسی را علیه الصلوٰة والسلام سوگند داد و حق قرابتے را
بشفاعت آورد حضرت موسی علیه الصلوٰة والسلام التفات ننمود و
همچنان بر سبیل غضب خطاب میفرمود که یا زمین مرد را فرو بر آنگاه حق تعالی
بموسی علیه الصلوٰة والسلام وحی فرستاد که ای موسی عجب غلظتی که تراست
هفتاد نوبت قارون و متعلقان او بتو استغاثه نمودند بر ایشان رحم نکردی
و بفریاد شان نرسیدی بعزت و جلال من که اگر یکبار بجای این عماه
یا الله میگفت و استغاثه بمن مینمود او را از آن عذاب نجات میدادم
و در ینباب بشارتیست که قارون کافر بود و در حق وی عذاب نازل شده
و پیغمبری در معرض تعذیب وی در آمده اگر یکبار حق تعالی را میخواند
اجابت میآید و از عذاب ابد باز میرهانید اگر بنده مومنی که پیغمبری
چون محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در معرض دوستی و شفقت
اوست که بالمؤمنین رؤف رحیم و نزول عذاب در باره وی بحمد الله تعالی
بوقوع نه پیوسته اگر حق تعالی را باسماء حسنی و صفات اعلی بخواند و از
حضرت او نجات امت از عذاب و سخط طلبد اگر از عقوبت دنیویه و اخرویه
در حفظ و امان خود دارد چه عجب قتاده مفسر میگوید رحمه الله تعالی
که چون قارون را بزمین فرو بردند حکم خداوندی جل و علا چنان
نافذ گشت که هر روز را بقدر قد و قامت وی بزمین فرو می برند
و همچنین خواهند برد تا بروز قیامت و مرویست که آن روز که قارون را

وصاحبین او را بزمین فرو بردند روز دیگر بنی اسرائیل گفتند که مقصود
موسی از هلاک قارون آن بود که مال وجهات او را تصرف نماید
چون این سخن بسمع شریف آنحضرت رسید دعا فرمود تا باغ وسرا و
کوشک وایوان وگنج واموال او را بزمین فرو بردند وذالک
قوله تعالی فخسفنا به وبداره الارض وحقتعالی وحی فرستاد بموسی علیه
الصلوٰة والسلام که دیگر بعد از تو زمین را مطیع فرمان هیچکس نگردانم
ومحکوم حکم هیچ فرد از افراد بنی آدم نسازم اما آنچه نصایح و
مواعظ واشارات ونکات که مناسب این قصه است
شمهٔ از آن بشنو نقلست که در وقت خسف قارون یکی از خواص او
زنی که از جمله متعلقان ومعتقدان قارون بود وگنج ومال قارون در
دست او بود ولیکن مرد را شوهری بود که وی از متابعان موسی
بود علیه الصلوٰة والسلام در آن روز آن مرد دستار بدست آن زن
داده بود عمامه پیچید رشته از سر دستار آن مرد مومن او بخته بود زن آن
رشته از سر دستار پیچیده بر انگشت خود پیچید فرمان در رسید گنج وسرا وخانه
وخزینه با آن ومتعلقان او را نیز زمین فرو برد همه را فرو بردند چون
نوبت باین زن رسید از خسف وی منع آمد فرشتگان که بدین امر موکل
بودند از جناب حق استفسار نمودند که خداوندا این زن از خاصگیان
قارون است حکمت در منع او چیست خطاب آمد که وی رشته دستار مومنی بر
انگشت پیچیده دارد کرم ما نخواست که او را عذاب کنیم ای پدر ولیکن کسیکه دست
در حبل متین در اعتصموا بحبل الله استوار کرده باشد ودست بوده ولله

توحید نموده آنگه حق تعالی بکمال کرم از عذاب ایشان ایمن گردانید چه عجب اتفاق
دیگر دیگر فضیلت صله رحم مناسب انتقام آورده اند که
حضرت یونس پیغامبر علیه الصلاة والسلام در آن روز که در دریا بشکم
ماهی در آمده بود و تمامی بر و بحر عالم و هرچه در اطباق سبع ارضین بود
در نظر وی مکشوف گردانیده بودند تا قارون را دید که هر روز بمقدار
قدری او را بزمین فرو می برند قارون بحال یونس علیه الصلاة
والسلام اطلاع یافته پرسید از پسر عم من موسی چه خبر داری و کیفیت
حال وی چیست حضرت یونس علیه الصلاة والسلام گفت که وی از عالم
فنا بدار البقا انتقال فرمود حق تعالی بفرشته که موکل بود با فرو بردن
وی خطاب فرمود که دیگر قارون را از انتقام فرو نبری که وی صله رحم
بجا آورده هست و از کرم من نسزد که انتقام او را ضایع کنم و اثر فعل
او نرسانم بساط سخن حضرت موسی را علیه الصلاة والسلام با دو
دوست صحبت افتاد خضر و هارون علیهما الصلاة والسلام و با دو
جبار عداوت افتاد فرعون و هامان و از دو قرابتش آفت افتاد
قارون و سامری و از دو یارش اعانت و نصرت افتاد یوشع
و کالوت علیهما الصلاة والسلام و از دو چیز در تیه بلیه افتاد دعا
بلعم و فساد بنی اسرائیل و بسبب دو قول از قوم آزار و کلفت افتاد یکی
آنکه گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهة و دیگر آنکه ویرا معلول العلت ادره
گفتند و بسبب دو چیز ویرا از قوم غلظت افتاد دیگر گوساله پرستیدن
و نسبت او بقتل هارون کردن و بر دو کس مرد را دعا لعنت افتاد

یکی قارون و دیگری بلعم نصیحت عزیزا تا مادام که قارون
فقیر بود متابع و ملازم موسی بود علیه الصلوة والسلام و برودرگاه
حق سبحانه و تعالی بود و درمیان بنی اسرائیل مقدم و پیشوا بود و
با حکم توریة رهنما بود و چون از فقیر عدول کرده بغنا متصف شد تمامی
احوال و متبدل گشت و از ایمان بکفر منتقل شد کلا ان الانسان لیطغی
ان راه استغنی ثعلبه را نیز درین همت حال بدینمنوال بود اول که فقیر بود
از شعاشع انوار ایمان مستنیر بود چون بحطام دنیوی آلوده شد ایمان
و اسلام از وی فرسوده گشت و نفاق بنفاقش باز آمد تا بدانی که
ارباب فقر را در بیکار محرمیت اسلم است وعند الله تعالی معزز و مکرم
آید رو لیکن فقر سریست از عالم کنت کنزاً مخفیاً پرلیست از جهان نهان کان
و عده ما بیتا هرکه با فقر آشنائی ندارد دل او در عالم معنی روشنائی
ندارد هرکه بقوت فقر گوشش نفس را تابی داد مزرعه سعادت خود را آبی
داد هرکه در حرارت فقر شکیبائی نمود گوی دولت از میدان سعادت
در ربود و بزرگی از بزرگان گفت هرکه درویش است روز دولتش در پیش است
هرکه همراه است آن همراهی کلید دولت آمد بلم سبیل الیشا دست لطف
همت الهی جل و علا لعیب وقت درویشانست سر و هو معکم اینما کنتم
همواره رفیق ایشانست درویشان طوطی بستان انسانیت اند بلبل
گلبن عالم روحانیت اند طریق تحقیق را دلیل اند عارف سر قل متاع
الدنیا قلیل اند درویشانرا قیمت عالی است و همت عالی و جیب ایشان
از اسرار عالم الغیب پر الی ۵ اگر خواجه زر و مال غنا یافته است

عیش و طرب و طول بقا یافته است اینها همه سیلاب فنا خواهد بود و درد دل

شکسته دل خدا یافته است **نصیحت** ای دنیا دار بدنیا شاد مباش

که قارون را گفتند لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین و دنیا امروز تست فردا

اما فردا ات بگدازد همین نصیحت که موسی و هارون علیهما الصلوة والسلام

قارون را کردند حقتعالی مومن را همان نصیحت میکند لکیلا تاسوا علی ما فاتکم

ولا تفرحوا بما اتیکم اگر شادی میکنی بتوحید و بشهادت کن قل بفضل الله

و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون قیل فضل الله تعالے

الایمان و رحمته القران کسیکه گوهر دارد بسنگ و سفال شادی کند

دانکه از خدا تعالی خبر دارد چه پروای سیم و زر دارد و هر که لذت محبت

حقتعالی داند دنیا و عقبی بجوی نمی ستاند **رباعی** ای دل که بسر عشق آگاه بود

بسند که غیر او در راه بود دره از دنیا و عقبی و بهشت و دوزخ در بگذشت

کز الفقر هو الله بود **نصیحت قوله تعالے** ولا تنس نصیبک من الدنیا

بجمع دنیا مشغول مباش که اجمیر کنی نصیب خود فراموش کنی عمر و جمع

بگذرانی و در شمع جان بدهی که در حدیث آمده است که در رستاخیز زیان

عظیم است یکی آنکه مردی بمال خود غلامی بخرد و آن غلام مصلح باشد و خواجه

مفسد بود در روز قیامت غلام مستوجب بهشت گردد و خواجه مستلزم دوزخ

شود دیگر مردی که خلق را علم آموزد و ایشان بعلم او کار کنند و او بمقتضی

علم خود عمل نکند متعلمان ببرکت او ببهشت روند و عالم را بجهت تقصیر او

درعمل او بدوزخ فرستند سیوم کسیکه مال بسیار جمع کند و از حلال و حرام

بهم نهد و آنرا بخیرات صرف نکند و زکوة مال ندهد چون بمیرد

ورثه او امثال آن نگرفتند و بوجوه خیر مصروف گردانیدند و بسبب آن
مال روز قیامت ورثه را به بهشت فرمان دهند و جحیم گفتند که مال را بدفعات
فرمایند انجام روزگار حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام و استخلاف او یوشع بن نون را و ذکر
بعضی از بعضی از قضایا که در آن اوان بوقوع پیوست
ارباب سیر و اصحاب آثار چنین ایراد نموده اند که چون زمان ارتحال
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام نزدیک رسید فرمود تا بنی اسرائیل را
نوبت دیگر شماره کنند و از احوال جماعتی که در حین خروج از مصر همراه
بودند تفحص نمایند و نقیبان مجدد بدان شغل تعیین نموده و بعد از تفحص
و تجسس غیر از یوشع و کالوب علیهما الصلوة والسلام هیچ متنفسی از آن قوم
باقی نمانده بود و چون صورت قضیه بعرض حضرت موسی علیه الصلوة
والسلام رسانیدند فرمان شد که اولاد ایشان مجموع حاضر آیند
و مجمعی عظیم ساخته احکام توریة و مضمون الواح بر ایشان اعادت فرمود
و معانی الفاظ آن ببیان جلیل روشن گردانید و ایشان را بتلاوت
و درس و بحث و تعلیم فرزندان بتعاقب و توالی وصیت فرمود و
کاتبان نصب نموده حکم کرد تا سفرها بنویسند و در خزینه ها بودیعت
نهند و بعد از آن بخط اشرف خود سفری تمام نوشت و با جبرئیل علیه
الصلوة والسلام مقابله کرده آن سفرها را بابنای لاوی تسلیم نمود تا
در صندوق الشهادة نهادند و چون کتاب دیگر اسفار باتمام رسید
مجموع را بدین سفر مقابله کرده تقسیم فرمود و باسباط قسمت کرده هر سبطی را

سفرقی ارزانی داشت و در روز هفتم از ماه آذار باز قوم را احضار
فرموده مجلسی عظیم ساخت و یوشع را خلیفه و وصی گردانید و بنی اسرائیل را
بعد از ضمان حفظ الهی جل و علا بوی سپرده و تدبیر و رعایت مهمات
ایشان وصیت کرد و اسباط را باطاعت و انقیاد او حجت گرفته فرمود
که امروز که هفتم ماه آذار است سن من بصد و بیست سال رسیده و
هنگام ارتحال نزدیک شده اکنون بنده که از بندگان خدای تعالی
که باخلاص نیت از شما ممتاز است بر شما خلیفه ساختم و خداوند تعالی
و فرشتگان و زمین و آسمان را بر شما گواه گرفتم باید که در وصیت
من تقصیر و تهاون نورزید و در اعتقاد خود و دینی و خلق راه خدا جهد
و حضرت جلال احدیت را جل جلاله شریک و انباز نگیرید و بغیر
از وی استعانت نجوئید و هر کس از شما خواهد که بروز قیامت در
زمرهٔ من محشور باشد باید که وصیت مرا مرعی دارد و از محبت یوشع
و اتباع احکام او و پیغمبران دیگر که بزمان وی و بعد از وی
مبعوث گردند خالی نباشد و زینهار که از خلاف الغازار که از فرزندان
هارون امام اعظم است بر حذر باشد و با نکار فرزندان هارون
علیه الصلاة والسلام مبادرت ننمائید که موجب سخط و انتقام
خدا گردد و شامت بنی اسرائیل وصیت آن حضرت نبوت شعار
علیه الصلوة والسلام بعد از اتمام وصیت را بیکدیگر سپرده
ایشان را وداع کرد و دست یوشع گرفته از میان بنی اسرائیل
بیرون رفت چون مسافت بعید میان او و ایشان و بنی اسرائیل

درمیان آمده وبادی نرم از جانب مغرب وزیدن گرفت چنانچه
از اثران یوشع را بوفات حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
شعور افتاد بعد ازان حضرت موسی علیه الصلاة والسلام یوشع
را کنار گرفته تودیع نمود وهم از میان بیراهن غایب شد

اگر ملکت ز ماهی تا بماهست	سر انجامت برین دروازه راهست
بدین عمری که چندین پیچ دارد	مشو غره که پی بر هیچ دارد
چو پی بر باد دارد عمر پیچست	ببین کین پیچ را صد گونه پیچست
چنین عمری که در جان تو شاد است	چو مرگ آید بجای تو که باد است
نشیمن بر مکن کاندرین کاخ	برون پرد نقش شادان گستاخ
نمی‌بینی که قلب کاخ خاک است	خنک آن کز علایق صاف و پاکست

وچون حضرت موسی علیه الصلاة والسلام ناپدید گشت وپیراهن
وی بدست یوشع بماند ازانجا متاسف وملول خاطر به بنی اسرائیل
مراجعت نمود وصورت حادثه را بازراند وقوم او را چون حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام متهم داشته جماعتی را بروی گماشتند
تا بعد از ثبوت القصاص رسانند موکلان شب بخواب دیدند که
شخصی میگفت که یوشع از خون حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
بیگناهست وباریتعالی او را بمقعد صدق نزد خود جای داده لاجرم
دیگر روز بعذرخواهی یوشع علیه الصلاة والسلام قیام نموده او را
اطلاق فرمودند بدانکه در وفات حضرت موسی علیه الصلاة والسلام
روایات دیگر نیز ورود یافته وچون این روایت باحتمال نبوت انسب

بود قلم [illegible]شکین رقم تحریر بران مهیا و بست نشود والله تعالی اعلم
نقلست که یوشع بن نون علیه الصلوة والسلام بعد از وفات حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام مر او را در خواب دید از وی پرسید کیف
وجدت الموت یا نبی الله فرمود همچون گوسفندی که وی را زنده پوست
کنند و گویند که روح هیچ بنده آسانتر از روح مبارک حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام قبض نکرده اند با وجود آن از مرارت
موت خبر چنین باز میدهد تا احوال دیگران را بدان قیاس معلوم شود

للشیخ النظامی قدس الله روحه

حصار چرخ چون زندان شمرند — کمر بسته بگردش اژدهایی ست
چگونه تلخ نبود عیش آن مرد — که خو با اژدها بایدش کرد
ز جان دادن کسی جان چون خواهد — که پیش از مردن خود مرد خواهد
ز خود بگذر که با این چار پیوند — نشاید رست ازین هفت آهنین بند
بسا پیکر که گفتی آهنین اند — بصد زاری کنون زیر زمین اند
بدین زرین حصار آن شد برومند — که از خود برگرفت این آهنین بند
زن و فرزند و اخوان زر و زور — همه هستند همراه تو تا گور
روند این همرهان غمناک با تو — نیاید هیچکس در خاک با تو
ازین هستی خیال کاروان زن — عنان بستان علم بر آسمان زن

خاتمه قد وفقنی الله تعالی باتمام هذه القصة الشریفة الموسویة
علیه الصلوة والسلام وختمتها بعون الله تعالی اوصلنی برکته
وعا ما الی الدرجات العلیا و انا الان اسئل الله سبحانه وتعالی العفو

... لي ولمن نظر في كتابي هذا المجيب ... قول ... [illegible]

في عافية وكفاية امور ماقي الدنيا ... [illegible]

والكافية وانا العبد الفقير المحتاج الى الله الغني سبحانه تعالى

... المسكين ختم له بالخير والسعادة والايمان والايقان بالشهادة

والحمد لله اولا واخرا باطنا و

ظاهرا حامدا ومصليا ومسلما

في غرة صفر ختم له بالخير

والظفر سنة اربعين و

تسعمائة من الهجرة

النبوية عليه الصلوة

والسلام

تمت

قطعه تاريخ از نتايج طبع سليم فهم رسا محمد سجاد الدين ساكن قصبه ... ضلع پٹنه ... تخلص ...

اعجاز موسوی کرد و دلها ... حق
کلک ... نوشت پی سال طبع او

شد طبع چون بزینت و ... زیور
بنهاده تاج زینب این ... زیب

سنه ١٢٦٢ هجری

اشتهار

یہ کتاب بموجب قانون ... سنه ١٨٤٧ع کے داخل ... رجسٹری ... کی گورنمنٹ ... کوئی شخص بدون اجازت ... کے قصد چھاپنے کا نکرے